پیام قرآن

(بخش دوم)

اخلاق در قرآن

جلد اول

اصول مسائل اخلاقی

آیة الله العظمی مکارم شیرازی

با همکاری جمعی از فضلاء و دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیم

اخلاق در قرآن

نویسنده:

آیت الله ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اخلاق در قرآن جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نـام پدیـدآور : اخلاق در قرآن /ناصـر مکارم شـیرازی ؛ لمساعـده مجموعه من الفضـلاء ؛ تعریب الموسـسه الاسـلامیه للترجمه.

مشخصات نشر : قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۴۲۵ق.= ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ۳ج.

فروست : نفحات القرآن؛ الدوره الثانیه.

شابک : ۹۰۰۰۰ ریال: دوره: ۹۶۴-۸۱۳۹-۲۷-X ؛ ج.۹۶۴-۸۱۳۹-۰۵-۹:۱ ؛ ج.۹۶۴-۸۱۳۹-۲۶-۱:۲ ؛ ج.۳: ۹۶۴-۸۱۳۹-۲۵-۳ ؛ ۸۰۰۰۰ ریال (دوره، چاپ دوم)

یادداشت : عنوان اصلی: پیام قرآن دوره دوم: اخلاق در قرآن. عربی.

یادداشت : ج. ۳(چاپ سوم: ۱۴۲۸ق=۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۳ (چاپ دوم: ۱۴۲۶ق. = ۱۳۸۵).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج.۱. اصول المسائل الاخلاقیه. -ج.۲-۳. فروع المسائل الاخلاقیه.

موضوع : قرآن -- اخلاق

موضوع : اخلاق اسلامی

موضوع : احادیث اخلاقی -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : موسسه اسلامی ترجمه

شناسه افزوده : مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).

رده بندی کنگره : BP۱۰۳/۳/م۷پ۳ ۹۰۴۳ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۵۳۴۰۹

پیشگفتار

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

مسائل اخلاقی در هر زمان از اهمّیّت فوق العاده ای برخوردار بوده، ولی در عصر و زمان ما اهمّیّت ویژه ای دارد، زیرا:

۱- از یک سو عوامل و انگیزه های فساد و انحراف در عصر ما از هر زمانی بیشتر است و اگر در گذشته برای تهیّه مقدّمات بسیاری از مفاسد اخلاقی هزینه ها و زحمتها لازم بود در زمان ما از برکت پیشرفت صنایع بشری همه چیز در همه جا و در دسترس همه کس قرار گرفته است!

۲- از سوی دیگر، با توجّه به این که عصر ما عصر بزرگ شدن مقیاسهاست و آنچه در گذشته بطور محدود انجام می گرفت در عصر ما به صورت نامحدود انجام می گیرد، قتل و کشتار انسانها به برکت وسائل کشتار جمعی، و مفاسد اخلاقی دیگر به کمک فیلمهای مبتذلی که از ماهواره ها در سراسر

دنیا منتشر می شود و اخیراً که به برکت «اینترنت» هرگونه اطّلاعات مضر در اختیار تمام مردم دنیا قرار می گیرد، مفاسد اخلاقی بسیار گسترش پیدا کرده و مرزها را در هم شکسته و تا اقصا نقاط جهان پیش می رود تا آنجا که صدای بنیانگذاران مفاسد اخلاقی نیز درآمده است.

اگر در گذشته تولید موادّ مخدّر در یک نقطه، یک روستا و حدّ اکثر شهرهای مجاور را آلوده می کرد امروز به کمک سوداگران مرگ به سراسر دنیا کشیده می شود.

۳- از سوی سوم، همان گونه که علوم و دانشهای مفید و سازنده در زمینه های مختلف پزشکی و صنایع و شؤون دیگر حیات بشری گسترش فوق العاده ای پیدا کرده، علوم شیطانی و راهکارهای وصول به مسائل غیر انسانی و غیر اخلاقی نیز به مراتب گسترده تر از سابق شده است به گونه ای که به دارندگان فساد اخلاق اجازه می دهد از طرق مرموزتر و پیچیده تر و گاه ساده تر و آسانتر به مقصود خود برسند.

در چنین شرایطی توجّه به مسائل اخلاقی و علم اخلاق از هر زمانی ضروری تر به نظر می رسد و هرگاه نسبت به آن کوتاهی شود فاجعه یا فاجعه هایی در انتظار است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶

اندیشمندان دلسوز و عالمان آگاه باید همگی دست به دست هم دهند و برای گسترش اخلاق در دنیای امروز که اخلاق به خطر افتاده تا آن حد که بعضی آن را بکلّی انکار کرده یا غیر ضروری دانسته اند و بعضی دیگر هر کار و خصلتی که انسان را به خواسته سیاسی اش برساند اخلاق شمرده اند، تمام تلاش و کوشش خود را به کار گیرند.

*** خوشبختانه ما مسلمانان منبع عظیمی مثل قرآن مجید در دست داریم که

مملوّ است از بحثهای عمیق اخلاقی که در هیچ منبع دینی دیگری در جهان یافت نمی شود.

گرچه مباحث اخلاقی قرآن از سوی مفسّران بزرگ و عالمان اسلامی بطور پراکنده مورد تفسیر قرار گرفته ولی تا آنجا که ما می دانیم کتابی به عنوان «اخلاق در قرآن» به سبک تفسیر موضوعی که این مسائل را به صورت جمعی و با استفاده از روش تفسیر موضوعی مورد توجّه قرار دهد، تألیف نیافته با آن که جای آن کاملًا خالی است.

لذا بر این شدیم که بعد از پایان دوره اوّل پیام قرآن که پیرامون معارف و عقاید اسلامی به سبک تفسیر موضوعی بحث می کرد، به سراغ بحث اخلاق اسلامی در قرآن مجید به عنوان دوره دوم پیام قرآن برویم.

بحمداللَّه این کار انجام شد و مجموعه این مباحث در دو مجلّد تهیّه شد که مجلّد اوّل در کلّیّات مسائل اخلاقی بحث می کند و اکنون در دسترس شماست ولی می توان از آن به عنوان یک متن جامع درسی نیز استفاده کرد، و جلد دوم پیرامون جزئیّات مباحث اخلاقی و مصادیق آن بطور گسترده بحث می کند که بحمداللَّه قسمت عمده آن آماده برای چاپ است.

امیدواریم این گام دیگر در طریق استفاده از قرآن مجید در حلّ مشکلات زندگی انسانها، مورد قبول خداوند متعال و ذخیره یوم المعاد قرار گیرد و اگر کاستیهایی در آن است با تذکّر صاحب نظران تکمیل گردد.

و الحمد للَّه ربّ العالمین

ربیع الاوّل ۱۴۱۹

تیرماه ۱۳۷۷

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷

۱

فصل اول: اهمّیّت بحثهای اخلاقی

اشاره

اشاره

این بحث از مهمترین مباحث قرآنی است، و از یک نظر مهمترین هدف انبیای الهی را تشکیل می دهد، زیرا بدون اخلاق نه دین برای مردم مفهومی دارد، و

نه دنیای آنها سامان می یابد؛ همان گونه که گفته اند:

اقوام روزگار به اخلاق زنده اند قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است! اصولًا زمانی انسان شایسته نام انسان است که دارای اخلاق انسانی باشد و در غیر این صورت حیوان خطرناکی است که با استفاده از هوش سرشار انسانی همه چیز را ویران می کند، و به آتش می کشد؛ برای رسیدن به منافع نامشروع مادّی جنگ به پا می کند، و برای فروش جنگ افزارهای ویرانگر تخم تفرقه و نفاق می پاشد، و بی گناهان را به خاک و خون می کشد!

آری! او ممکن است به ظاهر متمدّن باشد ولی در این حال حیوان خوش علفی است، که نه حلال را می شناسد و نه حرام را! نه فرقی میان ظلم و عدالت قائل است و نه تفاوتی در میان ظالم و مظلوم!

با این اشاره به سراغ قرآن می رویم و این حقیقت را از زبان قرآن می شنویم؛ در آیات زیر دقّت کنید:

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸

۱- هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الامّیینَ رَسُولًا مِنهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَالْحِکْمَهَ وَ انْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَلالٍ مُبینٍ (سوره جمعه، آیه ۲)

۲- لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَی الْمُؤْمِنینَ اذْ بَعَثَ فیهِمْ رَسُولًا مِنْ انْفُسِهِمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ انْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَلالٍ مُبینٍ (سوره آل عمران، ۱۶۴)

۳- کَما ارْسَلْنا فیکُمْ رَسُولًا مِنْکُم یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیاتِنا وَ یُزَکِیکُمْ وَ یُعَلِّمُکُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ یُعَلِّمُکُمْ ما لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ (سوره بقره، آیه ۱۵۱)

۴- رَبَّنا وَ ابْعَثْ فیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ یُزَکّیهِمْ انَّکَ انْتَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ

(سوره بقره، آیه ۱۲۹)

۵- قَدْ افْلَحَ مَنْ زَکَّیها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّیها (سوره شمس، آیات ۹ و ۱۰)

۶- قَدْ افْلَحَ مَنْ تَزَکّی وَ ذَکَرَ اسْمَ ربِّهِ فَصَلّی (سوره اعلی، آیات ۱۴ و ۱۵)

۷- وَ لَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَهَ انِ اشْکُرْ لِلَّهِ (سوره لقمان، آیه ۱۲)

ترجمه:

۱- او کسی است که در میان جمعیّت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می خواند و آنها را تزکیه می کند و به آنان کتاب و حکمت می آموزد هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند!

۲- خداوند بر مؤمنان منّت نهاد (و نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند، و آنان را پاک کند و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد، هرچند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.

۳- همان گونه (که با تغییر قبله نعمت خود را بر شما ارزانی داشتیم) رسولی از خودتان در میانتان فرستادیم، تا آیات ما را بر شما بخواند، و شما را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد، و آنچه را نمی دانستید، به شما یاد دهد.

۴- پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز! تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری)!

۵- هرکس نفس خود را پاک و تزکیه کرد، رستگار شد- و آن کس که نفس خویش را با

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹

معصیت و گناه آلوده ساخت، نومید و محروم گشت!

۶- به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد) رستگار شد- و

(آن کس) نام پروردگارش را یاد کرد، سپس نماز خواند!

۷- ما به لقمان حکمت (ایمان و اخلاق) آموختیم (و به او گفتیم) شکر خدا را به جا آور!

*** چهار آیه نخستین در واقع یک حقیقت را دنبال می کند، و آن این که یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تزکیه نفوس و تربیت انسانها و پرورش اخلاق حسنه بوده است؛ حتّی می توان گفت تلاوت آیات الهی و تعلیم کتاب و حکمت که در نخستین آیه آمده، مقدّمه ای است برای مسأله تزکیه نفوس و تربیت انسانها؛ همان چیزی که هدف اصلی علم اخلاق را تشکیل می دهد.

شاید به همین دلیل «تزکیه» در سه آیه بر «تعلیم» پیشی گرفته است، چرا که هدف اصلی و نهائی «تزکیه» است هرچند در عمل «تعلیم» مقدّم بر آن می باشد.

و اگر در یک آیه دیگر «تعلیم» بر «تزکیه اخلاق» پیشی گرفته، ناظر به ترتیب طبیعی و خارجی آن است، که معمولًا «تعلیم» مقدّمه ای است برای «تربیت و تزکیه»؛ بنابراین، آیه اوّل و آیه اخیر هر کدام به یکی از ابعاد این مسأله می نگرد. (دقّت کنید)

این احتمال در تفسیر آیات چهارگانه فوق نیز دور نیست که منظور از این تقدیم و تأخیر این است که این دو (تعلیم و تربیت) در یکدیگر تأثیر متقابل دارند؛ یعنی، همان گونه که آموزشهای صحیح سبب بالا بردن سطح اخلاق و تزکیه نفوس می شود، وجود فضائل اخلاقی در انسان نیز سبب بالا بردن سطح علم و دانش اوست؛ چرا که انسان وقتی می تواند به حقیقت علم برسد که از «لجاجت» و «کبر» و «خودپرستی» و «تعصّب کورکورانه» که سدّ راه پیشرفتهای علمی

است خالی باشد، در غیر این صورت این گونه مفاسد اخلاقی حجابی بر چشم و دل او می افکند که نتواند چهره حق را آن چنان که هست مشاهده کند و طبعاً از قبول آن وا می ماند.

این نکات نیز در آیات چهارگانه فوق قابل دقّت است:

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰

اوّلین آیه، قیام پیغمبری که معلّم اخلاق است به عنوان یکی از نشانه های خداوند ذکر شده، و نقطه مقابل «تعلیم و تربیت» را «ضلال مبین» و گمراهی آشکار شمرده است (وَ انْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَلالٍ مُبِینٍ) و این نهایت اهتمام قرآن را به اخلاق نشان می دهد.

در دومین آیه، بعثت پیامبری که مربّی اخلاقی و معلّم کتاب و حکمت است به عنوان منّتی بزرگ و نعمتی عظیم از ناحیه خداوند شمرده است؛ این نیز دلیل دیگری بر اهمّیّت اخلاق است.

در سومین آیه که بعد از آیات تغییر قبله (از بیت المقدّس به کعبه) آمده و این تحوّل را یک نعمت بزرگ الهی می شمرد، می فرماید: این نعمت همانند اصل نعمت قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که با هدف تعلیم و تربیت و تهذیب نفوس و آموزش اموری که وصول انسان به آن از طرق عادی امکان پذیر نبود انجام گرفته است «۱».

نکته دیگری که در چهارمین آیه قابل دقّت است، این است که در این جا با تقاضای ابراهیم و دعای او در پیشگاه خدا روبه رو می شویم؛ او بعد از بنای کعبه و فراغت از این امر مهمّ الهی، دعاهایی می کند که یکی از مهمترین آنها تقاضای به وجود آمدن امّت مسلمانی از «ذریّه» اوست، و بعثت پیامبری که کار او

تعلیم کتاب و حکمت و تربیت و تزکیه نفوس باشد.

*** این نکته نیز در پنجمین آیه جلب توجّه می کند که قرآن پس از ذکر طولانی ترین سوگندها که مجموعه ای از یازده سوگند مهم به خالق و مخلوق و زمین و آسمان و ماه و خورشید و نفوس انسانی است، می گوید: «آن کس که نفس خویش را تزکیه کند رستگار شده، و آن کس که آن را آلوده سازد مأیوس و ناامید گشته است! (قَدْ افْلَحَ مَنْ زَكَّاها وَقَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها)».

این تأکیدهای پی در پی و بی نظیر دلیل روشنی است بر اهمّیّتی که قرآن مجید برای

---

(۱). در جمله «وَ یُعَلِّمِکُمْ ما لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ» به شما اموری تعلیم می دهد که امکان نداشت خودتان آن را بدانید!» دقّت کنید که سخن از تعلیم علومی به میان می آورد که وصول به آن برای انسان از غیر طریق وحی غیر ممکن است!

پرورش اخلاق و تزکیه نفوس قائل است، و گویی همه ارزشها را در این ارزش بزرگ خلاصه می کند، و فلاح و رستگاری و نجات را در آن می شمرد.

*** همین معنی با مختصر تفاوتی در آیه ششم آمده و جالب این که «تزکیه اخلاق» در آن مقدّم بر نماز و یاد خدا ذکر شده که اگر تزکیه نفس و پاکی دل و صفای روح در پرتو فضائل اخلاقی نباشد، نه ذکر خدا به جائی می رسد و نه نماز روحانیّتی به بار می آورد.

*** و بالاخره در آخرین آیه، از معلّم بزرگ اخلاق یعنی لقمان سخن می گوید و از علم اخلاق به «حکمت» تعبیر می کند و می گوید: «ما (موهبت بزرگ) حکمت را به

لقمان دادیم، سپس به او دستور دادیم که شکر خدا را در برابر این نعمت بزرگ به جا آورد! (وَلَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَهَ انِ اشْکُرْلِلَّهِ)».

با توجّه به این که ویژگی «لقمان حکیم» آن چنان که از آیات سوره لقمان استفاده می شود تربیت نفوس و پرورش اخلاق بوده است بخوبی روشن می شود که منظور از «حکمت» در این جا همان «حکمت عملی» و آموزشهایی است که منتهی به آن می شود یعنی «تعلیم» برای «تربیت»!

باید توجّه داشت که حکمت همان گونه که بارها گفته ایم در اصل به معنی «لجام» اسب و مانند آن است؛ سپس به هر «امر بازدارنده» اطلاق شده است، و از آنجا که علوم و دانشها و همچنین فضائل اخلاقی انسان را از بدیها و کژیها باز می دارد، این واژه بر آن اطلاق شده است.

*** نتیجه

آنچه از آیات بالا استفاده می شود اهتمام فوق العاده قرآن مجید به مسائل اخلاقی و تهذیب نفوس به عنوان یک مسأله اساسی و زیربنایی است که برنامه های دیگر از آن نشأت می گیرد؛ و به تعبیر دیگر، بر تمام احکام و قوانین اسلامی سایه افکنده است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲

آری! تکامل اخلاقی در فرد و جامعه، مهمترین هدفی است که ادیان آسمانی بر آن تکیه می کنند، و ریشه همه اصلاحات اجتماعی و وسیله مبارزه با مفاسد و پدیده های ناهنجار می شمرند.

اکنون به روایات اسلامی باز می گردیم و اهمّیّت این مسأله را در روایات جستجو می کنیم.

اهمّیّت اخلاق در روایات اسلامی

اشاره

این مسأله در احادیثی که از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همچنین از سایر پیشوایان معصوم علیهم السلام رسیده است با اهمّیّت فوق العاده ای تعقیب شده، که به عنوان نمونه چند

حدیث پرمعنای زیر را از نظر می گذرانیم:

۱- در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«انَّما بُعِثْتُ لِاتَمِّمَ مَکارِمَ الْاخْلاقِ؛ من تنها برای تکمیل فضائل اخلاقی مبعوث شده ام.» «۱»

و در تعبیر دیگری: «انَّما بُعِثْتُ لِاتَمِّمَ حُسْنَ الْاخْلاقِ» آمده است. «۲»

و در تعبیر دیگری: «بُعِثْتُ بِمکارِمِ الاخلاقِ وَمحاسِنِها» آمده است. «۳»

تعبیر به «انّما» که به اصطلاح برای حصر است نشان می دهد که تمام اهداف بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله در همین امر یعنی تکامل اخلاقی انسانها خلاصه می شود.

۲- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لَوْ کُنَّا لانَرْجُو جَنَّةً وَلانَخْشی ناراً وَلاثَواباً وَلاعِقاباً لَکانَ یَنْبَغی لَنا انْ نُطالِبَ بِمَکارِمِ اْلَاخْلاقِ فَانَّها مِمَّا تَدُلُّ عَلی سَبِیلِ النَّجاحِ؛ اگر ما امید و ایمانی به بهشت و ترس و وحشتی از دوزخ، و انتظار ثواب و عقابی نمی داشتیم، شایسته بود به سراغ فضائل اخلاقی برویم، چرا که آنها راهنمای نجات و پیروزی و موفّقیّت هستند.» «۴»

---

(۱). کنز العمّال، حدیث ۵۲۱۷۵ (جلد ۳، صفحه ۱۶).

(۲). همان مدرک، حدیث ۵۲۱۸.

(۳). بحار، جلد ۶۶، صفحه ۴۰۵.

(۴). مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه ۲۸۳. (چاپ قدیم).

این حدیث بخوبی نشان می دهد که فضائل اخلاقی نه تنها سبب نجات در قیامت است بلکه زندگی دنیا نیز بدون آن سامان نمی یابد! (دراین باره در آینده به خواست خدا بحثهای مشروحتری خواهیم داشت)

۳- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «جَعَلَ اللَّهُ سُبْحانَهُ مَکارِمَ الْاخْلاقِ صِلَةً بَیْنَهُ وَبَیْنَ عِبادِهِ فَحَسْبُ احَدِکُمْ انْ یَتَمَسّکَ بِخُلُقٍ مُتَّصِلٍ بِاللَّهِ؛ خداوند سبحان فضائل اخلاقی

را وسیله ارتباط میان خودش و بندگانش قرار داده، همین بس که هر یک از شما دست به اخلاقی بزند که او را به خدا مربوط سازد.» «۱»

به تعبیر دیگر، خداوند بزرگترین معلّم اخلاق و مربّی نفوس انسانی و منبع تمام فضائل است، و قرب و نزدیکی به خدا جز از طریق تخلّق به اخلاق الهی امکان پذیر نیست!

بنابراین، هر فضیلت اخلاقی رابطه ای میان انسان و خدا ایجاد می کند و او را گام به گام به ذات مقدّسش نزدیکتر می سازد.

زندگی پیشوایان دینی نیز سرتاسر بیانگر همین مسأله است که آنها در همه جا به فضائل اخلاقی دعوت می کردند، و خود الگوی زنده و اسوه حسنه ای در این راه بودند و به خواست خدا در مباحث آینده در هر بحثی با نمونه های اخلاقی آنها آشنا خواهیم شد؛ و همین بس که قرآن مجید به هنگام بیان مقام والای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

«وَانَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیْمٍ؛ تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری!» «۲»

نکته ها:

۱- تعریف علم اخلاق

در این جا لازم است قبل از هر چیز به سراغ تعریف اخلاق برویم؛ «اخلاق» جمع «خُلْق» (بر وزن قُفل) و «خُلُق». (بر وزن افق) می باشد، به گفته «راغب» در کتاب «مفردات»، این دو واژه در اصل به یک ریشه باز می گردد، خَلْق به معنی هیئت و شکل و صورتی است که انسان با چشم می بیند و خُلْق به معنی قوا و سجایا و صفات درونی است

---

(۱). تنبیه الخواطر، صفحه ۳۶۲.

(۲). سوره قلم، آیه ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴

که با چشم دل دیده می شود.

بنابراین می توان گفت: «اخلاق مجموعه صفات روحی و باطنی انسان است» و

به گفته بعضـی از دانشمندان، گاه به بعضی از اعمال و رفتاری که از خلقیات درونی انسان ناشی می شود، نیز اخلاق گفته می شود (اوّلی اخلاق صفاتی است و دومی اخلاق رفتاری).

«اخلاق» را از طریق آثارش نیز می توان تعریف کرد، و آن این که «گاه فعلی که از انسان سـر می زند، شـکل مسـتمرّی ندارد؛ ولی هنگامی که کاری بطور مسـتمر از کسـی سر می زنـد (ماننـد امساك در بذل و بخشـش و کمك به دیگران) دلیل به این است که یک ریشه درونی و باطنی در اعماق جان و روح او دارد، آن ریشه را خلق و اخلاق می نامند.

اینجاست که «ابن مِسکَوَیه» در کتاب «تَهْذیبُ الْاَخْلاقِ وَتَطْهیرُ الْاَعْراقِ»، می گوید:

«خُلق همان حالت نفسانی است که انسان را به انجام کارهایی دعوت می کنـد بی آن که نیاز به تفکّر و انـدیشه داشـته باشـد.» **«۱»**

همین معنی را مرحوم فیض کاشانی در کتاب «حقایق» آورده است، آنجا که می گوید:

«بـدان که خوی عبـارت است از هیئتی اسـتوار با نفس که افعال به آسانی و بـدون نیاز به فکر و انـدیشه از آن صادر می شود.» **«۲»**

و به همین دلیل اخلاق را به دو بخش تقسیم می کنند: «ملکاتی که سرچشمه پدید آمدن کارهای نیکو است و اخلاق خوب و ملکات فضیله نامیده می شود، و آنها که منشا اعمال بد است و به آن اخلاق بد و ملکات رذیله می گویند.

و نیز از همین جا می توان علم اخلاق را چنین تعریف کرد: «اخلاق علمی است که از ملکات و صـفات خوب و بـد و ریشه ها و آثار آن سخن می گوید» و به تعبیر دیگر، «سرچشمه های اکتساب این صفات نیک و راه مبارزه با

صفات بد و آثار هر یک را در فرد و جامعه مورد بررسی قرار می دهد».

البتّه همان طور که گفته شد، گاه به آثار عملی و افعال ناشی از این صفات نیز واژه «اخلاق» اطلاق می شود؛ مثلًا، اگر کسی پیوسته آثار خشم و عصبانیّت نشان می دهد به او

---

(۱). تهذیب الاخلاق، صفحه ۵۱.

(۲). حقائق، صفحه ۵۴.

می گویند: این اخلاق بدی است، و بعکس هنگامی که بذل و بخشش می کند می گویند:

این اخلاق خوبی است که فلان کس دارد؛ در واقع این دو، علّت و معلول یکدیگرند که نام یکی بر دیگری اطلاق می شود.

بعضی از غربیها نیز علم اخلاق را چنان تعریف کرده اند که از نظر نتیجه با تعریفهایی که ما می کنیم یکسان است، از جمله در کتاب «فلسفه اخلاق» از یکی از فلاسفه غرب به نام «ژکس» می خوانیم که می گوید: «علم اخلاق عبارت است از تحقیق در رفتار آدمی به آن گونه که باید باشد.» «۱»

در حالی که بعضی دیگر که بینشهای متفاوتی دارند (مانند فولکیه) در تعریف علم اخلاق می گوید: «مجموع قوانین رفتار که انسان به واسطه مراعات آن می تواند به هدفش برسد، علم اخلاق است.» «۲»

این سخن کسانی است که برای ارزشهای والای انسانی اهمّیّت خاصّی قائل نیستند بلکه از نظر آنان رسیدن به هدف (هر چه باشد) مطرح است؛ و اخلاق از نظر آنها چیزی جز اسباب وصول به هدف نیست!

***

۲- رابطه اخلاق و فلسفه

فلسفه در یک مفهوم کلّی به معنی آگاهی بر تمام جهان هستی است به مقدار توان انسانی؛ و به همین دلیل، تمام علوم می تواند در این مفهوم کلّی و جامع داخل باشد؛ و روی همین جهت، در

اعصار گذشته که علوم محدود و معدود بود، علم فلسفه از همه آنها بحث می کرد، و فیلسوف کسی بود که در رشته های مختلف علمی آگاهی داشت.

در آن روزها فلسفه را به دو شاخه تقسیم می کردند:

الف- اموری که از قدرت و اختیار انسان بیرون است که شامل تمام جهان هستی بجز افعال انسان، می شود.

---

(۱). فلسفه اخلاق، صفحه ۹.

(۲). الاخلاق النّظریّه، صفحه ۱۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶

ب- اموری که در اختیار انسان و تحت قدرت او قرار دارد؛ یعنی، افعال انسان.

بخش اوّل را حکمت نظری می نامیدند، و آن را به سه شاخه تقسیم می کردند.

۱- فلسفه اولی یا حکمت الهی که درباره احکام کلّی وجود و موجود و مبدأ و معاد صحبت می کرد.

۲- طبیعیّات که آن هم رشته های فراوانی داشت.

۳- ریاضیّات که آن هم شاخه های متعدّدی را در بر می گرفت.

امّا قسمتی که مربوط به افعال انسان است، آن را حکمت عملی می دانستند و آن نیز به سه شاخه تقسیم می شد.

۱- اخلاق و افعالی که مایه سعادت یا بدبختی انسان می شود و همچنین ریشه های آن در درون نفس آدمی.

۲- تدبیر منزل است که مربوط است به اداره امور خانوادگی و آنچه تحت این عنوان می گنجد.

۳- سیاست و تدبیر مُدُن که درباره روشهای اداره جوامع بشری سخن می گوید.

و به این ترتیب آنها به اخلاق شکل فردی داده، آن را در برابر «تدبیر منزل» و «سیاست مُدن» قرار می دادند.

بنابراین «علم اخلاق» شاخه ای از «فلسفه عملی» یا «حکمت عملی» است.

ولی امروز که علوم شاخه های بسیار فراوانی پیدا کرده و به همین دلیل از هم جدا شده است، فلسفه و حکمت غالباً به همان معنی حکمت نظری و آن

هم شاخه اوّل آن، یعنی امور کلّی مربوط به جهان هستی، و همچنین مبدأ و معاد اطلاق می شود. (دقّت کنید)

در این که حکمت نظری با ارزشتر است یا حکمت عملی، در میان فلاسفه گفتگو است، گروهی اوّلی را با ارزشتر می دانستند و گروهی دومی را، و اگر ما از زاویه های مختلف نگاه کنیم حرف هر دو گروه صحیح است که فعلًا جای بحث آن نیست.

درباره رابطه «فلسفه» و «اخلاق» باز هم به مناسبتهای دیگر به خواست خدا سخن خواهیم گفت.

***

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷

۳- رابطه اخلاق و عرفان

امّا در مورد رابطه «اخلاق» و «عرفان» و اخلاق و «سیر و سلوک الی اللّه» نیز می توان گفت: «عرفان» بیشتر به معارف الهی می نگرد، آن هم نه از طریق علم و استدلال، بلکه از طریق شهود باطنی و درونی، یعنی قلب انسان آن چنان نورانی و صاف گردد و دیده حقیقت بین او گشوده شود و حجابها بر طرف گردد که با چشم دل ذات پاک خدا و اسماء و صفات او را ببیند و به او عشق ورزد.

بدیهی است علم اخلاق چون می تواند به برطرف شدن رذائل اخلاقی که حجابهایی است در برابر چشم دل، کمک کند؛ یکی از پایه های عرفان الهی و مقدّمات آن خواهد بود.

و امّا «سیر و سلوک الی اللّه» که هدف نهایی آن، رسیدن به «معرفه اللّه» و قرب جوار او است، آن هم در حقیقت مجموعه ای از «عرفان» و «اخلاق» است. سیر و سلوک درونی، نوعی عرفان است که انسان را روز به روز به ذات پاک او نزدیکتر می کند، حجابها را کنار می زند، و راه را برای وصول به حق هموار می سازد؛

و سیر و سلوک برونی همان اخلاق است، منتها اخلاقی که هدفش را تهذیب نفوس تشکیل می دهد نه فقط بهتر زیستن از نظر مادّی.

***

۴- رابطه «علم» و «اخلاق»

در آیـات مورد بحث دیـدیم که قرآن مجیـد کراراً تعلیم کتاب و حکمت را در کنار تزکیه و پاکسازی اخلاقی قرار می دهـد؛ گاه «تزکیه» را بر «تعلیم» مقدّم می دارد، و گاه «تعلیم» را بر «تزکیه»؛ و این نشان می دهد که میان این دو رابطه عمیقی است.

یعنی هنگامی که انسان از خوبی و بدی اعمال و صـفات اخلاقی آگاه گردد و آثار و پیامدهای هر یک از صـفات «فضیلت» و «رذیلت» را بداند، بی شک در تربیت و پرورش او مؤثّر است؛ بطوری که می توان گفت بسیاری از زشتیهای عمل و اخلاق، از ناآگاهیها

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸

سرچشـمه می گیرد. به همین دلیـل، اگر علم و آگاهی جای جهل و نادانی را بگیرد، و به تعبیر دیگر، سـطح فرهنگ بالا برود، بسیاری از زشتیها جای خود را به زیبائیها، و بسیاری از مفاسد اخلاقی جای خود را به محاسن اخلاقی می دهد؛ ولی باید توجّه داشت این مسأله کلّیّت ندارد.

و متأسفانه گاه در این مسأله مبالغه شده، گروهی راه افراط را پیش گرفته، و گروهی راه تفریط را.

گروهی به پیروی از گفتـار معروف سـقراط، فیلسوف یونـانی، که معتقـد بود علم و حکمت سرچشـمه اخلاق حمیـده است، و رذائـل اخلاقـی معلول جهـل و نـادانی است، عقیـده دارنـد که تنهـا راه برای مبارزه با رذائل اخلاقی و پیـدایش فضائل اخلاقی گسترش علم و دانش و بالا بردن سطح افکار جامعه است، و به این ترتیب «فضیلت» مساوی با «معرفت» می شود.

آنها می گویند هیچ کس آگاهانه به

دنبال بدی و شرّ نمی رود، و اگر خوبی را تشخیص دهد آن را رها نمی سازد، پس وظیفه ما آن است که هم برای خود و هم دیگران کسب آگاهی کنیم، و نتایج خیر و شرّ، و بد و نیکو را بدانیم، تا جوانه های فضائل اخلاقی بر شاخسار وجود ما ظاهر شود!

در مقابل شاید کسانی هستند که مایلند رابطه این دو را بکلّی نفی کنند، و بگویند که دانش و هوشیاری در افراد آلوده، سبب می شود که جنایات را هوشیارانه تر انجام دهند، و طبق مثل معروف: «دزدانی که با چراغ می آیند، کالاهای گزیده تر می برند!»

ولی انصاف این است که رابطه علم و اخلاق را نه می توان بکلّی انکار کرد و نه می توان بطور کامل، اخلاق را معلول علم دانست.

شاهد این سخن تجارب زنده ای است که از جامعه کسب کرده ایم؛ افراد آلوده ای بودند که وقتی آنها را به حسن و قبح اعمالشان آگاه کرده ایم، و به نتایج سوء اعمال و افعال بد آشنا شده اند، دست از کار خود برداشته، و گرایش به خوبیها پیدا کرده اند، حتّی در خودمان نیز این تجربه را داشته ایم.

در مقابل افرادی را می شناسیم که آگاهی کافی به نیک و بد اعمال و نتایج و آثار آن

دارند ولی همچنان به بدی ادامه می دهند، و اخلاق سوء بر وجود آنها حاکم است.

اینها همه به خاطر آن است که انسان موجودی است دو بعدی، یک بُعد وجود او را علم و ادراک و آگاهی تشکیل می دهد، و یک بُعد وجود او را امیال و غرائز و شهوات؛ به همین دلیل، گاه با میل و اختیار خود بُعد اوّل را ترجیح

می دهد و گاه دوم را.

از اینجا روشن می شود، آنها که یکی از دو قول بالا را پذیرفته اند انسان را یک بُعدی فرض کرده، و توجّه به بُعد دیگر وجود انسان نداشته اند.

از آیات دیگر قرآن نیز بخوبی می توان آنچه را که گفتیم استفاده کرد.

قرآن مجید در چندین آیه به رابطه ای میان جهل و اعمال سوء اشاره کرده است؛ مثلًا، می فرماید: «انَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَاصْلَحَ فَانَّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی انجام دهد، سپس توبه و اصلاح و جبران نماید، خداوند آمرزنده و مهربان است.» (سوره انعام، آیه ۵۴)

شبیه همین معنی در سوره نساء، آیه ۱۷ و سوره نحل، آیه ۱۱۹ نیز آمده است.

بدیهی است منظور در اینجا جهل مطلق نیست که با توبه سازگار نباشد بلکه مرتبه ای از مراتب جهل است که اگر بر طرف گردد انسان به راه حقّ روی می آورد.

در جلد اوّل از دوره اوّل پیام قرآن در آنجا که بحث درباره معرفت و شناخت آمده، آیات بسیاری نقل کرده ایم که از آنها استفاده می شد، جهل سرچشمه کفر است، جهل سرچشمه اشاعه فساد، تعصّب و لجاجت، بهانه جویی، تقلید کورکورانه، اختلاف و پراکندگی، سوءظن و بدبینی، جسارت و بی ادبی و در یک جمله جهل مایه دگرگون شدن بسیاری از ارزشها است! «۱»

از سوی دیگر، در بعضی از آیات صریحاً می گوید: «کسانی هستند که با علم و آگاهی، راه غلط را می پیمایند؛ مثلًا، درباره آل فرعون می فرماید: «وَجَحَدُوا بِها وَاسْتَيْقَنَتْها انْفُسُهُمْ ظُلْماً وَعُلُوّاً؛ آنها آیات ما را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند در حالی که در دل به آن یقین

داشتند.» (سوره نمل، آیه ۱۴)

---

(۱). پیام قرآن، دوره اوّل، جلد ۱، ص ۸۶ تا ۹۸.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰

و درباره گروهی از اهل کتاب می فرماید: «وَیَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ وَهُمْ یَعْلَمُونَ؛ آنها بر خدا دروغ می بندند در حالی که می دانند.» (سوره آل عمران، آیه ۷۵).

شبیه همین معنی در چند آیه بعد از آن نیز آمده است (سوره آل عمران، آیه ۷۸).

علم و آگاهی در این آیه ممکن است اشاره به آگاهی بر موضوع دروغ باشد، ولی باز هم شاهد مدّعای ما است، چرا که حکم عقل و شرع درباره دروغ و زشتی آن، چیزی نیست که بر کسی مکتوم باشد.

تجربیّات روزمرّه نیز این واقعیّت را نشان می دهد که آگاهی بر زیانهای اخلاق رذیله در بسیاری از موارد می تواند باز دارنده باشد، و در عین حال موارد زیادی هم دیده می شود که افراد آگاه، دست به اعمال سوء زده، و اخلاق رذیله را برای خود ترجیح می دهند. و به این ترتیب، مکتب واسطه در اینجا با واقعیّتها منطبق تر است. (دقّت کنید)

***

۵- آیا اخلاق قابل تغییر است؟

اشاره

سرنوشت علم اخلاق و تمام بحثهای اخلاقی و تربیتی به این مسأله بستگی دارد، زیرا اگر اخلاق قابل تغییر نباشد نه تنها علم اخلاق بیهوده خواهد بود، بلکه تمام برنامه های تربیتی انبیا و کتابهای آسمانی لغو خواهد شد؛ تعزیرات و تمام مجازاتهای بازدارنده نیز بی معنی خواهد بود.

بنابراین، وجود آن همه برنامه های اخلاقی و تربیتی در تعالیم انبیاء و کتب آسمانی و نیز وجود برنامه های تربیتی در تمام جهان بشریّت، و همچنین مجازاتهای بازدارنده در همه مکاتب جزائی، بهترین دلیل بر این است که قابلیّت تغییر اخلاق، و روشهای اخلاقی، نه تنها از سوی

تمام پیامبران که از سوی همه عقلای جهان پذیرفته شده است.

امّا با این همه، عجیب است که فلاسفه و علمای اخلاق بحثهای فراوانی درباره این که «آیا اخلاق قابل تغییر است یا نه؟» مطرح کرده اند!

بعضی می گویند: اخلاق قابل تغییر نیست! و آنها که بدگوهرند و طینتی ناپاک دارند عوض نمی شوند، و به فرض که تغییر یابند، سطحی و ناپایدار است و بزودی به حال اوّل

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱

باز می گردند!

آنها برای خود دلائلی دارند از جمله این که ساختمان جسم و جان رابطه نزدیکی با اخلاق دارد، و در واقع اخلاق هر کس تابع چگونگی آفرینش روح و جسم اوست، و چون روح و جسم آدمی عوض نمی شود، اخلاق او نیز قابل تغییر نیست.

جمعی از شعرا که پیرو این طرز تفکّر بوده اند نیز در اشعار خود بطور گسترده به این مطلب اشاره کرده اند (هر چند ممکن است اشعار آنها را بر نوعی مبالغه در این امر حمل کرد).

نمونه ای از اشعار شعرای معروف را در این زمینه در ذیل می خوانید:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کسی؟ ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس! باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس! ***

بر سیه دل چه سود خواندن وعظ نرود میخ آهنین در سنگ آهنی را که موریانه بخورد نتوان برد از آن به صیقل زنگ! ***

چون بود اصل گوهری قابل تربیت را در او اثر باشد هیچ صیقل نکو نداند کرد آهنی را که بدگهر باشد سگ

به دریای هفتگانه مشوی که چو تر شد پلیدتر باشد! خر عیسی گرش به مکّه برند چون بیاید هنوز خر باشد! *** دلیل دیگری که برای این امر ذکر کرده اند این است که دگرگون شدن اخلاق به واسطه عوامل خارجی، از قبیل تأدیب و نصیحت و اندرز است، و هنگامی که این عوامل زایل گردد، انسان به اخلاق اصلی خود باز خواهد گشت، درست مانند سردی آب که به وسیله عوامل حرارت زا از بین می رود و هنگامی که آن عوامل از بین برود، حرارت را پس داده، به حال اوّل باز می گردد!

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲

این طرز فکر و این گونه استدلالات همه مایه تأسّف و سبب انحطاط جوامع بشری است!

طرفداران «قابلیّت تغییر» در امور اخلاقی، از دو دلیل فوق چنین پاسخ می گویند:

۱- ارتباط اخلاق با ساختمان روح و جسم انسان قابل انکار نیست، ولی این ارتباط به اصطلاح در حدّ «مقتضی» است نه «علّت تامّه»، یعنی می تواند زمینه ساز باشد نه این که الزاماً و اجباراً تأثیر قطعی بگذارد، همان گونه که بسیاری از افرادی که از پدران و مادران مبتلا به پاره ای از بیماریها متولّد می شوند زمینه آلودگی به آن بیماریها را دارند، ولی با این حال می توان با پیشگیریهای مخصوص جلو تأثیر عامل وراثت را گرفت.

افراد ضعیف البنیه از نظر جسمانی با استفاده از بهداشت و ورزش، افراد نیرومندی می شوند و بعکس، افراد قویّ البنیه بر اثر ترک این دو، ضعیف و ناتوان خواهند شد.

افزون براین، روح و جسم انسان نیز قابل تغییر است تا چه رسد به اخلاق زاییده از آن!

می دانیم تمام «حیوانات اهلی امروز» یک روز در زمره حیوانات وحشی

بودنـد، انسـان آنها را گرفت و رام کرد، و به صورت حیوانات اهلی در آورد؛ بسـیاری از گیاهان و درختان میوه نیز چنین بوده انـد. جـایی که بـا تربیت بتوان خلق و خوی یـک حیوان و ویژگیهـای یک گیاه یا درخت را تغییر داد چگونه نمی توان اخلاق انسان را به فرض که اخلاق ذاتی باشد تغییر داد؟

هم اکنون نیز بسیاری از حیوانات را برای کارهایی که بر خلاف طبیعت آنها است تربیت می کنند و آنها این کارها را بخوبی انجام می دهند.

۲- از آنچه در بالا گفته شـد پاسـخ اسـتدلال دیگر آنان نیز روشن می شود زیرا گاه عوامل بیرونی آن قـدر تأثیر قوی دارد که ویژگیهای ذاتی را بکلّی دگرگون می سازد، و حتّی ویژگیهای جدیـد به وراثت به نسـلهای آینـده نیز می رسد همان گونه که در حیوانات اهلی مثال زده شد.

تاریـخ، انسانهای بسیاری را نشان می دهـد که بر اثر تربیت بکلّی خلق و خوی خود را تغییر دادنـد، و به اصـطلاح یک صـد و هشـتاد درجه چرخش کردنـد، افرادی که یک روز مثلًا در صف دزدان قهّار جای داشـتند به زاهدان و عابدان مشـهوری مبدّل گشتند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳

توجّه به طرز به وجود آمـدن یـک ملکه اخلاقی به مـا این قـدرت را می دهـد که راه از میان بردن آن را نیز پیـدا کنیم؛ مسأله چنین است که هر عمل خوب یا بـد اثر موافق خود را در روح انسان باقی می گذارد، و روح را تدریجاً به سوی خود جلب می کنـد، تکرار این عمـل آن اثر را بیشتر و قوی تر می سـازد، و کم کم کیفیّتی به نـام «عـادت» حاصل می شود، و هر گاه عادت استمرار یابد به

صورت «ملکه» در می آید.

بنابراین، همان گونه که عادات و ملکات اخلاقی زشت در سایه تکرار عمل تشکیل می گردد، از همین طریق قابل زوال است؛ البتّه، اثر تلقین، تفکّر، تعلیمات صحیح و محیط سالم در فراهم کردن زمینه های روحی برای پذیرش و تشکیل ملکات خوب را نمی توان نادیده گرفت.

*** در اینجا قول سومی نیز وجود دارد و آن این که بعضی از صفات اخلاقی قابل تغییر است، و بعضی غیر قابل تغییر، آن صفاتی که طبیعی و فطری است، قابل تغییر نمی باشد، ولی آن صفاتی که عوامل خارجی دارد قابل تغییر است. «۱»

این قول نیز فاقد هرگونه دلیل است، زیرا این تفصیل و تفاوت گذاری، بین صفات فرع، بر قبول اخلاق طبیعی و فطری است، در حالی که چنین چیزی ثابت نیست؛ و به فرض که چنین باشد چه کسی می تواند ادّعا کند که صفات فطری قابل تغییر نیست؟ مگر حیوانات وحشی را نمی توان اهلی کرد؟ مگر تعلیم و تربیت نمی تواند آن قدر ریشه دار شود که اعماق وجود انسان را دگرگون سازد؟

آیات و روایات دلیل بر قابلیّت تغییر اخلاق است

آنچه را در بالا- گفتیم از نظر دلائل عقلی و تاریخی بود، هنگامی که به دلائل نقلی یعنی آنچه از مبدأ وحی و سخنان معصومین علیهم السلام به دست آمده مراجعه کنیم مسأله از این هم روشنتر است؛ زیرا:

---

(۱). محقّق نراقی در جامع السّعادات این نظریه را برگزیده است (جامع السّعادات جلد ۱، ص ۲۴).

۱- نفس مسأله بعثت انبیا و ارسال رسل و انزال کتب آسمانی و بطور کلّی مأموریّتی که آنها برای هدایت و تربیت همه انسانها داشتند، محکمترین دلیل بر امکان تربیت و پرورش فضائل اخلاقی

در تمام افراد بشر است.

آیـاتیماننـد: هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْامِّیینَ رَسُولًا مِنْهُم یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَالْحِکْمَهَ وَانْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبیْنٍ (سوره جمعه، آیه ۲) «۱» و آیات مشابه آن بخوبی نشان می دهد که هدف از مأموریّت پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله هدایت و تربیت و تعلیم و تزکیه همه کسانی بود که در «ضَلالٍ مُبیْنٍ» و گمراهی آشکار بودند.

۲- تمـام آیـاتی که خطـاب به همه انسانهـا به عنوان «یـا بَنی آدَمَ» و «یاایُّهـا النَّاسُ» و «یـا ایُّهـا الْانْسانُ»، و «یا عِبادی می باشـد و مشـتمل بر اوامر و نواهی و مسائـل مربوط به تهـذیب نفوس و کسب فضائـل اخلاقی است، بهترین دلیل بر امکان تغییر «اخلاق رذیله» و اصلاح صفات ناپسند است، در غیر این صورت، عمومیّت این خطابها لغو و بیهوده خواهد بود.

ممکن است گفته شود: این آیـات غالباً مشـتمل بر احکام است، و احکام مربوط به جنبه های عملی است، در حالی که اخلاق ناظر به صفات درونی است.

ولی نبایـد فراموش کرد که «اخلاق» و «عمـل» لازم و ملزوم یکـدیگر و به منزله علّت و معلولنـد، و در یکـدیگر تـأثیر متقـابل دارنـد؛ هر اخلاق خوبی سرچشـمه اعمال خوب است، همان گونه که اخلاق رذیله، اعمال زشت را به دنبال دارد؛ و در مقابل، اعمال نیک و بد نیز اگر تکرار شود تدریجاً تبدیل به خلق و خوی خوب و بد می شود.

۳- اعتقاد به عدم امکان تغییر اخلاق سـر از اعتقاد به جبر در می آورد؛ زیرا مفهومش این است که صاحبان اخلاق بد و خوب قادر به تغییر آن نیستند و چون اعمال آنها بازتاب اخلاق آنها است،

پس در انجام کار خوب یا بد مجبورند، و در عین حال مکلّف به انجام خوبیها و ترک بدیها هستند؛ این عین جبر است، و تمام مفاسدی را که مذهب جبر دارد بر آن مترتّب می شود «۲».

---

(۱). آیه ۱۶۴ آل عمران نیز همین مضمون را در بردارد.

(۲). به اصول کافی، جلد ۱، ص ۱۵۵ و کشف المراد، بحث قضا و قدر درباره مفاسد مذهب جبر مراجعه شود.

۴- آیاتی که با صراحت تشویق به تهذیب اخلاق می کند و از رذایل اخلاقی بر حذر می دارد نیز دلیل محکمی است بر امکان تغییر صفات اخلاقی، مانند «قَدْ افْلَحَ مَنْ زَکَّیها وَقَدْ خابَ مَنْ دَسَّیها؛ هر کس نفس خود را تزکیه کند رستگار شده، و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده سازد نومید و محروم گشته است.» (سوره شمس- آیه ۹ و ۱۰).

تعبیر به «دسّیها» از ماده «دسّ» و «دسیسه» در اصل به معنی آمیختن شی ء ناپسندی با چیز دیگر است؛ مثل این که گفته می شود: «دسّ الحنطه بالتراب؛ گندم را با خاک مخلوط کرده»، این تعبیر نشان می دهد که طبیعت انسان بر پاکی و تقوا است و آلودگیها و رذائل اخلاقی از خارج بر انسان نفوذ می کند و هر دو قابل تغییر و تبدیل است.

در آیه ۳۴ سوره فصّلت می خوانیم: «ادْفَعْ بِالَّتی هِیَ احْسَنُ فَاذا الَّذی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَداوَهٌ کَانَّهُ وَلِیٌّ حَمِیْمٌ؛ بدی را با نیکی دفع کن ناگهان (خواهی دید) همان کسی که میان تو و او دشمن است گویی دوست گرم و صمیمی (و قدیمی تو) است!»

این آیه بخوبی نشان می دهد که عداوت

و دشـمنیهای عمیق که در خلق و خوی انسان ریشه دوانده باشد، با محبّت و رفتار شایسـته ممکن است تبدیل به دوستیهای داغ و ریشه دار شود؛ اگر اخلاق، قابل تغییر نبود، این امر امکان نداشت.

در روایات اسلامی نیز تعبیرات روشنی در این زمینه دیده می شود مانند احادیث زیر:

۱- حدیث معروف انّی بُعِثْتُ لِاتَمِّمَ مَکارِمَ الْاخْلاقِ «۱»

، دلیل واضحی بر امکان تغییر صفات اخلاقی است.

۲- روایات فراوانی که تشویق به حسن خلق می کنـد، ماننـد: حـدیث نبوی: «لَوْ یَعْلَمُ الْعَبْدُ ما فی حُسْنِ الْخُلْقِ لَعَلِمَ انَّهُ یَحْتاجُ انْ یَکُونَ لَهُ خُلْقٌ حَسَنٌ؛ اگر بندگان می دانستند که حسن خلق چه منافعی دارد، یقین پیدا می کردند که محتاج به اخلاق نیکند!» «۲»، نشانه دیگر است.

۳- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «الْخُلْقُ الْحَسَنُ نِصْفُ الدِّینِ؛ اخلاق خوب، نیمی از دین است.» «۳»

---

(۱). سفینه البحار، (مادّه خلق).

(۲). بحار، جلد ۱۰، ص ۳۶۹.

(۳). بحار، ج ۷۱، ص ۳۸۵.

۴- و در حـدیثی از امیر مؤمنـان علی علیه السـلام می خوانیم: «الْخُلْقُ الْمَحْمُودُ مِنْ ثِمارِ الْعَقْلِ، الْخُلْقُ الْمَذْمُوْمُ مِنْ ثِمارِ الْجَهْلِ؛ اخلاق خوب از میوه های عقل و آگاهی است و اخلاق بد از ثمرات جهل و نادانی است.» «۱»

و از آنجا که «علم» و «جهل» قابل تغییر است، اخلاق هم به تبع آن قابل تغییر می باشد.

۵- در حـدیث دیگری از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله آمـده است: «انَّ الْعَبْدَ لَیَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلْقِهِ عَظیمَ دَرَجاتِ الْاخِرَهِ وَشَرَفَ الْمَنازِلِ وَانَّهُ لَضَعیفُ الْعِبادَهِ؛ بنده خدا به وسیله حسن اخلاق به درجات عالی آخرت و بهترین مقامات می رسد، در حالی که ممکن است از نظر عبادت

ضعیف باشد!» «۲»

در این حدیث اوّلًا مقایسه حسن اخلاق به عبادت، و ثانیاً ذکر درجات بالای اخروی که حتماً مربوط به اعمال اختیاری است، و ثالثاً تشویق به تحصیل حسن خلق، همگی نشان می دهد که اخلاق یک امر اکتسابی است، نه اجباری و الزامی و خارج از اختیار! (دقّت کنید)

این گونه روایات و تعبیرات گویا و پرمعنی در کلمات معصومین علیهم السلام زیاد دیده می شود «۳» و همه آنها نشان می دهد که صفات اخلاقی قابل تغییر است، و گرنه این تعبیرات و تشویقها لغو و بیهوده بود.

۶- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که به یکی از یارانش به نام «جریر بن عبد اللَّه» فرمود: «انَّکَ امْرُءٌ قَدْ احْسَنَ اللَّهُ خَلْقَکَ فَاحْسِنْ خُلْقَکَ؛ خداوند به تو چهره زیبا داده، اخلاق خود را نیز زیبا کن!» «۴»

کوتاه سخن این که: کتب روایی ما پُر از روایاتی است که همگی دلالت بر امکان تغییر اخلاق آدمی دارد. «۵»

---

(۱). غرر الحکم، ۱۲۸۰- ۱۲۸۱.

(۲). محجّه البیضاء، ج ۵، ص ۹۳.

(۳). مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی، در باب حسن الخلق (ص ۹۹) هیجده روایت در این زمینه نقل کرده است.

(۴). سفینه البحار، مادّه خلق.

(۵). به جلد دوم اصول کافی و روضه کافی، و جلد سوم میزان الحکمه و جلد اوّل سفینه البحار، در ابواب مناسب مراجعه فرمایید.

این بحث را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که تشویق به فضائل اخلاقی می کند پایان می دهیم، فرمود: «الْکَرَمُ حُسْنُ السَّجِیَّهِ وَ اجْتِنابُ الدَّنِیَّهِ؛ ارزش و کیفیّت انسان به اخلاق پسندیده و اجتناب

و دوری از اخلاق پست است!» «۱»

***

دلائل طرفداران عدم تغییر اخلاق

در برابر دلائل بالا بعضی به روایاتی تمسّک جسته اند که در نظر بد وی از آنها چنین بر می آید که اخلاق قابل تغییر نیست، از جمله:

۱- در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود:

«النَّاسُ مَعادِنٌ کَمَعادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّهِ، خِیارُهُمْ فِی الْجاهِلِیِّهِ خِیارُهُمْ فِی الْاسْلامِ؛ مردم همچون معدنهای طلا و نقره اند، بهترین آنها در زمان جاهلیّت بهترین آنها در اسلامند.»

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله آمده است: «اذا سَمِعْتُمْ انَّ جَبَلًا زالَ عَنْ مَکانِهِ فَصَدِّقُوهُ، وَ اذا سَمِعْتُمْ بِرَجُلٍ زالَ عَنْ خُلْقِهِ فَلا تُصَدِّقُوهُ! فَانَّهُ سَیَعُودُ الی ما جُبِلَ عَلَیْهِ! هر گاه بشنوید کوهی از جایش حرکت کرده، تصدیق کنید، امّا اگر بشنوید کسی اخلاقش را رها نموده تصدیق نکنید! چرا که بزودی به همان فطرت خویش باز می گردد!» «۲»

پاسخ

تفسیر این گونه روایات به قرینه دلائل روشن سابق و روایاتی که صراحت در امکان تغییر اخلاق دارد، چندان مشکل نیست.

زیرا این نکته قابل قبول است که روحیّات مردم ذاتاً متفاوت است، بعضی همچون معدن طلا هستند و بعضی نقره، ولی اینها دلیل بر این نمی شود که این روحیّات قابل تغییر نباشند؛ و به تعبیر دیگر، این گونه صفات روحی در حدّ مقتضی است نه علّت تامّه، لذا با تجربه دیده ایم که این افراد بر اثر تعلیم و تربیت بکلّی عوض می شوند.

---

(۱). غرر الحکم.

(۲). جامع السّعاده، جلد اوّل، صفحه ۲۴.

اضافه بر این، اگر ما بخواهیم مطابق این حدیث حکم کنیم باید بگوییم که همه مردم دارای اخلاق نیکند، بعضی خوبند و بعضی خوبتر،

(همانند نقره و طلا)، بنابراین، جایی برای اخلاق رذیله طبیعی وجود نخواهد داشت. (دقّت کنید)

در مورد حدیث دوم نیز مسأله جنبه مقتضی دارد نه علّت تامّه، و یا به تعبیر دیگر ناظر به غالب مردم است نه همه مردم؛ وگرنه مضمون حدیث، مخالف صریح تواریخی است که در دست است و نشان می دهد افرادی اخلاق خود را تغییر داده اند، و تا پایان عمر بر همان روش باقی ماندند.

همچنین مخالف تجربیّات روزمرّه ما است که بسیاری از افراد فاسد را می بینیم به وسیله تعلیم و تربیت راه زندگی خود را عوض می کنند و تا آخر نیز بر روش جدید می مانند.

کوتاه سخن این که: در عین قبول تفاوت روحیّات و سجایای اخلاقی مردم با یکدیگر، هیچ کس مجبور نیست که بر اخلاق بد باقی بماند، یا بر اخلاق خوب؛ صاحبان سجیّه نیک ممکن است بر اثر هواپرستی در منجلاب اخلاق سوء سقوط کنند و صاحبان سجایای زشت، ممکن است زیر نظر استاد مربّی و در سایه خودسازی به بالاترین مراحل کمال عروج نمایند!

این نکته نیز گفتنی است که بعضی از افراد فاسد و مفسد، برای این که اعمال خود را توجیه کنند، به این گونه منطقها روی می آورند که خدا ما را چنین آفریده، اگر می خواست، می توانست ما را با اخلاق دیگری بیافریند!

به هر حال، روی آوردن به مکتب طرفداران عدم قابلیّت تغییر اخلاق نتیجه ای جز سقوط در دامان اعتقاد به جبر، و انکار مکتب انبیا و بیهوده شمردن تلاش علمای اخلاق و روانکاوان و سرانجام فساد جوامع بشری نخواهد داشت.

۶- تاریخچه علم اخلاق

بحث فوق را با فشرده ای از «تاریخچه علم اخلاق» پایان می دهیم:

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص:

بی شک بحثهای اخلاقی از زمانی که انسان گام بر روی زمین گذارد آغاز شد، زیرا ما معتقدیم که حضـرت آدم علیه السـلام پیامبر خـدا بود، نه تنها فرزنـدانش را با دسـتورهای اخلاقی آشـنا ساخت بلکه خداونـد از همان زمانی که او را آفرید و ساکن بهشت ساخت مسائل اخلاقی را با اوامر و نواهی اش به او آموخت.

سـایر پیـامبران الهی یکی پس از دیگری به تهـذیب نفوس و تکمیـل اخلاـق که خمیر مـایه سـعادت انسانها است پرداختنـد، تا نوبت به حضـرت مسـیح علیه السلام رسید که بخش عظیمی از دستوراتش را مباحث اخلاقی تشکیل می دهد، و همه پیروان و علاقه مندان او، وی را به عنوان معلّم بزرگ اخلاق می شناسند.

امّا بزرگترین معلّم اخلاـق پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله بود که بـا شـعار «انَّما بُعِثْتُ لِا تَمِّمَ مَکارِمَ الْاخْلاقِ» مبعوث شـد و خداوند درباره خود او فرموده است: «وَ انَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ؛ اخلاق تو بسیار عظیم و شایسته است!» «۱»

در میان فلاسـفه نیز بزرگانی بودند که به عنوان معلّم اخلاق از قدیم الایّام شمرده می شدند، مانند: افلاطون، ارسطو، سقراط و جمعی دیگر از فلاسفه یونان.

به هر حال بعد از پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله امامان معصوم علیه السلام به گواهی روایات اخلاقی گسترده ای که از آنان نقل شـده، بزرگترین معلّمان اخلاق بودند؛ و در مکتب آنها مردان برجسـته ای که هر کدام از آنها را می توان یکی از معلّمان عصر خود شمرد، پرورش یافتند.

زندگانی پیشوایان معصوم علیه السلام و یاران با فضیلت آنان، گواه روشنی بر موقعیّت اخلاقی و فضائل آنها می باشد.

امّا این که «علم اخلاق» از چه زمانی در اسلام پیدا شد و

مشاهیر این علم چه کسانی بودند داستان مفصّلی دارد که در کتاب گرانبهای «تأسیس الشّیعه لعلوم الاسلام» نوشته آیت اللّه صدر، به گوشه ای از آن اشاره شده است.

نامبرده این موضوع را به سه بخش تقسیم می کند:

---

(۱). سوره قلم، آیه ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۰

الف- می گوید اوّلین کسی که علم اخلاق را تأسیس کرد امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که در نامه معروفش (به فرزندش امام مجتبی علیه السلام) بعد از بازگشت از صفّین، اساس و ریشه مسائل اخلاقی را تبیین فرمود؛ و ملکات فضیلت و صفات رذیلت به عالی ترین وجهی در آن مورد تحلیل قرار گرفته است! «۱»

این نامه را (علاوه بر مرحوم سیّد رضی در نهج البلاغه) گروهی دیگر از علمای شیعه نقل کرده اند.

بعضی از دانشمندان اهل سنّت مانند ابو احمد حسن بن عبد اللّه عسکری نیز در کتاب الزّواجر و المواعظ تمام آن را آورده و می افزاید:

«لَوْ کانَ مِنَ الْحِکْمَهِ ما یجِبُ انْ یُکْتَبَ بِالذَّهَبِ لَکانَتْ هذِهِ؛ اگر از کلمات پندآموز، چیزی باشد که با آب طلا باید نوشته شود، همین نامه است!»

ب- نخستین کسی که کتابی به عنوان «علم اخلاق» نوشت اسماعیل بن مهران ابی نصر سکونی بود که در قرن دوم می زیست، کتابی به نام صفه المؤمن و الفاجر تألیف کرد (که نخستین کتاب شناخته شده اخلاقی در اسلام است).

ج- نامبرده سپس گروهی از بزرگان این علم را اسم می برد (هر چند صاحب کتاب و تألیفی نبوده اند، از آن جمله:

«سلمان فارسی» است که از علی علیه السلام درباره اش نقل شده که فرمود: «سَلْمانُ الْفارِسی مِثْلُ لُقْمانِ الْحَکیمِ- عَلِمَ عِلْمَ الْاوَّلِ وَ الْاخِرِ، بَحْرٌ لایُنْزَفُ، وَ

هُوَ مِنَّا اهْلَ الْبَیْتِ؛ سلمان فارسی همانند لقمان حکیم است- دانش اوّلین و آخرین را داشت و او دریای بی پایانی بود و او از ما اهل بیت است.» «۲»

۲- «ابو ذر غفاری» است (که عمری را در ترویج اخلاق اسلامی گذراند و خود نمونه اتمّ آن بود. درگیری های او با خلیفه سوم «عثمان» و همچنین «معاویه» در مسائل اخلاقی معروف است؛ و سرانجام جان خویش را نیز بر سر این کار نهاد.

---

(۱). رساله حقوق امام سجّاد علیه السلام و دعای مکارم الاخلاق و بسیاری از دعاها و مناجاتهای دیگر نیز در طلیعه آثار معروف اخلاقی در اسلام قرار دارند که هیچ اثری با آنها برابری نمی کند.

(۲). بحار، ج ۲۲، ص ۳۹۱.

۳- «عمّار یاسر» است که سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره او و یارانش مقام اخلاقی آنها را روشن می سازد، فرمود: «ایْنَ اخْوانِیَ الَّذینَ رَکِبُوا الطَّرِیْقَ وَمَضَوْا عَلَی الْحَقِّ، ایْنَ عَمَّارُ ... ثُمَّ ضَرَبَ یَدَهُ عَلی لِحْیَتِهِ الشَّرِیْفَهِ الْکَرِیْمَهِ فَاطالَ الْبُکاءَ، ثُمَّ قالَ: أُوَّهْ عَلی اخْوانِیَ الَّذینَ تَلَوُا الْقُرانَ فَاحْکَمُوهُ، وَتَدَبَّرُوا الْفُرَضَ فَاقامُوهُ، احْیَوُا السُّنَّهَ وَاماتُوا الْبِدْعَهَ؛ کجا هستند برادران من! همانها که براه حق آمدند و در راه حق گام بر می داشتند، کجاست عمّار یاسر! ... سپس دست به محاسن شریف خود زد و مدّت طولانی گریست، پس از آن فرمود: آه بر برادرانم همانها که قران را تلاوت می کردند و به کار می بستند، در فرائض دقّت می کردند و آن را به پا می داشتند، سنّتها را زنده کرده، و بدعتها را میراندند!» «۱»

۴- «نوف بکّالی» که بعد از سنه ۹۰ هجری چشم از جهان

پوشید، و دارای مقام والایی در زهد و عبادت و علم اخلاق است.

۵- «محمّـد بن ابی بکر» که راه و روش خود را از امیر مؤمنـان علی علیه السـلام می گرفت و در زهـد و عبـادت گـام در جای گامهای او می نهاد، و در روایات به عنوان یکی از شیعیان خاصّ علی علیه السلام شمرده شده و در اخلاق، نمونه بود.

۶- «جـارود بن مُنـذِر» که از یـاران امـام چهـارم و پنجم و شـشم بود و از بزرگـان علمـا است و در علم و عمل و جامعیّت مقام والائی دارد.

۷- «حُـذَیْفَه بن منصور» که از یـاران امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السـلام بود و درباره او گفته شـده: «او علم را از این بزرگواران اخذ کرده و نبوغ خود را در مکارم اخلاق و تهذیب نفس نشان داد.»

۸- «عثمان بن سـعید عَمْری» که از وکلای چهارگانه معروف ولیّ عصـر حضـرت مهدی ارواحنا فداه می باشد، و از نواده های عمّار یاسـر بود، بعضی درباره او گفته اند: «لَیْسَ لَهُ ثانٍ فِی الْمَعارِفِ وَالْاَخْلاقِ وَالْفِقْهِ وَالْاَحْکامِ؛ او در معارف و اخلاق و فقه و احکام، دومی نداشت!»

و بسیاری دیگر از بزرگانی که ذکر نام همه آنها به درازا می کشد.

---

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۲

ضمناً در طول تاریخ اسلام کتابهای فراوانی در علم اخلاق نوشته شده است که از آن میان، کتب زیر را می توان نام برد:

۱- در قرن سوم کتاب «الْمانِعاتُ مِنْ دُخُولِ الْجَنَّهِ» را نوشـته جعفر بن احمـد قمی که یکی از علمای بزرگ عصـر خود بود می توان نام برد.

۲- در قرن چهارم کتاب «الآداب» و کتاب «مکارم الاخلاق» را

داریم که نوشته «علی بن احمد کوفی» است.

۳- کتاب «طهاره النّفس» یا تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق نوشته ابن مِشْکَویه متوفّای قرن پنجم از کتب معروف این فن است؛ او کتاب دیگری در علم اخلاق به نام «آداب العرب و الفرس» نیز دارد که شهرتش در حدّ کتاب بالا نیست.

۴- کتاب «تنبیه الخاطر و نزهه النّاظر» که به عنوان مجموعه ورّام مشهور است یکی دیگر از کتب معروف اخلاقی است که نوشته «ورّام بن ابی فوارس» یکی از علمای قرن ششم است.

۵- در قرن هفتم به آثار معروف خواجه نصیر طوسی، کتاب اخلاق ناصری و اوصاف الاشراف و آداب المتعلّمین برخورد می کنیم که هر کدام نمونه بارزی از کتب تصنیف شده در این علم در آن قرن است.

۶- در قرون دیگر نیز کتابهایی مانند ارشاد دیلمی، مصابیح القلوب سبزواری، مکارم الاخلاق حسن بن امین الدّین، و الآداب الدّینیّه امین الدّین طبرسی، و محجّه البیضاء فیض کاشانی که اثر بسیار بزرگی در این علم است، و جامع السّعادات و معراج السّعاده و کتاب اخلاق شبّر و کتابهای فراوان دیگر. «۱»

مرحوم علّامه تهرانی نام دهها کتاب را که در زمینه علم اخلاق نگاشته شده است در اثر معروف خود «الذّریعه» بیان نموده است. «۲»

این نکته نیز حائز اهمّیّت است که بسیاری از کتب اخلاقی به عنوان کتب سیر و سلوک، و بعضی تحت عنوان کتب عرفانی انتشار یافته است، و نیز بعضی از کتابها فصل یا فصول

---

(۱). تلخیص و اقتباس با تغییرات و اضافاتی از کتاب «تأسیس الشّیعه لعلوم الاسلام»، فصل آخر.

(۲). الذّریعه، جلد اوّل.

مهمّی را به علم

اخلاق تخصیص داده بی آن که منحصر به آن باشد که نمونه روشن آن کتاب بحار الانوار و اصول کافی است که بخشهای زیادی از آن در زمینه مسائل اخلاقی می باشد و از بهترین سرمایه ها برای این علم محسوب می شود.

***

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۵

فصل دوم: نقش اخلاق در زندگی و تمدّن انسانها

اشاره

بعضی از ناآگاهان، مسائل اخلاقی را، به عنوان یک امر خصوصی در زندگی شخصی می نگرند، و یا آنها را مسائل مقدّس روحانی و معنوی می دانند که تنها در زندگی سرای دیگر اثر دارد، در حالی که این یک اشتباه بزرگ است؛ اکثر مسائل اخلاقی بلکه همه آنها، آثاری در زندگی اجتماعی بشر دارد، اعم از مادّی و معنوی، و جامعه انسانیّت منهای اخلاق به باغ وحشی تبدیل خواهد شد که تنها قفسها می تواند جلو فعّالیّتهای تخریبی این حیوانات انسان نما را بگیرد، نیروها به هدر خواهد رفت، استعدادها سرکوب خواهد شد، امنیّت و آزادی بازیچه دست هوسبازان می گردد و زندگی انسانی مفهوم واقعی خود را از دست می دهد.

اگر درست در تاریخ گذشته بیندیشیم، اقوام زیادی را پیدا می کنیم که هر کدام بر اثر پاره ای از انحرافات اخلاقی، شکست خورده یا بکلّی نابود شدند.

چه بسیار زمامدارانی که بر اثر نقاط ضعف اخلاقی، قوم و ملّت خود را در کام مصائب دردناکی فرو بردند، و چه بسیار فرماندهان فاسدی که جان سربازان خود را به خطر افکنده و بر اثر خودکامگی آنها را به خاک و خون کشیدند.

درست است که زندگی فردی نیز بدون اخلاق، لطافت و شکوفایی و زیبایی ندارد؛ درست است که خانواده ها بدون اخلاق سامان نمی پذیرند؛ ولی از آنها مهمتر، زندگی اجتماعی بشر است که با حذف مسائل

اخلاقی به سرنوشت دردناکی گرفتار می شود که

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۶

بدتر از آن تصوّر نمی شود.

ممکن است گفته شود، سعادت و خوشبختی و تکامل جوامع بشری را می توان در پرتو عمل به قوانین و احکام صحیح به دست آورد، بی آن که مبانی اخلاقی در افراد وجود داشته باشد.

در پاسخ می گوییم عمل به مقرّرات و قوانین نیز بدون پشتوانه اخلاق ممکن نیست؛ تا از درون انسانها انگیزه هایی برای اجرای مقرّرات و قوانین وجود نداشته باشد، تلاشهای برونی به جایی نمی رسد.

زور و فشار، بدترین ضمانت اجرایی قوانین و مقرّرات است که جز در موارد ضروری نباید از آن استفاده کرد و در مقابل آن، ایمان و اخلاق، بهترین ضامن اجرایی قوانین و مقرّرات محسوب می شود.

با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و نمونه هایی از آیات قرآن را که ناظر به این مسأله مهم است مورد توجّه قرار می دهیم:

۱- وَلَوْ انَّ اهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالْارْضِ وَلكِنْ كَذَّبُوا فَاخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ (سوره اعراف، آیه ۹۶).

۲- وَلاتَسْتَوِى الْحَسَنَهُ وَلَاالسَّيِّئَهُ ادْفَعْ بِالَّتِى هِىَ احْسَنُ فَاذَا الَّذى بَيْنَکَ وَبَيْنَهُ عَداوَهٌ كَانَّهُ وَلِىٌّ حَميمٌ- وَمايُلَقَّها الَّا الَّذينَ صَبَرُوا وَمايُلَقَّها الَّا ذُوحَظٍّ عَظيمٍ (سوره فصّلت، آیه ۳۴ و ۳۵)

۳- فَبِما رَحْمَهٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظّاً غَليظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشاوِرْهُمْ فِى الْامْرِ فَاذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ انَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلينَ (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹)

۴- وَما ارْسَلْنا فى قَرْيَهٍ مِنْ نَذيرٍ الَّا قالَ مُتْرَفُوها انَّا بِما ارْسِلْتُمْ بِهِ كافِرُونَ (سوره سبا، آیه ۳۴)

۵- وَابْتَغِ فيما اتکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَهَ وَلاتَنْسَ نَصيبَکَ مِنَ الدُّنْيا وَاحْسِنْ كَما

احْسَنَ اللّهُ الَيْکَ وَلاتَبْغِ الْفَسادَ فِی الْارْضِ انَّ اللّهَ لایُحِبُّ الْمُفْسِدیْنَ - قالَ انَّما اوتیتُهُ عَلی عِلْمٍ عِنْدی اوَلَمْ یَعْلَمْ انَّ اللّهَ قَدْ اهْلَکَ مِنْ قَبْلِه مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ اشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَاکْثَرُ

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۷

جَمْعاً ولایُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (سوره قصص، آیه ۷۷ و ۷۸)

۶- فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ انَّهُ کانَ غَفّاراً- یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُم مِدْراراً- وَیُمْدِدْکُمْ بِامْوالٍ وَبَنیْنَ وَیَجْعَلْ لَکُمْ جَنّاتٍ وَیَجْعَلْ لَکُمْ انْهاراً (سوره نوح، آیه ۱۰ تا ۱۲)

۷- وَلَوْ انَّهُمْ اقامُوا التَّوْریةَ وَالْانْجیْلَ وَما انْزِلَ الَیْهِمْ مِن رَّبِّهِمْ لَاکَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ ارْجُلِهِمْ مِنْهُمْ امَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَکَثیرٌ مِنْهُمْ ساءَ مایَعْمَلُونَ (سوره مائده، آیه ۶۶)

۸- مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ اوْ انْثی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیوةً طَیِّبَةً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ اجْرَهُمْ بِاحْسَنِ ماکانُوا یَعْمَلُونَ (سوره نحل، آیه ۹۷)

۹- وَمَنْ اعْرَضَ عَنْ ذِکْری فَانَّ لَهُ مَعیشَةً ضَنْکاً وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیمَةِ اعْمی (سوره طه، آیه ۱۲۴)

۱۰- وَلاتَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ ریحُکُمْ (سوره انفال، آیه ۴۶)

ترجمه:

۱- و اگر اهل شهرها و آبادیها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم، ولی (آنها حق را) تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.

۲- هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گوئی دوستی گرم و صمیمی است!

۳- به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [/ مردم نرم (و مهربان) شدی! و اگر تندخو و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند، پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب! و در کارها با آنان مشورت کن! امّا هنگامی که

تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکّل کن زیرا خداوند متوکّلان را دوست دارد!

۴- و ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری بیم دهنده نفرستادیم مگر این که مترفین آنها (که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: «ما به آنچه فرستاده شده اید کافریم!»

۵- و در آنچه خدا به تو داده. سرای آخرت را بطلب، و بهره ات را از دنیا فراموش مکن! و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن! و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۸

خدا مفسدان را دوست ندارد!- (قارون) گفت: «این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده ام!» آیا او نمی دانست که خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرده که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد) مجرمان از گناهانشان سؤال نمی شوند!

۶- به آنها گفتیم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است!- تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد!- و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد!

۷- و اگر آنان تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده [/ قرآن برپادارند، از آسمان و زمین روزی خواهند خورد، جمعی از آنها معتدل و میانه رو هستند، ولی بیشترشان اعمال بدی انجام می دهند.

۸- هر کس کار شایسته ای انجام دهد. خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می داریم، و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که

انجام می دادند، خواهیم داد.

۹- و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت، و روز قیامت او را نابینا محشور می کنیم!

۱۰- ... و نزاع (و کشمکش) نکنید، تا سست نشوید و قدرت (و شوکت) شما از میان نرود!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، که سخن از رابطه برکات زمین و آسمان؛ باتقوا است، با صراحت می فرماید: ایمان و تقوا سبب می شود که برکات آسمان و زمین به سوی انسانها سرازیر گردد؛ و بعکس، تکذیب آیات الهی (و بی تقوایی) سبب نزول عذاب می گردد. (وَلَوْ انَّ اهْلَ الْقُری آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالْاَرْضِ وَلکِنْ کَذَّبُوا فَاخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ)

برکات آسمان و زمین، معنی وسیعی دارد که نزول بارانها، رویش گیاهان، فزونی نعمتها، و افزایش نیروهای انسانی را شامل می شود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۹

«برکت» در اصل به معنی ثبات و استقرار چیزی است، و این واژه بر هر نعمت و موهبتی که پایدار بماند اطلاق می گردد؛ بنابراین موجودات بی برکت آنها هستند که ثبات و قراری ندارند و زود فانی و نابود می شوند.

بسیارند از امّتهایی که دارای امکانات مادّی فراوان هستند و منابع زیرزمینی و روزمینی و انواع صنایع را دارند، ولی به خاطر تباهی اخلاق و فساد اعمال که نتیجه مستقیم فساد اخلاق است، این مواهب برای آنها ناپایدار و فاقد برکت است و غالباً در مسیر نابودی شان به کار گرفته می شود.

به همین دلیل، آیات قرآن، از کسانی سخن می گوید که نعمتهای آنها وبال و مایه بدبختی شان شد.

مثلًا، در آیه ۸۵ سوره توبه می خوانیم: «وَلاتُعْجِبْکَ امْوالُهُمْ وَاوْلادُهُمْ انَّما یُرِیْدُ اللَّهُ انْ یُعَذِّبَهُمْ بِها فِی الدُّنْیا وَتَزْهَقَ انْفُسُهُمْ

وَهُمْ کافِرُونَ؛ مبادا اموال و اولادشان مایه اعجاب تو گردد، خدا می خواهد به وسیله آن، آنها را عذاب کند و جانشان بر آید در حالی که کافر باشند.»

آری! این نعمتها هنگامی که با فساد اخلاق توأم شود، هم مایه عذاب دنیا است، هم موجب خسران و زیان آخرت!

به تعبیر دیگر، هرگاه مواهب الهی با ایمان و اخلاق و اصول انسانی همراه باشد مایه عمران و آبادی و رفاه و آسایش و سعادت و نیکبختی است این همان چیزی است که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است.

بعکس، هرگاه با سوء اخلاق و بخل و ظلم و خودکامگی و هوسبازی همراه باشد، مایه تباهی و فساد است!

*** در دومین آیه، طریقه بسیار مؤثّر و مهمّی را برای پایان دادن به کینه توزیها و عداوتها، ارائه می دهد و نقش اخلاق را در برچیدن نفرتها و کینه ها روشن می سازد، می فرماید: «با نیکی، بدی را دفع کن، تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند.» (ادْفَعْ بِالَّتی هِیَ احْسَنُ فَاذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَداوَةٌ کَانَّهُ وَلِیٌّ حَمیْمٌ)

سپس می افزاید: این کار کار همه کس نیست، و این بزرگواری و سعه صدر، از هر کس

بر نمی آید، «تنها کسانی به این مرحله می رسند که دارای صبر و استقامتند، و تنها کسانی به این فضیلت اخلاقی نائل می شوند، که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند!» (وَمایُلَقَّها الَّا الَّذینَ صَبَرُوا وَمایُلَقَّها الَّا ذُوحَظٍّ عَظیْمٍ)

همیشه یکی از مشکلات بزرگ جوامع بشری، انباشته شدن کینه ها و نفرتها بوده که وقتی به اوج خود برسد، آتش جنگها از آن زبانه می کشد و همه چیز را در کام

خود فرو می برد و خاکستر می کند.

حال اگر با روش بالا ـ (دفع بدی با نیکی) با آن برخورد شود، کینه ها، همچون برف در تابستان، بزودی ذوب می شود و از میان می رود، و جوامع بشری را از خطر بسیاری از جنگها مصون می دارد، از جنایات می کاهد و راه را برای همکاری عمومی هموار می سازد.

ولی همان گونه که قرآن می گوید، این کار کار همه کس نیست و بهره عظیمی از ایمان و تقوا و تربیت اخلاقی لازم دارد.

بدیهی است اگر خشونت با خشونت پاسخ گفته شود، و سیّئه با سیّئه دفع گردد، خشونتها به صورت تصاعدی بالا می گیرد، و روز به روز دامنه آن گسترده تر می شود و مایه بدبختیهای عظیمی در سطح جامعه بشری می گردد!

بدیهی است این امر (دفع بدی با نیکی) شرایط و حدود و استثناهایی دارد که در جای خود مشروحاً خواهد آمد.

*** در سومین آیه، از تأثیر حسن اخلاق در جلب و جذب مردم سخن می گوید و نشان می دهد یک مدیر متخلّق به اخلاق الهی تا چه حد در کار خود موفّق است، و چگونه دلهای رمیده را در اطراف خود جمع و متّحد می سازد، اتّحادی که مایه پیشرفت و تکامل جامعه ها است، می فرماید:

«از پرتو رحمت الهی در برابر آنها نرم و مهربان شدی! و اگر تندخو و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند، آنها را عفو کن و برای آنها آمرزش الهی بخواه، و در کارها با آنها مشورت کن، امّا هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش و بر خدا توکّل کن چرا که خدا

متوکّلان را دوست دارد! (فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ

فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوْا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشاوِرْهُمْ فِی الْامْرِ فَاذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَی اللَّهِ انَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَوَكّلینَ)

این آیه تأثیر عمیق حسن اخلاق را در پیشرفت امر مدیریّت و جلب و جذب دلها و وحدت صفوف و پیروزی و موفّقیّت جامعه نشان می دهد؛ بنابراین، تأثیر حسن اخلاق تنها در بعد الهی و معنوی آن خلاصه نمی شود، بلکه اثر وسیعی در زندگی مادّی انسانها نیز دارد.

دستورات سه گانه ای که در ذیل آیه آمده یعنی مسأله «عفو و گذشت از خطاها» و «طلب آمرزش از پیشگاه خدا» و «مشورت در كارها» نیز در همین راستا است، چرا که این خلق و خوی که از مهربانی و تواضع سرچشمه می گیرد سبب عفو و گذشت و استغفار و جبران خطاهای پیشین و احترام به شخصیّت و ارزش وجودی انسانها می شود.

*** چهارمین آیه، آثار منفی بعضی از اخلاق سوء را نشان می دهد که همیشه و همه جا در برابر پیامبران راستین، گروهی مترفین قیام کردند، همانها که مست ناز و نعمت بودند، و روح تکبر و خودخواهی تمام وجودشان را پر کرده بود، می فرماید: «ما در هیچ شهر و دیاری پیامبرانِ انذار کننده نفرستادیم، مگر این که مترفین گفتند ما به آنچه شما فرستاده شده اید کافریم!» (وَما ارْسَلْنا فی قَرْیَهٍ مِنْ نَذِیْرٍ الّا قالَ مُتْرَفُوها انّا بِما ارْسِلْتُمْ بِهِ كافِرُونَ)

سپس می افزاید: آنها به قدری مغرور بودند که «گفتند اموال و اولاد ما (از شما) بیشتر است و ما هرگز مجازات نخواهیم شد» (وَقالُوا نَحْنُ اكْثَرُ امْوالًا وَاوْلاداً وَما نَحْنُ بِمُعَذَّبِیْنَ)

این خلق و خوی زشت سبب می شود که در برابر هرگونه اصلاح اجتماعی بایستند؛ مردان حق را بکشند،

و صـدای حق طلبـان را خاموش کننـد و بـذر فساد و ظلم و طغیان در جامعه ها بپاشـند، و از اینجا نمونه دیگری از تأثیر اخلاق سوء، در وضع جوامع بشری روشن می شود.

عجب این که روحیّه اسـتکبار ناشی از ناز و نعمت، سبب می شد که از نظر تفکّر نیز گرفتار خطاهای زشت و روشنی بشوند، و کثرت و وفور نعمت را دلیل بر قرب خود در

درگاه الهی بپندارنـد که اگر ما مقرّب درگاه او نبودیم، این همه نعمت به ما نمی داد! و به این ترتیب تمام ارزشـهای معنوی و اخلاقی را انکار می کردند که قرآن در آیه بعد از آن، این منطق سست و واهی را درهم می ریزد، و معیار قرب درگاه الهی را ایمان و عمل صالح می داند.

نه تنها مشـرکان ثروتمنـد قریش که همه ناز پروردگان و ثروت انـدوزان مسـتکبر، همین موقف را در برابر پیامبران و مصـلحان جوامع بشری داشتند.

*** در پنجمیـن آیـه، به چهره دیگری از این مسأله رو به رو می شـویم که داسـتان «قـارون» ثروتمنـد مغرور و خودخـواه بنی اسرائیل را بیان می کند.

هنگامی که آگاهان بنی اسـرائیل به او نصیحت کردند که «مال و ثروت عظیم خویش را ابزاری برای سعادت خود و جامعه ای که در آن زنـدگی می کنی قرار ده و آن گونه که خـدا به تو احسـان کرده است به خلق خـدا نیکی کن، و راه ظلم و فسـاد را نپوی که خـدا مفسـدان را دوست نـدارد!» (وَابْتَغِ فیْما اتیکَ اللَّهُ الدّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصـیْبَکَ مِنَ الدُّنْیا وَاحْسِنْ کَما احْسَنَ اللَّهُ الَیْکَ وَلاتَبْغِ الْفَسادَ فِی الْارْضِ انَّ اللَّهَ لایُحِبُّ الْمُفْسِدینَ)

او با غرور و

تکبّر مخصوص به خود گفت: «این ثروت عظیم را به وسیله علم و دانش (و لیاقت و کار دانی ام) به دست آورده ام!» (قالَ انَّما اوتِیْتُهُ عَلَی عِلْمٍ عِنْدِی)

یعنی، نگویید خدا به من داده است، بگویید علم و لیاقت و درایتم، به من داده است؛ و سرانجام همین کبر و غرور او را به وادی هولناک انکار آیات الهی و ادامه فساد و ظلم و همکاری با دشمنان حقّ و عدالت کشانید، و در یک حادثه عجیب، او و تمام اموالش در کام زمین فرو رفت.

و باز در اینجا مشاهده می کنیم که چگونه رذائل اخلاقی می تواند چهره اشخاص حتّی جامعه ها را دگرگون سازد و از رسیدن به خیر و سعادت و نیکبختی باز دارد.

جالب این که در آیات قبل از آن می خوانیم که آگاهان بنی اسرائیل گفتند: «این همه شادی نکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی دارد!» (اذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لاتَفْرَحْ انَّ اللَّهَ لایُحِبُّ الْفَرِحِیْنَ)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۳

بدیهی است شاد بودن و شاد زیستن در منطق اسلام و در هیچ منطقی کار بدی نیست، منظور در اینجا، شادی ناشی از غرور و غفلت و بی خبری از خدا و شادی آمیخته با ظلم و فساد و گناه است، همان شادی که به دنبال آن عربده های مستانه و سرکشی و فساد است و همه اینها بازتاب صفات زشتی است که در درون دل لانه گزیده است.

*** در ششمین آیه، شکایت حضرت نوح علیه السلام را در پیشگاه خدا می خوانیم که در لابه لای آن اشارات پر معنایی به تأثیر اعمال آدمی- و خلق و خوهایی که پشتوانه این اعمال است- در زندگی فردی

و اجتماعی انسان شده است، می فرماید: «بارالها! من به آنها گفتم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید (و از مرکب غرور و نخوت فرود آیید و از گناهان خویش و کفر و عناد و لجاج توبه کنید!) که او بسیار آمرزنده است- تا بارانهای پربرکت آسمان را پی درپی بر شما بفرستد و شما را با اموال و فرزندان فراوان یاری دهد و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان بگذارد.» (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ انَّهُ کانَ غَفَّاراً- یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً- وَیُمْدِدْکُمْ بِامْوالٍ وَبَنِیْنَ- وَیَجْعَلْ لَکُمْ جَنَّاتٍ وَیَجْعَلْ لَکُمْ انْهاراً)

و در ادامه این آیات، سرپیچی آنها را از فرمانهای الهی و صفات زشت آنان را بر می شمرد، که سرچشمه اصلی گناهان آنها بود.

ممکن است آنچه در بالا- آمده به عنوان یک رابطه معنوی و الهی در میان ترک گناه و استغفار، با فزونی نعمتها تفسیر شود، ولی هیچ مانعی ندارد که این پیوند و ارتباط هم جنبه معنوی داشته باشد هم جنبه ظاهری، لذا در جای دیگر از قرآن مجید می خوانیم:

«ظَهَرَ الْفَسادُ فِی البَرِّ وَالْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ ایْدِی النَّاسِ؛ فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است.» (سوره روم، آیه ۴۱)

همین معنی در سوره هود به شکل دیگری آمده است که از زبان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خطاب به مشرکان مکّه می فرماید: «دعوت من این است که از پروردگار خویش آمرزش بطلبید و استغفار کنید، و به سوی او باز گردید، تا مواهب نیکو در مدّت معیّنی در اختیار شما بگذارد! (وَانِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا الَیْهِ یُمَتِّعْکُمْ مَّتاعاً حَسَناً الی اجَلٍ مُسَمّیً) (سوره هود، آیه

۳)

بی شک بخشش «متاع حسن» تا سرآمد معیّنی، اشاره به مواهب مادّی زندگی دنیا

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۴

است که در گرو استغفار و توبه از گناه و بازگشت به سوی خدا و تخلّق به اخلاق قرار داده شده است.

شک نیست که صفات زشت سرچشمه انواع گناهان است و گناهان سبب گسترش فساد در جامعه و از هم گسیختگی رشته وحدت و اتّحاد و دوستی و برادری و اعتماد در میان آنها است و همین امر سبب عقب ماندگی در مسائل عمران و آبادی و توسعه اقتصادی و سلامت نفوس و رفاه مادّی و تکامل معنوی می شود.

*** در هفتمین آیه، اشاره به وضع اهل کتاب و طغیان و سرکشی آنها کرده، می فرماید: «اگر اهل کتاب تورات و انجیل و آنچه بر آنها از طرف پروردگارشان نازل شده است را برپا دارند (و تقوا پیشه کنند و عمل صالح به جا آورند) از آسمان و زمین روزی خواهند خورد، (ولی) گروه اندکی از آنها میانه رو هستند (و از افراط و تفریط بر کنارند) امّا اکثریّت آنها اعمال بدی دارند! (وَلَوْ انَّهُم اقامُوا التَّوْریهَ وَالْانْجیلَ وَما انْزِلَ الَیْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَا کَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ ارْجُلِهِمْ مِنْهُمْ امَّهٌ مُقْتَصِدَهٌ وَکَثیرٌ مِنْهُمْ ساءَ مایَعْمَلُونَ)

باز در اینجا رابطه و پیوند نزدیکی را در میان اعمال صالح و تقوا از یکسو، و نزول برکات زمین و آسمان را از سوی دیگر، مشاهده می کنیم؛ این رابطه می تواند هم جنبه روحانی داشته باشد و هم طبیعی، و در حقیقت هر دو آنها است.

آری، فیض الهی محدود نیست! این ما هستیم که باید با تحصیل قابلیّت و شایستگیها خود را به آن

منبع پرفیض متّصل سازیم؛ ولی افراط و تفریطها و انحراف از جادّه اعتدال، آسمان و حیات و زندگی را برای انسانها تیره و تار ساخته و آرامش را بر چیده است!

جنگهای ویرانگر، نفوس انسانی و سرمایه های معنوی و مادّی را تحلیل می برد، و محصول سالها تلاش انسانها را بر باد می دهد.

جمله وَما انْزِلَ الَیْهِمْ مِنْ رَّبِّهِمْ همه کتب آسمانی حتّی قرآن مجید را شامل می شود، چرا که در واقع اصول همه آنها یکی است، هر چند با گذشت زمان، همراه تکامل و پیشرفت جامعه اسلامی، دستورات والاتری نازل شده است.

***

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۵

در هشتمین آیه، به تعبیر تازه ای برخورد می کنیم و آن پیوند و ارتباط حیات طیّبه (زندگی پاك و پاكیزه) با اعمال صالح (و صفاتی كه سرچشمه آن اعمال است) می باشد، می فرماید: «هر كس عمل صالح انجام دهد در حالی كه مؤمن است خواه مرد باشد یا زن، به او حیات پاكیزه می بخشیم و پاداش آنها را به بهترین اعمالی كه انجام داده اند خواهیم داد!» (مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ اوْ انْثی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیوةً طَیِّبَةً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ اجْرَهُمْ بِاحْسَنِ ماکانُوا یَعْمَلُونَ)

در آیات گذشته، بیشتر تأثیر اخلاق در جنبه های زندگی اجتماعی مطرح بود، در حالی كه ظاهر آیه مورد بحث، بیشتر جنبه زندگی فردی را مطرح می كند، لذا می گوید هر فرد از انسانها مرد باشد یا زن، دارای ایمان و عمل صالح باشد، صاحب حیات طیّبه خواهد بود.

در این آیه، هیچ اشاره ای به این كه منظور منحصراً «حیات طیّبه» در قیامت است وجود ندارد، بلكه بیشتر اشاره به «حیات طیّبه» دنیا یا مفهوم عامّی كه دنیا و آخرت را شامل

بشود، دارد.

حیات طیّبه چیست؟- در این که منظور از حیات طیّبه (زندگی پاکیزه) در اینجا چیست؟ مفسّران تفسیرهای متعدّدی ذکر کرده اند، بعضـی آن را به معنی روزی حلال، و بعضـی به قناعت و رضا به داده الهی، بعضی به عبادت همراه با روزی حلال، بعضی به توفیق بر اطاعت فرمان الهی، تفسیر کرده انـد. و بعضـی هرگونه پاکیزگی از آلودگیها، ظلمها، خیانتها، عـداوتها، اسارتها و ذلّتهـا و طهـارت و پاکیزگی و رفاه و آسایش را در مفهوم آن منـدرج دانسـته انـد؛ ولی با توجّه به جمله وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ اجْرَهُمْ که ناظر به پاداش آخرت است، بیشتر به نظر می رسد که «حیات طیّبه» اشاره به زندگی پاکیزه این دنیا باشد.

*** در نهمین آیه از آیات مورد بحث، اعراض از یاد خدا و حالت غفلت و بی خبری را سرچشـمه «معیشت ضـنک» (زندگی تنـگ و سـخت) می شـمرد و می فرمایـد: «هر کس از یاد من روی گردان شود زنـدگی سـخت و تنگی خواهـد داشت، و روز قیامت او را نابینا محشور می کنیم.» (وَمَنْ اعْرَضَ عَنْ ذِکْری فَانَّ لَهُ مَعیشَهً ضَنْکاً وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیمَهِ اعْمی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۶

می دانیم یاد خدا و توجّه به اسـماء و صفات والای او که ذات پاکش منبع تمام کمالات، بلکه کمال کلّ فی الکلّ است، سبب پرورش فضائل اخلاقی در نهاد آدمی است؛ و او را روز به روز از نظر خلق و خوی به اسـماء و صفات الهی نزدیکتر می سازد، و این خلق و خوی او که سرچشـمه اصـلی اعمال صالـح است، زنـدگی را برای او گسترده و آسان و پاک و پاکیزه می کند؛ و بعکس، اعراض و روی گردانی از ذکر

خدا، او را از این منبع نور، دور ساخته و به خلق و خوی ظلمانی شیاطین نزدیک می کند؛ و همان، سبب معیشت ضنک می شود و زندگی مرگبار در انتظار او می باشد؛ و این یکی دیگر از آیات قرآنی است که با صراحت رابطه اخلاق و ایمان را با وضع زندگی فردی و اجتماعی انسانها آشکار می سازد.

جمعی از مفسّران یا ارباب لغت، «معیشت ضنک» را به زندگی و درآمدهای حاصل از کسب حرام تفسیر کرده اند، چرا که چنین زندگی سرچشمه ناراحتیهای فراوان است.

و به گفته بعضی دیگر از مفسّران، افراد بی ایمان معمولًا دارای حرص شدید، و عطش مادّی پایان ناپذیر و بیم از فنای نعمتها و غلبه بخل بر آنها و صفات نکوهیده دیگری از این قبیل هستند که آنها را در جهنّمی سوزان- علی رغم امکانات گسترده مادّی- فرو می برد.

نابینایی آنها در قیامت نیز نتیجه یا تجسّمی از نابینایی آنها در دنیا است که چشم بر هم نهادند و راه حقّ و سعادت را ندیدند، و در ظلمات شهوات مادّی فرو رفتند.

شرح بیشتر درباره این نکته در پایان این بخش خواهد آمد.

*** در دهمین آیه، به یکی از اثرات سوء عداوت و دشمنی و نزاع- که موجب فرو ریختن و ویران شدن پایه های وحدت و بر باد رفتن قوّت و قدرت است- اشاره کرده، می فرماید:

«نزاع و کشمکش نکنید که سست می شوید و قدرت و شوکت شما از میان می رود» (وَلاتَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ ریحُکُمْ)

بدیهی است منازعات و اختلافات و کشمکشها همواره زاییده یک سلسله خلق و خوهای رذیله و پست است؛ انحصار طلبی، خودخواهی، منفعت پرستی، خودبرتربینی،

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۷

حرص و کینه و

حسد و مانند اینها هر یک از سرچشمه های نزاع محسوب می شود، و نتیجه آن فَشَل و سستی و بر باد رفتن عزّت و شوکت است.

جالب این که، قرآن در اینجا تعبیر به تَذْهَبَ ریحُکُمْ می کند.

«ریح» در اصل به معنی «باد» است و بطور کنایه در «قدرت و قوّت و غلبه» به کار می رود، و شاید این معنی از آنجا به وجود آمده که وزیدن باد به پرچم قوم و ملّتی، کنایه از قوّت و قدرت و غلبه آنها است؛ بنابراین مفهوم جمله بالا چنین می شود که اگر اختلاف کنید قدرت و قوّت و عظمت شما از بین خواهد رفت.

یا از این نظر که وزش بادهای موافق سبب سرعت گرفتن کشتیها و رفتن به سوی مقصد بوده.

نویسنده «التّحقیق» می گوید: در میان روح و ریح، رابطه ای است، روح به معنی جریان روحانی ماوراء مادّه است، و ریح به معنی جریان در مادّه است.

در پاره ای از موارد، «ریح» به معنی رائحه و بوی خوش است، مانند: «إنّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَولا انْ تُفَنِّدُونِ». (سوره یوسف، آیه ۹۴)

بنابراین، ممکن است، معنی جمله این باشد که افراد و اقوام با نفوذ رائحه آنها در جهان پخش می شود، ولی اگر اختلاف کنید، نفوذ خود را در جهان از دست خواهید داد.

و به هر حال، سرچشمه اختلاف هر چه باشد (خودخواهی، سودپرستی، حسد، بخل، کینه توزی و غیر آن) تأثیر آن در زندگی انسانها و عقب افتادگی اجتماعی، غیر قابل انکار است؛ و از اینجا پیوند مسائل اخلاقی، و مسائل زندگی اجتماعی انسانها روشن می شود.

***** نتیجه**

از آیات بالا بخوبی استفاده می شود که هر خلق و خوی برجسته انسانی علاوه بر جنبه های معنوی

و اخروی، تأثیر عمیقی در زنـدگی مادّی و دنیوی انسانها دارد؛ به همین دلیل، نبایـد تصوّر کرد که مسائل اخلاقی یک سلسله مسائل فردی و شخصی است، و چیزی جدا از زندگی اجتماعی انسانها است؛ بلکه بعکس، رابطه بسیار قوی و نزدیک با

آن دارد، و هرگونه دگرگونی اجتماعی، بدون دگرگونی اخلاقی امکان پذیر نیست.

به تعبیر دیگر، مردمی که می خواهنـد در یک جامعه بزرگ، زنـدگی سعادتمندانه توأم با مسالمت و همکاری نزدیک داشته باشند لااقل بایـد به آن حـد از رشـد اخلاقی برسند که حقایق مربوط به تفاوت انسانها را از نظر ساختمان فکری، روحی و عاطفی درک کنند.

چرا که انسانها در جهات مختلف با یکـدیگر متفاوتند؛ به همین، دلیل هرگز نمی توان انتظار داشت که دیگران در همه چیز از ما پیروی کنند، بلکه باید در حفظ اصول مشترک کوشید، و اختلاف سلیقه ها و اندیشه ها را با گذشت و اغماض و سعه صدر و بلند نظری و نرمی و بردباری پذیرا شد.

حتّی دو نفر نمی تواننـد برای یک مـدّت طولانی همکاری نزدیک با همدیگر داشته باشند مگر این که از اصول اخلاقی- که یک نمونه اش در بالا آمد- برخوردار باشند.

بدیهی است آمادگیهای اخلاقی که برای هضم نقاط اختلاف و رسیدن به وحدت و قدرت و عظمت لازم است، چیزی نیست که بـا گفتگو به دست آیـد، بلکه نیازمنـد به تهـذیب نفوس و تعلیم و تربیت کـافی است که موجب رشـد و تعـالی در جهـات اخلاقی گردد.

***

رابطه زندگی مادّی با مسائل اخلاقی در روایات اسلامی

آنچه در بالاـ از آیـات قرآن مجیـد در این زمینه اسـتفاده کردیم، در روایات اسـلامی نیز بازتاب گسترده ای دارد که حاکی از تأثیر عمیق صفات اخلاقی

در زندگی فردی و اجتماعی انسانها است که در ذیل به قسمتی از این احادیث پرمعنی اشاره می شود:

۱- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «فی سِعَهِ الْاخْلاقِ کُنُوزُ الْارْزاقِ؛ گنجهای روزیها، در اخلاق خوب و گسترده، نهفته شده است!» «۱»

۲- در حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «حُسْنُ الْخُلْقِ یَزیدُ فِی الرِّزْقِ؛

---

(۱). بحار، ج ۷۵، ص ۵۳.

حسن خلق، روزی را زیاد می کند!» «۱»

۳- در حدیث دیگری از علی علیه السلام درباره تأثیر حسن اخلاق در جلب و جذب مردم به استحکام رابطه دوستی در میان آنها چنین آمده است:

«مَنْ حَسُنَ خُلْقُهُ کَثُرَ مُحِبُّوهُ وَآنَسَتِ النُّفُوسُ بِهِ؛ کسی که اخلاقش نیکو باشد، دوستانش فراوان می شوند و مردم به او انس می گیرند.» «۲»

۴- باز در حدیث دیگری از امام ششم، امام صادق علیه السلام این معنی با صراحت بیشتری آمده، می فرماید:

«انَّ الْبِرَّ وَحُسْنَ الْخُلْقِ یَعْمُرانِ الدِّیارِ وَیَزیدانِ فِی الْاعْمارِ؛ نیکوکاری و حسن اخلاق، خانه ها (و شهرها) را آباد و عمرها را زیاد می کند!» «۳»

شک نیست که عمران و آبادی در سایه اتّحاد و صمیمیّت و همکاری در میان قشرهای جامعه به وجود می آید، و آنچه باعث تحکیم این امور شود، از عوامل مهمّ عمران و آبادی خواهد بود.

طول عمر نیز مولود آرامش فکر و آسودگی خیال و جلوگیری از فقر و همکاری و همبستگی اجتماعی است و این امور در سایه اخلاق به دست می آید.

۵- در همین رابطه، در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «حُسْنُ الْخُلْقِ یُثْبِتُ الْمَوَدَّهَ؛ اخلاق خوب پیوند محبّت و دوستی را

محکم می کند.» «۴»

و نیز در احادیث متعدّدی درباره تأثیر سوء خلق در ایجاد نفرت اجتماعی و پراکندگی مردم، و تنگی معیشت و سلب آرامش و آسایش مطالب فراوانی آمده است؛ از جمله:

۶- در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ ساءَ خُلْقُهُ ضاقَ رِزْقُهُ؛ کسی که اخلاقش بد باشد، روزی او تنگ می شود!» «۵»

۷- و نیز از همان حضرت آمده است که فرمود: «مَنْ ساءَ خُلْقُهُ اعْوَزَهُ الصَّدیْقُ

---

(۱). بحار، ج ۶۸، ص ۳۹۶.

(۲). غرر الحکم.

(۳). بحار، ج ۶۸، ص ۳۹۵.

(۴). بحار، ج ۷۴، ص ۱۴۸.

(۵). غرر الحکم.

وَالرَّفیْقُ؛ کسی که بد اخلاق باشد دوستان و رفیقان او پراکنده می شوند و او را رها می کنند» «۱»

۸- باز از همان حضرت آمده است: «سُوْءُ الْخُلْقِ نَکَدُ الْعَیْشِ وَعَذابُ النَّفْسِ؛ اخلاق بد موجب سختی و تنگی زندگی و ناراحتی روح و وجدان می شود.» «۲»

۹- از امیر مؤمنان علی علیه السلام پرسیدند: «مَنْ ادْوَمُ النَّاسِ غَمّاً؛ چه کسی غم و اندوهش از همه بیشتر است؟» قال علیه السلام: «اسْوَئُهُمْ خُلْقاً! فرمود: کسی که از همه اخلاقش بدتر است!» «۳»

۱۰- و بالاخره در حدیثی می خوانیم که لقمان حکیم به فرزندش چنین نصیحت می کرد: «ایَّاکَ وَالضَّجْرَ وَسُوْءَ الْخُلْقِ وَقِلَّةَ الصَّبْرِ فَلایَسْتَقیمُ عَلی هذِهِ الْخِصالِ صاحِبٌ؛ از بی حوصلگی و سوء خلق و کم صبری بپرهیز که با داشتن این صفات بد، دوستی برای تو باقی نمی ماند!» «۴»

***

(۱) ۱. غرر الحکم.

(۲). غرر الحکم.

(۳). مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۳۸ (چاپ قدیم).

(۴). بحار، ج ۱۰، ص ۴۱۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۱

فصل سوم: مکتبهای اخلاقی

اشاره

در علم اخلاق مکاتب فراوانی است

که بسیاری از آنها انحرافی است و به ضدّ اخلاق منتهی می شود، و شناخت آنها در پرتو هدایتهای قرآنی کار مشکلی نیست؛ قرآن می گوید:

وَأَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاتَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَن سَبِیْلِه ذاکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ (سوره انعام، آیه ۱۵۳)

آیه فوق که بعد از ذکر بخش مهمّی از عقائد و برنامه های عملی و اخلاقی اسلام در سوره انعام آمده، و مشتمل بر فرمانهای دهگانه اسلامی است، می گوید: «به آنها بگو این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راههای مختلف (و انحرافی) پیروی مکنید که شما را از راه حق دور می سازد؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش فرموده تا پرهیزگار شوید!»

*** مکتبهای اخلاقی همانند سایر روشهای فردی و اجتماعی از «جهان بینی» و دیدگاههای کلّی درباره جهان آفرینش سرچشمه می گیرد و این دو، یک واحد کاملًا به هم پیوسته و منسجم است.

آنها که «جهان بینی» را از «ایدئولوژی» (و «هستها» را از «بایدها») جدا می سازند و می گویند رابطه ای بین این دونیست زیرا جهان بینی و هستها از دلائل منطقی و تجربی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۲

سرچشمه می گیرد در حالی که «بایدها» و «نبایدها» یک سلسله فرمانها و دستورها است، از یک نکته مهم غفلت کرده اند، و آن این که: فرمانها و «بایدها» هنگامی حکیمانه است که رابطه ای با «هستها» داشته باشد، وگرنه امور اعتباری بی محتوا و غیر قابل قبولی خواهد بود.

در اینجا مثالهای روشنی داریم که این مطلب را کاملًا باز می کند: هنگامی که اسلام می گوید: «شراب نخورید!» و یا قوانین بین المللی می گوید: «موادّ مخدّر ممنوع است!» اینها فرمانهای الهی یا مردمی است که بی شک

از یک سلسله هستها سرچشمه گرفته؛ زیرا، واقعیّت عینی چنین است که شراب و موادّ مخدّر تأثیر بسیار مخرّبی در روح و جسم انسان دارد به گونه ای که هیچ بخشی از آن، از شرّ این موادّ ویرانگر در امان نیست؛ این واقعیّت، سبب آن باید یا نباید می شود.

این که می گوئیم احکام الهی از مصالح و مفاسد سرچشمه می گیرد، درست اشاره به همین رابطه است، و این که می گوئیم «کُلَّما حَکَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَکَمَ بِهِ الشَّرْعُ؛ هر کاری را عقل حکم به خوبی یا بدی آن کند، شرع نیز مطابق آن فرمان می دهد!» نیز اشاره به وجود رابطه تنگاتنگ میان واقعیّتها و احکام (بایدها و نبایدها) می باشد.

و این که در مجالس قانون گذاری در جوامع بشری می نشینند و پیامدهای فردی و اجتماعی هر پدیده ای را بررسی و بر اساس آن قانون وضع می کنند نیز دقیقاً در همین راستا است.

کوتاه سخن این که، محال است یک حکم حکیمانه بی ارتباط با واقعیّتهای موجود در زندگی بشر باشد؛ در غیر این صورت، حکم و قانون نیست بلکه گزافه گوئی و خرافه و قلدری است؛ و چون واقعیّت یکی بیش نیست طبیعتاً راه مستقیم و محکم و قانون صحیح هم بیش از یکی نمی تواند باشد و این مسأله سبب می شود که ما تمام تلاش و کوشش خود را برای پیدا کردن واقعیّتها و احکام و قوانین نشأت گرفته از آن به کار گیریم.

از آنچه در بالا گفته شد رابطه دیدگاههای کلّی در مجموعه هستی و آفرینش انسان، با مسائل اخلاقی روشن می شود و منشأ پیدایش مکتبهای مختلف اخلاقی نیز همین است.

اکنون با توجّه به مطالب فوق به سراغ مکاتب اخلاقی می رویم:

اخلاق

در قرآن، ج ۱، ص: ۶۳

۱- اخلاق در مکتب خداپرستان

از این دیدگاه، آفریننده همه آثار خداست. ما از سوی او هستیم و به سوی او باز می گردیم و هدف آفرینش تکامل انسان در جنبه های معنوی است و پیشرفتهای مادّی تا آنجا که راه را برای وصول به تکامل معنوی هموار می سازد نیز هدف معنوی محسوب می شود.

تکامل معنوی را می شود بدینسان معنی کرد: «قرب به خداوند و پیمودن راهی که انسان را به صفات کمال او نزدیک می سازد».

بنابراین معیار، اخلاق از این دیدگاه تمام صفات افعالی است که انسان را برای پیمودن این راه آماده می سازد و نظام ارزش گذاری در این مکتب نیز بر محور ارزشهای والای انسانی و کمال معنوی و قرب به خداست.

۲- اخلاق مادّیگری

می دانیم مادّیها شعبی دارند که یک شعبه معروف آن مادّیگری کمونیستی است. از دیدگاه این مکتب که همه چیز را از دریچه مادّه می نگرد و به خدا و مسائل معنوی، ایمان ندارد، و اصالت را برای اقتصاد قائل است و برای تاریخ نیز ماهیّت مادّی و اقتصادی قائل می باشد، هر چیز که جامعه را به سوی اقتصاد کمونیستی سوق دهد اخلاق است، و یا به تعبیر خودشان «آنچه انقلاب کمونیسم را تسریع کند، اخلاق محسوب می شود.» مثلًا این که راست گفتن یا دروغ گفتن کدام اخلاقی و یا غیر اخلاقی است با توجّه به تأثیر آنها در انقلاب ارزیابی می شود، اگر دروغ به انقلاب سرعت ببخشد، یک امر اخلاقی است و اگر راست تأثیر منفی بگذارد یک امر غیر اخلاقی محسوب می شود!

شاخه های دیگر مادّیگری نیز هر کدام طبق مسلک خود اخلاق را تفسیر می کنند؛ آنها که اصل را بر لذّت و کام گرفتن از لذائذ مادّی نهاده اند چیزی به نام

اخلاق قبول ندارند و یا به تعبیر دیگر، اخلاق را در صفات و افعالی می دانند که راه را برای وصول به لذّت هموار سازد.

و آنها که اصل را بر منافع شخصی و فردی نهاده اند و حتّی جامعه بشری را تا آن

اندازه محترم می شمرند که در مسیر منافع شخصی آنها باشد (همان گونه که در مکتبهای سرمایه داری غرب دیده می شود) اخلاق را به اموری تفسیر می کنند که آنها را به منافع مادّی و شخصی آنها برساند و همه چیز را در پای آن قربانی می کنند!

۳- اخلاق از دیدگاه فلاسفه عقلی

آن گروه از فلاسفه که اصالت را برای عقل قائلند و می گویند غایت فلسفه این است که در وجود انسان یک عالَم عقلی بسازد همانند عالم عینی خارجی (صَیْرُورةُ الْاِنْسانِ عالَماً عَقْلِیّاً مُضاهِیاً لِلْعالَمِ الْعَیْنی ، در مباحث اخلاقی- اخلاق را به صفات و اعمالی تفسیر می کنند که به انسان کمک کند تا عقل بر وجود او حاکم باشد نه طبایع حیوانی و خواسته های نفسانی.

۴- اخلاق در مکتب غیرگرایان!

گروه دیگر از فلاسفه که بیشتر به جامعه می اندیشند و اصالت را برای جمع قائلند نه افراد، فعل اخلاقی را به افعالی تفسیر می کنند که هدف غیر باشد؛ بنابراین، هر کاری که نتیجه اش تنها به خود انسان برگردد غیر اخلاقی است و کارهائی که هدفش دیگران باشد اخلاقی است.

۵- اخلاق از دیدگاه وجدان گرایان

گروهی از فلاسفه که اصالت را برای وجدان قائلند نه عقل، که می توان از آنها به «وجدان گرا» تعبیر کرد و گاه به طرفداران «حسن و قبح عقلی» که در واقع منظور از آن عقل عملی است نه عقل نظری، آنها مسائل اخلاقی را یک سلسله امور وجدانی می دانند نه عقلانی که انسان بدون نیاز به منطق و استدلال آنها را درک می کند؛ مثلًا، انسان عدالت را خوب می شمرد و ظلم را بد، ایثار و فداکاری و شجاعت را خوب می داند و خودپرستی و تجاوزگری و بخل را بد می بیند بی آنکه نیازی به استدلال عقلانی و تأثیر آنها در فرد و جامعه داشته باشد.

بنابراین، باید وجدان اخلاقی را زنده کرد و آنچه را موجب تضعیف وجدان می شود از میان برداشت؛ سپس وجدان قاضی خوبی برای تشخیص اخلاق خوب از بد خواهد بود.

طرفداران «حسن و قبح عقلی» گر چه دم از عقل می زنند ولی پیداست که منظور آنها عقل وجدانی است و نه عقل استدلالی، آنها می گویند حسن احسان و قبح ظلم که دو فعل اخلاقی می باشد بدون هیچ گونه نیاز به دلیل و برهان برای انسان سلیم النّفس آشکار است، و به این ترتیب اصالت را برای وجدان قائلند.

ولی بسیاری از آنها انکار نمی کنند که وجدان ممکن است درباره بعضی

از امور ساکت باشد و ادراکی نداشته باشد، در اینجا باید دست به دامن شریعت و وحی شد تا امور اخلاقی را از غیر اخلاقی جدا سازد؛ بعلاوه اگر نسبت به آنچه عقل حاکم است تأییدی از سوی شرع باشد انسان با اطمینان بیشتری در راه آن گام می نهد.

*** نتیجه:

با توجّه به اشاراتی که به مهمترین مکاتب اخلاقی در این فصل آمد، امتیازات مکتب اخلاقی اسلام کاملًا روشن است: «اساس این مکتب اخلاقی، ایمان به خداوندی است که کمال مطلق و مطلق کمال است و فرمان او بر تمام جهان هستی جاری و ساری است و کمال انسانها در این است که پرتوی از صفات جمال و جلال او را در خود منعکس کنند و به ذات پاکش نزدیک و نزدیکتر شوند.»

ولی این به آن معنا نیست که صفات اخلاقی در بهبودی حال جامعه بشری و نجات انسانها از چنگال بدبختیها بی اثر است؛ بلکه در یک جهان بینی صحیح اسلامی عالم هستی یک واحد بهم پیوسته است، واجب الوجود قطب این دایره و ماسوای خدا همه به او وابسته و پیوسته و در عین حال با هم منسجم و در ارتباطند. بنابراین، هر چیزی که سبب صلاح حال فرد باشد سبب صلاح حال جامعه، و هر چیز که در صلاح جامعه مؤثّر باشد در صلاح فرد نیز مؤثّر است.

به تعبیر دیگر، ارزشهای اخلاقی تأثیر دوگانه دارد، هم فرد را می سازد، هم جامعه را.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۶

و آنها که تصوّر می کنند همیشه مسائل اخلاقی چیزی است که هدف در آن غیر باشد نه خویشتن، در اشتباه بزرگی هستند زیرا مصلحت این دو در واقع از

هم جدا نیست و جدائی این دو از یکدیگر تنها در مقاطع محدود و کوتاه مدّت است. شرح این سخن را قبلًا داشتیم و در مناسبتهای دیگر خواهد آمد.

***

نکته ها

۱- اخلاق و نسبیّت

اشاره

آیا اخلاق خوب و بد و رذائل و فضائل جنبه مطلق دارد؛ یعنی، مثلًا شجاعت و فداکاری و تسلّط بر نفس در هر زمان و هر مکان بدون استثنا خوب است، یا خوبی و بدی این صفات نسبی است، در پاره ای از جوامع و بعضی از زمانها و مکانها خوب در حالی که در جامعه یا زمان و مکان دیگر، بد است؟

آنها که اخلاق را نسبی می دانند دو گروهند:

گروه اوّل کسانی هستند که نسبیّت را در تمام هستی قائل هستند؛ هنگامی که وجود و عدم نسبی باشد، اخلاق مشمول نسبیّت خواهد بود.

گروه دوم کسانی هستند که کاری به رابطه مسائل مربوط به وجود و اخلاق ندارند، بلکه معتقدند معیار شناخت اخلاق خوب و بد، پذیرش و عدم پذیرش جامعه است.

بنابراین، ممکن است صفتی مانند شجاعت در جامعه ای مقبول و در جامعه و زمان و مکان دیگری غیر مقبول باشد، در آن جامعه ای که مقبول است جزو فضائل اخلاقی محسوب می شود و در جامعه ای که غیر مقبول است جز و رذائل اخلاقی است.

این گروه، حسن و قبح افعال اخلاقی را نیز تابعی از شاخص قبول و ردّ جامعه می شمرند و اعتقادی به حسن و قبح ذاتی افعال ندارند.

همان گونه که در بحث گذشته گفتیم، مسائل اخلاقی بستگی به معیارهای سنجش زائیده از جهان بینی ها دارد؛ آنها که اصل و اساس را، جامعه- آن هم در شکل مادّی اش- می بینند، چاره ای جز قبول نسبیّت در اخلاق ندارند؛ زیرا جامعه بشری

دائماً در تغيير و

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۷

تحوّل است و شكل مادّى آن پيوسته دگرگون مى شود؛ بنابراين، چه جاى تعجّب كه اين گروه مرجع تشخيص اخلاق خوب و بد را افكار عمومى جامعه و قبول و ردّ آن بدانند.

نتيجه چنين تفكّرى ناگفته پيداست؛ زيرا سبب مى شود كه اصول اخلاقى به جاى اين كه پيشرو جوامع بشرى و اصلاح كننده مفاسد آنها باشد، دنباله رو و هماهنگ با هر وضع و شرائطى گردد.

از نظر اين گروه كشتن دختران و زنده به گور كردن آنها در جامعه جاهليّت عرب، يک امر اخلاقى بوده چرا كه جامعه آن روز آن را پذيرفته بود، همچنين غارتگرى كه از افتخارات عرب جاهلى بود و پسران را به خاطر اين گرامى مى داشتند كه وقتى بزرگ شدند سلاح به دست مى گيرند و در صفوف غارتگران فعّاليّت مى كنند نيز يک امر اخلاقى محسوب مى شود و البتّه همجنس گرائى در جوامعى كه غرق اين بدبختيها هستند از نظر آنها اعمال اخلاقى محسوب مى شود!

عواقب مرگبار و خطراتى كه اين گونه مكتبها براى جوامع بشرى به وجود مى آورد بر هيچ عاقلى پوشيده نيست.

ولى در اسلام كه معيار اخلاقى و ارزش فضائل و رذائل از سوى خدا تعيين مى شود و ذات پاک او ثابت و لا يتغيّر است، ارزشهاى اخلاقى ثابت و لا يتغيّر خواهد بود و افراد و جوامع انسانى بايد از آن الگو بگيرند و تابع آن باشند نه اين كه اخلاق تابع خواست آنها باشد!

خداپرستان حتّى فطرت انسانى و وجدان اخلاقى را اگر آلوده نگردد ثابت مى دانند؛ و آن را پرتوى از فروغ ذات پروردگار مى شمرند و به همين دليل اخلاقيّات متّكى بر

وجدان، یا به تعبیر دیگر، حسن و قبح عقلی (منظور عقل عملی است نه عقل نظری) را نیز ثابت می شمرند.

اسلام نسبی بودن اخلاق را نفی می کند

در آیات متعدّدی از قرآن مجید، خوب و بد یا «خبیث و طیّب» را بطور مطلق مطرح کرده و وضع جوامع بشری را در این امر بی اثر می شمرد؛ در آیه ۱۰۰ سوره مائده.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۸

می خوانیم: «قُلْ لایَسْتَوِی الْخَبیثُ وَالطَّیِّبُ وَلَوْ اعْجَبَکَ کَثْرَةُ الْخَبیْثِ؛ بگو (هیچ گاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند هر چند فزونی ناپاکها تو را به شگفتی اندازد!»

و در آیه ۱۵۷ سوره اعراف در توصیفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «وَیُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَیُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ؛ پیامبر، طیّبات را برای آنها حلال و خبائث را حرام می کند.»

در آیه ۲۴۳ سوره بقره می فرماید: «انَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ وَلکِنَّ اکْثَرَ النَّاسِ لایَشْکُرُونَ؛ خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند ولی اکثر مردم شکر او را به جا نمی آورند!»

در آیه ۱۰۳ سوره یوسف می فرماید: «وَما اکْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنینَ؛ و بیشتر مردم هر چند اصرار داشته باشی ایمان نمی آورند!»

در این آیات ایمان و پاکیزگی و شکر به عنوان یک ارزش محسوب شده هر چند اکثریّت مردم با آن مخالف باشند؛ و بی ایمانی و ناپاکی و کفران، یک ضدّ ارزش به حساب آمده هر چند از سوی اکثریّت پذیرفته شود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز کراراً در خطبه های «نهج البلاغه» بر این معنی تأکید کرده است که پذیرش و عدم پذیرش خو یا عملی از سوی اکثریّت هرگز معیار فضیلت و رذیلت و حسن و قبح و ارزش و ضدّ ارزش نیست.

در یک جا می فرماید: «ایُّهَا

النَّاسُ لاتَسَتَوحِشُوا فی طَرِیْقِ الْهُدی لِقِلَّهِ اهْلِهِ فَانَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلی مائِدَهٍ شِبَعُها قَصِیرٌ وَجُوعُها طَوِیْلٌ؛ ای مردم! در طریق هدایت از کمی نفرات وحشت نکنید؛ زیرا مردم گرد سفره ای جمع شده اند که سیری آن کوتاه و گرسنگی اش طولانی است!» «۱»

و در جای دیگر می فرماید: «حَقٌّ وَباطِلٌ، وَلِکُلٍ أَهْلٌ؛ فَلَئِنْ أَمِرَ الْباطِلُ لَقَدیماً فَعَلَ، وَلَئِنْ قَلَّ الْحَقُّ فَلَرُبَّما وَلَعَلَّ؛ حق و باطلی داریم، و برای هر کدام طرفدارانی است؛ اگر باطل حکومت کند، جای تعجّب نیست، از دیر زمانی چنین بوده؛ و اگر پیروان حق کم باشند، چه بسا افزوده گردند (و پیروز شوند)!» «۲»

---

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

(۲). نهج البلاغه خطبه ۱۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۹

اینها همه نسبیّت در مسائل اخلاقی را نفی می کند و پذیرش یا عدم پذیرش از سوی اکثریّت جامعه را معیار ارزشهای اخلاقی و اعمال نیک نمی شمرد.

در قرآن و روایات معصومین علیهم السلام شواهد فراوانی بر این مسأله است که اگر گردآوری شود، کتاب مستقلّی را تشکیل می دهد.

سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که: در تعلیمات شریعتهای آسمانی- بویژه اسلام- نیز نسبیّت احیاناً پذیرفته شده است؛ در مثل، اسلام دروغ را یک ضدّ ارزش و عمل غیر اخلاقی می شمرد در حالی که دروغ برای اصلاح میان مردم یا در مقام مشورت، ارزش و عمل اخلاقی محسوب می شود؛ و مانند این مسأله در تعلیمات اسلامی کم نیست، و این نوعی پذیرش نسبیّت در اخلاق و حسن و قبح است.

پاسخ

این سؤال مهمّی است، و لی پاسخ زنده ای دارد و آن این که نسبی بودن اخلاق یا حسن و قبح مطلبی است، و وجود

استثناها در مباحث مختلف، مطلبی دیگر.

به تعبیر دیگر، در بحث نسبیّت هیچ اصل ثابتی وجود ندارد، دروغ نه خوب است و نه بد، همچنین احسان و ظلم، نیکی و بدی آنها هنگامی روشن می شود که از سوی اکثریّت جامعه به عنوان یک ارزش پذیرفته یا نفی شود.

ولی در اسلام و تعلیمات آسمانی، دروغ یا ظلم و ستم و نیز بخل و کینه و حسد ضدّ ارزش است؛ خواه از سوی اکثریّت مردم ارزش محسوب شود یا نه؛ و بعکس، احسان و عدالت و راستی و امانت ارزشهای والائی هستند خواه از سوی جامعه ای پذیرفته شوند یا نه.

این یک اصل ثابت است ولی مانعی ندارد که در گوشه و کنار آن گاهی استثنائی وجود داشته باشد. اصل همان گونه که از نامش پیدا است اساس و ریشه چیزی را تشکیل می دهد و استثنائات به منزله بعضی از شاخ و برگهای اضافی است؛ بنابراین، هرگز نباید

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۰

وجود پاره ای از استثنائات را که در هر قاعده کلّی یافت می شود دلیل بر نسبیّت گرفت؛ و اگر به تفاوت این دو بخوبی توجّه کنیم جلو بسیاری از اشتباهات گرفته خواهد شد.

این نکته نیز در خور توجّه است که گاه می شود موضوعات با گذشت زمان دگرگون می گردد و احکام که تابع موضوعات است نیز عوض می شود؛ این مطلب را هرگز نباید دلیل بر مسأله نسبیّت گرفت.

توضیح این که: هر حکم، موضوعی مخصوص به خود دارد؛ مثلًا، شکافتن بدن دیگری و ایراد جرح بر آن یک جنایت است، و قابل قصاص و تعقیب، ولی گاه این موضوع عوض می شود، چاقو به دست جرّاحی می افتد که برای نجات

جان بیمار، شکم او را پاره می کند، تا غدّه خطرناکی را در بیاورد، یا قلب او را می شکافد تا دریچه و رگهای قلب را اصلاح کند، در اینجا موضوع عوض می شود و دیگر جنایت نیست. و طبیب جرّاح شکافنده قلب و شکم، در خور ستایش و جایزه است.

هیچ کس نباید این گونه دگرگونی احکام را که به خاطر دگرگونی موضوعات پیدا می شود، دلیل بر نسبیت بگیرد. نسبیّت آن است که موضوع بدون دگرگونی ماهوی و موضوعی، نسبت به اشخاص یا زمانهای متفاوت احکام متفاوتی پیدا کند.

احکام شرع نیز همین گونه است، شراب حرام و نجس است، امّا ممکن است با گذشت چند روزی و یا با اضافه مادّه ای به آن، تبدیل به سرکه پاک و حلال گردد. هیچ کس نمی تواند اینها را به حساب نسبیّت بگذارد. نسبیّت آن است که شراب را مثلًا در جوامعی که علاقه به شراب دارند حلال بدانیم و در جوامعی که علاقه ندارند حرام بدانیم بی این که تغییر در ماهیّت شراب ایجاد شود.

در مسائل اخلاقی نیز گاه به موضوعاتی برخورد می کنیم که در یک شکل فضیلت است و با دگرگونی تبدیل به رذیلت می شود؛ نترسیدن در حدّ اعتدال شجاعت است و فضیلت، ولی اگر از حد بگذرد، تهوّر و بی باکی و رذیلت است. و همچنین در موارد مشابه آن. یا این که دروغ در آنجا که معمولًا منشأ مفاسد و تضعیف اعتماد عمومی است، حرام و رذیله است؛ و آنجا که به منظور اصلاح ذات البین باشد، حلال و فضیلت است.

ممکن است کسانی نام این دگرگونی موضوعات را نسبیّت بگذارند، نزاعی با آنها در

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۱

مسأله

نامگـذاری نـداریم، و چنین نزاعی را نزاع لفظی می شـمریم زیرا این گونه موارد از قبیل تغییر موضوع و ماهیّت چیزی است، و اگر منظور بعضـی از طرفداران نسبیّت این باشد، مشـکلی نیست؛ مشـکل آن است که شاخص فضـیلت و رذیلت و حسن و قبح اخلاقی را پسندیدن اکثریّت جامعه بدانیم.

از مجموع آنچه گفته شـد نتیجه می گیریم که مسأله نسبیّت در اخلاق از دیدگاه اسـلام و قرآن و منطق عقل مردود است و در واقع طرح مسـأله نسبیّت در مبـاحث اخلاـقی مسـاوی بـا نفی اخلاـق است، چرا که طبق نظریّه نسبیّت اخلاـقی، هر رذیله ای در جـامعه فراگیر شود فضـیلت است؛ و هر بیمـاری اخلاقی فراگیر، صـحّت و سـلامت محسوب می شود و اخلاق به جای این که وسیله ای برای سالم سازی اجتماع گردد، عاملی برای توسعه فساد خواهد شد.

***

۲- تأثیر متقابل «اخلاق» و «رفتار»

اشاره

رابطه اخلاق و عمل، و تأثیر اخلاق در عمل، چیزی نیست که بر کسـی مخفی باشـد چرا که اعمال ما معمولًا از صـفات درونی ما سرچشمه می گیرد، شخصی که بخل یا حسد یا تکبّر در درون قلب او لانه کرده و روح و فکر او را به رنگ خود در آورده است، طبیعی است که اعمـالش به همان رنگ باشـد؛ حسود همیشه اعمالش نشان می دهـد که این خوی زشت، همچون جرقه آتشی در جان او شعله ور است و او را آرام نمی گذارد و همچنین افراد متکبّر، راه رفتن، سخن گفتن، نشست و برخاست آنها همه رنگ تکبّر دارند، و این حکم در تمام صفات اخلاقی خوب و بد جاری و ساری است.

به همین دلیل، بعضی از محقّقان این گونه اعمال را اعمال اخلاقی می دانند؛ یعنی، اعمالی که صرفاً

ناشی از اخلاق نیک و بد است، در مقابل اعمالی که گاه از انسان سر می زند، و مثلًا تحت تأثیر امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد و اندرز صورت گرفته، بی آنکه ریشه اخلاقی داشته باشد، البتّه این گونه اعمال نسبت به اعمال اخلاقی کمتر است.

و از اینجا می توان نتیجه گرفت که برای اصلاح جامعه، و اصلاح اعمال مردم باید به

اصلاح ریشه های اخلاقی عمل پرداخت، چرا که غالب اعمال متّکی به ریشه های اخلاقی است.

به همین دلیل، بیشترین کوششهای انبیای الهی و مصلحان جوامع اسلامی، مصروف این امر شده است که با تربیت صحیح، فضائل اخلاقی را در فرد فرد جامعه پرورش دهند و رذائل را به حدّ اقل برسانند تا اعمال که تراوش صفات اخلاقی است اصلاح گردد. تعبیر به تزکیه در آیات متعدّد از قرآن مجید نیز اشاره به همین معنی است، این از یک سو.

از سوی دیگر، تکرار یک عمل نیز می تواند تأثیری در شکل گیری اخلاق بگذارد، زیرا هر عملی انسان انجام می دهد، خواه ناخواه اثری در روح او می گذارد و تکرار آن، آن اثر را پررنگ تر می کند و تدریجاً تبدیل به عادت می شود، و باز تکرار بیشتر سبب می گردد که از مرحله عادت بگذرد و به «حالت» و «ملکه» تبدیل شود، و یک ویژگی اخلاقی در انسان به وجود آورد.

بنابراین، عمل و اخلاق در یکدیگر تأثیر متقابل دارند و هر کدام می تواند به نوبه خود سبب پیدایش دیگری شود.

این مسأله در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، بازتاب گسترده ای دارد، از جمله:

۱- در آیه ۱۴ سوره «مطفّفین» بعد از اشاره به صفات زشت

گروهی از دوزخیان می فرماید:

«كَلّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ماكانُوا يَكْسِبُونَ؛ چنین نیست که آنها خیال می کنند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته است.»

این تعبیر بخوبی نشان می دهد که اعمال سوء، همچون زنگار تیره بر قلب می نشیند، و نور و صفای فطری آن را می گیرد، و درون انسان را تاریک می سازد، و به شکل خود در می آورد.

۲- در آیه ۸۱ سوره بقره می خوانیم: «بَلی مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَاحاطَتْ بِهِ خَطيئَتُهُ فَاُولئِكَ اصْحابُ النّارِ هُمْ فيها خالِدُونَ؛ آری کسانی که تحصیل گناه کنند و آثار گناه سراسر وجودشان را احاطه نماید آنها اهل آتشند و جاودانه در آن خواهند بود!»

منظور از احاطه گناه (خطیئه) بر تمام وجود انسان، آن است که آثارش در درون

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۳

روح او چنان متراکم گردد، که روح را تاریک و به رنگ گناه در آورد، و در این هنگام پند و موعظه و ارشاد معمولًا اثر نخواهد داشت؛ گوئی ماهیّت انسان عوض می شود، و صفات اخلاقی و حتّی اعتقادات او بر اثر تکرار گناه دگرگون می گردد.

همان گونه که در آیه ۷ سوره بقره درباره گروهی از کفّار لجوج و متعصّب می خوانیم: «خَتَمَ اللّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَعَلی سَمْعِهِمْ وَعَلی ابْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَلَهُمْ عَذابٌ عَظيمٌ؛ خدا بر دلها و گوشهای آنها مهر نهاده، و بر چشمهای آنها پرده افکنده شده است، و برای آنها عذاب بزرگی است.»

روشن است که خداوند، نسبت به هیچ کس، عداوت و کینه ای ندارد. که بر دل و گوش او مهر نهد و بر چشم او پرده بیفکند، این در واقع آثار اعمال آنها است، که به صورت حجابها و پرده ها در می آید

و حواسّ او را می پوشاند، و از درک حقیقت باز می دارد (و نسبت دادن این امور به خداوند به خاطر آن است که هر سبب و مسبّبی در عالم هر چه دارد از ناحیه ذات پاک اوست که مسبّب الاسباب است).

در آیه ۱۰ سوره «روم»، از این هم فراتر می رود و می فرماید: اعمال سوء، عقیده انسان را نیز دگرگون می سازد و تباه می کند، چنان که می خوانیم: «ثُمَّ کانَ عاقِبَةَ الَّذینَ اسآؤُا السُّوای انْ کَذَّبُوْا بِآیاتِ اللَّهِ وَکانُوا بِها یَستَهْزِؤُنَ؛ سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریّه گرفتند.»

این تعبیر نشان می دهد که انجام کارهای زشت و ارتکاب گناه هر گاه ادامه پیدا کند در اعماق جان انسان، نفوذ خواهد کرد؛ نه تنها اخلاق بلکه عقائد را نیز زیر و رو می کند.

حتّی در جای دیگر از قرآن می خوانیم که تکرار گناه و اعمال سوء، حسّ تشخیص انسان را نیز عوض می کند؛ خوب در نظرش بد و بد در نظرش خوب جلوه گر می شود؛ آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره کهف در این رابطه چنین می گوید: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْاَخْسَرِینَ اعْمالًا الَّذینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیوهِ الدُّنْیا وَهُمْ یَحْسَبُونَ انَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً؛ بگو آیا به شما خبر دهم که زیانکارترین شما از مردم چه کسانی هستند؟ آنها که تلاششان در زندگی دنیا گم شده (و تمام سرمایه های الهی خود را از دست داده اند) با این حال گمان می کنند کار نیک انجام می دهند.»

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۴

۳- در جای دیگر پیدایش صفت نفاق را نتیجه دروغ گویی مکرّر و خلف وعده الهی می شمرد، می فرماید: «فَاعْقَبَهُمْ نِفاقاً فی

قُلُوبِهِمْ الی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِما اخْلَفُوا اللَّهَ ما وَعَدُوْهُ وَبِما کانُوا یَکْذِبُونَ؛ عمل آنها نفاق را در دلهایشان تا روزی که خدا را ملاقات کننـد مستقر سـاخت، این (پیـدایش خوی نفـاق ریشه دار) به خـاطر آن است که از پیمـان الهی تخلّف جسـتند، و کراراً دروغ گفتند.» (سوره توبه، آیه ۷۷)

توجّه داشـته باشـید که «یکـذّبون» فعـل مضـارع است و دلالـت بر اسـتمرار دارد، و بیـانگر تأثیر این عمل سوء، یعنی دروغ، در پیدایش روح نفاق است؛ زیرا می دانیم دروغ گفتن آن هم در چهره انسان راسـتگو چیزی جز دوگانگی ظاهر و باطن نیست و نفاق درونی مبدّل شدن این حالت به یک ملکه است.

تأثیر متقابل اخلاق و عمل در احادیث اسلامی

این حقیقت که اعمال نیک و بـد در روح انسان اثر می گذارد، و به آن شـکل می دهد، و خوهای نیک و بد را مسـتحکم می کند، بازتاب گسترده ای در احادیث اسلامی نیز دارد، که به عنوان نمونه سه حدیث زیر قابل دقّت فراوان است:

۱- در حـدیثی از امـام صـادق علیه السـلام می خـوانیم: «کـانَ ابِی یَقُـوْلُ مـا مِنْ شَـی ءٍ افْسَـدُ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِیْئَةٍ، انَّ الْقَلْبَ لَیُواقِعُ الْخَطِیْئَةَ فَما تَزالُ بِهِ حَتّی تَغْلِبَ عَلَیْهِ فَیَصِیْرَ اعْلاهُ اسْفَلَهُ؛ پدرم (امام باقر علیه السلام) می فرمود: چیزی بدتر از گناه قلب را فاسد نمی کنـد، گنـاه قلب را تحت تـأثیر خود قرار می دهـد و تـدریجاً در آن اثر می کنـد تا بر آن غالب گردد؛ در این هنگام قلب وارونه می شود، و بالای آن پایین قرار می گیرد.» «۱»

البتّه این حدیث بیشتر ناظر به دگرگون شدن افکار بر اثر گناه است، ولی در مجموع، تأثیر گناه را در تغییر روح انسان منعکس می کند.

۲- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام

آمده است:

«اذا اذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فی قَلْبِهِ نُکْتَهٌ سَوْداءٌ فَانْ تابَ انْمَحَتْ وَانْ زادَ زادَتْ، حَتَّی

---

(۱). اصول کافی، ج ۲، باب الذّنوب، حدیث ۱ ص ۲۶۸.

تَغْلِبَ عَلی قَلْبِهِ، فَلایُفْلِحُ بَعْدَها ابَداً؛ هنگامی که انسان گناه می کند، نقطه سیاهی در قلب او پیدا می شود؛ اگر توبه کند، آن نقطه سیاه محو می شود، و اگر بر گناه بیفزاید زیادتر می شود تا تمام قلب او را فراگیرد و بعد از آن هرگز روی رستگاری نخواهد دید!» «۱»

به همین دلیل، در احادیث اسلامی، نسبت به اصرار بر گناه، هشدار داده شده حتّی اصرار بر گناهان کوچک، جزء گناهان کبیره ذکر شده است. «۲»

در حدیث معروف امام علی بن موسی الرّضا علیه السلام که در جواب تقاضای مأمون برای بیان جامعی درباره حلال و حرام و فرائض و سنن، آمده از جمله مسائلی که بر آن تکیه شده است، اصرار بر گناهان صغیره است که آن را در ردیف گناهان کبیره ذکر فرموده است. «۳»

۳- در حدیثی که در کتاب «خصال» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده چنین می خوانیم:

«ارْبَعُ خِصالٍ یُمِتْنَ الْقَلْبَ: الذَّنْبُ عَلَی الذَّنْبِ ...؛ چهار عمل است که قلب را می میراند: گناه بعد از گناه ...» «۴»

شبیه همین معنی در تفسیر «الدّر المنثور» نیز آمده است. «۵»

این تعبیرات بخوبی نشان می دهد که تکرار یک عمل در قلب و جان انسان بطور قطع اثر می گذارد و سرچشمه تشکیل صفات رذیله و زشت خواهد شد؛ و به همین دلیل دستور داده شده است که هرگاه لغزش و گناهی از مؤمنی سر زند، هر چه زودتر آن

را بـا آب توبه بشویـد، و آثـار منفی آن را از قلب بزدایـد تا به صورت یک «حالت» و «ملکه» و صـفت زشت درونی در نیایـد؛ مخصوصـاً دسـتور داده شـده است که بـا احـادیث روشـنی بخش پیشوایـان معصـوم علیهم السـلام این گونه زنگارهـا را از دل بزداینـد؛ چنـان کـه در حـدیثی از پیـامبر اکرم صـلی الله علیـه و آله می خـوانیم: «انَّ الْقُلُوبَ لَتَرِیْنُ کَما یَرِیْنُ السَّیْفُ وَجَلائُهُ الْحَدِیْثُ؛ دلهای آدمیان زنگار می گیرد همان گونه که شمشیر زنگار می گیرد و صیقل آن حدیث است.» «۶»

***

(۱). همان مدرک، حدیث ۱۳، ص ۲۷۱.

(۲). بحار الانوار، ج ۱۰ ص ۳۵۹.

(۳). همان مدرک، ص ۳۶۶.

(۴). خصال، جلد، ۱، ص ۲۵۲.

(۵). الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۳۲۶.

(۶). تفسیر نور الثّقلین، جلد ۵، ص ۵۳۱، حدیث ۲۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۶

۳- اخلاق فردی و اجتماعی

مسأله مهّم دیگری که ذکر آن در اینجا لازم به نظر می رسد این است که: آیا مسائل اخلاقی در رابطه با انسانهای دیگر شکل می گیرد بطوری که اگر یـک انسـان تنهـای تنهـا زنـد گی کنـد، اخلاـق برای او مفهوم نخواهـد داشت؟ یـا این که پـاره ای از مفاهیم اخلاقی درباره یک انسان تنهای تنها نیز صادق است، هر چند قسمت اعظم مسائل اخلاقی در رابطه انسانهای دیگر پیدا می شود، و از این نظر می توانیم اخلاق را به دو بخش تقسیم کنیم؟

در پاسخ این سؤال توجّه شما را به بحثی که در کتاب «زندگی در پرتو اخلاق» آمده و عیناً آن را در زیر می آوریم، جلب می کنیم:

«بعضـی معتقدنـد تمام اصول اخلاقی بازگشت به مناسـبات خاصّ اجتماعی انسان با دیگران می کند، بطوری که اگر اجتماعی اصلًا

وجود نمی داشت و هر انسـان کاملًا جـدا از دیگران می زیست، و هر فردی بی خبر از وجود دیگری زنـدگی می کرد، اخلاق اصلًا مفهومی نداشت!

«زیرا غبطه، حسد، و تواضع، و تکبّر، و حسن ظن، و عدالت، و جور، و عفّت، و سخاوت، و امثال اینها همه از مسائلی است که فقـط و فقـط در اجتمـاع و برخورد انسـان بـا دیگران، مفهوم دارد؛ بنابراین، انسان منهای اجتماع، با انسان منهای اخلاق، همراه خواهد بود.

«ولی به عقیـده مـا در عین این که بایـد اعتراف کرد که بسـیاری از فضائل و رذائل اخلاقی با زنـدگی اجتماعی انسان بسـتگی دارد، چنان نیست که این مسأله عمومیّت داشـته باشـد، زیرا بسـیاری از مسائل اخلاقی هسـتند که فقط جنبه فردی دارنـد، و در مورد یک انسان تنها نیز کاملًا صادق است؛ مثلًا، صبر و جزع بر مسائل، شجاعت و ترس در برابر پیشامدها، استقامت و تنبلی در راه رسـیدن یـک فرد به هـدف خود، غفلت و توجّه نسـبت به آفریـدگار جهـان، شـکر و کفران در برابر نعمتهای بی پایان او و امثال این امور که علمای اخلاق در کتب اخلاقی از آن بحث نموده اند و جزء فضائل یا رذائل اخلاقی شمرده اند

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۷

می تواند جنبه فردی داشته باشد، و درباره یک فرد که زندگی کاملًا جدا از اجتماع دارد نیز صدق کند، از اینجا تقسیم اخلاق به اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی روشن می گردد، ولی ناگفته پیـدا است که اخلاق اجتماعی وزنه سـنگینتری در علم اخلاق دارد و شخصیّت انسان بیشتر بر محور آن دور می زند، اگر چه اخلاق فردی نیز سهم قابل توجّهی در مورد خود دارد.»

«۱»

شک نیست که این تقسیم دوگانه چیزی از ارزش مسائل اخلاقی نمی کاهد هر چند می تواند تفاوت اهمّیّت مباحث اخلاقی را از نظر درجه بندی آشکار سازد؛ بنابراین، صرف وقت در این که کدامیک از خلق و خوهای اخلاقی فقط جنبه فردی دارد، و کدامیک جنبه اجتماعی، چندان مفید به نظر نمی رسد؛ و ما همین اشاره کلّی را که در بالا آوردیم برای این بحث کافی می دانیم.

البتّه نمی توان انکار کرد که اخلاق فردی نیز تأثیر غیر مستقیم بر مسائل اجتماعی دارد.

(دقّت کنید)

***

(۱). زندگی در پرتو اخلاق، ص ۲۹ تا ۳۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۹

فصل چهارم: پشتوانه های اخلاق

اشاره

اگر اخلاق را به درختی پربار تشبیه کنیم که آفتها و خطراتی نیز در کمین آن است، پشتوانه های اخلاقی را می توان به باغبان یا به آبی که در پای درخت جاری می شود تشبیه کرد، که اگر آب یا باغبان نباشد درخت اخلاق می خشکد، و یا گرفتار انواع آفتهایی که سرانجامش مرگ یا کم شدن بار و بر است، می گردد.

پشتوانه هایی که علمای اخلاق یا فلاسفه برای اخلاق ذکر کرده اند بسیار متفاوت است و در واقع با جهان بینی هر گروهی ارتباط دارد، و ما در اینجا به چند نمونه مهمّ آن اشاره می کنیم:

۱- پشتوانه سودجویی-

گروهی مسائل اخلاقی را صرفاً از این نظر توصیه می کنند که با منافع مادّی در ارتباط مستقیم است؛ مثلًا، یک مؤسّسه اقتصادی اگر اصل امانت و صداقت را دقیقاً رعایت کند و تمام اطّلاعاتی را که به مشتریان یا مراجعه کنندگان می دهد بی کم و کاست با واقعیّت تطبیق کند، می تواند سرمایه های مردم را به سوی خود جذب کند و سود کلانی از این طریق عایدش شود.

به همین دلیل، افرادی را می بینیم که موضعی عمل می کنند؛ یعنی مثلًا در ساعتی که کارمند بانک است و با ثروت و سرمایه مردم از نزدیک سرو کار دارد نهایت امانت را به خرج می دهد تا منافع زیادی برای مؤسّسه خود جلب نماید، و هنگامی که

پای خود را از آن محل بیرون گذاشت ممکن است به انسانی خائن مبدّل گردد، چرا که سود خود را

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۰

ممکن است در خیانت بپندارد.

یا این که مثلًا یک کاسب یا تاجر با مراجعه کنندگان بسیار خوش برخورد، پر محبّت، مؤدّب و صمیمی به نظر می رسد، تا از

این راه مشتریان و دوستان بیشتری جلب کند امّا همین شخص ممکن است در خانه با زن و فرزند یا همسایگان، بسیار بد برخورد باشد.

این گونه اخلاق که پشتوانه ای جز سودجویی ندارد، بزرگترین عیبش این است که برای اخلاق، هیچ اصالتی قائل نیست؛ چرا که در همه جا خطّ سودجویی را ادامه می دهد که گاه در اخلاق است و گاه به پندار او در ضدّ اخلاق.

جمعی از این فراتر رفته، اخلاق را نه به خاطر منافع شخصی بلکه به خاطر مصالح جامعه بشری طلب می کنند زیرا معتقدند اگر اصول اخلاقی در جامعه انسانی، متزلزل گردد، دنیا مبدّل به جهنّم سوزانی می شود که همه اهل آن در عذاب خواهند بود، و تمام مواهب مادّی که می تواند آسایش و رفاه برای مردم جهان بیافریند، مبدّل به هیزمی برای روشن نگه داشتن این جهنّم سوزان می گردد.

این گونه افراد گرچه در سطح بالاتری فکر می کنند، ولی بالاخره اخلاقی را که آنها می طلبند براساس سودجویی و جلب منفعت و آسایش و رفاه، استوار است، نه بر پایه اصالت دادن به فضائل اخلاقی.

این طرز تفکّر برای افراد مادّیگرا که اعتقادی به مکتب وحی و نبوّت پیامبران ندارند، اجتناب ناپذیر است؛ اخلاق را از اوج آسمان به زمین می آورد، و آن را به ابزاری برای سودجویی بیشتر یا رفاه و آسایش بیشتر مبدّل می کند.

تردیدی نیست که اخلاق، این گونه آثار مثبت اجتماعی و مادّی را در بردارد، و ما هم قبلًا اشاراتی به آن داشتیم، ولی بحث در این است که آیا پشتوانه اخلاق همین است و بس، یا این گونه آثار باید به عنوان مسائل جنبی در علم اخلاق مورد توجّه

قرار گیرد.

به هر حال، اعتقاد به اخلاقی که بر اساس سودجویی و جلب منافع استوار است، از یک سو اصالت اخلاق را خدشه دار می کند و از سوی دیگر از ارزش و عمق آن می کاهد، و از سوی سوم در مواردی که احیاناً تضادّی در میان سودجویی و اخلاق دیده می شود یا به تعبیر دیگر چنین پنداشته می شود، با اخلاق وداع می کند و به سراغ

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۱

سودجویی می رود که پشتوانه اصلی آن بوده است.

۲- پشتوانه عقلی-

فلاسفه ای که معتقد به حاکمیّت عقل بر همه چیز و لزوم پیروی از آن در همه چیز هستند، پشتوانه مسائل اخلاقی را درک عقل از خوب و بد اشیاء می دانند؛ مثلًا، می گویند عقل بخوبی درک می کند که شجاعت فضیلت است، و بزدلی و جبن رذیلت، و همچنین امانت و صداقت، کمال است، و خیانت و دروغگویی نقصان، و همین ادراک عقلی است که ما را به دنبال فضائل اخلاقی می فرستد و از رذائل باز می دارد.

بعضی دیگر پشتوانه را ادراک وجدان می دانند، می گویند وجدان که همان عقل عملی است مهمترین سرمایه انسان می باشد؛ عقل نظری را ممکن است فریب داد ولی وجدان چنین نیست و می تواند رهبر حقیقی بشر باشد.

بنابراین، همین که وجدان ما می گوید امانت، صداقت، ایثار، فداکاری، سخاوت و شجاعت خوب است، همین کافی است که ما را برای رسیدن به این نیکیها بسیج کند، و همین که می گوید: بخل، خودخواهی، و خودپرستی بد است، کافی است ما را از آن باز دارد.

به این ترتیب، پشتوانه عقلی و وجدانی به هم می رسند، و دو تعبیر مختلف از یک واقعیّت است.

بی شک وجود این پشتوانه، یک واقعیّت است

و می تواند در حدّ خود انگیزه مطلوبی برای نیل به تربیت نفوس و فضائل اخلاقی بوده باشد.

ولی با توجّه به این که- همان گونه که در بحث وجدان در جای خود گفته ایم «۱»- از یک سو وجدان را گاه می توان فریب داد، و از سوی دیگر، وجدان با تکرار بدیها و زشتیها تدریجاً به آن خو می گیرد، و تغییر رنگ می دهد، و گاه بکلّی حساسیّت خود را از دست داده یا تبدیل به ضد می شود، و از سوی سوم، وجدان یا عقل عملی با تمام قداست و اهمّیّتی که دارد مانند عقل نظری خطا پذیر است؛ هرگز نمی توان تنها بر آن تکیه کرد و

---

(۱). به کتاب رهبران بزرگ، ص ۶۳ تا ۱۰۶ مراجعه شود.

از همه چیز بی نیاز شد، بلکه پشتوانه های قویتری لازم است که نه قابل فریب باشد، نه خطا کند، و نه با تکرار اعمال ضدّ اخلاقی تأثیر خود را از دست داده و تغییر شکل دهد.

کوتاه سخن این که، وجدان اخلاقی، یا عقل فطری و عقل عملی و هر تعبیر دیگری که به این معنی اشاره کند، پشتوانه خوبی برای نیل به فضائل اخلاقی محسوب می شود، ولی با کاستیهایی که دارد و در بالا به آن اشاره شد، قناعت به آن کافی نیست.

۳- پشتوانه شخصیّت-

بعضی مسائل اخلاقی را از این رو دنبال می کنند که نشانه شخصیّت است، و هر انسانی طالب شخصیّت می باشد؛ هنگامی که شخصیّت را در صداقت و امانت می بینند به دنبال آنها می رود، و هنگامی که ملاحظه می کند جامعه برای افراد شجاع و سخاوتمند و با وفا و مهربان شخصیّت فوق العاده ای قائل است طالب

این صفات اخلاقی می شود.

بعکس، هنگامی که می بیند افراد بزدل و ترسو، بخیل و ضعیف الاراده، خائن و بی وفا، افراد بی ارزش و فاقد شخصیّتند، سعی می کند از این رذائل خالی شود.

و به این ترتیب، پشتوانه دیگری برای مسائل اخلاقی جستجو کرده است.

ولی اگر درست بیندیشیم می بینیم این پشتوانه نیز به همان مسأله وجدان بازگشت می کند، منتها در اینجا «وجدان جامعه» مطرح است و نه وجدان فرد، یعنی آنچه با وجدان عمومی جامعه هماهنگ است و آن را فضیلت و نشانه شخصیّت می شمرند، جزء اخلاق فضیله و آنچه عکس آن است جزء اخلاق رذیله است، و همین قضاوت عمومی جامعه سبب سوق دادن به نیکیها و بازداشتن از بدیها است.

ما انکار نمی کنیم که وجدان عمومی جامعه می تواند الهامبخش مسائل اخلاقی و ارزشها و ضدّ ارزشهایی در این زمینه باشد.

ولی همان کاستیها و اشکالاتی که در مورد وجدان فردی ذکر شده در مورد وجدان عمومی جامعه نیز صادق است.

وجدان عمومی جامعه گاه خطا می کند، و اگر زیر بمباران تبلیغات نیرومند وسیع نادرستی از سوی حکومتها و مانند آنها قرار گیرد، ممکن است ارزشها را ضدّ ارزش، و ضدّ ارزشها را ارزش بداند، همان گونه که در طول تاریخ نمونه های فراوان آن دیده شده

است؛ نه تنها در عصر جاهلیّت عرب، کشتن دختران و زنده به گور کردن آنها در میان قشر وسیعی، یک فضیلت اخلاقی شمرده می شد (به خاطر تبلیغات گسترده ای که در این زمینه به عمل آمده بود و آن را راه نجات برای جلوگیری از گرفتار شدن نوامیس خود و اسارت آنها در جنگها می پنداشتند!) «۱»؛ بلکه امروز هم در

بعضـی از جوامع پیشـرفته می بینیم که بـا تبلیغـات گسترده صاحبـان زر و زور، و برای نیل به اهـداف نامشـروع مادّی، وجـدان عمومی جامعه را فریب داده اند و ضدّ ارزشهای اخلاقی را ارزش می شمرند.

افزون بر این، وجـدان آدمی گرچه بـارقه رحمت الهی است، و نمونه ای از دادگاه عـدل بزرگ او در درون جان انسان در این جهان می باشـد ولی با این حال، وجـدان آدمی معصوم نیست و گاه گرفتار خطا و اشـتباه می شود، و اگر پایگاه مطمئن و خطا ناپذیری آن را اصلاح نکند ممکن است سالها به خطای خود ادامه دهد.

***

۴- پشتوانه الهی

درست است که هر یـک از پشـتوانه های گذشـته برای سوق دادن به سوی مسائل اخلاقی نقشـی دارد، ولی همان گونه که در تحلیلها اشاره شـد بعضـی از این پشـتوانه ها خالی از جنبه های انحرافی نیست؛ماننـد پشـتوانه سودجویی و منفعت طلبی که در همه حال راه خود را طی می کند، گاه در مسیر مسائل اخلاقی سیر می کند و در پاره ای از اوقات

---

(۱). در یکی از اشعار شگفت آوری که از آن عصر باقی مانده چنین آمده است

الْمَوْتُ اخْفی سَتْرَهٍ لِلْبَناتِ وَ دَفْنُها یُرْدی مِنَ الْمُکْرَماتِ

أَ لَمْ تَرَ انَّ اللَّهَ عز اسْمُهُ قَدْ وَضَعَ النَّعْشَ بِجَنْبِ الْبَناتِ

«مرگ بهترین حجـاب برای پوشانیـدن دختران است- و دفن کردن آنهـا نشانه بزرگواری محسوب می شود- آیا نمی بینی که خداوند متعال نعش را در کنار بنات قرار داده است (اشاره به صورت فلکی بنات النّعش است که از هفت سـتاره تشکیل شده، چهار ستاره آن را نعشی پنداشته است و سه ستاره آن را که در دنبال آن است دخترانی که دنبال نعش هستند).»

همان

گونه که ملاحظه می کنید این شاعر جاهلی عرب، بزرگترین جنایت را که همان کشتن دختران بی گناه و فرزندان نوزاد است به عنوان یکی از مهمترین افتخارات ذکر می کند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۴

از آن جدا می شود.

بعضی دیگر از این پشتوانه ها گرچه چنین نبوده ولی قدرت نفوذ آن محدود و آمیخته با کاستیها و نارسائیها و احیاناً خطا و اشتباه هست.

تنها انگیزه نیرومند و مؤثّر و خالی از خطا و اشتباه و هرگونه کاستی برای مسائل اخلاقی، انگیزه الهی است که از منبع وحی سرچشمه می گیرد.

در اینجا فضائل اخلاقی به عنوان ابزاری برای نیل به سودجویی و منفعت طلبی محسوب نمی شود، و وسیله ای برای رفاه اجتماعی نیست (هر چند اخلاق بطور قطع هم مایه آرامش و آبادانی و رفاه است و هم تأمین کننده منافع مادّی).

در اینجا اصالت با انگیزه های معنوی است؛ و به تعبیر روشنتر، ذات پاک خداوند که کمال مطلق و مطلق کمال است، و جامع جمیع صفات جمال و جلال می باشد، محور اصلی شمرده می شود، و هر انسانی می کوشد خود را به آن کمال مطلق نزدیک کند، و پرتوی از اسماء و صفات او را در درون جان خود زنده نماید؛ روز به روز به او نزدیکتر و شبیه تر شود (هر چند ذات پاکش از هرگونه شبیه و مانند واقعی منزّه است)؛ و در این مسیر که به سوی بی نهایت می رود، هیچ حدّ و مرزی از کمال را به رسمیّت نمی شناسد؛ وجود او مملوّ از عشق به خدا یعنی کمال مطلق می شود، و انوار ذات و صفات او وجودش را روشن می سازد، بطوری که هر لحظه فضیلت و کمال برتر و بالاتری

را طالب است؛ نه در قیـد منافع مادّی است، نه اخلاق را برای شخصیّت می خواهد و نه تنها وجدان انگیزه اوست، بلکه انگیزه ای برتر و بالاتر از همه اینها دارد.

او معلومات خود را گذشـته از عقل و وجدان، از وحی آسمانی می گیرد و ارزشهای راستین را از دروغین در پرتو آن جدا می سازد، و با ایمان و یقین کامل و خالی از هرگونه تردید و تزلزل در این راه گام برمی دارد.

در این زمینه قرآن راهنمای خوبی است:

قرآن مجید به روشـنی اعمال اخلاقی را زائیده ایمان به خدا و روز قیامت می شـمرد و در بسـیاری از آیات «عمل صالح» پشت سر ایمان و به عنوان ثمره درخت ایمان آمده است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۵

ایمـان را به درخت پربـار و پـاکیزه ای تشبیه می کنـد که ریشه هـای بسـیار محکم آن در اعمـاق جـان انسان فرورفته و شاخ و برگش به آسمان کشیده شده و همواره پر از میوه های شاداب است.

در یک اشاره زیبا می فرمایـد: «الَمْ تَرَکَیْفَ ضَـرَبَ اللَّهُ مَثَلًا کَلِمَهً طَیِّبَهً کَشَـجَرَهٍ طَیِّبَهٍ اصْـلُها ثابِتٌ وَفَرْعُها فِی السَّماءِ- تُؤْتی اکُلَها کُلَّ حینٍ بِاذْنِ رَبِّها؛ آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیّبه را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه آن ثابت و شاخه آن در آسمان است- و در هر زمان میوه های خود را به فرمان پروردگار می دهد.» (سوره ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵)

بـدیهی است درختی که ریشه هـای آن در اعمـاق قلوب است و شـاخه هـایش از تمام اعضای انسان سـربرآورده و در آسـمان زندگی او پرکشیده درختی است پربار که هرگز خزانی ندارد، و طوفانها نمی تواند آن را از ریشه برکند. «۱»

در سوره «و العصر» همین معنی با

تعبیر دیگری آمده است، آنجا که همه انسانها را در زیان و خسران می بیند، و تنها کسانی را استثنا می کند که در درجه اوّل، ایمان دارند و سپس عمل صالح، و از حقّ دفاع می کنند و به صبر و استقامت توصیه می نمایند. (وَالْعَصْرِ انَّ الْانْسانَ لَفِی خُسْرٍ- الَّا الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَتَواصَوْا بِالْحَقِّ وَتَواصَوْا بِالصَّبْرِ).

همین معنی بـا تعبیر جالب دیگری در آیه ۲۱ سوره «نور» آمـده، می فرمایـد: «وَلَوْلا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ مازَکی مِنْکُمْ مِنْ احَدٍ ابَداً وَلکِنَّ اللَّهَ یُزَکِّی مَنْ یَشاءُ؛ اگر فضل

---

(۱). مفسّـران در تفسـیر این آیه، و این که منظور از این «شَـجره طیّبه» چیست؟ و آیـا چنین تشبیهی وجود خـارجی دارد یـا نه؟ گفتگوی بسـیار کرده انـد، گـاه گفته انـد شـجره طیّبه همـان کلمه لَا الهَ الَّا اللَّهُ است، و گاه آن را به اوامر الهی، و گاه به ایمان تفسیر کرده اند، که همه اینها در واقع به یک حقیقت باز می گردد.

و نیز در این که چنین درختی که ریشه هـای آن در اعمـاق زمین، و شـاخه هـای آن در آسـمانها، و همیشه دارای میوه باشـد، وجود خارجی دارد یا نه، سخن بسیار گفته اند.

ولی نبایـد فراموش کنیم که لازم نیست هر تشبیهی در تمام جهاتش وجود خارجی داشـته باشـد، مثلًا می گوئیم قرآن همچون آفتابی است که هرگز غروب ندارد، به یقین در خارج آفتابِ بی غروب وجود ندارد، بنابراین، منظور فقط تشبیه قرآن به وجود آفتاب است؛ ولی ویژگیهای این آفتاب ممکن است با آنچه در خارج دیده می شود متفاوت باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۶

و رحمت الهی بر شما نبود هیچیک از شما هرگز تزکیه نمی شد، ولی خداوند هر که را

بخواهد (و شایسته بداند) تزکیه می کند.»

بنابراین، پاکی اخلاق و عمل و تزکیه کامل انسان جز در سایه ایمان به خدا و رحمت او ممکن نیست.

همین معنی با تعبیر دیگری در سوره «اعلی» دیده می شود، می فرماید: «قَدْ افْلَحَ مَنْ تَزَكَّى- وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّىٰ؛ به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد)، رستگار شد. و (آن که) نام پروردگارش را یاد کرد سپس نماز خواند!» (سوره اعلی، آیه ۱۴ و ۱۵)

مطابق این آیات، تزکیه اخلاقی و عملی رابطه نزدیکی با نام پروردگار و نماز و نیایش او دارد؛ اگر از آن مایه بگیرد، ریشه دار و پر دوام خواهد بود، و اگر به اصول دیگری متّکی شود سست و کم محتوا خواهد بود.

در آیه ۹۳ سوره «مائده» رابطه قویّ تقوا و اعمال اخلاقی با ایمان به طرز جالبی منعکس شده است، می فرماید: «لَیْسَ عَلَى الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فی ما طَعِمُوا اذا ما اتَّقَوا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَو وَاحْسَنُوا وَاللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ؛ بر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند گناهی در آنچه خورده اند نیست؛ اگر تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و اعمال صالح انجام دهند، سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند، سپس تقوا پیشه کنند و نیکی کنند، و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

در این آیه شریفه، گاه تقوا مقدّم بر ایمان و عمل صالح ذکر شده، و گاه مؤخّر از آن، و گاه مقدّم بر احسان، این به خاطر آن است که تقوای اخلاقی و عملی در یک مرحله، قبل از ایمان است، و آن آمادگی برای پذیرش حق و احساس مسؤولیّت برای

جستجوی آن است.

سپس هنگـامی که حق را شـناخت و به آن ایمـان آورد، مرحله عالی تری از تقوا بر وجود او سایه می افکنـد و سرچشـمه انواع نیکوکاریها می شود.

و به این ترتیب، رابطه تنگاتنگی که میان «ایمان» و «تقوا» است روشن می شود.

کوتاه سخن این که، قوی ترین و عالی ترین پشتوانه اخلاق، ایمان به خدا و احساس

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۷

مسؤولیّت در پیشگاه اوست. ایمانی که فراتر از مسائل مادّی است و با چیزی نمی توان آن را مبادله کرد، همه جا با انسان است و لحظه ای از او جدا نمی شود، و همه چیز در برابر آن کوچک و کمرنگ است.

به همین دلیل، قوی ترین چهره های اخلاق که ایثار و فداکاری را در حدّ اعلی داشته است، در زندگانی اولیاء اللّه مشاهده می کنیم.

و نیز به همین دلیل، در جوامع مادّی که همه چیز با معیار منافع شخصـی سنجیده می شود، مسائل اخلاقی بسیار کمرنگ است، و غالباً در مواردی رسـمیّت دارد که در طریق همان منافع شخصـی است؛ حسن خلق، ادب، امانت، درستکاری، وفا و سخاوت، همه تا آنجا ارزش دارد که بتوانـد سود مادّی بیشتری را جلب کنـد و آنجا که سود مادّی به خطر افتاد، همه اینها رنگ خود را می بازند!

پـدر و مـادر که در سـنین بالاـ قـدرت سوددهی ندارنـد بکلّی فراموش می شونـد، و آنهـا را به مراکز نگهـداری سالمنـدان می فرستند تا در انتظار مرگ روز شماری کنند!

فرزنـدان به محض این که توانایی بر کاری پیدا کنند، از خانه بیرون فرسـتاده می شوند، نه برای این که اسـتقلال اقتصادی پیدا کنند، بلکه برای این که همیشه فراموش شوند.

همسران نیز تا آنجا شریک زندگی و مورد علاقه اند که سود

و لذّت مادّی بیافرینند؛ در غیر این صورت، فراموش می شوند؛ و به همین دلیل، طلاق در این کشورها بیداد می کند!

در مکتبهـای مـادّی که برای اخلاق پشتوانه الهی وجود نـدارد، اسـتقبال از شـهادت در مسیر آرمانهـای والاـ نـوعی حرکت انتحاری و بی معنی است! و سخاوتهایی که سبب بخشش اکثر اموال انسان می گردد، نوعی جنون محسوب می شود! عفّت و پارسایی، ضعف نفس، و زهد و بی اعتنایی به زرق و برق عالم مادّه، دلیل بر ناآگاهی و ساده لوحی است.

قـدرتهای برخاسته از این جوامع و سران این کشورهـا، بهترین نمونه هـایی هسـتند که معیار اخلاق را در این جوامع نشان می دهند.

برخورد دو گانه و چنـد گانه با مسائل مربوط به «حقوق بشـر» از سوی این قـدرتها، بسیار وحشت انگیز است، آنجا که حقوق انسانها گوشه ای از منافع آنها را به خطر می اندازد،

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۸

بکلّی فراموش می گردد و این ارزش والا در پای منافع آنان قربانی می شود.

خطرناکترین جنایتکاران و متجاوزان بر حقوق انسانها در اینجا افرادی دوست داشتنی می شوند؛ و بعکس، انسانهای پاک و از هر نظر منزّه که به دفـاع از حقوق بشـر بپاخیزنـد، امّـا بخشـی از منـافع مـادّی آنهـا را به خطر بیندازنـد، در نظر آنهـا به صورت شیطانهایی در می آیند که به هر وسیله ممکن باید سرکوب شوند.

به همین دلیـل، در زمان واحـد، در یک گوشه ای از دنیا، مـدافع سرسـخت دموکراسـی و حاکمیّت ملّتها هسـتند، و درست در همـان زمان، در گوشه ای دیگر مـدافع سرسـختِ بـدترین دیکتاتوریها! همه اینها به خاطر آن است که اصل اساسـی برای آنان چیزی جز منافع مادّی و سود شخصی نیست، و اخلاق نزد آنها تکیه گاه روشنی ندارد.

نکته دیگری

که در اینجا شایان دقّت است، این است که سودجویان مادّی تنها به زمان و مکان خود می نگرند، گذشتگان چه کردند و آیندگان چه خواهند کرد، برای آنها مفهومی ندارد، مگر این که رابطه ای با زندگی فعلی آنها پیدا کند؛ منطق آنها این است:

هنگامی که ما نباشیم دنیا را آب بگیرد یا بماند چه تفاوتی می کند؟

ولی خداپرستان با اعتقاد به زندگی پس از مرگ، و دادگاه عدل الهی در قیامت، بر این باورند که اگر آثار نیکی از خود به یادگار بگذارند و انسانهای نیازمند از آن بهره مند گردند، هر چند بعد از هزاران هزار سال باشد، برکات معنوی آن، به آنها در جهان دیگر می رسد؛ بنابراین، آنها نه تنها وجودی مفید برای امروزند، که برای فردا و هزاران سال دیگر نیز فکر می کنند.

حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که می فرماید: «اذا ماتَ الْمُؤمِنُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ الَّا مِنْ ثَلاثٍ: صَدَقَةٍ جارِيَةٍ، اوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ اوْوَلَدٍ صالِحٍ يَدْعُوْ لَهُ؛ هنگامی که مؤمن از دنیا می رود، عملش قطع می شود مگر از سه چیز: صدقات جاریه (اموالی که به صورت موقوفه و مانند آن در آمده و مردم دائماً از آن استفاده می کنند) و علوم و دانشهایی که انسانها از آن سود می برند و فرزند صالحی که برای او دعا می کند.» «۱»

---

(۱). بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۹

به این ترتیب، ایمان به جهان دیگر سبب کارهای اخلاقی مهمّی مانند باقی گذاشتن صدقات جاریه و آثار علمی مفید، و فرزندان صالح می شود، در حالی که این امور در مکتب سودپرستان مادّی هیچ کدام مفهوم درستی ندارد.

مرحوم شهید «مطهّری»

در کتاب «فلسفه اخلاق» خود، بعد از آن که خودپرستی را به سه شاخه تقسیم می کند (خودی خود، خودی خانواده و خودی ملّی) و همه اینها را نوعی خودپرستی که تضاد با اخلاق دارد می شمرد، سخنی از «گوستاولوبون» در کتاب معروفش «تمدّن اسلام و عرب»، با تلخیص نقل می کند که برای تکمیل این بحث مفید است.

او درباره این که چرا ملل مشرق زمین از تمدّن غرب آن طور که باید استقبال نمی کنند، عللی ذکر می کند: نخست این که آنها آمادگی برای این کار ندارند؛ دوم این که زندگی ما با وضع زندگی آنها متفاوت است، زندگی آنها ساده است و ما نیازهای مصنوعی برای خود درست کرده ایم، سپس می افزاید که به نظر می رسد ما این را کتمان می کنیم که طرز رفتار ظالمانه ای که ملل غرب نسبت به آنها روا داشته اند (عامل مهمّ دیگری است).

پس از آن، اشاره به مظالمی که غربیها در آمریکا، اقیانوسیه و چین و هند کرده اند می کند، مخصوصاً روی داستان جنگ معروف به «جنگ تریاک» تکیه می کند که انگلیسیها برای این که به مردم چین مسلّط شوند تصمیم گرفتند تریاک را بر آنها مسلّط کنند، تا قدرت مقاومت آنها درهم بشکند، چینی ها متوجّه شدند که دشمن چه بلایی می خواهد بر سر آنها بیاورد، قیام کردند و خود را آماده دفاع نمودند، ولی سرانجام انگلیسی ها با شلیک گلوله های توپ بر آنها غالب شدند و تریاک را در میان آنها رواج دادند، و طبق آمار هر سال شش صد هزار نفر (در آن زمان) به خاطر تریاک رهسپار دیار عدم می شدند! «۱»

آری! هنگامی که اخلاق از پشتوانه «ایمان و ارزشهای معنوی» برخوردار نباشد هر جا

---

(۱). فلسفه اخلاق، ص ۲۸۳ (با کمی تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۰

در برابر «منافع شخصی» قرار گرفت، عقب نشینی می کند!

نکته

آنچه در بالا درباره پشتوانه اخلاق از نظر ایمان به مبدأ و معاد گفته شد به این معنی نیست که نقش «عقل فطری» را در عمق بخشیدن به مسائل اخلاقی انکار کنیم، چرا که بی شک وجدان انسان که در واقع نماینده خدا در درون جان بشر است، نیز تأثیر بسزایی در تحکیم مبانی اخلاق دارد مشروط بر این که با نیروی ایمان تلفیق گردد، و از حجاب سودپرستی و هوای نفس رهایی یابد.

در قرآن مجید نیز بارها روی این مسأله تکیه شده است؛ در آیه ۱۰۰ سوره «یونس» می خوانیم «وَیَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذینَ لایَعْقِلُونَ؛ خداوند پلیدی (گناه) را بر کسانی قرار می دهد که تعقّل نمی کنند و نمی اندیشند!»

و در آیه ۲۲ «انفال» می فرماید: «انَّ شَرَّ الدَّوابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذینَ لایَعْقِلُونَ؛ بدترین جنبندگان نزد خدا افراد کر و لالی هستند که تعقّل نمی کنند (نه صدای حق را می شنوند، نه به حق سخن می گویند)!»

و درباره کسانی که نماز را به سخریّه می گرفتند، در آیه ۵۸ سوره «مائده» می فرماید:

«اتَّخَذُوها هُزُواً وَلَعِباً ذلِکَ بِانَّهُمْ قَوْمٌ لایَعْقِلُونَ؛ آنها نماز را به سخریّه گرفتند، به خاطر این که تعقّل نمی کنند!»

با توضیحاتی که در بالا داده شد، دیدگاه قرآن مجید در مسائل اخلاقی بطور خلاصه روشن گردید.

***

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۱

فصل پنجم: اخلاق و آزادی

اشاره

در این که آیا اخلاق، آزادی انسان را محدود می کند و این محدودیّت به سود یا زیان اوست؟ بحثهای زیادی شده است، که به اعتقاد ما بسیاری از این بحثها ناشی از تفسیرهای نادرستی است که برای معنی آزادی شده و می شود، از جمله:

۱- گاه گفته می شود: اخلاق از آن نظر که انسان را محدود می کند

مانع پرورش استعدادها است!

۲- و گاه گفته می شود: اخلاق غرائز را سرکوب می نماید تا سعادت واقعی فرد محقّق گردد، در حالی که اگر این غرائز لازم نبود، خدا آن را خلق نمی کرد!

۳- و گاه می گویند: برنامه های اخلاقی با فلسفه اصاله اللّذّه مخالف است و می دانیم هدف آفرینش همان «لذّت» است که انسان باید به آن برسد!

۴- و گاه در نقطه عکس آن گفته می شود: اساساً بشر آزاد نیست و همیشه تحت عوامل جبری گوناگونی قرار دارد؛ بنابراین، نوبتی به توصیه های اخلاقی نمی رسد!

۵- و بالاخره گاه می گویند: بنای اخلاق دینی روی اطاعت فرمان خدا به خاطر ترس یا طمع است، و اینها جنبه ضدّ اخلاقی دارد!

این سخنان ضدّ و نقیض، از یک سو نشان می دهد که ارزیابی صحیحی درباره اصل مفهوم آزادی نشده و از سوی دیگر، اخلاق دینی بویژه اخلاق اسلامی و پشتوانه های آن بخوبی مورد دقّت قرار نگرفته است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۲

به همین دلیل، باید نخست به سراغ مسأله آزادی برویم.

چرا انسان آزادی را با تمام وجودش می طلبد؟ و چرا انسان باید آزاد باشد؟ اساساً آزادی چه نقشی در پرورش روح و جسم دارد؟ و در یک کلمه «فلسفه آزادی چیست»؟

پاسخ همه این سؤالات بطور خلاصه این است که: در درون وجود انسان، استعدادها و شایستگیها و نیروهای بالقوّه ای نهفته شده که بدون آزادی هرگز شکوفا نمی شود، به همان دلیل که انسان خواهان شکوفایی استعدادها و تکامل است خواهان آزادی که وسیله نیل به آن است می باشد.

ولی آیا این آزادی که باعث شکوفایی استعدادهای خلّاق است آزادی بی قید و شرط است یا آزادی هدایت شده و توأم با برنامه ریزی؟

این مطلب را

با ذکر یکی دو مثال می توان توضیح داد:

باغبـانی را فرض کنیـد که برای پرورش انواع گلهـا و میوه هـا دامن همّت به کمر زده است، بـذر افشانـده، نهـال غرس کرده و درختان را به موقع آبیاری می کنـد، بـدیهی است اگر این درخت در فضای آزاد نباشد و از هوا و نور آفتاب و دانه های باران اسـتفاده نکند و یا ریشه های آن در اعماق خاک آزادانه پیشـرفت ننماید و با سنگ و موانع دیگر رو به رو شود هرگز نه گلی نصـیب باغبـان می شود و نه میوه ای؛ بنـابراین، آزادی ریشه هـا و سـاقه ها و شاخ و برگها برای شـکوفا شـدن اسـتعدادهایشان ضروری است.

امّا گاه ممکن است این درخت شاخه های اضافی نامناسبی پیـدا کنـد، و یا از مسـیر رشـد واقعی منحرف و کـج و معوج شود، باغبان قیچی باغبانی را به دست می گیرد و بـدون هیچ ملاحظه و ترحّمی شاخه های اضافی را که تنها فایده اش گرفتن نیروی درخت و تضعیف آن است قطع می کند. هیچ کس نمی تواند به این باغبان اعتراض کند که چرا درخت را آزاد نگذاردی که هرگونه می خواهد شاخ و برگ بیاورد.

و نیز درخت کـج و معوج را بـا چوب صاف و مسـتقیم محکم می بنـدد تا صاف شود و هیـچ آدم عاقلی نمی توانـد به او ایراد بگیرد چرا درخت را در بنـد کردی و جلو او را گرفتی؛ زیرا او در جواب می گویـد: درخت را بایـد آزاد گذاشت تا میوه های شیرین گلهای زیبا دهد، نه آزادی در طریق انحراف و به هدر دادن نیروها!

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۳

در مورد انسان نیز همین طور است، او دارای استعدادهای فوق العاده مهمّی است که اگر درست رهبری شود،

به بالاـترین درجات تکامل مادّی و معنوی می رسد، او آزاد است از استعدادهای خلّاقش در این راه استفاده کند، ولی آزاد نیست که آنها را به هدر دهد، و در مسیرهای کج و معوج نابود کند.

آنها که آزادی را به معنی عامّی که شامل هرگونه بی بندوباری می شود تفسیر کرده اند، در حقیقت معنی آزادی را نفهمیده اند، آزادی یعنی آزاد بودن در بکارگیری نیروها در مسیرهایی که انسان را به هدفهای والاتری (خواه مادّی یا معنوی) می رساند.

در مثالی دیگر، آزاد بودن عبور از جادّه های کوچک و بزرگ برای رسیدن به مقصدهای معلوم، هرگز مفهومش هرج ومرج در رانندگی و بی اعتنایی به تمام مقرّرات آن نیست.

هیچ آدم عاقلی نمی گوید مقیّد بودن رانندگان به رعایت این مقرّرات مانند توقّف پشت چراغ قرمز، رعایت جادّه های یک طرفه، عبور از دست راست و مانند اینها، مخالف آزادی رانندگی است، و موجب محدودیّت رانندگان است، همه به چنین سخنی می خندند و می گویند آزادی باید در چارچوب مقرّراتی باشد که انسان را به مقصد برساند نه این که باعث اتلاف اموال و قتل و جرح نفوس و مانند آن شود و انسان هرگز به مقصد نرسد.

اساساً بسیاری از این آزادیهای کاذب، نوعی اسارت قطعی است.

جوانی که از آزادی خود سوء استفاده کرده و گرفتار موادّ مخدر و اعتیادهای کشنده دیگر شده است، در واقع اسیر است و با اعمالش حکم اسارت خود را امضا می کند.

آزادیهای توأم با رعایت موازین اخلاقی به انسان آزادی واقعی می دهد و از اسارت او در چنگال هوی و هوسهای کشنده رهایی می بخشد و چه جالب است در اینجا کلام مولی علی علیه السلام که می فرماید: «انَّ تَقْوَی اللَّهِ مِفْتاحُ سَدادٍ،

وَذَخِیرَهُ مَعادٍ، وَعِتْقٌ مِنْ کُلِّ مَلَکَهٍ، وَنَجاهٌ مِنْ کُلِّ هَلَکَهٍ؛ تقوای الهی کلید گشایش هر دری است و ذخیره رستاخیز و سبب

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۴

آزادی از هرگونه بردگی (شیطان) و نجات از هرگونه هلاکت!» «۱»

از تحلیل فوق و مثالهای بالا- آزادی واقعی از آزادیهای کاذب یا به تعبیر صحیحتر اسارتهایی تحت نام آزادی، شناخته می شود؛ و جلو سوءِ استفاده از این مفهوم مقدّس را می توان گرفت؛ و هیچ گاه کسی نمی تواند به بهانه این که اخلاق، انسان را محدود می کند، ارزشهای اخلاقی را زیر سؤال ببرد.

همچنین پاسخ کسانی که می گویند اخلاق غرائز را سرکوب می کند، در حالی که اگر این غرائز لازم نبود خدا آن را خلق نمی کرد، روشن می شود.

غرائز آدمی همچون دانه های حیاتبخش باران است که از آسمان نازل می شود، بی شک اگر لازم و مفید نبود خدا آن را از آسمان نازل نمی کرد، ولی این به آن مفهوم نیست که ما اجازه دهیم قطره های باران دست به دست هم دهند و سیلابی ویرانگر به وجود آورند، بلکه عقل و درایت می گوید باید سدّی در مقابل آن کشید و دریچه ها و کانالها و نهرهایی به وجود آورد و این موهبت الهی را طبق برنامه و حساب به مزارع و باغها هدایت کرد غرائز آدمی نیز مانند این دانه های حیاتبخش باران است که اگر تحت برنامه و کنترل در مسیرهای سازنده درنیاید مبدّل به سیلابی ویرانگر می شود که همه چیز انسان را بر باد خواهد داد.

از آنچه در بالا- آمد می توان این نتیجه را به روشنی گرفت که اخلاق نه انسان را محدود می کند و نه مانع پرورش انسانها است و نه

غرائز خداداد را سرکوب می نماید، بلکه کار اخلاق بهره گیری از آزادی انسان در مسیر سعادت و رهبری غرائز برای رسیدن به کمال مطلوب است.

با توجّه به این تفسیر که به نظر ما تفسیر صحیح آزادی است پاسخ بسیاری از سخنان مخالفان اخلاق روشن می شود و نیازی به توضیح نیست.

***

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۵

اعتقاد به جبر و مسائل ضدّ اخلاقی

بی شک رابطه بسیار نزدیکی میان اعتقاد به آزادی اراده انسان و «مسائل اخلاقی» وجود دارد؛ زیرا همان گونه که در گذشته نیز اشاره کرده ایم اگر اعتقاد به آزادی انسان نفی شود تمام مفاهیم اخلاقی فرو می ریزد و از کار می افتد.

به همین دلیل، ادیان الهی که عهده دار تربیت نفوس و تهذیب اخلاقند سرسخت ترین مدافع آزادی بشرند! (دقّت کنید)

و نیز به همین دلیل، قرآن مجید مملوّ از آیاتی است که آزادی اراده انسان را تثبیت نموده و جبر را نفی می کند. این آیات بالغ بر صدها آیه می شود، که در مباحث جبر و اختیار به آن اشاره شده است. «۱»

اصولًا امر و نهی و هرگونه تکلیف دیگر و دعوت به اطاعت و نهی از معصیت و ثواب و عقاب و حساب و جزا، و دادگاه و اجرای حدود و مجازاتها و امور دیگری مانند آن، همه تأکیدهای مکرّری بر مسأله آزادی اراده انسان است.

و اگر آیاتی در قرآن می بینیم که دستاویز طرفداران مکتب جبر شده دقیقاً ناشی از عدم توجّه به تفسیر صحیح این آیات است. چرا که این آیات ناظر به نفی تفویض است نه اثبات جبر، و شاهد آن در خود قرآن بوضوح دیده می شود که شرح آن در منابعی که قبلًا به آن اشاره

شد آمده است و اینجا جای آن بحث نیست.

اعتقاد به جبر و سلب آزادی انسان می تواند عامل مؤثّری برای هرگونه بی بندوباری اخلاقی بوده باشد، چرا که هر گنهکاری به بهانه این که سرنوشت او از روز ازل بطور جبری رقم زده شده و او نمی تواند آن سرنوشت را دگرگون سازد، در منجلاب فساد و گناه غوطه ور می گردد، اتّفاقاً شواهد تاریخی نیز بر این معنی داریم که گناهکارانی به استناد همین مکتب، خود را در ارتکاب گناه و اعمال ضدّ اخلاقی معذور می دانستند، و می گفتند: «ما اگر خوب یا بدیم از ناحیه خود ما نیست، باغبان ازل از روز نخست ما را چنین پرورش داده و در سرنوشت ما نوشته است! نه نیکوکاران باید افتخار به نیکی خود

---

(۱). به تفسیر نمونه (فهرست موضوعی، صفحه ۹۹) و انوار الاصول، جلد اوّل، بحث جبر و اختیار مراجعه شود.

کنند، و نه بدکاران باید مورد سرزنش و ملامت قرار گیرند!»

به همین دلیل، پیامبران الهی، و بیش از همه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای تحکیم مبانی اخلاق و تهذیب نفوس، قبل از هر چیز آزادی اراده انسان را تثبیت می کردند.

به هر حال، بحث جبر و اختیار و مسائل دیگری مانند قضا و قدر، هدایت و ضلالت، سعادت و شقاوت، از دیدگاه قرآن، بحث مستقل و مبسوطی است که به خواست خدا در مباحث آینده تفسیر موضوعی به سراغ آن خواهیم رفت. هدف در اینجا تنها اشاره ای به این مسأله و تأثیر آن در مسائل اخلاقی است نه ورود در اصل این مسأله.

*** امّا کسانی که اصل و اساس را لذّت می شمرند

و ارزش نهایی برای آن قائلند و اخلاق را از آن نظر که مخالف این معنی است نامناسب می دانند و همچون «آریس تیپ» که قبل از میلاد می زیسته می گویند: «خیر عبارت است از لذّت، و شرّ چیزی جز الم نیست و هدف نهایی انسان در زندگی کام گرفتن از لذائذ جهان است، و نباید به نتایج نیک و بد آن فکر کرد!» «۱»

آنها از این نکته غافلند که به فرض ما لذّت را منحصر در لذائذ مادّی بدانیم و از لذائذ معنوی که به مراتب از لذّات مادّی روح پرورتر است صرف نظر کنیم، رسیدن به لذّت مادّی نیز بدون رعایت اخلاق ممکن نیست، چرا که کام جویی و لذّت بی قید و شرط، رنج و الم بسیار دردناکی در پی دارد که به خاطر آن هم که باشد، باید از آن لذّت نقد که رنجی عظیم تر در پی دارد، صرف نظر کرد.

این سخن گرچه از دهان کسی خارج شده که ظاهراً در ردیف فلاسفه پیشین است ولی به سخنان مبتلایان به موادّ مخدّر می ماند که وقتی به آنها گفته شود، لذّت امروز شما مایه بدبختی عظیم و درد و رنج طاقت فرسای فردا است، در جواب می گویند: دم غنیمت است، و امروز را دریاب و فکر فردا مباش!

ولی فردا که غول وحشتناک بیماریهای جانکاه عصبی، قلبی و مغزی، که ناشی از

---

(۱). علم اخلاق یا حکمت عملی، صفحه ۲۴۳.

اعتیاد است به او حمله ور می شود، بر منطق گذشته خویش می خندد و تأسّف می خورد، ولی بدبختانه غالباً راهی برای بازگشت وجود ندارد.

توصیه های اخلاقی در مورد رعایت عفّت، امانت، راستی، و صداقت و جوانمردی و

فتوّت، همه از این قبیل است. جامعه ای که نادرستی و خیانت در آن رایج می شود، چه لـذّتی از زندگی نصیب مردم آن جامعه خواهد شد!

مردمی که بخل سراسر وجودشان را گرفته، و همه چیز را برای لذّت شخصی خود می طلبند در برابر هجوم مشکلات، سخت آسیب پذیرند، چرا که هر فردی در آن جامعه تنها است و ایستادن افراد تنها در مقابل مشکلات، بسیار مشکل است در حالی که اگر روح همبستگی و سخاوت و فتوّت در میان آنها حاکم باشد، هر فردی به زمین می افتد، دیگران به یاری او می شتابند و در چنین جامعه ای هیچ کس خود را تنها نمی بیند، و در برابر هجوم مشکلات زانو نمی زند.

این همان چیزی است که سابقاً بطور مشروح و با اتّکا به آیات قرآن مجید به آن اشاره کردیم که رعایت اصول اخلاقی همیشه دارای دو بعد است یک بعد معنوی و یک بعد مادّی، و اگر از بعد معنوی آن فرضاً صرف نظر کنیم بُعد مادّی آن چنان گسترده است که سزاوار است به همه اصول اخلاقی پایبند باشیم تا در این دنیا نیز بهشتی بسازیم که همه در آن غرق لذّت باشند و از جهنّم سوزانی که زاییده مفاسد اخلاقی است برکنار بمانیم.

*** سرانجام به سراغ سخن کسانی می رویم که می گویند اخلاق دینی روی اطاعت فرمان خدا، به خاطر ترس یا طمع است، و اینها جنبه ضدّ اخلاقی دارند! «۱»

این سخن نیز از دو جهت، قابل نقد است:

نخست این که: تعبیر به طمع و ترس، تعبیر نادرستی است، صحیح این است گفته شود که گروهی از پیروان ادیان به خاطر سعادتمند شدن در جهان دیگر و رهایی

از مجازاتهایی که ناشی از عدل الهی است به سراغ ارزشهای والای اخلاقی می روند، این

---

(۱). به کتاب تجدید حیات معنوی جامعه، صفحه ۱۶۹ مراجعه شود.

هرگز ضدّ اخلاق نیست، چرا که کام جویی های زندگی فانی را فدای زندگی باقی کرده و منابع کوچکتری را فدای مواهب بزرگتری نموده است.

آیا اگر کسی به خاطر پرهیز از رسواییهای ناشی از خیانت و دروغ از این دو کار پرهیز کند، عملی ضدّ اخلاقی انجام داده، و یا اگر کسی به خاطر حفظ سلامت خویش، لب به مشروبات الکی تر نکند و سراغ موادّ مخدّر نرود، عملش ضدّ اخلاق است، همچنین اگر کسی در برخورد با مردم نهایت ادب و تواضع و محبّت را داشته باشد، تا مردم از او فرار نکنند و در زندگی تنها نماند، آیا عملی ضدّ اخلاقی انجام داده؟

کوتاه سخن این که، هر کار اخلاقی ممکن است آثار و منافع مادّی نیز داشته باشد، توجّه به آن آثار نباید طمع نامیده شود، و پرهیز از اثرات زیانبار اعمال ضدّ اخلاقی نباید به عنوان ترس و جبن که یک امر غیر اخلاقی است تلقّی شود.

***

فصل پنجم: اصول مسائل اخلاقی در قرآن

اشاره

قبل از ورود در این بحث لازم است یک نگاه اجمالی به اصول مسائل اخلاقی در مکتبهای دیگر بیندازیم.

۱- گروهی از فلاسفه قدیم که از بنیانگذاران علم اخلاق محسوب می شوند، برای اخلاق اصول چهارگانه قائل بودند؛ و به تعبیر دیگر، فضائل اخلاقی را در چهار اصل خلاصه کرده اند:

۱- حکمت

۲- عفّت

۳- شجاعت

۴- عدالت

و گاه خداپرستی را هم به آن ضمیمه کرده و آن را به

پنج اصل رسانده اند.

بنیانگذار این مکتب را «سقراط» می توان شمرد؛ او معتقد بود:

«نیکوکاری (و اخلاق) بسته به تشخیص نیک و بد (یعنی دانائی) است، و فضیلت بطور مطلق جز دانش و حکمت چیزی نیست؛ امّا دانش چون در مورد ترس و بی باکی، یعنی آگاهی بر این که از چه چیز باید ترسید، و از چه چیز باید نترسید ملاحظه شود، «شجاعت» است، و هرگاه درباره تمنّاهای نفسانی به کار رود «عفّت» خوانده می شود، و هرگاه علم به قواعدی که حاکم بر روابط مردم نسبت به یکدیگر است منظور گردد

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۰

«عدالت» است، و اگر وظائف انسان نسبت به خالق در نظر گرفته شود «دینداری و خداپرستی» است. این فضائل پنجگانه، یعنی حکمت، شجاعت، عفّت، عدالت و خداپرستی، اصول نخستینِ اخلاق سقراطی است.» «۱»

بسیاری از دانشمندان اسلام که درباره علم اخلاق کتاب نوشته یا بحثهایی داشته اند، این اصول چهارگانه یا پنجگانه را پذیرفته و دقّتهای بیشتری روی آن به عمل آورده، و پایه های محکمتری برای آن چیده اند، و آن را مبنای نگرشهای اخلاقی خود در همه زمینه ها قرار داده اند.

آنها در نگرش تازه خود به این اصول می گویند:

نفس و روح انسان دارای سه قوّه است:

۱- قوّه «ادراک» و تشخیص حقایق

۲- جاذبه یا نیروی جلب منافع و به تعبیر دیگر «شهوت» (البتّه نه شهوت جنسی فقط، بلکه هرگونه خواسته ای به معنی وسیع کلمه).

۳- نیروی دافعه و به تعبیر دیگر «غضب».

سپس اعتدال هر یک از سه قوّه را یکی از فضائل اخلاقی دانسته اند که به ترتیب «حکمت» و «عفّت» و «شجاعت» نامیده اند.

سپس افزوده اند: هرگاه نیروی شهوت و غضب در اختیار قوّه ادراک و

تمیز نیک و بد قرار گیرد، «عدالت» حاصل می شود که اصل چهارم است.

به تعبیر دیگر، تعادل هریک از قوای سه گانه مزبور به تنهائی فضیلتی است که حکمت و عفّت و شجاعت نام دارد، و ترکیب آنها با یکدیگر، یعنی تبعیّت شهوت و غضب از نیروی ادراک، فضیلت دیگری محسوب می شود که عدالت نام دارد؛ چرا که بسیار می شود، انسان، شجاعت که حدّ اعتدال نیروی غضب است دارد ولی آن را بجا مصرف نمی کند (مثل این که آن را در جنگهای بیهوده و بی هدف بکار می گیرد، در اینجا شجاعت وجود دارد ولی عدالت نیست، امّا اگر این صفت فضیلت (شجاعت) در راه یک هدف

---

(۱). سیر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۱۸ (با کمی تلخیص).

عالی و عقلانی به کار گرفته شود، یعنی با حکمت آمیخته گردد، عدالت به وجود می آید.

به این ترتیب، این گروه از دانشمندان اسلام، تمام فضائل و صفات برجسته انسانی را زیر پوشش یکی از این چهار اصل قرار داده اند، و عقیده دارند فضیلتی نیست جز این که تحت یکی از این چهار عنوان جای می گیرد؛ و بعکس، رذائل همواره در طرف افراط و تفریط یکی از این چهار فضیلت است.

برای توضیح بیشتر درباره این مکتب اخلاقی به کتاب «احیاء العلوم» و «محجّه البیضاء» و سایر کتب معروف اخلاقی مراجعه شود. «۱»

نقد و بررسی

تقسیم فضائل به چهار شاخه اصلی که در تحلیل بالا آمده بر خلاف آنچه در ابتدا به نظر می رسد، ریشه اسلامی مسلّمی ندارد؛ بلکه نتیجه تحلیلهایی است که دانشمندان اسلام از کلمات حکمای یونان گرفته و آن را تکمیل کرده اند، هر چند در

بعضی از روایات مرسله اشاره ای به آن دیده می شود.

در روایتی که به علی علیه السلام نسبت داده شده است چنین می خوانیم:

«الْفَضائِلُ ارْبَعَهُ اجْناسٍ: احَدُها الْحِکْمَهُ وَقِوامُها فِی الْفِکْرَهِ، وَالثّانی الْعِفَّهُ وَقِوامُها فِی الشَّهْوَهِ، وَالثّالِثُ الْقُوَّهُ وَقِوامُها فِی الْغَضَبِ، وَالرّابِعُ الْعَدْلُ وَقِوامُهُ فی اعْتِدالِ قُوی النَّفْسِ؛ فضائل چهار نوع است: یکی از آنها حکمت است که ریشه آن در تفکّر می باشد، دومی عفّت است که اساس آن شهوت است، سومی قوّت است و اساس آن در غضب است، و چهارمی عدالت است و ریشه آن در اعتدال قوای نفسانیّه می باشد.» «۲»

این حدیث گرچه هماهنگی کامل با تقسیمات چهارگانه علمای اخلاق ندارد، ولی نزدیک به آن می باشد؛ و همان گونه که در بالا آمد حدیث، مرسل است و از نظر سند خالی از اشکال نیست.

***______________________________

(۱). المحجّه البیضاء، جلد ۵، ص ۹۶ و ۹۷.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۵، ص ۸۱، حدیث ۶۸.

به هر حال، آنچه به علمای اخلاق یا حکمای یونان در این تقسیم چهارگانه ایراد می شود، جهات زیر است:

۱- پاره ای از ملکات اخلاقی را- که به یقین جزء فضائل است- به زحمت می توان در این چهار اصل جای داد؛ مثلًا، «حسن ظن یا خوشبینی» یکی از فضائل است و نقطه مقابل آن «بدبینی و بدگمانی و سوءظن» است، اگر بنا باشد در شاخه های بالا جا بگیرد، باید در شاخه حکمت واقع شود، در حالی که حسن ظن را نمی توان جزء حکمت شمرد؛ زیرا خوشبینی و حسن ظن با تشخیص صحیح نسبت به واقعیّات «دوتا است» بلکه گاه به روشنی از آن جدا می شود، به این معنی که قرائن ظنّی بر صدور

گناه و خطا از کسی آشکار باشد ولی به حسن ظن و خوشبینی آنها را نادیده می گیرد.

همچنین صبر در برابر مصائب و شکر در مقابل نعمتها، بی شک از فضائل است؛ در حالی که نه می توان آنها را در قوّه تشخیص و ادراک جای داد، و نه در مسأله جذب منافع یا دفع مضار، بخصوص اگر شخص صابر و شاکر برای ارزش ذاتی این صفات پایبند به آن باشد، نه برای منافعی که در آینده از آنها عاید می شود.

و نیز شاید کم نباشد صفات دیگری که جزء فضائل است و به زحمت می توان آنها را در آن شاخه های چهارگانه قرار داد.

۲- «حکمت» را جزء اصول فضائل اخلاقی و افراط و تفریط در آن را جزء رذائل اخلاقی شمرده اند، در حالی که حکمت، بازگشت به تشخیص واقعیّتها می کند و اخلاق مربوط به عواطف و غرائز و ملکات نفس است نه ادراکات عقل، و لذا هرگز در مورد افراد خوش فکر تعبیر به حسن اخلاق نمی شود.

اخلاق می تواند ابزاری برای عقل بوده باشد ولی عقل و درک خوب جزء اخلاق نیست؛ یا به تعبیر دیگر، عقل و قوّه ادراک راهنمای عواطف و غرائز انسان است، و به آنها شکل می دهد و اخلاق کیفیّتهایی است که بر این غرائز و امیال عارض می گردد.

۳- اصرار بر این که همیشه فضائل اخلاقی، حدّ وسط در میان افراط و تفریط است نیز

صحیح به نظر نمی رسد، هرچند غالباً چنین است، زیرا مواردی پیدا می کنیم که افراطی برای آن وجود ندارد؛ مثلًا، قوّه عقلیّه هر چه بیشتر باشد بهتر است، و افراطی برای آن تصوّر نمی شود؛ و این که

«جربزه» را افراط در قوّه عقليّه گرفته انـد صـحيح نيست، زيرا «جربزه» از كـثرت فهم و هـوش ناشـى نمى شود، بلكه نوعى كج روى و انحراف و اشتباه در مسائل به خاطر عجله در قضاوت يا مانند آن است.

پيامبر اسـلام صـلى الله عليه و آله از نظر قـدرت عقل و فكر به قدرى بالا بود كه از ايشان تعبير به عقل كل مى شود، آيا اين بر خلاف فضيلت است!

درست است كه عقـل و هوش فراوان گـاه سـبب درد و رنجهـايى مى شود كه افراد بى خبر و غافـل و ناآگـاه از آن آسوده اند ولى به هر حال جزء فضائل محسوب مى شود.

همچنين «عـدالت» را جزء فضائل اخلاقى شـمردند و افراط و تفريط آن را «ظلم» و انظلام (پذيرش ظلم) مى دانند در حالى كه قبول ظلم و تن در دادن به آن هرگز افراط در عدالت نيست، و از مقوله ديگرى محسوب مى شود.

بنـابراين، مسأله حدّ وسط بودن صـفات فضـيلت در برابر افراط و تفريطهـاى صـفات رذيلت گرچه در غالب موارد قابل قبول است، امّا هرگز نمى توان آن را يك حكم عام شمرد، و آن را به عنوان يك اصل اساسى در بحثهاى اخلاقى پذيرفت.

نتيجه: اصول چهارگانه اى كه قـدماء براى اخلاق شـمرده انـد و در واقع تكميلى است بر آنچه فلاسـفه يونان قـديم داشـته اند، نمى توانـد به عنوان يك الگوى جامع براى تقسـيم صـفات اخلاقى شـمرده شود، هر چنـد نسـبت به بسـيارى از مسائل اخلاقى صادق است.

***

بازگشت به اصول اخلاقى در قرآن

اكنون به بررسـى اصول اخلاقى در قرآن باز مى گرديم. مى دانيم قرآن مجيد به صورت يك كتاب كلاسـيك تنظيم نشده كه فصول و ابواب و مباحثى به شكل اين گونه كتابها داشته باشد، بلكه مجموعه اى از وحى آسمانى

است که به تدریج و بر حسب نیازها و ضرورتها نازل شده است، ولی می توان آن را با استفاده از روش تفسیر موضوعی در

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۴

چنین قالبهایی ریخت.

از تقسیم هایی که از مجموع آیات قرآن استفاده می شود این است که اصول اخلاق را می توان در چهار بخش خلاصه کرد:

۱- مسائل اخلاقی در ارتباط با خالق

۲- مسائل اخلاقی در ارتباط با خلق

۳- مسائل اخلاقی در ارتباط با خویشتن

۴- مسائل اخلاقی در ارتباط با جهان آفرینش و طبیعت

مسأله شکرگزاری (شکر منعم) و خضوع در مقابل خداوند و رضا و تسلیم در برابر فرمان او و مانند اینها، جزء گروه اوّل است.

تواضع و فروتنی، ایثار و فداکاری، محبّت و حسن خلق، همدردی و همدلی و مانند آن، از گروه دوم می باشد.

پاکسازی قلب از هرگونه ناپاکی و آلودگی، و مدارا با خویشتن در برابر تحمیل و فشار بر خود و امثال آن، از گروه سوم است.

عدم اسراف و تبذیر و تخریب مواهب الهی و مانند آن، از گروه چهارم است.

همه این اصول چهارگانه، شاخه هایی در قرآن مجید دارد که در بحثهای موضوعی آینده در تک تک مباحث اخلاقی به آن اشاره خواهد شد.

البتّه این شعب چهارگانه با شعب چهارگانه ای که در کتاب «اسفار» فیلسوف معروف «ملّا صدرا شیرازی» و پیروان مکتب او آمده است، متفاوت است. آنها مطابق روش معروف خود که انسان را در مسیر سعادت به مسافری تشبیه می کنند و مسائل خودسازی را به سیر و سلوک تعبیر می نمایند، برای انسان چهار سفر قائل شده اند:

او می گوید سالکان از عرفا و اولیاء اللّه چهار سفر دارند:

۱- سفر از خلق به سوی حق

(السّفر من الخلق الی الحقّ)

۲- سفر به حق در حق (السّفر بالحقّ فی الحقّ)

۳- سفر از حق به سوی خلق به وسیله حق (السّفر من الحقّ الی الخلق بالحقّ)

۴- سفر به حق در خلق (السّفر بالحقّ فی الخلق)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۵

ناگفته پیداست که این سفرهای اربعه یا مراحل چهارگانه خودسازی و سیر و سلوک الی اللّه، راه دیگری را می پیماید، هر چند شباهتهایی در پاره ای از قسمتها میان آن و شاخه های چهارگانه اخلاق که در سابق به آن اشاره کردیم وجود دارد.

در قرآن مجید مجموعه آیاتی وجود دارد که به نظر می رسد اصول کلّی اخلاق در آن ترسیم شده است.

از جمله، مجموعه آیات سوره لقمان است، که از این آیه شروع می شود:

«وَلَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ انِ اشْكُرْلِلَّهِ؛ ما به لقمان حکمت بخشیدیم (و به او الهام کردیم) شکر خدا را به جای آور!» (سوره لقمان، آیه ۱۲)

در زمینه معارف و عقائد، نخست سخن از شکر منعم می گوید، و می دانیم مسأله شکر منعم، نخستین گام در طریق شناخت خداست؛ و به تعبیر دیگر- همان گونه که علمای علم عقائد و کلام تصریح کرده اند- انگیزه حرکت به سوی شناخت خداوند همان مسأله شکر نعمت است؛ چرا که انسان، هنگامی که چشم باز می کند خود را غرق نعمتهای فراوانی می بیند، و بلافاصله وجدان او وی را به شناخت بخشنده نعمت دعوت می کند، و این آغاز راه برای معرفه اللَّه است.

سپس به سراغ مسأله توحید می رود، و با صراحت می گوید: «لاتُشْرِكْ بِاللَّهِ انَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ؛ چیزی را همتای خدا قرار نده که شرک ظلم عظیمی است!»

و در مرحله دیگر، سخن از معاد می گوید که

دومین پایه مهمّ معارف دینی است؛ می گوید: «یابُنَیَّ انَّها انْ تَکَ مِثْقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکَنْ فِی صَخْرَهٍ اوْ فِی السَّمواتِ اوْ فِی الْارْضِ یَأْتِ بِها اللَّهُ؛ پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا گوشه ای از آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) حاضر می سازد!» (سوره لقمان، آیه ۱۶)

سپس به اصول اساسی اخلاق و حکمت عملی پرداخته و به امور زیر اشاره می کند:

۱- مسأله احترام نسبت به پدر و مادر، و شکرگزاری از آنها به دنبال شکر پروردگار (وَوَصَّیْنا الْاِنْسانَ بِوالِدَیْهِ .... انِ اشْکُرْلی وَلِوالِدَیْکَ)

(سوره لقمان، آیه ۱۴)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۶

۲- اهمیّت دادن به نماز و رابطه با پروردگار و نیایش و خضوع در برابر او (اقِمِ الصَّلوهَ) (سوره لقمان، آیه ۱۷)

۳- امر به معروف و نهی از منکر (وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ) (سوره لقمان، آیه ۱۷)

۴- صبر و شکیبایی در مقابل حوادث تلخ زندگی (وَاصْبِرْ عَلی ما اصابَکَ) (سوره لقمان، آیه ۱۷)

۵- حسن خلق در برابر مردم (وَلاتُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنّاسِ) (سوره لقمان، آیه ۱۸)

۶- تواضع و فروتنی و ترک تکبّر در برابر خدا و خلق (وَلاتَمْشِ فِی الْارْضِ مَرَحاً انَّ اللَّهَ لایُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ) (سوره لقمان، آیه ۱۸)

۷- میانه روی و اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن (و همه چیز) (وَاقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ) (سوره لقمان، آیه ۱۹)

به این ترتیب، مشاهده می کنیم که قسمت عمده ای از فضائل اخلاقی، به عنوان حکمت لقمان در آیات منعکس است که شامل شکر و صبر و حسن خلق و تواضع و میانه روی و دعوت به

نیکیها و مبارزه با بدیها می شود، که ضمن هفت آیه توضیح داده شده است. (آیه ۱۳ تا ۱۹)

در آیات سه گانه سوره انعام که از آیه ۱۵۱ شروع و به ۱۵۳ ختم می شود، ده فرمان مهم بیان شده است، که قسمت مهمّی از اصول اخلاقی را در برگرفته از جمله: ترک ظلم و ستم، نسبت به فرزندان، ایتام، عموم مردم؛ و رعایت عدالت در برابر هر کس، و ترک جانبداری تعصّب آلود از نزدیکان و بستگان و دوستان در برابر نقض اصول عدالت، و نیز پرهیز از زشتکاریهای ظاهر و باطن و همچنین حق شناسی در برابر پدر و مادر، و پرهیز از آنچه موجب تفرقه می شود، و نیز اجتناب از هرگونه شرک. «۱»

***

(۱). برای توضیح بیشتر این فرمانهای دهگانه که در آیات سه گانه فوق آمده است، در تفسیر نمونه، ذیل همین سه آیه، جلد ششم، صفحه ۲۸ به بعد مراجعه فرمایید.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۷

اصول اخلاق اسلامی در روایات

در روایات اسلامی نیز احادیثی که بیانگر اصول اخلاقی حسنه و سیّئه است دیده می شود که روش مخصوص به خود را تعقیب می کند، نه روشی را که حکمای یونان داشته اند، از جمله:

۱- در حدیث معروفی که در کتاب «اصول کافی» از امام صادق علیه السلام نقل شده است چنین می خوانیم که: یکی از یاران آن حضرت به نام «سماعه بن مهران» می گوید: با گروهی از اصحاب آن حضرت در خدمتش بودیم که سخن از عقل و جهل به میان آمد، فرمود: «لشکریان عقل و جهل را بشناسید تا هدایت شوید»، من گفتم فدایت شوم، تا شما شرح ندهید ما آگاه نخواهیم شد، امام فرمود: «خداوند در آغاز،

عقل را آفرید ... سپس جهل را (عقل از در اطاعت در آمد و جهل طریق معصیت را پویید) خداوند هفتاد و پنج لشکر به عقل داد و هفتاد و پنج لشکر که ضدّ آن بود به جهل.»

سپس امام، هفتاد و پنج لشکر «۱» عقل و جهل را به شرح زیر بیان فرمود:

الْخَيْرُوَ هُوَ وَزِيْرُ الْعَقْلِ؛ نیکی وزیر عقل است

وَجَعَلَ ضِدَّهُ الَشَّرَّ وَهُوَ وَزِيُر الْجَهْلِ؛ و ضدّ آن بدی است که وزیر جهل است

وَالْايمانُ وَضِدُّهُ الْكُفْرُ؛ و ایمان و ضدّش کفر

وَالتَّصْدِيْقُ وَضِدُّهُ الْجُمُودُ؛ و تصدیق (ایمان به آیات الهی و انبیاء) و ضدّش انکار

وَالرَّجاءُ وَضِدُّهُ الْقُنُوطُ؛ امید و ضدّش نومیدی

وَالْعَدْلُ وَضِدُّهُ الجَوْرُ؛ و عدالت و ضدّش ستم

وَالرِّضاءُ وَضِدُّهُ السَّخَطُ؛ رضا و خشنودی و ضدّش خشم و نارضایی

وَالشُّكْرُ وَضِدُّهُ الْكُفْرانُ؛ شکرگزاری و ضدّش کفران

وَالطَّمَعُ وَضِدُّهُ الْيَأْسُ؛ طمع (به آنچه در دست مردم است) و ضدّش نومیدی (از آنها)

---

(۱). توجّه داشته باشید که تعداد اموری که در این روایت آمده ۷۸ موضوع است ولی با توجّه به این که خیر و شرّ موضوع مستقلّی در برابر امور دیگر نیست، بلکه جامع در میان آنها است؛ به علاوه ایمان و کفر و تصدیق و تکذیب مربوط به اصول عقائد است، این سه مورد از مجموعه جدا می شود و باقیمانده همان هفتاد و پنج موضوع خواهد بود.

وَالتَّوَكُّلُ وَضِدُّهُ الْحِرْصُ؛ توکّل و ضدّش حرص

وَالرَّأْفَهُ وَضِدُّهُ الْقَسْوَهُ؛ رأفت و ضدّش سنگدلی

وَالرَّحْمَهُ وَضِدُّها الْغَضَبُ؛ رحمت و ضدّش غضب

وَالْعِلْمُ وَضِدُّهُ الْجَهْلُ؛ علم و ضدّش جهل

وَالْفَهْمُ وَضِدُّهُ الْحُمْقُ؛ فهم و ضدّش حماقت

وَالْعِفَّةُ وَضِدُّهُ التَّهَتُّكُ؛ عفّت و

ضدّش پرده درى

وَالزُّهْدُ وَضِدُّهُ الرَّغْبَهُ؛ زهد و ضدّش دنیاپرستی

وَالَرِّفْقُ وَضِدُّهُ الْخُرْقُ؛ مدارا و ضدّش خشونت

وَالرَّهْبَهُ وَضِدُّهُ الْجُرْأَهُ؛ خدا ترسی و ضدّش بی باکی و جسارت

وَالتَّواضُعُ وَضِدُّهُ الْكِبْرُ؛ تواضع و ضدّش تکبر

وَالتُّؤدَهُ وَضِدُّها التَّسَرُّعُ؛ متانت و آرامش و ضدّش شتابزدگی

وَالْحِلْمُ وَضِدُّهُ السَّفَهُ؛ بردباری و ضدّش سفاهت و نابردباری

وَالصَّمْتُ وَضِدُّهُ الْهَذَرُ؛ خاموشی و ضدّش بیهوده گویی

وَالْاسْتِسْلامُ وَضِدُّهُ الْاسْتِكْبارُ؛ تسلیم (در برابر حق) و ضدّش استکبار

وَالتَّسْليمُ وَضِدُّهُ الشَّكُّ؛ تسلیم (در برابر عقائد الهی) و ضدّش شکّ

وَالصَّبْرُ وَضِدُّهُ الْجَزَعُ؛ صبر و ضدش بی تابی

وَالصَّفْحُ وَضِدُّهُ الْاْنْتِقامُ؛ گذشت و ضدّش انتقام

وَالْغِنی وَضِدُّهُ الْفَقْرُ؛ بی نیازی و ضدّش فقر

وَالتَّذَكُّرُ وَضِدُّهُ السَّهْوُ؛ توجّه و ضدّش غفلت

وَالْحِفْظُ وَضِدُّهُ النِّسْيانُ؛ حفظ و ضدّش فراموشکاری

وَالتَعَطُّفُ وَضِدُّهُ الْقَطِيْعَهُ؛ محبّت و پیوند و ضدّش قطع رابطه

وَالْقُنُوُعُ وَضِدُّهُ الْحِرْصُ؛ قناعت و ضدّش حرص

وَالْمُؤاساهُ وَضِدُّها الْمَنْعُ؛ مواسات و ضدش منع

وَالْمَوَدَّهُ وَضِدُّها الْعَداوَهُ؛ دوستی و ضدّش عداوت

وَالْوَفاءُ وَضِدُّهُ الْغَدْرُ؛ وفا و ضدّش پیمان شکنی

وَالطَّاعَهُ وَضِدُّهَا الْمَعْصِيَهُ؛ اطاعت و ضدّش معصيت

وَالْخُضُوعُ وَضِدُّهُ التَّطاوُلُ؛ خضوع و ضدّش برترى جويى

وَالسَّلامَهُ وَضِدُّهَا الْبَلاءُ؛ سلامت و ضدّش بلا

وَالحُبُّ وَضِدُّهُ الْبُغْضُ؛ محبّت و ضدّش كينه توزى

وَالصِّدْقُ وَضِدُّهُ الكِذْبُ؛ راستى و ضدّش دروغگويى

وَالْحَقُّ وَضِدُّهُ الْباطِلُ؛ حق و ضدّش باطل

وَالْامانَهُ وَضِدُّهَا الْخِيانَهُ؛ امانت و ضدّش خيانت

وَالْاخِلاصُ وَضِدُّهُ الشَّوْبُ؛ خلوص و ضدّش آلودگى نيّت

وَالشَّهامَهُ وَضِدُّهَا الْبِلادَهُ؛ شهامت و ضدّش خمودى

وَالْفَهْمُ وَضِدُّهُ الْغَباوَهُ؛ فهم و ضدّش كودنى

وَالْمَعْرِفَهُ وَضِدُّهَا الْانْكارُ؛ معرفت و ضدّش عدم عرفان

وَالْمُداراهُ وَضِدُّهَا الْمُكاشَفَهُ؛ مدارا و ضدّش پرده درى

وَسَلامَهُ الْغَيْبِ وَضِدُّهَا الْمُماكَرَهُ؛ حفظ الغيب و ضدّش توطئه گرى

وَالْكِتْمانُ وَضِدُّهُ الْافْشاءُ؛ كتمان (اسرار

مردم) و ضدّش افشاگری

وَالصَّلاهُ و ضِدُّهَا الْاضاعَهُ؛ نماز و ضدّش بی نمازی

وَ الصَّوْمُ و ضِدُّهُ الْافْطارُ؛ روزه و ضدّش افطار

وَالْجِهادُ وَضِدُّهُ النُّکُولُ؛ جهاد و ضدّش خودداری از جهاد

وَالْحَجُّ وَضِدُّهُ نَبْذُ الْمِیْثاقِ؛ حج و ضدّش پیمان شکنی خدا

وَصَوْنُ الْحَدِیْثِ وَضِدُّهُ النَّمِیْمَهُ؛ نگهداری سخنان و ضدّش سخن چینی

وَبِرُّالْوالِدَیْنِ وَضِدُّهُ الْعُقُوقُ؛ نیکی به پدر و مادر و ضدّش مخالفت و آزار

وَالْحَقیقَهُ وَضِدُّهَا الرِّیاءُ؛ حق جویی و ضدّش ریاکاری

وَالْمَعْرُوفُ وَضِدُّهُ الْمُنْکَرُ؛ معروف و ضدّش منکر

وَالسِّتْرُوَ ضِدُّهُ التَّبَرُّجُ؛ پوشیدگی و ضدّش نمایش زینت

وَالتَّقِیَّهُ وَضِدُّهَا الْاذاعَهُ؛ تقیّه و ضدّش افشای اسرار

وَالْاِنْصافُ وَضِدُّهُ الْحَمِیَّهُ؛ انصاف و ضدّش تعصّب

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۰

وَالتَّهْیِئَهُ وَضِدُّها الْبَغْیُ؛ مصالحه و ضدّش کارشکنی

وَالنَّظافَهُ وَضِدُّهَا الْقَذَرُ؛ نظافت و ضدّش کثافت

وَالْحَیاءُ وَضِدُّهَا الْجَلْعُ؛ حیا و ضدّش بی حیایی

وَالْقَصْدُ وَضِدُّهُ الْعُدْوانُ؛ میانه روی و اعتدال و ضدّش تجاوز

وَالرّاحَهُ وَضِدُّهَا التَّعَبُ؛ راحت و ضدّش رنج

وَالسُّهُولَهُ وَضِدُّهَا الصُّعُوْبَهُ؛ سهولت و ضدّش سختگیری

وَالْبَرَکَهُ وَضِدُّهَا الْمَحْقُ؛ برکت و ضدّش نقصان

وَالْعافِيَهُ وَضِدُّهَا الْبَلاءُ؛ تندرستی و ضدّش بیماری

وَالْقَوامُ وَضِدُّهَا الْمُکاثَرهُ؛ اعتدال و ضدّش فزون طلبی

وَالْحِکْمَهُ وَضِدُّهَا الْهَواءُ؛ حکمت و ضدّش هواپرستی

وَالْوَقارُ وَضِدُّهُ الْخِفَّهُ؛ وقار و ضدّش جلفی و سبکی

وَالسَّعادَهُ وَضِدُّهَا الشِّقاوَهُ؛ سعادت و ضدّش شقاوت

وَالتَّوْبَهُ وَضِدُّهَا الْاصْرارُ؛ توبه و ضدّش اصرار بر گناه

وَالْاسْتِغْفارُ وَضِدُّهُ الْاغْتِرارُ؛ پوزش طلبیدن و ضدّش مغرور بودن

وَالْمُحافَظَهُ وَضِدُّهَا التَّهاوُنُ؛ جدّیّت و ضدّش سستی

وَالدُّعاءُ وَضِدُّهُ الْاسْتِنْکافُ؛ دعا و ضدّش خودداری از دعا

وَالنَّشاطُ وَضِدُّهُ الْکَسَلُ؛ نشاط و ضدّش کسالت

وَالْفَرَحُ وَضِدُّهُ الْحُزْنُ؛ شادی و ضدّش غم

وَالالْفَهُ وَضِدُّهَا الْفُرْقَهُ؛ الفت و جوشش با مردم ضدّش جدایی طلبی

وَالسَّخاءُ وَضِدُّهُ الْبُخْلُ؛ سخاوت و ضدّش بخل

فَلاتَجْتَمِعُ هذِهِ الْخِصالُ

كُلّها مِنْ اجْنادِ الْعَقْلِ الّافِى نَبِىٍّ اوْ وَصِىِّ نَبِىٍّ اوْ مُؤمِنٍ قَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْايْمانِ وَامَّا سائِرُ ذلِكَ مِنْ مَوالِيْنا فَانَّ احَدَهُمْ لايَخْلُو مِنْ انْ يَكُونَ فِيْهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنودِ حَتَّى يَسْتَكْمِلَ وَيُنَقِّى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذلِكَ يَكُونُ فِى الدَّرَجِهِ الْعُليا مَعَ الْانْبِياءِ وَالْاوْصِياءِ وَانَّما يُدْرَكُ ذلِكَ بِمَعْرِفَهِ الْعَقْلِ وَجُنُودِهِ وَبِمُجانَبِهِ الْجَهْلِ وَجُنُودِهِ وَفَّقَنَا اللَّهُ وَايَّاكُمْ لِطاعَتِهِ وَمَرْضاتِهِ انْشاءَ اللَّه.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۱

سپس امام فرمود: اين لشكريان عقل بطور كامل جمع نمى شود مگر در پيامبر يا وصّى پيامبر يا مؤمنى كه خداوند قلبش را براى ايمان آزموده و شايستگى پيدا كرده است، ولى ساير دوستان ما بعضى داراى بخشى از اين لشكريانند و در راه تكميل آن و طرد لشكر جهل از خود مى باشند و در آن هنگام در درجه بالا- با انبياء و اوصياء قرار مى گيرند، و اين در صورتى ممكن است كه آگاهى كافى نسبت به عقل و لشكريانش و دورى از جهل و لشكريانش حاصل شود؛ خداوند ما و شما را براى اطاعتش و كسب رضاى او موفّق دارد! «۱»

حديث بالا، حديث جامعى درباره اصول و فروع اخلاق اسلامى است كه بعضى از صاحب نظران آن را بطور مستقل موضوع بحث قرار داده، و كتاب جداگانه اى پيرامون آن نوشته اند.

*** ۲- در حديثى كه در نهج البلاغه در كلمات قصار آمده است مى خوانيم كه از امام امير مؤمنان على عليه السلام درباره ايمان پرسيدند (ذيل حديث نشان مى دهد كه منظور از ايمان، ايمان علمى و عملى است كه اصول اخلاق را نيز شامل مى شود) امام در جواب فرمود:

«الْايْمانُ عَلى ارْبَعِ دَعائِمَ، عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهادِ؛ ايمان بر

چهار پایه قرار دارد: بر صبر و یقین و عدالت و جهاد.»

سپس افزود «وَالصَّبْرُ مِنْها عَلی ارْبَعِ شُعَبٍ، عَلَی الشَّوْقِ وَالشَّفَقِ وَالزُّهْدِ وَالتَّرَقُّبِ؛ صبر نیز بر چهار پایه استوار است؛ بر شوق و ترس و زهد و انتظار.» (شوق به بهشت و پاداشهای الهی، و ترس از کیفرها و دوزخ، که مایه حرکت به سوی خوبیها و پرهیز از بدیها است) و زهد و بی اعتنایی نسبت به زرق و برق دنیا که سبب می شود انسان مصائب را ناچیز شمرد، و انتظار مرگ و پایان زندگی که انسان را به انجام اعمال نیک تشویق می کند.

بعد افزود: «وَالْیَقینُ مِنْها عَلی ارْبَعِ شُعَبٍ، عَلی تَبْصِرَهِ الْفِطْنَهِ وَتَأَوُّلِ الْحِکْمَهِ، وَمَوْعِظَهِ الْعِبْرَهِ، وَسُنَّهِ الْاوَّلِینَ؛ یقین نیز بر چهار بخش تقسیم می شود: بینش در هوشیاری

---

(۱). اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰ تا ۲۳، حدیث ۱۴.

و زیرکی، رسیدن به دقایق حکمت، پند گرفتن از حوادث و توجّه به روش پیشینیان.»

سپس می افزاید: «و الْعَدَلُ مِنْها عَلی ارْبَعِ شُعَبٍ، عَلی غائِصِ الْفَهْمِ، وَغَوْرِ الْعِلْمِ، وَزُهْرَهِ الْحُکْمِ، وَرَساخَهِ الْحِلْمِ؛ عدالت نیز بر چهار شاخه است: دقّت برای فهم مطالب، غور در علم و دانش، (سپس) قضاوت صحیح و (سرانجام) حلم و بردباری پایدار.»

و در پایان می فرماید: «وَالْجِهادُ مِنْها عَلی ارْبَعِ شُعَبٍ عَلَی الْامْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ و الصِّدْقِ فِی الْمَواطِنِ، وَشَنَآنِ الْفاسِقِینَ؛ جهاد نیز چهار شاخه دارد: امر به معروف، و نهی از منکر، صدق و راستی در معرکه نبرد، و دشمنی با فاسقان.»

سپس به ستونهای چهارگانه کفر که نقطه مقابل آن است، می پردازد و یک به یک را شرح می دهد. «۱»

همان گونه که ملاحظه می شود، امام

بـا دقّت بی نظیری اصول اساسـی ایمـان و کفر و آثار آن را در درون و برون که شامل اخلاق عملی می شود ترسـیم فرموده و برای هر شاخه، شاخه های دیگری ذکر کرده است، که بررسی جزئیّات این حدیث مقال دیگری را می طلبد.

*** ۳- در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

«ارْبَعٌ مَنْ اعْطِیَهُنَّ فَقَـدْ اوتِیَ خَیرَ الـدُّنْیا وَالْاخِرَهِ، صِـدْقُ حَـدِیْثٍ وَاداءُ امانَهٍ، وَعِفَّهُ بَطْنٍ وَحُسْنُ خُلْقٍ؛ چهار چیز است به هر کس داده شود خیر دنیا و آخرت به او داده شـده است: راستی در سـخن گفتن و اداء امانت، و عفّت شـکم (پرهیز از حرام) و حسـن خلق.» «۲»

۴- همین معنی بطور فشـرده تر و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السـلام آمده است، کسـی خدمتش رسید و تقاضا کرد چیزی به او بیاموزد که خیر دنیا و آخرت در آن باشـد، و مشـتمل بر سـخن طولانی نباشد، امام علیه السـلام در پاسخ او فرمود: «لاتَکْذِبْ؛ دروغ مگو!» «۳»

در واقع چنین است که ریشه تمام فضائل اخلاقی بر راستی و صدق قرار گرفته که

---

(۱). کلمات قصار نهـج البلاغه، کلمه ۳۱ (با تلخیص)؛ شبیه این حـدیث درباره شـعب چهارگانه کفر، در اصول کافی، جلد ۲، ص ۳۹۱ (باب دعائم الکفر و شعبه) آمده است.

(۲). غرر الحکم.

(۳). تحف العقول، ص ۲۶۴.

انسـان نه تنهـا به مردم دروغ نگویـد، به خویشـتن هم دروغ نگویـد و حتّی به خـدای خود دروغ نگویـد؛ هنگـامی که در نمـاز «ایّاکَ نَعْبُدُ وایّاکَ نَسْتَعیُن» می خواند و می گوید خداوندا تنها تو را می پرستم و تنها از تو یاری می جویم، کمترین دروغی

در این سخن نباشد، از هرگونه معبود شیطانی و هوای نفس برکنار باشد و تنها خضوع و تسلیمش در برابر حق باشد؛ پس، از تکیه کردن بر مال و جاه و قدرت و مقام و ما سوی اللّه بر کنار باشد، تنها تکیه بر لطف خدا کند و از او مدد جوید. اگر کسی چنین باشد تمام اصول و فروع اخلاق در او زنده می شود.

*** ۵- در روایات اسلامی تعبیراتی تحت عنوان «افضل الاخلاق» (برترین صفات اخلاقی) یا «اکرم الاخلاق» و «احسن الاخلاق» و «اجمل الخصال» دیده می شود که در آنها نیز اشاره به بخشهای مهمی از اصول اخلاقی شده است؛ از جمله، در حدیثی می خوانیم: «سُئِلَ الْباقِرُ علیه السلام عَنْ افْضَلِ الْاخلاقِ فَقالَ الصَّبْرُ وَالسَّماحَةُ؛ از امام باقر علیه السلام درباره بهترین اخلاق سؤال شد، فرمود: صبر (شکیبایی و استقامت) و جود و بخشش است.» «۱»

در حدیث دیگری از علی علیه السلام آمده، فرمود: «اکْرَمُ الْاخْلاقِ السَّخاء وَاعَمُّها نَفْعاً الْعَدْلُ؛ با ارزشترین اخلاق اسلامی سخاوت و پرسودترین آنها عدالت است.» «۲»

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «اشْرَفُ الْخَلائِقِ التَّواضُعُ وَالْحِلْمُ وَلِیْنُ الْجانِبِ؛ برترین صفات اخلاقی، تواضع و حلم و نرمش و انعطاف پذیری و مدارا است.» «۳»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از آن حضرت پرسیدند:

«ایُّ الْخِصالِ بِالْمَرْءِ اجْمَلُ فَقالَ وِقارٌ بِلامَهَابَةٍ، وَسَماحٌ بِلا طَلَبِ مُکافاةٍ، وَتَشاغُلٌ بِغَیْرِ مَتاعِ الدُّنْیا؛ کدامیک از صفات انسانی زیباتر است؟ فرمود: وقاری که توأم با ایجاد ترس نباشد، و بخششی که انتظار مقابله با مثل در آن نباشد، و مشغول شدن به غیر متاع دنیا است.» «۴»

***

(۱). بحار الانوار، ج ۳۶، ص

.۳۵۸

(۲). غرر الحکم.

(۳). غرر الحکم.

(۴). اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۰.

۶- باز در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در آن اصول اخلاق زشت، تحت عنوان اصول الکفر بیان شده است، فرمود:

«اصُولُ الْکُفْرِ ثَلاثَهُ: الْحِرْصُ وَالْاِسْتِکْبارُ وَالْحَسَدُ؛ اصول کفر سه چیز است: حرص و تکبّر و حسد.»

سپس در توضیح این سه اصل چنین بیان فرمود:

«فَامّا الْحِرْصُ فَانَّ آدَمَ حِیْنَ نُهِیَ عَنِ الشَّجَرَهِ حَمَلَهُ الْحِرْصُ انْ اکَلَ مِنْها، وَامَّا اْلِاسْتِکْبارُ فَابْلِیْسُ حِیْنَ امِرَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ اسْتَکْبَرَ، وَامّا الْحَسَدُ فَابْنا آدَمَ حَیْثُ قَتَلَ احَدُهُما صاحِبَه؛ امّا حرص (در آنجا ظاهر شد که) آدم هنگامی که نهی از آن درخت مخصوص شد، حرص او را وادار کرد که از آن بخورد (و از بهشت بیرون برده شد) و امّا تکبّر (آنگاه ظاهر شد که) ابلیس هنگامی که مأمور به سجود برای آدم شد تکبّر ورزید (و از سجده خودداری کرد و برای همیشه ملعون و مطرود درگاه الهی شد) و امّا حسد (آنگاه ظاهر شد که) دو پسر آدم یکی بر دیگری حسد برد و او را به قتل رسانید.» «۱»

به این ترتیب، سرچشمه بدبختیهای بزرگی که در جهان انسانیّت یا در آغاز آن رخ داد، این سه صفت نکوهیده بود. حرص، آدم را از بهشت الهی بیرون کرد؛ و استکبار، ابلیس را برای همیشه از درگاه خدا راند؛ و حسد پایه قتل و خونریزی و جنایت در جهان شد.

*** ۷- این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، امام صادق علیه السلام می گوید:

پیغمبر اکرم صلی الله

علیه و آله فرمود:

«انَّ اوَّلَ ماعُصِیَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ سِتٌّ: حُبُّ الدُّنْیا وَحُبُّ الرِّیاسَهِ، وَحُبُّ الطَّعامِ وَحَبُّ النَّوْمِ وَحُبُّ الرّاحَهِ وَحُبُّ النِّساءِ؛ نخستین چیزی که نافرمانی و عصیان الهی به وسیله آن انجام شد شش چیز بود: محبّت (افراطی به مال) دنیا و ریاست و طعام و خواب و راحت طلبی و زنان!» «۲»

---

(۱). اصول کافی، ج ۲، ص ۲۸۹.

(۲). بحار، ج ۶۹، ص ۱۰۵، ح ۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۵

*** از مجموع آنچه در بالا ذکر شد اصول فضایل اخلاقی و رذایل اخلاقی اجمالًا روشن شد؛ ولی همان گونه که از مجموع روایات نیز استفاده می شود عدد خاص و معیّنی نمی توان برای این معنی در نظر گرفت؛ چرا که اخلاق نیک و بد انگیزه های بسیار متنوّع و عوامل و عوارض مختلف و گوناگون دارد؛ و به تعبیر دیگر، همان گونه که صفات جسمانی انسان، تعداد و شماره خاصّی ندارد، صفات روحانی خوب و بد نیز از شماره بیرون است.

***

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۷

فصل هفتم: پیوند مسائل اخلاقی با یکدیگر

فضایل اخلاقی غالباً با یکدیگر مربوطند همان گونه که رابطه نزدیکی در میان رذایل اخلاقی دیده می شود. به همین دلیل، جدائی کامل آنها از یکدیگر غالباً امکان پذیر نیست.

این پیوند و ارتباط گاهی به خاطر ریشه های مشترک آنها است و گاه به خاطر پیوند ثمرات و نتایج آنها با یکدیگر.

در قسمت اوّل یعنی پیوند ریشه ها، مثالهای روشنی داریم؛ غیبت کردن در بسیاری از موارد زائیده صفت رذیله حسد است، شخص حسود می کوشد با غیبت کردن کسی که مورد حسد اوست، آبروی او را ببرد و شخصیّتش را درهم بشکند؛ تهمت و افتراء، تکبّر

و خودبرتربینی، تحقیر و کوچک شمردن دیگران نیز بسیار می شود که از همان رذیله حسد سرچشمه می گیرد.

بعکس، علوّ طبع همان گونه که جلو طمع را می گیرد، با حسد و کبر و غرور و تملّق و چاپلوسی نیز مبارزه می کند.

در مورد نتائج و ثمرات نیز این پیوند بخوبی دیده می شود، یک دروغ ممکن است سرچشمه دروغهای دیگر شود، و گاه برای توجیه آن دست به گناهان و خطاهای دیگری بیالاید؛ و یا با انجام یک جرم، جرائم دیگری انجام دهد تا آثار جرم اوّل را بپوشاند؛ و

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۸

بعکس، انجام یک عمل اخلاقی مانند رعایت امانت، منتهی به محبّت و دوستی و پیوند در میان افراد یا تعاون اجتماعی و مانند آن می شود.

در روایات اسلامی نیز اشارات لطیفی به این امر مهم آمده است؛ در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «اذا کانَ فِی الرَّجُلِ خَلَّةٌ رائِعَةٌ فَانْتَظِرْ اخَواتِها؛ هنگامی که در کسی صفت جالب و زیبایی ببینی، در انتظار بقیّه صفات نیک او، باش!» «۱»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «انَّ خِصالَ الْمَکارِمِ بَعْضُها مُقَیَّدٌ بِبَعْضٍ؛ صفات شایسته با یکدیگر مربوط و مقیّدند.» و در ذیل همین حدیث اشاره شده است به «صِدْقُ الْحَدیثِ وَصِدْقُ الْبَأْسِ وَاعْطاءُ السّائِلِ وَالمُکافاتُ بِالصَّنایِعِ وَاداءُ الْامانَهِ وَصِلَهُ الرَّحِمِ وَالتَّوَدُّدُ الَی الْجارِ وَالصّاحِبِ وَقُرَی الضَّیفِ وَرَأْسُهُنَّ الْحَیاء؛ راستگویی، مقاومت در میدان جنگ، بخشش به درخواست کننده، پاداش نیکی به نیکی، ادای امانت، صله رحم، محبّت نسبت به همسایه و دوست، و پذیرایی شایسته از مهمان، و در رأس همه آنها حیاء قرار گرفته است.» «۲»

در واقع حیا که روح آن

تنفّر از گناه و زشتیها است می توانـد سرچشـمه تمام افعال اخلاقی بالا بشود، همان گونه که صـداقت پیوند نزدیکی با امانت و مقاومت در میدان مبارزه و محبّت و دوستی با بستگان و دوستان و همسایگان دارد.

در حـدیث سومی از امام باقر علیه السـلام می خوانیم: «انَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ اقْفالًا وَ جَعَلَ مَفاتِیْحَ تِلْکَ الْاقْفالَ الشَّرابُ، وَ اْلِکْذبُ شَـرٌ مِنَ الشَّرابِ؛ خداوند برای بدیها قفلهایی قرار داده و کلید آن قفلها را شـراب قرار داده است و دروغ از شراب بدتر است.» «۳» اشاره به این که دروغ می تواند سرچشمه انواع گناهان شود.

شبیه همین معنی به صورت فشـرده تری در حدیث امام حسن عسـکری علیه السلام آمده است آنجا که فرمود: «جُعِلَتِ الْخَبائِثُ کُلُّهـا فی بَیْتٍ وَجُعِلَ مِفْتاحُها الْکِـذْبَ؛ تمام زشتیها و بـدیها در اطاقی قرار داده شـده (که درِ آن بسـته است) و کلیـد آن دروغ است.» «۴»

---

(۱). بحار، جلد ۶۶ صفحه ۴۱۱، حدیث ۱۲۹.

(۲). بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۳۷۵.

(۳). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۳۶، حدیث ۳.

(۴). بحار، جلد ۶۹، صفحه ۲۶۳.

این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم:

در روایتی آمـده است، مردی خـدمت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه! من در پنهانی مرتکب چهار گناه می شوم، زنا و شرب خمر و سرقت و دروغ، فَاَیَّتُهُنَّ شِئْتَ تَرَکْتُها لَکَ؛ هر یک از آنها را که بفرمایی به خاطر تو آن را ترک می کنم! (گویا آماده ترک همه آنها نبود، می خواست یکی را به خاطر رسول خدا

صلی الله علیه و آله ترک کند.)

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «دَعِ الْکِذْبَ؛ دروغ را رها کن!»

آن مرد از خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت؛ هنگامی که تصمیم گرفت به سراغ عمل منافی عفّت برود، به خودش گفت اگر این کار را انجام دهم ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله از من سؤال کند، اگر راست گویم حد بر من جاری می کند، و اگر دروغ بگویم پیمان خود را با او شکسته ام (ناچار این عمل را ترک کرد).

سپس تصمیم به سرقت و شرب خمر گرفت، باز همین فکر برای او پیش آمد، به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و گفت:

«قَدْ اخَذْتَ عَلَیَّ السَّبیلَ کُلَّهُ فَقَدْ تَرَکْتُهُنَّ اجْمَعَ؛ شما تمام راهها را بر من بستی، به همین جهت من تمام این گناهان را ترک خواهم نمود!» «۱»

از مجموع آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که در بسیاری از موارد برای تربیت نفوس و تهذیب اخلاق و مخصوصاً اصلاح بعضی از خلق و خوها باید از اموری که پیوسته و وابسته به آن است شروع کرد، و از مقارنات و خلق و خوهای دیگر که با آن مرتبط است کمک گرفت.

***

(۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۶، ص ۳۵۷.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۱

فصل هشتم: از کجا شروع کنیم؟

اشاره

تاکنون کلّیاتی را درباره علم اخلاق و نتائج و آثار و انگیزه ها و شاخ و برگهای دیگر آن شناخته ایم؛ اکنون موقع آن است که با در دست داشتن این اطّلاعات و آگاهیهای کلّی، راه تهذیب نفس را شروع کنیم؛ و یا به تعبیر دیگر، از مسائل ذهنی

به مسائل عینی بپردازیم، و از کلّیات وارد جزئیّات شویم.

ولی در اینجا نیز لازم است توقّف کنیم و آمادگیهای لازم را برای این سفر روحانی فراهم سازیم، تا در مسیر راه، گرفتار سرگردانی و حیرانی و بی برنامگی و بی نقشه بودن نشویم، و نیز لازم است به امور زیر توجّه شود:

۱- سه دیدگاه در چگونگی برخورد با مسائل اخلاقی

۲- آیا در هر مرحله استاد و راهنمایی لازم است؟

۳- نقش واعظ درون و واعظ برون

۴- اموری که می تواند به انسان برای رسیدن به این هدف بسیار بزرگ کمک کند؛ مانند: یاد خدا، عبادات و دعاها، و زیارات، اندرزهای مداوم، و تلقین.

۵- پاک بودن محیط

***

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۲

۱- سه دیدگاه در برخورد با مسائل اخلاقی

دیدگاه اوّل، دیدگاهی است که می گوید: تهذیب نفس نوعی جهاد و مبارزه با دشمنان درونی است، که در کمین انسانها هستند.

این دیدگاه از حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفته شده است آنجا که می خوانیم:

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گروهی از مجاهدان اسلام را به سوی میدان جهاد فرستاد، هنگامی که از جهاد بازگشتند فرمود: «مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهادَ الْاَصْغَرَ وَبَقِیَ عَلَیْهِمُ الْجِهادُ الْاَکْبَرُ فَقیلَ یارُسُولَ اللَّهِ مَاالْجِهادُ الْاَکْبَرُ، قالَ صلی الله علیه و آله: جِهادُ النَّفْسِ؛ آفرین بر جمعیّتی که جهاد اصغر را انجام دادند و جهاد اکبر بر دوش آنها مانده است؛ کسی عرض کرد: ای رسول خدا! جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس.» «۱»

در بحار الانوار در ذیل همین حدیث چنین آمده است: «ثُمَّ قالَ صلی الله علیه و آله: اَفْضَلُ الْجِهادِ مَنْ جاهَدَ نَفْسَهُ الَّتی بَیْنَ جَنْبَیْهِ؛ سپس فرمود برترین جهاد، جهاد با نفسی است که در میان دو پهلو قرار گرفته است.» «۲»

بعضی از آیات قرآنی که در زمینه جهاد وارد شده نیز

به جهاد اكبر تفسير شده است، يا از اين نظر كه ناظر به خصوص جهاد با نفس است، و يا از اين نظر كه مفهوم عامّى دارد كه هر دو بخش از جهاد را شامل مى شود.

در تفسير قمى در ذيل آيه ۶ سوره عنكبوت: «وَمَنْ جاهَدَ فَانَّما يُجاهِدُ لِنَفْسِهِ انَّ اللَّهَ لَغَنِىٌّ عَنِ الْعالَمينَ؛ كسى كه جهاد كند براى خود جهاد مى كند، چرا كه خداوند از همه جهانيان بى نياز است.» مى خوانيم: وَمَنْ جاهَدَ ... قالَ نَفْسَهُ عَنِ الْشَّهَواتِ وَاللَّذّاتِ وَالمَعاصِى؛ يعنى، منظور مبارزه با نفس در برابر شهوات و لذّات نامشروع و گناهان است.» «۳»

اين تفسير از آنجا سرچشمه مى گيرد كه در اين آيه فايده جهاد را متوجّه خود انسان مى كند، و اين بيشتر در جهاد با نفس است، بويژه اين كه در آيه قبل از آن سخن از لقاء اللَّه است (مَنْ كانَ يَرجُوا لِقاءَ اللَّهِ ...) و مى دانيم لقاء اللَّه و شهود الهى و رسيدن به

---

(۱). وسائل الشّيعه، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۲ (باب اوّل، جهاد النّفس).

(۲). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۵.

(۳). تفسير قمى، جلد ۲، صفحه ۱۴۸، و بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۵.

قرب او هدف اصلى جهاد با نفس مى باشد.

در آخرين آيه سوره عنكبوت نيز آمده است: «وَالَّذينَ جاهَدُوا فينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَانَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنينَ؛ آنها كه در راه ما (با خلوص نيّت) جهاد كنند به يقين هدايتشان خواهيم كرد و خدا با نيكوكاران است.»

اين آيه نيز به قرينه فينا (در طريق ما) و جمله لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا (آنها را به راههاى خود هدايت مى كنيم) بيشتر ناظر به جهاد اكبر است؛

و یا مفهوم عامّی دارد که هر دو جهاد را شامل می شود.

در آیه ۷۸ سوره حج نیز آمده است: «وَجاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَاجْتَباكُمْ وَما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِی الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ؛ در راه خدا جهاد کنید و حقّ جهادش را ادا نمائید، او شما را برگزیده و در دین (و آیین خود) کار سنگین و شاقّی بر شما نگذارده است.»

غالب مفسّران اسلامی جهاد را در این آیه به مفهوم عام که شامل جهاد اکبر و اصغر هر دو می شود، یا به معنی خصوص جهاد اکبر تفسیر کرده اند، چنان که مرحوم علّامه طبرسی در مجمع البیان از اکثر مفسّران نقل می کند که منظور از حقّ جهاد، اخلاص نیّت و انجام اعمال طاعات برای خداست. «۱»

مرحوم علّامه مجلسی نیز این آیه را در زمره آیاتی که ناظر به جهاد اکبر است در بحار الانوار آورده است. «۲»

در حدیث معروف ابو ذر نیز آمده است که می گوید: «قُلْتُ يارَسُولَ اللَّهِ اىُّ الْجِهادِ افْضَلُ؛ عرض کردم کدام جهاد برتر است؟»

فرمود: «انْ يُجاهِدَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ وَهَواهُ؛ برترین جهاد آن است که انسان با نفس و هوای خویش جهاد کند.» «۳»

در حدیثی که در بحث گذشته درباره جنود عقل و جهل آوردیم نیز این دیدگاه بخوبی نمایان است که صحنه وجود انسان را به میدان جنگی تشبیه می کند که در یک طرف عقل و لشکریانش قرار دارد، و در طرف دیگر جهل و هوای نفس با لشکریانش،

---

(۱). مجمع البیان، جلد ۷، صفحه ۹۷.

(۲). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۳.

(۳). میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۴۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۴

این دو لشکر دائماً در حال پیکارند و پیشرفت

انسان در کمالات نفسانی از این طریق حاصل می شود که جنود عقل بر جنود جهل پیروز شود، پیروزی موضعی آن نیز سبب پیشرفت نسبی در کمالات انسانی است.

***

دیدگاه دوم، دیدگاه طبّ روحانی است.

در این دیدگاه، روح انسان همچون جسم انسان گرفتار انواع بیماریها می شود و برای بهبود و سلامت آن باید دست به دامن طبیبان روحانی و مسیحانفسان معنوی شود، و از داروهای ویژه ای که برای هر یک از بیماریهای اخلاقی وجود دارد بهره بگیرد تا روحی سالم، پرنشاط و پر تلاش و فعّال پیدا کند.

شایان توجّه این که در دوازده آیه قرآن مجید «۱» از بیماریهای روحی و اخلاقی، تعبیر به مرض شده است؛ از جمله در آیه ۱۰ سوره بقره، صفت زشت نفاق را به عنوان بیماری قلمداد کرده، درباره منافقان می فرماید: «فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً؛ در دلهای آنها نوعی بیماری است، و خداوند (به خاطر اصرارشان بر گناه و نفاق) بر بیماری آنها می افزاید.»

در آیه ۳۲ سوره احزاب، شهوت پرستان را بیمار دلانی معرّفی می کند که در کمین زنان باعفّتند؛ خطاب به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذی فی قَلْبِهِ مَرَضٌ؛ به گونه ای هوس انگیز سخن نگویید که بیماردلان در شما طمع کنند.»

و در آیات دیگر نیز به همین معانی یا معنی وسیعتر که تمام انحرافات اخلاقی و عقیدتی را فرا می گیرد اشاره شده است.

در یک تعبیر پرمعنای دیگر، دلهایی را که کانون نور معرفت و اخلاق و تقوا است به عنوان قلب سلیم معرّفی کرده از زبان ابراهیم می فرماید:

«وَلاتُخْزِنی یَوْمَ یُبْعَثُونَ- یَوْمَ لایَنْفَعُ مالٌ وَلابَنُونَ- الَّا مَنْ اتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ؛

---

(۱). بقره- ۱۰؛ مائده- ۵۲؛

انفال- ۴۹؛ توبه- ۱۲۵؛ حج- ۵۳؛ نور- ۵۰؛ احزاب- ۱۲ و ۳۲ و ۶۰؛ محمّد- ۲۰ و ۲۹؛ مدّثّر- ۳۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۵

در آن روز که مردم برای حساب مبعوث می شوند، مرا شرمنده و رسوا نکن!- آن روز که مال و فرزندان سودی نمی بخشد!- مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید.»

(سوره شعراء، آیات ۸۷ تا ۸۹)

سلیم از ماده سلامت در برابر فساد و انحراف و بیماری است؛ و قلب سلیم، بطوری که از روایات معصومین علیهم السلام که در تفسیر این آیه وارد شده بر می آید، قلبی است که خالی از غیر خدا باشد (از هرگونه بیماری اخلاقی و روحانی بر کنار باشد).

قرآن مجید در جای دیگر می گوید: ابراهیم (که در آیات بالاـ تلویحاً از خداوند تقاضای قلب سلیم کرد) به مقصود خود رسید، و به لطف و عنایات حق صاحب قلب سلیم شد؛ در آیه ۸۳ و ۸۴ صافّات می خوانیم:

«وَانَّ مِنْ شیعَتِهِ لَابْراهیمَ- اذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلیمٍ؛ از پیروان او (نوح) ابراهیم علیه السلام بود- آن هنگام که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد.»

آری! ابراهیم علیه السلام آرزو داشت که صاحب قلب سلیم گردد و با تلاش و کوششهایی که در مسیر بندگی خدا و ایثار و مبارزه با شرک و هوای نفس نمود، سرانجام به این مقام رسید.

*** در احادیث اسلامی نیز اشارات زیادی به این دیدگاه شده است، که احادیث زیر نمونه ای از آن است:

۱- امیر مؤمنان علی علیه السلام در توصیف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نهج البلاغه می فرماید: «طَبیبٌ دَوَّارٌ بِطِبِّهِ قَدْ احْکَمَ مَراهِمَهُ وَاحْمی مَواسِمَهُ یَضَعُ

ذلِکَ حَیْثُ الْحاجَهُ الَیْهِ مِنْ قُلُوبٍ عُمْیٍ وَآذانٍ صُمٍّ وَالْسِنَهٍ بُکْمٍ، مُتَتَبِّعٌ بِدَوائِهِ مَواضِعَ الْغَفْلَهِ وَمَواطِنَ الْحَیْرَهِ؛ او طبیبی است سیّار که با طبّ خویش همواره به گردش می پردازد، مرهمهایش را بخوبی آماده ساخته و (برای مواقع اضطرار و سوزاندن محلّ زخمها) ابزارش را داغ کرده تا هر جا نیاز باشد از آن برای دلهای کور و نابینا، و گوشهای کر و ناشنوا، و زبانهای گنگ بهره گیرد؛ با داروهای خویش

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۶

در جستجوی بیماران فراموش شده و سرگردان است!» «۱»

۲- در تفسیر قلب سلیم که در دو مورد از آیات قرآن مجید آمده (و در بالا به آن اشاره شد) روایات زیادی وارد شده است:

در یک مورد می خوانیم که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردند: «مَاالْقَلْبُ السَّلیمُ؛ قلب سلیم چیست؟» فرمود:

«دینٌ بِلاشَکٍّ وَهَوًی، وَعَمَلٌ بِلا سُمْعَهٍ وَرِیاءٍ؛ منظور دینی است که شک و هواپرستی در آن نباشد، و عملی است که سمعه و ریا در آن راه نیابد.» «۲»

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «لاعِلْمَ کَطَلَبِ السَّلامَهِ وَلاسَلامَهَ کَسَلامَهِ الْقَلْبِ؛ هیچ علمی مانند جستجوی سلامت نیست، و هیچ سلامتی همانند سلامت قلب نمی باشد!» «۳»

در حدیث دیگری از علی علیه السلام آمده است که فرمود: «اذا احَبَّ اللَّهُ عَبْداً خَیْراً رَزَقَهُ قَلْباً سَلیماً وَخُلْقاً قَویماً؛ هنگامی که خداوند بنده ای را دوست بدارد، به او قلب سلیم و اخلاق معتدل و شایسته می دهد.» «۴»

۳- در روایات متعدّدی از اخلاق رذیله تعبیر به بیماریهای قلب شده است.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ایَّاکُمْ وَالْمِراءَ وَالْخُصُومَهَ فَانَّهُما یُمْرِضانِ الْقُلُوبَ عَلَی

الْاخْوانِ، وَيَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفاقُ؛ بپرهيزيد از جرّ و بحثها و خصومتها كه اين دو دلهاى برادران دينى را بيمار مى سازد، نفاق و تفرقه بر آنها مى رويد.» «۵»

در حديث ديگرى از امام صادق عليه السلام مى خوانيم:

«ما مِنْ شَيْ ءٍ افْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطيئَتِهِ؛ چيزى بيش از گناه، قلب را فاسد نمى كند.» «۶»

۴- در حديث ديگرى از امير مؤمنان على عليه السلام مى خوانيم: «الا وَمِنَ الْبَلاءِ الْفاقَةُ،

---

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

(۲). مستدرك الوسائل، جلد ۱، صفحه ۱۰۳ (چاپ جديد).

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۶۴.

(۴). غرر الحكم، جلد سوم، صفحه ۱۶۷ (چاپ دانشگاه تهران).

(۵). بحار، جلد ۷۰، صفحه ۳۹۹.

(۶). بحار، جلد ۷۰، صفحه ۳۱۲.

وَاشَدُّ مِنَ الْفاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ، وَاشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ؛ آگاه باشيد فقر يكى از بلاها است، و از آن بدتر، بيمارى تن است. و از آن سخت تر بيمارى قلب است.» «۱»

۵- در حديث ديگرى از پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله مى خوانيم كه در آن حسد به عنوان يك بيمارى مستمر در طول تاريخ بشريّت، معرّفى شده است؛ فرمود: «الا انَّهُ قَدْ دَبَّ الَيْكُمْ داءُ الْامَمِ مِنْ قَبْلِكُمْ وَهُوَ الْحَسَدُ، لَيْسَ بِحالِقِ الشَّعْرِ، لَكِنَّهُ حالِقُ الدّينِ، وَيُنْجى فيهِ انْ يَكُفَّ الْانْسانُ يَدَهُ وَيَخْزَنَ لِسانَهُ وَلايَكُونَ ذاغَمْزٍ عَلى اخيهِ الْمُؤْمِنُ؛ مرضى كه امّتهاى پيشين به آن گرفتار شده اند به سوى شمار روى آورده است و آن بيمارى حسد است كه موى بدن را نمى ريزد (اشاره به بيماريهايى است كه باعث ريزش موهاى بدن مى شود) ولى دين را مى ريزد و از بين مى برد، و راه نجات از آن و درمان آن

این است که انسان (هنگام پیدایش نشانه های حسد) دست و زبانش را نگاه دارد و حتّی نسبت به برادر مؤمن خود با اشاره چشم و ابرو اهانت نکند!» «۲»

۶- در بسیاری از روایات اسلامی از رذایل اخلاقی تعبیر به «داء» که به مفهوم بیماری است شده؛ مثلًا، در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه، درباره قرآن می فرماید:

«فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ ادْوائِکُمْ ... فَانَّ فیهِ شِفاءً مِنْ اکْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْکُفْرُ وَالنِّفاقُ وَالْغَیُّ وَالضَّلالُ؛ از قرآن برای شفای بیماریهای خود کمک بطلبید، زیرا در قرآن، شفای بزرگترین بیماریها، یعنی کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است.»

این تعبیر در روایات فراوان دیگری نیز دیده می شود.

*** خلاصه این که، مطابق این دیدگاه که فضائل و رذائل اخلاقی را به عنوان نشانه های سلامت روح انسان یا بیماری آن معرّفی می کند، پیامبران الهی و پیشوایان معصوم و همچنین معلّمان اخلاق، طبیبان روحانی هستند و دستورات آنها داروهای شفابخش.

و بر این اساس، همان گونه که در طبّ جسمانی علاوه بر دارو، پرهیزهایی هم برای رسیدن به بهبودی کامل لازم است، در طبّ روحانی و اخلاقی نیز پرهیز از دوستان فاسد،

---

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۸۸.

(۲). میزان الحکمه، جلد اوّل، صفحه ۶۳۰.

محیط آلوده و تمام اموری که به پیشرفت مفاسد اخلاقی در وجود انسان کمک می کند، ضرورت دارد.

در طبّ جسمانی گاه نیاز به جرّاحی می افتد و طبیب جرّاح با چاقوی جرّاحی به درمان بیمار می پردازد، در طبّ روحانی نیز چنین مواردی پیش بینی شده است؛ حدود و تعزیرات و مجازاتهای گوناگون در برابر پاره ای از اعمال منافی اخلاق نیز به منزله جرّاحی است.

در طبّ جسمانی دو

مرحله مشخّص ترسیم شده، طبّ پیشگیری و طبّ درمانی که معمولًا از اوّلی به عنوان بهداشت، و از دومی به عنوان درمان تعبیر می کنند، در طبّ روحانی و اخلاقی نیز همین دو مرحله وجود دارد، و معلّمان اخلاق از یک سو برای درمان آلودگان برنامه ریزی می کنند؛ و از سوی دیگر، برای پیشگیری از آلودگی سالمان.

تعبیرهایی که در خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه درباره شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وارد شده بود که هم سخن از مرهمها به میان آمده بود، و هم ابزار داغ کردن و سوزاندن زخمها، بیانگر تنوّع درمانها در طبّ اخلاقی همانند طبّ جسمانی است.

در طبّ جسمانی، یک رشته دستورهای کلّی برای درمان بیماریها است و یک رشته دستورهایی که ویژه هر یک از بیماریها می باشد؛ در طبّ روحانی نیز همین گونه است؛ توبه، ذکر خدا، نماز و روزه و عبادات دیگر، و محاسبه و مراقبه، اصول کلّی درمانند؛ و در هر یک از بیماریهای اخلاقی نیز دستورهای ویژه ای در روایات اسلامی و کتب اخلاقی وارد شده است.

***

دیدگاه سوم، دیدگاه سیر و سلوک است.

در این دیدگاه، انسانها به مسافرانی تشبیه شده اند که از نقطه عدم به راه افتاده و به سوی لقاء اللّه و قرب ذات پاک حق که از هر نظر بی نهایت است پیش می روند.

در این سفر روحانی مانند سفرهای جسمانی دلیل راه و مرکب و زاد و توشه و نفی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۹

موانع و طریق مقابله با رهزنان راه و دزدان و دشمنان جان و مال لازم است.

این سفر روحانی و معنوی دارای منزلگاههایی است و گردنه های صعب العبور، و پرتگاههای خطرناک که باید با کمک راهنمایان آگاه بسلامت از

آنها گذشت، و یکی را بعد از دیگری پشت سر گذاشت تا به سر منزل مقصود نائل شد.

گر چه بعضی اصرار دارند که مسأله سیر و سلوک الی اللّه و آگاهی بر راه و رسم و منزلگاهها و مرکب و زاد و توشه و راهنما، علم جداگانه ای است غیر از علم اخلاق، ممکن است از یک نظر چنین باشد ولی با یک دید وسیع کلّی سیر و سلوک روحانی در همان مسیری قرار دارد که تربیتهای اخلاقی و پرورش صفات فضیلت در آن قرار دارد؛ یا حدّ اقل، اخلاق الهی، بخشی از سیر و سلوک روحانی است.

به هر حال، در آیات و روایات اسلامی نیز اشاراتی به این دیدگاه دیده می شود.

از جمله در آیه شریفه ۱۵۶ سوره بقره می خوانیم: «الَّذینَ اذا اصابَتْهُم مُصیبَةٌ قالُوا انّالِلّهِ وَانّا الَیْهِ راجِعُونَ؛ صابران کسانی هستند که هنگامی که مصیبتی به آنها برسد می گویند ما از آنِ خدا هستیم و به سوی او بازگشت می کنیم.»

در این آیه از یک سو انسان خود را مِلک خدا می داند و از سوی دیگر خود مسافری می شود که به سوی او در حرکت است.

در سوره علق می خوانیم: «انَّ الی رَبِّکَ الرُّجعی؛ به یقین بازگشت همه به سوی پروردگار توست.» (سوره علق، آیه ۸)

در سوره انشقاق آمده است: «یاایُّهَا الْانسانُ انَّکَ کادِحٌ الی رَبِّکَ کَدْحًا فَمُلاقیهِ؛ ای انسان تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت پیش می روی و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد.» (سوره انشقاق، آیه ۶)

در سوره رعد آمده است: «رَفَعَ السَّمواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها ... یُفَصِّلُ اْلآیاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ؛ خداوند همان کسی است که آسمان را بدون ستونی که

قابل رؤیت باشد آفرید ... او آیات (خود) را (برای شما) شرح می دهد تا به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید.» «۱»

---

(۱). سوره رعد، آیه ۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۰

متجاوز از بیست آیه از آیات قرآن سخن از لقاء اللّه است که در واقع سر منزل مقصود سالکان الی اللّه و عارفان الهی می باشد، یعنی لقاء معنوی و دیدار روحانی با آن محبوب بی نظیر و مقصود بی مانند.

درست است که این آیات و آیات رجوع الی اللّه از یک نظر جنبه عمومی دارد و همگان را شامل می شود ولی مانعی ندارد که سیر و سلوک مؤمن و کافر از نظر فطرت و خلقت، به سوی او جهت گیری شده باشد، گروهی به خاطر انحراف از مسیر فطرت در وسط راه بمانند یا در پرتگاه سقوط کنند ولی اولیاء اللّه با تفاوت مراتب به سر منزل مقصود واصل شوند. درست همانند نطفه هایی که همه از نظر آفرینش در عالم جنین به سوی تکامل انسانی پیش می روند و بعد از تولّد نیز آن را همچنان ادامه می دهند امّا بعضی از این نطفه ها در همان مراحل اولیّه جنین بر اثر آفاتی از حرکت باز می ایستد و ساقط می شود یا بعد از تولّد در نیمه راه زندگی به خاطر همین آفات از کار می افتد و سقوط می کند.

از این تعبیرها روشنتر، تعبیری است که در قرآن مجید از تقوا به عنوان بهترین زاد و توشه شده (و می دانیم زاد و توشه، معمولًا به غذا و طعام مسافر گفته می شود؛ هر چند از بعضی از منابع لغت استفاده می شود که در اصل، مفهوم اعمّی دارد و شامل هرگونه ذخیره سازی می شود.)

بنابراین، تعبیر

بالا که می گوید: تقوا بهترین زاد و توشه است، اشاره به سیر انسان الی اللّه دارد که به هر حال در این سفر روحانی نیاز به زاد و توشه ای خواهد داشت، و زاد این سفر روحانی نیز روحانی است.

در روایات اسلامی نیز این تعبیرات به صورت گسترده تری دیده می شود.

در نهج البلاغه، در خطبه های متعددی، سخن از برگرفتن زاد و توشه از این دنیا برای سفر الهی آخرت شده است:

در خطبه ۱۵۷ می خوانیم: «فَتَزَوَّدُوا فی ایَّامِ الْفَناءِ لِایَّامِ الْبَقاءِ؛ در این ایّام فانی برای ایّام باقی زاد و توشه برگیرید!»

در خطبه ۱۳۲ در تعبیر روشنتری می فرماید: «انَّ الدُّنْیا لَمْ تُخْلَقْ لَکُمْ دارَمُقامٍ، بَلْ

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۱

خُلِقَتْ لَکُمْ مَجازاً لِتَزَوَّدُوا مِنْها الْاعْمالَ الی دارِالْقَرارِ؛ دنیا برای سکونت همیشگی شما خلق نگردیده، بلکه آن را در گذرگاه شما ساخته اند تا اعمال صالح را به عنوان زاد و توشه در مسیر سرای دیگر، از آن فراهم سازید.»

در خطبه ۱۳۳ در یک تعبیر لطیف و دقیق چنین آمده است، می فرماید: «وَالْبَصیرُ مِنْها مُتَزَوِّدٌ وَالْاعْمی لَها مُتَزَوِّدٌ؛ بینایان از آن زاد و توشه (برای سفر آخرت) می گیرند، و نابینایان برای خودِ آن (دنیا) زاد و توشه می اندوزند.

تعبیراتی همچون «صِراطِ الْعَزیزِ الْحَمیدِ» (سوره ابراهیم، آیه ۱) و «الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ» (سوره حمد) و «سَبیلِ اللَّهِ» در آیات زیادی از قرآن و «لِیَصُدُّوْا عَنْ سَبیلِ اللَّهِ» (سوره انفال، آیه ۳۶) و مانند اینها، می تواند اشاره ای به این دیدگاه باشد.

***

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۳

فصل نهم: روشهای مختلف ارباب سیر و سلوک

اشاره

گفتنی است که ارباب سیر و سلوک و علما و دانشمندانی که در این راه گام برداشته و تعلیمات قرآن و سنّت را راهنمای

خویش قرار داده (نه صوفیانی که تحت تأثیر مکتبهای التقاطی و غیر اسلامی بوده اند) هر یک برای خود روشی را پیشنهاد کرده اند؛ یا به تعبیر دقیقتر، مراحل و منزلگاههایی در نظر گرفته اند که در ذیل به بخشی از آنها به صورت فشرده اشاره می شود، تا این بحث کامل تر و پربارتر گردد:

۱- سیر و سلوک منسوب به «بحر العلوم»

اشاره

در این کتاب که به فقیه باهر و علّامه ماهر «بحر العلوم» نسبت داده شده است هر چند انتساب بعضی از بخشهای آن به این بزرگوار بعید به نظر می رسد ولی قسمتهایی از آن دارای اهمّیّت فوق العاده ای است؛ برای سیر و سلوک الی اللّه و پیمودن راه قرب به پروردگار عوالم چهارگانه و به تعبیر دیگر، چهار منزلگاه مهم ذکر شده است:

۱- اسلام

۲- ایمان

۳- هجرت

۴- جهاد

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۴

و برای هر یک از این عوالم چهارگانه سه مرحله ذکر شده است که مجموعاً دوازده مرحله می شود که پس از طیّ آنها، سالك الی اللّه وارد عالم خلوص می گردد، و این مراحل دوازده گانه به شرح زیر است:

منزل اوّل،

اسلام اصغر است، و منظور از آن اظهار شهادتین و تصدیق به آن در ظاهر و انجام وظائف دینی است.

منزل دوم،

ایمان اصغر و آن عبارت از تصدیق قلبی و اعتقاد باطنی به تمام معارف اسلامی است.

منزل سوم،

اسلام اکبر است و آن عبارت است از تسلیم در برابر تمام حقایق اسلام و اوامر و نواهی الهی.

منزل چهارم،

ایمـان اکـبر است و آن عبـارت از روح و معنی اسـلام اکبر می باشـد که از مرتبه اطـاعت به مرتبه شوق و رضـا و رغبت منتقل شود.

منزل پنجم،

هجرت صغری است، و آن انتقال از «دار الکفر» به «دار

الاسلام» است مانند هجرت مسلمانان از مکّه که در آن زمان کانون کفر بود به مدینه.

منزل ششم،

هجرت کبری است، و آن هجرت و دوری از اهل عصیان و گناه و از همنشینی با بدان و ظالمان و آلودگان است.

منزل هفتم،

جهاد اکبر است، و آن عبارت از محاربه و ستیز با لشکر شیطان است با استمداد از لشکر رحمان که لشکر عقل است.

منزل هشتم،

منزل فتح و ظفر بر جنود و لشکریان شیطان، و رهایی از سلطه آنان و خروج از عالم جهل و طبیعت است.

منزل نهم،

اسلام اعظم، و آن عبارت از غلبه بر لشکر شهوت و آمال و آرزوهای دور و دراز است که بعد از فتح و ظفر، عوامل بیدار کننده برون بر عوامل انحرافی درون پیروز می شود و اینجاست که قلب، مرکز انوار الهی و افاضات ربّانی میگردد.

منزل دهم،

ایمان اعظم است، و آن عبارت از مشاهده نیستی و فنای خود در برابر خداوند است، و مرحله دخول در عالم فَادْخُلی فی عِبادی وَادْخُلی جَنَّتی است که در این هنگام حقیقت عبودیّت و بندگی خدا ظاهر می شود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۵

منزل یازدهم،

هجرت عظمی است، و آن مهاجرت از وجود خود و به فراموشی سپردن آن، و سفر به عالم وجود مطلق، و توجّه کامل به ذات پاک خداست که در جمله «وَادْخُلی جَنَّتی» خطاب به آن شده است.

منزل دوازدهم،

جهاد اعظم است که بعد از هجرت از خویشتن، متوسّل به ذات پاک خداوند می شود تا تمام آثار خودبینی در او محو و نابود گردد و قدم در بساط توحید مطلق نهد.

بعد از پیمودن این عوالم دوازده گانه وارد عالم خلوص می شود، و مصداق «بَلْ احْیاءٌ

عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» می گردد. «۱»

چگونگی سیر و سلوک در این روش

در رساله سیر و سلوك منسوب به علّامه بحر العلوم بعد از ذکر عوالم و منازل بالا به چگونگی طی نمودن این راه پرمشقّت و پرافتخار پرداخته و بیست و پنج دستور برای وصول به این مقاصد بالاـ و والاـ می دهد که آنها را بطور فشرده در ذیل می آوریم:

سالك الی اللَّه و رهرو راه قرب به پروردگار برای وصول به این عوالم، بعد از آن که اصول دین را از طرق معتبر شناخت و به فروع احکام دینی و اسلامی کاملًا آشنا شد، بار سفر می بندد و به راه می افتد و با انجام دستورهای بیست و پنجگانه زیر به سوی مقصد همچنان پیش می رود:

اوّل،

ترك آداب و عادات و رسومی است که انسان را از پیمودن راه باز می دارد و غرق در آلودگیها می کند.

دوم،

عزم قاطع بر پیمودن راه، که از هیچ چیز نترسد و با استمداد از لطف خدا تردیدی به خود راه ندهد.

---

(۱). برای توضیح بیشتر به رساله سیر و سلوك منتسب به مرحوم علّامه بحر العلوم مراجعه شود- همان طور که گفتیم در شمردن این عوالم دوازده گاهه تفاوت مختصری بین این رساله و گفتار علّامه طباطبایی در رساله لبّ اللّباب می باشد که ما در واقع آنها را با هم تلفیق کردیم.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۶

سوم،

رفق و مدارا، و آن این که در آنِ واحد امور زیادی را بر خود تحمیل نکند مبادا دلسرد و متنفّر شود، و از پیمودن راه بازماند.

چهارم،

وفا، و آن عبارت از این است که نسبت به آنچه توبه کرده وفادار بماند و به آن باز نگردد، و نسبت به آنچه استاد راه می گوید

وفادار بماند.

پنجم،

ثبات و دوام است، به این معنی که برنامه هایی را که انتخاب می کند به صورت عادت مستمر درآید تا بازگشتی در آن صورت نگیرد.

ششم،

مراقبت است، و آن عبارت از توجّه به خویش در تمام احوال است که تخّلفی صورت نگیرد.

هفتم،

محاسبه است، که در حدیث «لَیْسَ مِنّا مَنْ لَمْ یُحاسِبْ نَفْسَهُ کُلَّ یَوْمٍ؛ کسی که همه روز به حساب خویش نرسد از ما نیست!» «۱» به آن اشاره شده است.

هشتم،

مؤاخذه است، منظور از مؤاخذه این است که هر گاه مرتکب خطایی شد

به خویشتن تنگ بگیرد و از این راه خود را مجازات کند.

نهم،

مسارعت است، یعنی به مقتضای امر «وسارِعُوا الی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ» «۲»

که در قرآن مجید آمده در مسیر حق شتاب کند، پیش از آن که شیطان مجال وسوسه یابد.

دهم،

ارادت است، و آن عبارت از این است که باطن خود را چنان خالص کند که هیچ غِشّی در آن نباشد، و نسبت به صاحب شریعت و اوصیای معصوم او کاملًا عشق ورزد.

یازدهم،

ادب است، یعنی نسبت به ساحت قدس خداوند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم او شرط ادب نگاه دارد، و کمترین سخنی که نشانه اعتراض باشد بر زبان نراند، و در تعظیم این بزرگان بکوشد و حتّی در بیان حاجت از الفاظی که نشانه امر و نهی است بپرهیزد.

دوازدهم،

نیّت است، و آن عبارت است از خالص ساختن قصد در این سیر و حرکت و جمیع اعمال از برای خداوند متعال.

---

(۱). ارشاد القلوب دیلمی، باب ۳۹.

(۲). آل عمران- ۱۳۳.

سیزدهم،

صَمْت است، به معنی خاموشی و حفظ زبان از سخنان زائد و

اکتفا به مقدار لازم.

چهاردهم،

جوع و کم خوردن، که از شروط مهمّه پیمودن این راه است ولی نه تا آن حد که باعث ضعف و ناتوانی گردد.

پانزدهم،

خلوت است، و آن عبارت است از کناره گیری از اهل عصیان و طالبین دنیا و صاحبان عقول ناقصه؛ و به هنگام عبادات و توجّه به اذکار، دور از ازدحام و غوغا بودن.

شانزدهم،

سَهَر و شب بیداری (مخصوصاً بیداری در آخر شب)، که در آیات و روایات اسلامی کراراً به آن اشاره شده است.

هفدهم،

دوام طهارت، یعنی همیشه با وضو بودن است که نورانیّت خاصّی به باطن انسان می دهد.

هیجدهم،

تضرّع به درگاه خداوند ربّ العزّه است، که هر چه بیشتر بتواند اظهار خضوع در پیشگاه پروردگار کند.

نوزدهم،

پرهیز از خواسته های نفس (هر چند مباح باشد) تا آنجا که در توان دارد.

بیستم،

رازداری و کتمان سرّ، که از مهمترین شرایط است، که اساتید این رشته به آن اصرار می ورزیدند، و آن این که اعمال و برنامه های خویش را در این راه مکتوم دارد (تا کوچکترین تظاهر و ریا در آن حاصل نشود) و اگر مکاشفاتی از عوالم غیب برای او دست داد آن را نیز پنهان دارد و به این و آن بازگو نکند (تا گرفتار عجب و خودبینی نگردد).

بیست و یکم،

داشتن مربّی و استاد است، اعم از استاد عام که در کارهای مربوط به سیر و سلوک با ارشاد او پیش می رود و استاد خاص که آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام می باشد.

البتّه باید سالک توجه داشته باشد که این، مرحله بسیار دقیق و باریکی است؛ تا کسی را نیازماید و از صلاحیّت علمی و دینی او آگاه نشود،

در ارشادات به او تکیه نکنند که گاه شیاطین در لباس استاد درآیند و گرگان ملبّس به لباس چوپان شوند و سالک را از راه منحرف سازند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۸

مرحوم علّامه طباطبایی در این زمینه می گوید: که حتّی به ظاهر شدن خارق عادت و اطّلاع بر علوم پنهانی و اسرار نهان انسان، و عبور بر آب و آتش، و اطّلاع بر مسائل مربوط به آینده و مانند آن نمی توان اطمینان کرد که صاحب چنین اعمالی مقام پیشرفته ای در سلوک راه حق دارد؛ زیرا، اینها همه در مرتبه مکاشفه روحیّه حاصل می شود، و از آنجا تا سرحدّ وصول و کمال، راه بسیار است.

بیست ودوم،

«ورد» است، و آن عبارت است از ذکرهای زبانی که راه را به روی سالک می گشاید و او را برای گذشتن از گردنه های صعب العبور مسیر الی اللّه یاری می دهد.

بیست و سوم،

نفی خواطرات است، و آن عبارت است از تسخیر قلب خویشتن و حکومت بر آن، و تمرکز فکر به گونه ای که هیچ تصوّر و خاطره ای بر او وارد نشود مگر به اختیار و اذن آن؛ و به تعبیر دیگر، افکار پراکنده بی اختیار فکر او را به خود مشغول ندارد، و این یکی از کارهای مشکل است.

بیست و چهارم،

فکر است، و منظور از آن، آن است که سالک با اندیشه عمیق و فکر صحیح در آگاهی و معرفت بکوشد، و تمام تفکّر او مربوط به صفات و اسماء الهی و تجلّیات و افعال او بوده باشد.

بیست و پنجم

ذکر است، و منظور از آن، توجّه قلبی است به ذات پاک پروردگار؛ نه ذکر با زبان که به آن ورد گفته می شود؛

و به تعبیر دیگر، منظور این است که تمام نظر خویش را به جمال پروردگار متوجّه سازد و از غیر او چشم بپوشد.

این بود خلاصه آنچه از سیر و سلوک منسوب به علّامه بحر العلوم استفاده می شود که علّامه طباطبائی نیز همین روش را با مختصر تفاوتی- مطابق آنچه در رساله «لبّ اللّباب»- آمده دنبال کرده است.

***

۲- روش مرحوم ملکی تبریزی:

ایشان (مرحوم حاج میرزا جواد آقا تبریزی) که یکی از اساتید معروف سیر و سلوک محسوب می شود، در رساله «لقاء اللّه» راهی را پیموده است که در جهاتی با آنچه در

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۹

رساله منسوب به بحر العلوم آوردیم متفاوت است.

نامبرده، نخست لقاء اللَّه را عنوان مقصد اعلای سیر و سلوک معرفی می کند و از آیات مختلف قرآن بهره می گیرد و شواهد زیادی از روایات برای آن می آورد و صریحاً به این اشاره می کند که منظور از لقاء اللَّه مشاهده با چشم نیست چرا که خداوند منزّه از کیفیّتی است که موجب رؤیت است؛ همچنین منظور از لقاء اللَّه ملاقات ثواب و نعمت او در قیامت نیست، بلکه منظور نوعی «شهود» و ملاقات قلبی و روحی و مشاهده با چشم دل است.

سپس برای پیمودن این راه طولانی و پرفراز و نشیب، برنامه ای را پیشنهاد می کند که در جهات زیر خلاصه می شود:

۱- تصمیم و نیّت برای پیمودن این راه است

۲- توبه صحیح از گذشته، توبه ای که در اعمال و اعماق انسان نفوذ کند و او را دگرگون سازد و آثار گناه را از جسم و جان و روح او بشوید.

۳- برگرفتن توشه راه است؛ و برای آن چند برنامه ذکر کرده است:

الف- در صبح،

مشارطه (با خود شرط کند که جز راه حق نپوید)؛ در روز، مراقبه (توجّه به این که از راه منحرف نگردد)؛ در شامگاهان، محاسبه (توجّه به این که در روز گذشته چه انجام داده است).

ب- توجّه به اوراد و اذکار و توجّه به وظائف بیداری و هنگام خواب.

ج- توجّه به نماز شب و خلوت با خداوند و شب زنده داری و ریاضت در مسأله خواب و خوراک که از حدّ لازم تجاوز نکند.

۴- بهره گیری از تازیانه سلوک، و آن عبارت است از مؤاخذه کردن خویشتن به خاطر توجّه به دنیا و قصور و کوتاهی در برابر حق، و پوزش خواستن از پروردگار و سرزنش خویشتن به خاطر بی وفائیها و اطاعت از شیطان در حضور پروردگار، و سعی و تلاش در طریق اخلاص.

۵- در آستانه تحوّل، و در این مرحله باید قبل از هر چیز، به پایان زندگی و مرگ بیندیشد که فکر مرگ برای سوزاندن حبّ دنیا و اصلاح بیشتر صفات زشت داروی مؤثّری است. (سپس به عظمت پروردگار و اسماء و صفات او بیندیشد و به یاد اولیاء حق

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۰

باشد و بکوشد خود را به صفات آنان نزدیک سازد.)

۶- در آستانه سر منزل مقصود، در این بخش اشاره به این معنی می کند که انسان دارای سه عالم است: ۱- عالم حسّ و طبیعت ۲- عالم خیال و مثال ۳- عالم عقل و حقیقت.

عالم حسّ و طبیعت یکپارچه ظلمت است و تا از آن نگذرد به عالم مثال که عبارت از عالمی است که حقایق آن دارای صورتند و عاری از مادّه نمی رسد.

و تا از عالم مثال نگذرد به عالم عقل

نمی رسـد؛ و منظور از عـالم عقل، عالمی است که حقیقت و نفس انسان در آن عالم، نه مادّه دارد و نه صورت؛ و هنگامی که به عـالم عقـل رسـید و نفس خویش را خـالی از مـادّه و صورت شـناخت، به معرفت پروردگار دست می یابـد؛ و مصـداق «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» «۱»

می شود. «۲»

***

۳- روش دیگر

اشاره

در رساله «لقاء اللّه» عالم و محقّق بزرگوار، آقای مصطفوی، برنامه دیگری برای این سیر و سلوک الهی ذکر شده است.

در این رساله که رساله جامع و پربار و متّکی به آیات و اخبار است، نخست اشاره به آیات مربوط به لقاء اللَّه می کند و بعد از آن که این لقاء و ملاقات را به معنی ملاقات معنوی و روحانی تفسیر می نماید، در شـرح آن می افزاید که برای رسیدن به سر منزل مقصود بایـد انسـان حـدود برانگیخته شـده از جهـان مـادّه و حـدّ زمـان و مکان و حتّی حـدود ذاتی که در همه ممکنات موجود است درهم بشـکند و غرق و فنای عالم لاهوت گردد و به لقای پروردگار نائل آیـد و مخاطب «یا ایَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعی الی رَبِّکَ راضِیَهً مَرْضِیَّهً فَادْخُلی فی عِبادی وَادْخُلی جَنَّتی؛ تو ای روح آرام یـافته! به سوی پروردگـارت بـاز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، سپس در سلک بندگانم

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۳۲.

(۲). توضیح بیشتر را در رساله لقاء اللّه مرحوم ملکی تبریزی مطالعه فرمائید.

در آی و در بهشتم وارد شو!» «۱»

سپس برای رسیدن به این سرمنزل بزرگ و بی مانند طیّ پنج

مرحله را پیشنهاد می کند:

مرحله اوّل: تکمیل و تقویت اعتقادات و توجّه خاص به اصول دین.

مرحله دوم: توبه و بازگشت به اعمال صالح و پرهیز از گناهان و انجام واجبات است.

مرحله سوم: مهیّا و آماده شدن برای پاکسازی نفس از رذائل و آراستن آن با فضائل اخلاق است.

مرحله چهارم: محو انانیّت و حصول فنا در برابر عظمت حق است.

در این مرحله که تعلّق زندگی مادّی برطرف شده و تعلّقات به اموال و اولاد و لذّات، مشتهیات مادّی و خیالی تغییر کرده و به تعلّق روحانی و معنوی مبدّل شده، تنها چیزی که باقی مانده تعلّق به نفس خویش است و این تعلّق به اندازه ای ریشه دار و محکم است که گوئی از شدّت ظهور خفا پیدا کرده است؛ ولی یک نکته باقی است و آن این که سالک در تمام این مراحل مقصودش رسیدن به لقای او، به پروردگار، بوده؛ یعنی، در واقع و در باطن هر کاری کرده برای خود کرده است.

به تعبیر دیگر، او می خواسته به مقامات والاـ نائل گردد و از مقرّبین درگاه خدا باشد و به کمالات روحانی و معنوی برسد؛ پس در همه جا سخن از خود او بوده نه از هدف، به دلیل این که هرگاه به چنین مقامی واصل می شد نهایت سرور و خوشحالی پیدا می کرد ولی اگر دیگری برای او این مقامات پیدا می شد حدّ اقل تا این حد خوشحال نبود. اینجا است که باید «من» و توجّه به خود بر طرف گردد و محبوب و مورد علاقه سالک جلوه و ظهور خدا باشد نه مقیّد به خود او؛ به تعبیر آشکارتر، «من» باید حذف شود و این حجاب

که بزرگترین مانع و سدّ راه حق و آخرین حجاب سالک برای وصول به لقاء اللّٰه است، بر طرف گردد.

برای از میان بردن این حجاب چندین راه است:

۱- راه توجّه قلبی به خداوند و توحید ذاتی و صفاتی و افعالی و از این طریق می فهمد

---

(۱). سوره فجر، آیه ۲۷ تا ۳۰.

که غیر او در برابر او هیچ و پوچ است.

۲- تفکّر و استدلال برای مبارزه با انانیّت و حجاب نفس، به این معنی که خدا را وجودی نامحدود و ازلی و ابدی و حیّ مطلق می بیند و خود را وجودی از هر نظر محدود و در منتهای عجز و ضعف و فقر و سراپا نیاز که یک لحظه بی وجود او نمی تواند باقی بماند.

۳- معالجه با اضداد و آن این که در هر مورد بجای «مَنْ» توجّه به خدا و بندگان صالح خداوند باشد و خود را در حضور دائم در پیشگاه حق ببیند.

مرحله پنجم: در این مرحله سالک به صورت یک انسان ملکوتی در آمده و داخل در جبروت می شود!

منظور از ورود در مرحله جبروت آن است که انسان به خاطر کمال صفا و خلوص و محو در نور الهی، نفوذ و سلطه پیدا می کند و برای فعّالیّت و انجام وظائف الهی و ارشاد خلق و امر به معروف و نهی از منکر از روی معرفت کامل قدم برمی دارد.

به تعبیر دیگر، تا حدّ زیادی از فکر خود فارغ گشته و به تمام مسائل و وظائف و احکام و آداب شرع و سیر و سلوک اطّلاع پیدا کرده و در مقام تشخیص درد و درمان، همچون طبیبی حاذق

و ماهر گشته است. «۱»

نکته قابل توجّه این که ایشان در همه جا از آیات و روایات اسلامی به عنوان گواه و شاهد مطالب خویش استفاده کرده اند.

خلاصه و جمع بندی مکتبهای سیر و سلوک

از آنچه علمای سیر و سلوک و رهروان این راه (البتّه آنهایی که در طریق شریعت و مسیر اسلام و اهل بیت گام برمی داشتند نه التقاطیهای صوفی مآب) بر می آید و نمونه هائی از آنها در بالا آمد، اصول مشترک زیر استفاده می شود:

۱- هدف اصلی لقاء اللَّه و شهود ذات پاک پروردگار با چشم دل و حضور روحانی و

---

(۱). برای توضیح بیشتر به کتاب «لقاء اللّه» تالیف علّامه بزرگوار آقای مصطفوی مراجعه فرمائید.

معنوی در محضر اوست.

۲- برای رسیدن به این مقصد، نخستین گام توبه از همه گناهان و شستن رذائل اخلاقی و آراسته شدن به فضائل اخلاقی است.

۳- در این راه باید آداب چهارگانه مشارطه و مراقبه و محاسبه و معاقبه را فراموش نکند؛ یعنی، صبحگاهان با خود شرط کند که گِرد گناه و خلاف رضای حق نگردد و در تمام مدّت روز مراقب نفس سرکش باشد و شامگاهان و هنگام خواب به محاسبه بنشیند و اگر خلافی از او سرزده بود خود را به وسیله ترک انواع لذائذ مجازات و عقوبت کند.

۴- مبارزه با هوای نفس که بزرگترین سدّ این راه است از واجب ترین واجبات می باشد.

۵- توجّه به أذکار و أورادی که در شرع مقدّس وارد شده همچون ذکر «لاحَوْلَ وَلاقُوَّةَ الَّا بِاللَّهِ» و ذکر «لااله الَّا انْتَ سُبْحانَکَ انِی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمینَ» و ذکر «اللَّه» و «یاحیّ» و «یا قیّوم» و امثال این اذکار، سبب قوّت بر پیمودن این راه

است.

۶- توجّه قلبی به حقیقت توحید ذات و صفات و افعال خداوند و غرق شدن در صفات کمال و جمال او، توشه دیگری برای این راه پرفراز و نشیب است.

۷- شکستن بزرگترین بُتْ و آن بُت انانیّت و توجّه به خویشتن، از مهمترین شرائط وصول به مقصد است.

۸- استفاده از وجود استاد و مُربّی که زیر نظر او کار کند و همچون طبیب به درمان او بپردازد، گروهی شرط دانسته اند؛ و بعضی نیز روی آن تکیه خاصّی ندارند هر چند متاسّفانه توجّه به استاد در مورد بسیاری از اشخاص سبب شده که در دام شیاطین خطرناکی که خود را به صورت فرشته نشان می داده اند! بیفتند و دین و دنیا و ایمان و اخلاق آنها بر باد رود!

بعضی وظیفه ارشاد خلق و پیمودن راه انبیا و اولیا در هدایت مردم، و امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان آخرین مرحله آورده اند در حالی که بسیاری مطلقاً سخنی از این مرحله بر زبان نرانده و سالک را به خودش واگذارده اند.

غرض از آوردن این بحث در ضمن مباحث اخلاقی این کتاب این بود که:

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۴

اولًا- عصاره ای از این تفکّرات که به هر حال با مباحث اخلاقی سرو کار دارد ارائه گردد و خوانندگان این کتاب با بصیرت بیشتری در وادی تهذیب اخلاق گام بردارند.

و ثانیاً- به تمام پویندگان این راه هشدار دهیم که مرز میان حقّ و باطل بسیار باریک است و چه بسا جوانان پاکدل که به امید راه یافتن به سرچشمه آب بقا در این وادی به راه افتاده اند ولی از طریق عقل و شرع منحرف شده و

در وادی کفر و ضلالت سرگردان گشته و در چنگال گرگانی که به لباس شبان در آمده اند گرفتار شده و همه چیز خود را از دست داده اند.

***

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۵

فصل دهم: آیا در هر مرحله استاد و راهنما لازم است؟

اشاره

بسیاری از علمای سیر و سلوک عقیده دارند که رهروان راه کمال و فضیلت و تقوا و اخلاق و قرب الی اللَّه باید زیر نظر استادی کار کنند؛ همان گونه که در بحث گذشته از رساله سیر و سلوک منسوب به محقّق بحر العلوم و رساله لبّ اللّباب تقریرات مرحوم علّامه طباطبایی نقل کردیم که فصل بیست و یکم وظائف سالك الی اللَّه را کار کردن زیر نظر مربّی و استاد شمرده اند، اعم از استادان خاصّ الهی که پیشوایان معصومند و استادان عام که بزرگان پوینده این راهند.

ولی آگاهان ذی فن هشدار می دهند که رهروان راه تقوا و تهذیب نفس نباید به آسانی خود را به این و آن بسپارند، و تا کسی را به قدر کافی آزمایش نکنند و از صلاحیّت علمی و دینی آنها آگاه نگردند، خود را در اختیار آنان قرار ندهند، و حتّی به ظاهر شدن کارهای خارق العاده و خبر از اسرار پنهانی یا مربوط به آینده و حتّی عبور از روی آب و آتش قناعت نکنند، چرا که صدور این گونه اعمال از مرتاضان غیر مهذّب نیز امکان پذیر است.

بعضی از آنان لزوم رجوع به استاد را فقط در ابتدای کار لازم دانسته اند، امّا پس از پیمودن مراحل قابل ملاحظه ای دیگر همراهی آنها را لازم نمی دانند؛ ولی بهره گیری از استاد خاص یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام در تمام

مراحل لازم است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۶

به هر حال، گاه برای لزوم انتخاب استاد و ارشاد کننده طریق، به آیه «فَاسْئَلُوا اهْلَ الذِّكْرِ انْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ؛ از آگاهان بپرسید اگر نمی دانید!» (سوره انبیاء، آیه ۷) استدلال کرده اند که سخن از تعلیم می گوید نه از تربیت؛ ولی از آنجا که تربیت در بسیاری از موارد متّکی بر تعلیم است، بی شک باید در این گونه موارد از آگاهان کمک گرفت، و این معنی با انتخاب یک فرد خاص برای نظارت بر اعمال و اخلاق او، تفاوت روشنی دارد.

و گاه در اینجا از داستان موسی و خضر که در قرآن بطور مشروح آمده کمک گرفته می شود، چرا که موسی با آنکه پیامبر اولوالعزم بود، بی نیاز از خضر نبود، و بخشی از راه را به کمک او پیمود؛ آنها می گویند:

طیّ این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی ولی با دقّت در داستان خضر و موسی علیهم السلام می توان دریافت که شاگردی موسی علیه السلام نزد خضر، به فرمان الهی صورت گرفت و برای فراگیری علوم خاصّی از اسرار حکمت خداوند در مورد حوادث مختلف این جهان بود، و در واقع علم موسی علیه السلام علم ظاهر بود (و مربوط به دائره تکالیف) و علم خضر، علم باطن بود (و مربوط به دائره فوق تکلیف) «۱» و این مسأله با انتخاب یک استاد خصوصی در تمام مراحل تهذیب نفس و پیمودن راه تقوا، تفاوت دارد، هر چند اجمالًا به اهمّیّت کسب فضیلت از محضر استاد اشاره دارد.

و گاه در اینجا به مسأله لقمان و فرزندش اشاره می شود که این استاد الهی، اخلاقِ فرزندش

را زیر نظر گرفت و در پیمودن راه کمال به او کمک کرد. «۲»

علّامه مجلسی در بحار الانوار در حدیثی از امام علیّ بن الحسین علیه السلام نقل می کند که فرمود: «هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكيمٌ يُرْشِدُهُ؛ کسی که دانشمند و حکیمی او را ارشاد نکند، هلاک می شود!» «۳»

ولی از مجموع آنچه گفته شد این امر استفاده نمی شود که در مباحث اخلاقی همیشه

---

(۱). شرح بیشتر دراین باره را در تفسیر نمونه، جلد ۱۲، ذیل آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف مطالعه فرمایید.

(۲). برای توضیح بیشتر به تفسیر سوره لقمان جلد ۱۷ تفسیر نمونه مراجعه شود.

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۵۹.

استاد خصوصی لازم است بطوری که اگر نباشد برنامه تربیت و پرورش اخلاق و تقوا و ادامه سیر و سلوک مختل گردد، چه بسیارند کسانی که با استفاده از آیات قرآن و روایات اسلامی و کلمات بزرگان در کتب اخلاقی و التزام عملی به آنها، این راه را پیموده و به مقامات والایی رسیده اند، هر چند نمی توان انکار کرد که وجود استاد خصوصی و مدد گرفتن از انفاس قدسیّه نیکان و پاکان وسیله خوبی برای نیل کمال و طیّ طریق در کوتاهترین مدّت و حلّ مشکلات اخلاقی می باشد.

در نهج البلاغه نیز آمده است: «ايُّهَا النَّاسُ اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَهِ مِصْباحٍ واعِظٍ مُتَّعِظٍ؛ ای مردم چراغ دل را از شعله گفتار واعظی با عمل، روشن سازید!» «۱»

ولی متأسّفانه در بسیاری از این موارد نتیجه معکوس حاصل شده است، و افرادی به عناوین مختلف، خود را به عنوان مربّی اخلاق و استاد مقام ارشاد قلمداد کرده، در حالی که

از رهزنـان این راه بـوده انـد و افراد پاکـدل و حـق طلب را به راه تصوّف یـا طرق انحرافی دیگر، و یـا خـدای نکرده به مفاسـد اخلاقی ننگین کشانیـده انـد؛ به همین دلیـل، ما به تمام پوینـدگان این راه هشـدار می دهیم که اگر می خواهنـد اسـتادی برای مسائل اخلاقی انتخاب کنند بسیار با احتیاط گام بردارند و در این انتخاب سختگیر و دقیق باشند و هرگز به ظواهر عمل نکنند و به سوابق اشخاص، خوب بنگرند و با مشورت با آگاهان دست به چنین انتخابی بزنند تا به مقصود خود نائل گردند.

نقش واعظ درون

درباره واعظ برون به اندازه کافی صحبت شد، اکنون سخن از واعظ درون است؛ از بعضی از روایات اسلامی استفاده می شود که وجدان بیدار که از آن به واعظ درون تعبیر می شود، نقش مهمّی در پیمودن راه تکامل اخلاقی و تقوا دارد، بلکه بدون آن پیمودن این راه مشکل است.

در حدیثی از امام علیّ بن الحسین علیه السلام آمده است که فرمود: «ابْنَ آدَمَ انَّکَ لاتَزالُ

---

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۸

بَخَیرٍ ماکانَ لَکَ واعِظٌ مِنْ نَفْسِك، وَما کانَتِ الْمُحاسَبَهُ مِنْ هَمَّكَ؛ ای فرزند آدم! تو همواره در مسیر خیر و خوبی قرار داری مادام که واعظی از درون داشته باشی، و مادام که حسابرسی خویشتن از کارهای اصلی تو باشد.» «۱»

شبیه همین معنی با کمی تفاوت نیز از آن حضرت نقل شده است. «۲»

در یکی از خطب نهـج البلاغه نیز چنین آمده است: «وَاعْلَمُوا انَّهُ مَنْ لَمْ یُعَنْ عَلی نَفْسِهِ حَتّی یَکُونَ لَهُ مِنْها واعِظٌ وَزاجِرٌ، لَمْ یَکُنْ لَهُ مِنْ غَیْرِها لازاجِرٌ وَلاواعِظٌ؛ آگاه باشید آن کس که به

خویش کمک نکنـد تا واعظ و مانعی از درون جانش برای او فراهم گردد، موعظه و انـدرز دیگران در او اثر نخواهـد داشت!» «۳»

بدیهی است در این راه انسان بیش از هر چیز نیاز به واعظی دارد که در همه حال با او باشد و از اسرار درونش با خبر گردد، و همواره او را تحت مراقبت خود قرار دهـد؛ و چه عاملی جز واعظ درون یعنی وجدان بیدار می تواند این نقش را عملی کند، و در لغزشها و خطاها در اوّلین فرصت به انسان هشدار دهد و او را از سقوط در پرتگاه انحرافات اخلاقی باز دارد.

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السـلام چنین می خوانیم: «اجْعَلْ مِنْ نَفْسِکَ عَلی نَفْسِکَ رَقیباً؛ از خودت مراقبی بر خویشتن قرار ده!» «۴»

در حـدیث دیگری از همـان امـام علیه السـلام آمـده است: «یَنْبَغی انْ یَکُونَ الرَّجُلُ مُهَیْمِناً عَلی نَفْسِهِ مُراقِباً قَلْبَهُ، حافِظاً لِسانَهُ؛ شایسته است که انسان بر نفس خویش مسلّط باشد، و قلب خود را مراقبت کند، و زبان خویش را حفظ نماید!» «۵»

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۳۷.

(۲). همان مدرک، صفحه ۱۴۷.

(۳). نهج البلاغه، خطبه ۹۰.

(۴). غرر الحکم

(۵). همان مدرک

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۹

فصل یازدهم: آمادگیهای لازم برای پرورش فضائل اخلاقی

اشاره

اضـافه بر آنچه تـاکنون برای پیشـرفت برنـامه تهـذیب اخلاـق گفته ایم، امور دیگری وجود دارد که تـأثیر بسـزائی در مبارزه با رذائل اخلاقی و تقویت اصول فضائل در وجود آدمی دارد که از جمله امور زیر را می توان برشمرد:

۱- پاک بودن محیط

بی شک وضع محیط اجتماعی زنـدگی انسان اثر فوق العاده ای در روحیّات و اعمال او دارد چرا که انسان بسـیاری از صـفات خود را از محیط کسب می کند. محیطهای پاک غالباً افراد پاک پرورش می دهد و محیطهای آلوده غالباً افراد آلوده.

درست است که انسان می تواند در محیط ناپاک، پاک زندگی کند و بعکس در محیطهای پاک سیر ناپاکی را طی کند و به تعبیر دیگر، شرایط محیط علّت تامّه در خوبی و بدی افراد نیست ولی تأثیر آن را به عنوان یک عامل مهمّ زمینه ساز نمی توان انکار کرد.

ممکن است کسانی قائل به جبر محیط باشند- همان گونه که هستند- ولی ما هر چند جبر را در تمام اشکالش نفی می کنیم امّا تأثیر قویّ عوامل زمینه ساز را هرگز انکار نخواهیم کرد.

با این اشاره کوتاه به قرآن باز می گردیم و آیاتی را که درباره تأثیر محیط در شخصیّت

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۰

انسان به دلالت مطابقی یا به اصطلاح التزامی سخن می گوید، مورد بحث قرار می دهیم:

۱- وَالْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِاذْنِ رَبِّه وَالَّذی خَبُثَ لایَخْرُجُ الّانَکِداً کَذلِکَ نُصَرِّفُ الآیاتِ لِقَوْمٍ یَّشْکُرُونَ (سوره اعراف، آیه ۵۸)

۲- وَجاوَزْنا بِبَنی اسْرائیلَ الْبَحْرَ فَاَتَوْا عَلی قَوْمٍ یَّعْکُفُونَ علی اصْنامٍ لَّهُم قالُوا یا مُوسَی اجْعَلْ لَّنا الهاً کَما لَهُمْ آلِهَةٌ قالَ انَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (سوره اعراف، آیه ۱۳۸)

۳- وَقالَ نُوحٌ رَبِّ لاتَذَرْ عَلَی الْارْضِ مِنَ الْکافِرینَ دَیّاراً- انَّکَ انْ تَذَرْهُمْ یُضِلُّوْا عِبادَکَ

وَلایَلِدُوْا الّاَفاجِراً کَفّاراً (سوره نوح، آیات ۲۶ و ۲۷)

۴- یا عِبادِیَ الَّذینَ آمَنُوْا انَّ ارْضی واسِعَةٌ فَایَّایَ فَاعْبُدوُنِ (سوره عنکبوت، آیه ۵۶)

۵- انَّ الَّذینَ تَوَفّیهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمی انْفُسِهِمْ قالُوْا فیمَ کُنْتُمْ قالُوْا کُنّا مُسْتَضْعَفینَ فِی الْارْضِ قالُوْا الَمْ تَکُنْ ارْضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوْا فیها فَاوُلئِکَ مَأْویهُمْ جَهَنَّمُ وَساءَتْ مَصیراً (سوره نساء، آیه ۹۷)

ترجمه:

۱- سرزمین پاکیزه (و شیرین) گیاهش به فرمان پروردگار می روید؛ امّا سرزمین های بد طینت (و شوره زار) جز گیاه ناچیز و بی ارزش از آن نمی روید؛ این گونه آیات (خود) را برای آنها که شکر گزارند، بیان می کنیم.

۲- و بنی اسرائیل را (سالم) از دریا عبور دادیم (ناگاه) در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بتهایشان با تواضع و خضوع گرد آمده بودند (در این هنگام بنی اسرائیل) به موسی گفتند: «تو هم برای ما معبودی قرار ده همان گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند!» گفت:

«شما جمعیّتی جاهل و نادان هستید!»

۳- نوح گفت: «پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار! چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگانت را گمراه می کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند!»

۴- ای بندگان من که ایمان آورده اید! زمین من وسیع است، پس تنها مرا بپرستید (و در برابر فشارهای دشمنان تسلیم نشوید!)

۵- کسانی که فرشتگان (قبض ارواح) روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۱

بودند، به آنها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با این که مسلمان بودید، در صف کفّار جای داشتید؟!)» گفتند: «ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم.» آنها [/ فرشتگان

گفتند: «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟!» آنها (عذری نداشتند، و) جایگاهشان دوزخ است و سرانجام بدی دارند.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه تأثیر محیط در اعمال و افعال انسان به صورت لطیفی بیان شده است.

توضیح این که: مفسّران بزرگ در تفسیر این آیه بیانات گوناگونی دارند.

بعضی گفته اند منظور این است که آب زلال و حی همچون قطرات باران بر سرزمین دلها فرو می ریزد؛ دلهای پاک آن را می پذیرد و گلهای زیبای معرفت و میوه های لذّتبخش تقوا و طاعت از آن می روید در حالی که دلهای ناپاک و آلوده واکنش مناسبی نشان نمی دهند؛ پس اگر می بینیم عکس العمل همه در برابر دعوت پیامبر و تعلیمات اسلام یکسان نیست، این به خاطر نقص در فاعلیّت فاعل، نمی باشد بلکه اشکال در قابلیّت قابل است «۱».

دیگر این که، هدف از بیان این مثال این است که همیشه نیکیها و خوبیها را از محلّ مناسبش طلب کنید چرا که تلاش و کوشش در محلهای نامناسب چیزی جز هدر دادن نیروها محسوب نمی شود. «۲»

احتمال سومی که در تفسیر این آیه وجود دارد و می تواند برای بحث ما مورد استفاده قرار گیرد این است که: در این مثال انسانها به گیاهان تشبیه شده اند و محیط زندگی آنها به زمینهای شور و شیرین؛ در یک محیط آلوده، پرورش انسانهای پاک مشکل است هر چند تعلیمات قوی و مؤثّر باشد، همان گونه که قطرات حیاتبخش باران هرگز در شوره زار سنبل نمی رویاند. به همین دلیل، برای تهذیب نفوس و تحکیم اخلاق صالح باید به

---

(۱). این تفسیر را فخر رازی به عنوان اوّلین احتمال در معنی آیه، ذکر کرده است

(تفسیر فخر رازی، جلد ۱۴، صفحه ۱۴۴)؛ جمعی دیگر نیز آن را از ابن عبّاس نقل کرده اند.

(۲). این تفسیر در مجمع البیان و تفسیر الحدید در ذیل آیه بالا مورد بحث قرار گرفته است.

اصلاح محیط اهمّیّت فراوان داد.

البتّه تفسیرهای سه گانه بالا هیچ گونه منافات با هم ندارد؛ ممکن است تمثیل فوق ناظر به همه این تفسیرها باشد.

آری! محیط اجتماعی آلوده، دشمن فضائل اخلاقی است؛ در حالی که محیطهای پاک بهترین و مناسبترین فرصت را برای تهذیب نفوس دارد.

در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم می خوانیم که روزی یاران خود را مخاطب ساخته و فرمود: «ایّاکُمْ وَخَضْراءَ الدِّمَنِ، قَیلَ یارَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خَضْراءُ الدَّمَنِ قالَ صلی الله علیه و آله: الْمَرْئَهُ الْحَسْناءُ فی مَنْبَتِ السُّوْءِ؛ از گیاهان (زیبایی که) بر مزبله ها می روید بپرهیزید! عرض کردند ای رسول خدا! گیاهان زیبایی که بر مزبله ها می روید اشاره به چه کسی است؛ فرمود: زن زیبایی که در خانواده (و محیط) بد پرورش یافته!» «۱»

این تشبیه بسیار گویا می تواند اشاره به تأثیر محیط خوب و بد در شخصیّت انسان باشد و یا اشاره به مسأله وراثت به عنوان یک وسیله زمینه ساز و یا هر دو.

در آیه دوم سخن از قوم بنی اسرائیل است که سالها تحت تعلیمات روحانی و معنوی موسی علیه السلام در زمینه توحید و سایر اصول دین قرار داشتند و معجزات مهمّ الهی را همچون شکافته شدن دریا و نجات از چنگال فرعونیان، بطور خارق العاده با چشم خود دیدند؛ امّا همین که در مسیر خود به سوی شام و سرزمینهای مقدّس، با گروهی بت پرست برخورد کردند، چنان تحت تأثیر این

محیط ناسالم قرار گرفتند که صدا زدند: «يا مُوسَـِى اجْعَلْ لَنا الهاً كَما لَهُمْ آلِهَةٌ؛ ای موسی برای ما بتی قرار بده همان گونه که آنها دارای معبودان و بتها هستند!»

موسی از این سخن بسیار متعجّب و خشمگین شد و گفت: «به یقین شما جمعیّتی جاهل و نادان هستید! (قالَ انَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ)

سپس بخشی از مفاسد بت پرستی را برای آنها شرح داد.

و عجب آن که بنی اسرائیل بعد از توضیحات صریح موسی علیه السلام نیز اثر منفی آن محیط

---

(۱). وسائل الشّیعه، جلد ۱۴، صفحه ۱۹، حدیث ۷- بحار الانوار، جلد ۱۰۰، صفحه ۲۳۲، حدیث ۱۰.

مسموم در آنها باقی بود، بطوری که سامری توانست از غیبت چند روزه موسی علیه السلام استفاده کند و بت طلائی خود را بسازد و اکثریّت آن گروه نادان را به دنبال خود بکشاند و از توحید به شرک و بت پرستی ببرد.

این موضوع بخوبی نشان می دهد که محیطهای ناسالم تا چه حد می تواند در مسائل اخلاقی و حتّی عقیدتی اثر بگذارد؛ شک نیست که بنی اسرائیل پیش از مشاهده این گروه بت پرست، زمینه فکری مساعدی در اثر زندگی مداوم در میان مصریان بت پرست، برای این موضوع داشتند ولی مشاهده آن صحنه تازه به منزله جرقّه ای بود که زمینه های قبلی را فعّال کرد؛ و به هر حال، همه اینها دلیل بر تأثیر محیط در افکار و عقائد انسان است.

در سومین آیه که از زبان حضرت نوح به هنگام نفرین بر قوم بت پرست می باشد، شاهد و گواه دیگری بر تأثیر محیط در اخلاق و عقائد انسان است.

نوح، نفرین خود را درباره نابودی آن قوم کافر با

این جمله تکمیل کرد، و در واقع نفرین خود را مستدل کرد؛ عرض کرد: «خداوندا اگر آنها را زنده بگذاری، بندگانت را گمراه و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آید! (انَّکَ انْ تَذَرْهُمْ یُضِلُّوْا عِبادَکَ وَلایَلِدُوْا الَّا فاجِراً کَفَّاراً)

هم نسل امروز آنها کافر و منحرف است و هم نسلهای آینده که در این محیط پرورش می یابد، آلوده می شوند.

در چهارمین و پنجمین آیه، سخن از لزوم هجرت از محیطهای آلوده است؛ در چهارمین آیه خداوند بندگان با ایمان خود را مخاطب ساخته و می گوید: «زمین من گسترده است تنها مرا بپرستید (تسلیم فشار دشمن نشوید و در محیط آلوده نمانید) (یا عِبادِیَ الَّذینَ آمَنُوا انَّ ارْضی واسِعَهٌ فَایّای فَاعْبُدُونَ)

و در پنجمین آیه، به کسانی که ایمان آورده اند و هجرت نکرده اند هشدار می دهد و می گوید عذر آنها در پیشگاه خداوند پذیرفته نیست؛ مضمون آیه چنین است: «کسانی که فرشتگان قبض ارواح، روح آنها را گرفتند در حالی که به خود ستم کرده بودند؛ به آنها گفتند شما در چه حالی بودید (و چرا با این که مسلمان بودید در صف کفّار جای داشتید) آنها در پاسخ گفتند ما در زمین خود تحت فشار بودیم فرشتگان گفتند مگر سرزمین

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۴

خداوند پهناور نبود چرا هجرت نکردید آنها (عذری نداشتند و به عذاب الهی گرفتار شدند) جایگاهشان جهنّم و سرانجام بدی دارند (انَّ الَّذینَ تَوَفّیهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمی انْفُسِهِمْ قالُوْا فیمَ کُنْتُمْ قالُوْا کُنَّا مُسْتَضْعَفینَ فِی الْارْضِ قالُوْا الَمْ تَکُنْ ارْضُ اللَّهِ واسِعَهً فَتُهاجِرُوْا فیها فَاوُلئِکَ مَأْویهُمْ جَهَنَّمُ وَساءَتْ مَصیراً)

اصولًا مسأله هجرت که از اساسی ترین مسائل در اسلام است تا آنجا که تاریخ

اسلام بر پایه آن بنیاد شده، فلسفه هائی دارد که یکی از مهمترین آنها فرار از محیط آلوده و نجات از تأثیرات سوءِ آن است.

هجرت، بر خلاف آنچه بعضی می پندارند، مخصوص آغاز اسلام نبوده بلکه در هر عصر و زمانی جاری است که اگر مسلمانان در محیطهای آلوده به شرک و کفر و فساد باشند و عقائد یا اخلاق آنها به خطر بیفتد، باید از آنجا مهاجرت کنند. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ فَرَّبِدینِهِ مِن ارْضٍ الی ارْضٍ وَانْ کانَ شِبْراً مِنَ الْارْضِ اسْتَوْجَبَ الْجَنَّهِ وَکانَ رَفِیقَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَابْراهیمَ علیه السلام؛ کسی که برای حفظ آئین خود از سرزمینی به سرزمین دیگر- اگر چه به اندازه یک وجب فاصله داشته باشد- مهاجرت کند، مستحقّ بهشت می گردد و همنشین محمّد صلی الله علیه و آله و ابراهیم علیه السلام (دو پیامبر بزرگ مهاجر) خواهد بود! «۱»

تکیه بر مقدار شِبر (مقدار یک وجب) دلیل بر اهمّیّت فوق العاده این مسأله است که به هر مقدار و در هر عصر و زمان مهاجرت انجام گیرد، هماهنگی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ابراهیم علیه السلام حاصل خواهد شد.

کوتاه سخن این که، در هر عصر و زمان، محیط در ساختن شخصیّت و اخلاق انسانها مؤثّر بوده است و پاکی و یا ناپاکی محیط، عامل تعیین کننده ای محسوب می شود؛ هر چند مسأله، جنبه جبری ندارد. بنابراین، برای پاکسازی اخلاق و پرورش ملکات فاضله، یکی از مهمترین اموری که باید مورد توجّه قرار گیرد، مسأله پاکسازی محیط است.

و اگر محیط به قدری آلوده باشد که نتوان آن را

پاک کرد، باید از چنین محیطی

---

(۱). نور الثّقلین، جلد اوّل، صفحه ۵۴۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۵

مهاجرت نمود.

آیا هنگامی که حیات مادّی انسان در یک محیط به خاطر آلودگی به خطر بیفتد، از آن جا هجرت نمی کند؟ پس چرا هنگامی که حیات معنوی و اخلاقی او که از حیات مادّی ارزشمندتر است به خطر افتد، به عذر این که این جا زادگاه من است، تن به انواع آلودگیهای خود و خانواده و فرزندانش بدهد و مهاجرت نکند!

بر تمام علمای اخلاق لازم است که برای پرورش فضائل اخلاقی برنامه های مؤثّری برای پاکسازی محیط بیندیشند؛ چرا که بدون آن، کوششهای فردی و موضعی کم اثر خواهد بود.

***

۲- نقش معاشران و دوستان

اشاره

موضوع دیگری که تأثیر عمیق آن به تجربه ثابت شده و همه علمای اخلاق و تعلیم و تربیت اتّفاق نظر دارند، مسأله معاشرت و دوستی است. غالباً دوستان و معاشران ناباب و آلوده سبب آلودگی افراد پاک شده اند؛ عکس آن نیز صادق است، زیرا بسیاری از افراد پاک و قویّ الاراده توانسته اند بعضی از معاشران ناباب را به پاکی و تقوا دعوت کنند. با این اشاره به قرآن باز می گردیم و اشاراتی را که قرآن به این مسأله دارد با هم می شنویم:

۱- وَمَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرینٌ- وَانَّهُمْ لَیَصُدُّوْنَهُمْ عَنِ السَّبیلِ وَیَحْسَبُونَ انَّهُمْ مُهْتَدُونَ- حَتَّی اذا جاءَنا قالَ یالَیْتَ بَیْنی وَبَیْنَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرینُ. «۱» ۲- قالَ قائِلٌ مِّنْهُمْ انّی کانَ لی قَرینٌ- یَقُولُ اءِنَّکَ لَمِنَ الْمُصَدِّقینَ- اءِذامِتْنا وَکُنّا تُراباً وَعِظاماً أَءِنّالَمَدینُون- قالَ هَلْ انْتُمْ مُطَّلِعُونَ- فَاطَّلَعَ فَرَاهُ فی سَواءِ الْجَحیمَ- قالَ تَاللَّهِ انْ کِدْتَّ لَتُرْدینِ- وَلَوْلا نِعْمَةُ رَبّی لَکُنْتُ مِنَ

الْمُحْضَرینَ. «۲» ۳- وَیَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیْهِ یَقُوْلُ یالَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبیلًا- یا

---

(۱). سوره زخرف، آیات ۳۶ و ۳۷ و ۳۸.

(۲). سوره صافّات، آیات ۵۱ تا ۵۷.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۶

وَیْلَتی لَیْتَنی لَمْ اتَّخِذْ فُلاناً خَلیلًا- لَقَدْ اضَلَّنی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ اذْجآءَنی وَکانَ الشَّیطانُ لِلْانْسانِ خَذُوْلًا. «۱» ترجمه:

۱- و هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را به سراغ او می فرستیم پس همواره قرین اوست- و آنها [/ شیاطین این گروه را از یاد خدا باز می دارند در حالی که گمان می کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند!- تا زمانی که (در قیامت) نزد ما حاضر شود می گوید: ای کاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود؛ چه بد همنشینی بودی!

۲- کسی از آنها می گوید: «من همنشینی داشتم- که پیوسته می گفت آیا (به راستی) تو این سخن را باور کرده ای- که وقتی ما مردیم و به خاك و استخوان مبدّل شدیم، (بار دیگر) زنده می شویم و جزا داده خواهیم شد؟!- (سپس) می گوید آیا شما می توانید از او خبری بگیرید؟- اینجاست که نگاهی می کند، ناگهان او را در میان دوزخ می بیند- می گوید: به خدا سوگند نزدیک بود مرا (نیز) به هلاکت بکشانی!- و اگر نعمت پروردگارم نبود، من نیز از احضار شدگان (در دوزخ) بودم!

۳- و (به خاطر آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدّت حسرت) به دندان می گزد و می گوید: «ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم!- ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم!- او مرا از یاد آوری (حق) گمراه ساخت بعد از

آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود!» و شیطان همیشه خوار کننده انسان بوده است!

تفسیر و جمع بندی

نخستین آیات که در بالا آمد گرچه درباره همنشینی شیطان با غافلان از یاد خداست، ولی تأثیر همنشین بد در اخلاقیّات و در سرنوشت هر انسانی روشن می سازد.

نخست می فرماید: «هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را بر او مسلّط

---

(۱). سوره فرقان، آیات ۲۷ و ۲۸ و ۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۷

می سازیم که همواره قرین و همنشین او باشد! (وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرينٌ) «۱» سپس نقش این قرین سوء (همنشین بد) را چنین بیان می کند که آنها، یعنی شیاطین، راه هدایت و حرکت به سوی خداوند را به روی آنها می بندد و آنها را از رسیدن به این هدف مقدّس باز می دارد و غم انگیزتر، این که در عین گمراهی گمان می کنند که هدایت یافته اند! (وَانَّهُمْ لَيَصُدُّوْنَهُم عَنِ السَّبيلِ وَيَحْسَبُونَ انَّهُمْ مُهْتَدُونَ)!

سپس به نتیجه آن پرداخته و می گوید: روز قیامت که همه در محضر الهی حاضر می شوند و پرده ها کنار می رود و حقایق فاش می شود، این انسان گمراه خطاب به دوست اغواگر شیطانش کرده، می گوید ای کاش فاصله میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود، چه همنشین بدی هستی! (حَتَّى اذا جاءَنا قالَ يالَيْتَ بَيْنى وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرينُ)

از این تعبیرات بخوبی استفاده می شود که همنشین بد می تواند انسان را بکلّی از راه خدا منحرف سازد؛ پایه های اخلاق را بر روی او ویران کند و واقعیّتها را چنان دگرگون نشان دهد که انسان در عین گمراهی خود را در زمره هدایت

یافتگـان ببینـد؛ و به یقین در چنین حـالی هـدایت و بـازگشت به صـراط مسـتقیم غیر ممکن است؛ و زمانی بیـدار می شود و به هوش می آید که راه برگشت بکلّی بسـته شده؛ حتّی از تعبیر آیه استفاده می شود که این همنشینان بد در آن زندگی ابدی نیز با او هسـتند و چه دردآور است که انسان کسـی را که مایه بـدبختی او شده همیشه در برابر خود ببیند و به او گفته شود بیهوده آرزوی جدا شدن از او را مکن شـما با هم سـرنوشت مشترکی دارید! (وَلَنْ یَنْفَعَکُمُ الْیَوْمَ اذْ ظَلَمْتُمْ انَّکُمْ فِی الْعَذابِ مُشْتَرِکُونَ). «۲» شبیه آیات فوق، آیه ۲۵ سوره فصّلت می باشد که می گوید: «وَقَیَّضْنا لَهُمْ قُرَناآءَ

---

(۱). برای نقیض از مادّه قیض معانی مختلفی نقل کرده انـد؛ بعضـی آن را به معنی تسبیب و بعضـی به معنی تقدیر و برکندن و بعضـی مانند راغب به معنی مسـلّط ساختن می دانند چرا که قیض به معنی پوست سـفیدی است که روی تخم مرغ را گرفته (و آن را احاطه کرده است).

(۲). سوره زخرف، آیه ۳۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۸

فَزَیَّنُوا لَهُمْ ما بَیْنَ ایْدیهِمْ وَما خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فی امَمٍ قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْانْسِ انَّهُمْ کانُوا خاسِرینَ؛ ما برای آنهـا همنشـینانی (زشت سـیرت) قرار دادیم که زشتیهـا را از پیش رو و پشت سـر آنهـا در نظرشـان جلوه دادنـد؛ و فرمـان الهی دربـاره آنـان تحقّق یافت و به سـرنوشت اقوام گمراهی از جنّ و انس که قبل از آنها بودنـد گرفتار شدنـد؛ آنها مسـلّماً زیانکار بودند!»

*** در بخش دوم از این آیات، از کسانی سخن می گوید که همنشین بدی داشتند که پیوسته

در گمراهی آنها می کوشیدند ولی آنها به لطف و رحمت الهی و با تلاش و کوشش توانسته اند خود را از چنگال وسوسه آنها رهائی بخشند در حالی که تا لب پرتگاه پیش رفته بودند؛ در اینجا نیز سخن از تأثیر فوق العاده همنشین بد در شکل گیری عقائد و اخلاق انسان است ولی در عین حال چنان نیست که انسان مجبور باشد و نتواند با تلاش و کوشش، خویشتن را نجات دهد؛ می فرماید: «در روز قیامت بعضی از بهشتیان به بعضی دیگر می گوید من در دنیا همنشینی داشتم که پیوسته به من می گفت آیا به راستی تو این سخن را باور کرده ای که وقتی ما مردیم و خاک شدیم و استخوان پوسیده شدیم، بار دیگر زنده می شویم و به جزای اعمال خود می رسیم (ولی من به فضل الهی تسلیم وسوسه های او نشدم و در ایمان خود ثابت قدم ماندم!) (فَاقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَسآءَلُونَ- قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ انّی کانَ لی قَرینٌ- یَقُولُ ءَانَّکَ لَمِنَ الْمُصَدِّقینَ- ءَاذامِتْنا وَکُنَّا تُراباً وَعِظاماً ءَانَّالَمَدینُون «۱»)

در این هنگام او به فکر همنشین نااهل قدیمی خود می افتد و به جستجو برمی خیزد و از همان اوج بهشت نگاهی به سوی دوزخ می افکند و ناگهان او را در وسط جهنّم می بیند (فَاطَّلَعَ فَرَاهُ فی سَوآءِ الْجَحیمِ)

به او می گوید به خدا سوگند نزدیک بود مرا نیز به هلاکت بکشانی و همچون خودت بدبخت کنی و اگر لطف الهی و نعمت پروردگارم شامل حال من نبود من نیز امروز در

---

(۱). سوره صافّات، آیات ۵۰ تا ۵۳.

آتش دوزخ احضار می شدم (قالَ تَاللَّهِ انْ کِدْتَّ لَتُرْدینِ وَلَوْلا نِعْمَتُ رَبّی لَکُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرینَ).

مجموع

این آیات بخوبی نشان می دهد که همنشین بد، انسان را تا لب پرتگاه دوزخ می برد و اگر ایمان قوی و تقوا و لطف پروردگار نباشد در آن پرتگاه سقوط می کند!

*** در سومین بخش از آیات مورد بحث، سخن از تأسّف و تأثّر عمیق ستمگران در قیامت است که از انتخاب دوستان ناباب تأسّف می خورند؛ چرا که عامل اصلی بدبختی خود را در رفاقت با آنان می بینند؛ می فرماید: «و (به خاطر آور) روزی را که ظالم دست خویش را از (شدّت حسرت) به دندان می گزد و می گوید: ای کاش (با رسول خدا) راهی برگزیده بودم! ای وای بر من! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود! و شیطان همیشه خوار کننده انسان بوده است! (وَیَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلی یَدَیْهِ یَقُولُ یالَیْتَنی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبیلًا- یا وَیْلَتی لَیْتَنی لَمْ اتَّخِذْ فُلاناً خَلیلًا- لَقَدْ اضَلَّنی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ اذْجآءَنی وَکانَ الشَّیْطانُ لِلْانْسانِ خَذُوْلًا)».

به این ترتیب، ستمگران در قیامت، نخست از ترک رابطه با پیامبر شدیداً اظهار تأسّف می کنند، و سپس از ایجاد رابطه با افراد آلوده و فاسد؛ و بعد با صراحت، عامل اصلی گمراهی خود را همین دوستان منحرف و آلوده معرّفی می کنند! و حتّی تأثیر آنها را بالاتر از تأثیر پیامهای الهی (البتّه در بیمار دلان) می شمرند؛ و از تعبیر آخرین آیه، استفاده می شود که دوستان بد جزء لشکر شیطانند؛ و یا به تعبیر دیگر، از شیاطین انس محسوب می شوند.

قابل توجّه این که، در این آیات تأسّف این گروه را با جمله «یَعَضُّ الظَّالِمُ

عَلی یَدَیْهِ؛ ظـالم هر دو دست خود را به دنـدان در آن روز می گزد» بیـان فرموده؛ و این آخرین مرحله تأسّف است؛ و این در موارد ضـعیف تر، انسـان انگشت خود را به دنـدان می گیرد و در مرحله بالا ـتر، پشت دست را به دنـدان می گزد و در مراحل شدید هر دو دست خود را یکی بعد از دیگری به دندان می گزد؛ و در حقیقت این یک نوع انتقام گیری از خویشتن است که چرا

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۰

کوتاهی کردم و با دست خود وسائل بدبختی خویش را فراهم کردم!

آنچه از آیـات فـوق و بعضـی از آیـات دیگر قرآن بخـوبی اسـتفاده می شود این است که دوسـتان و معاشـران و همنشـینان در سعادت و شـقاوت انسان تأثیر فوق العاده ای دارند؛ نه تنها اخلاق و رفتار افراد را تحت تأثیر قرار می دهند، که در شکل گیری عقائـد آنها مؤثّرنـد؛ اینجاست که یک اسـتاد اخلاق بایـد همواره با دقّت تمام افراد تحت تربیت خود را از این نظر مورد توجّه قرار دهد؛ مخصوصاً در عصـر و زمان ما که نشـر وسائل فساد از طریق دوسـتان ناباب به صورت وحشتناکی در آمده و یکی از سرچشمه های اصلی انواع انحرافات را تشکیل می دهد.

نقش معاشران در روایات اسلامی

در این زمینه احادیث بسیار گویایی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام به ما رسیده است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا آنجا به این مسأله اهمّیّت داده شده که می فرماید:

«انسـان بر همـان دینی اسـت کـه دوست و رفیقش از آن پیروی می کنـد؛ الْمَرءُ عَلی دینِ خَلیلِهِ وَقَرینِهِ» «۱» همین معنی را امـام صادق علیه السلام با

استفاده از کلام پیامبر به گونه دیگری بیان کرده است؛ می فرماید: «لاتَصْحَبُوا اهْلَ الْبِدَعِ وَلاتُجالِسُوهُمْ فَتَصِيرُوْا عِنْدَ النّاسِ كَواحِدٍ مِنْهُمْ قالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: الْمَرْءُ عَلى دينِ خَليلِهِ وَقَرينِهِ؛ با بدعتگذاران رفاقت نکنید و با آنها همنشین نشوید که نزد مردم همچون یکی از آنها خواهید بود! رسول خدا فرمود: انسان پیرو دین دوست و رفیقش می باشد!» «۲»

همین معنی در حدیث دیگری از امام علیّ بن ابی طالب علیه السلام به صورت تأثیر متقابل بیان شده است؛ می فرماید: «مُجالَسَةُ الْاَخْيارِ تَلْحَقُ الْاَشْرارَ بِالْاَخْيارِ وَمُجالَسَةُ الْاَبْرارِ

---

(۱). اصول کافی، جلد ۲، ص ۳۷۵ «باب مجالسه اهل المعاصی، حدیث ۳».

(۲). همان مدرک

لِلْفُجّارِ تَلْحَقُ الْاَبْرارَ بِالْفُجّارِ؛ همنشینی با خوبان، بدان را به خوبان ملحق می کند؛ و همنشینی نیکان با بدان، نیکان را به بدان ملحق می سازد!» و در ذیل این حدیث جمله پرمعنی دیگری آمده، می فرماید: «فَمَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ امْرُهُ وَلَمْ تَعْرِفُوْا دينَهُ فَانْظُرُوا الى خُلَطائِهِ؛ کسی که وضع او بر شما مبهم باشد، و از دین او آگاه نباشید، نگاه به دوستان و همنشینانش کنید (اگر همنشین با دوستان خداست او را از مؤمنان بدانید؛ و اگر با دشمنان حق است، او را از بدان بدانید!) «۱»

در بعضی از روایات این معنی با تشبیه روشنی بیان شده می فرماید: «صُحْبَةَ الْاَشْرارِ تَكْسِبُ الشَّرَّ كَالرِّيْحِ اذا مَرَتْ بِالنَّتِنِ حَمَلَتْ نَتِناً؛ همنشینی با بدان موجب بدی می گردد؛ همچون بادی که از جایگاه متعفّن و آلوده می گذرد؛ بوی بد را با خود می برد.» «۲»

از تعبیرات بالا بخوبی استفاده می شود همان گونه که معاشرت با بدان زمینه های بدی را فراهم

می سازد، معاشرت با نیکان نور هدایت و فضائل اخلاقی را در دل انسان می افروزد.

در حدیثی از امیر مؤمنان می خوانیم: «عَمارَةُ الْقُلُوبِ فی مُعاشَرَةِ ذَوِی الْعُقُولِ؛ آبادی دلها در معاشرت با صاحبان عقل و خرد است!» «۳»

و در تعبیر دیگری از همان حضرت آمده است: «مُعاشَرَةُ ذَوِی الْفَضائِلِ حَیاةُ الْقُلُوبِ؛ همنشینی با ارباب فضیلت، مایه حیات دلها است!» «۴»

تأثیر مجالست و همنشینی و روحیّات دوستان در انسان به اندازه ای است که در حدیثی از حضرت سلیمان علیه السلام می خوانیم: «لا تَحْکُمُوْا عَلی رَجُلٍ بِشَیءٍ حَتَّی تَنْظُرُوا الی مَنْ یُصاحِبُ فَانَّما یُعْرَفُ الرَّجُلُ بِاشْکالِهِ وَاقْرانِهِ؛ وَیُنْسَبُ الی اصْحابِهِ وَاخْدانِهِ؛ درباره کسی قضاوت نکنید تا نگاه کنید با چه کسی همنشین است؛ چرا که انسان را به وسیله دوستان و همنشین هایش می توان شناخت؛ و او نسبتی با اصحاب و یارانش دارد.» «۵»

در حدیث جالبی از لقمان حکیم در باب نصایحی که به فرزندش می کرد، می خوانیم:

«یابُنَیَّ صاحِبِ الْعُلَماءَ، وَاقْرِبْ مِنْهُمْ، وَجالِسْهُمْ وَزُرْهُمْ فی بُیُوتِهِمْ، فَلَعَلَّکَ تَشْبَهُهُمْ

---

(۱). کتاب صفات الشّیعه صدوق (طبق نقل بحار، ج ۷۱، ص ۱۹۷).

(۲). غرر الحکم

(۳) غرر الحکم

(۴) غرر الحکم

(۵). بحار الانوار، ج ۷۱، صفحه ۱۸۸.

فَتَکُونَ مَعَهُمْ؛ فرزندم با دانشمندان دوستی کن! و به آنها نزدیک باش! و همنشینی کن! و به زیارت آنها در خانه هایشان برو! باشد که شبیه آنها شوی، و با آنها (در دنیا و آخرت) باشی!» «۱»

کوتاه سخن این که، در احادیث اسلامی، تعبیرات فراوان پرمعنایی در زمینه تأثیر و تأثّر دوستان از یکدیگر و شباهت اخلاقی آنها با هم، می خوانیم که اگر تمام آنها گِرد آوری

شود، بحث مشروحی را تشکیل می دهد.

برای حسن ختام، این سخن را با حدیث کوتاه و پرمعنایی از علی علیه السلام پایان می دهیم؛ امام در وصایایش به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

«قارِنْ اهْلَ الْخَیْرِ، تَکُنْ مِنْهُمْ، وَبایِنْ اهْلَ الشَّرِّ تَبِنْ عَنْهُمُ؛ با نیکان قرین و همنشین باش تا از آنها شوی! و از بدان جدایی اختیار کن تا (از بدیها) جدا شوی!» «۲»

تأثیر معاشرت در تحلیلهای منطقی

می گویند: بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است؛ در موضوع مورد بحث، مشاهده نمونه های عینی که معاشرت با بدان سرچشمه انواع انحرافات اخلاقی می شود، و معاشرت با نیکان در پاکسازی روح و جان انسان اثر می گذارد، بهترین دلیل برای بحث مورد نظر است.

این تشبیه قدیمی، که اخلاق زشت و بد همانند بیماریهای واگیردار است، که بسرعت به نزدیکان و همنشینان سرایت می کند، تشبیه صحیح گویایی است، مخصوصاً در مواردی که بر اثر کمی سنّ و سال یا کمی معلومات و یا سستی ایمان و اعتقاد مذهبی، زمینه های روحی برای پذیرش اخلاق دیگران آماده است، معاشرت این گونه افراد با افراد آلوده سمّ مهلک و کشنده ای است.

بسیار دیده شده است که سرنوشت افراد خوب و بد، بر اثر معاشرتها بکلّی دگرگون شده، و مسیر زندگانی آنها تغییر یافته است؛ و این امر دلائل مختلفی از نظر روانی دارد:

۱- از جمله مسائلی که روانکاوان در مطالعات خود به آن رسیده اند وجود روح

---

(۱). همان مدرک، ص ۱۸۹.

(۲). نهج البلاغه، وصیّت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام (نامه ۳۱).

محاکات در انسانها است؛ یعنی، افراد، آگاهانه یا ناآگاه، آنچه را در دوستان و

نزدیکان خود می بینند، حکایت می کنند؛ افراد شاد بطور ناآگاه شادی در اطرافیان خود می پاشند و «افسرده دل افسرده کند انجمنی را».

افراد مأیوس، دوستان خود را مأیوس، و افراد بدبین، همنشینان خود را بدبین بار می آورند، و همین امر سبب می شود که دوستان با سرعت در یکدیگر تأثیر بگذارند.

۲- مشاهده بدی و زشتی و تکرار آن، از قبح آن می کاهد و کم کم به صورت یک امر عادی در می آید؛ و می دانیم یکی از عوامل مؤثّر در ترک گناه و زشتیها، احساس قبح آن است.

۳- تأثیر تلقین در انسانها غیر قابل انکار است؛ و دوستان بد همنشینان خود را معمولًا زیر بمباران تلقینات می گیرند و همین امر سبب می شود که گاه بدترین اعمال در نظر آنان، تزیین یابد و حسّ تشخیص را بکلّی دگرگون سازد.

۴- معاشرت با بدان، حسّ بدبینی را در انسان، تشدید می کند و سبب می شود که نسبت به همه کس بدبین باشد، و این بدبینی یکی از عوامل سقوط در پرتگاه گناه و فساد اخلاق است. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مُجالَسَهُ الْاشْرارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْاخْیارِ؛ همنشینی با بدان موجب بدبینی به نیکان می شود.» «۱»

حتّی در حدیثی، معاشرت با بدان سبب مرگ دلها شمرده شده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این حدیث می فرماید: «ارْبَعٌ یُمِتْنَ الْقَلْبَ ... وَمُجالَسَهُ الْمَوْتی؛ فَقیلَ لَهُ یا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْمَوْتی قالَ صلی الله علیه و آله: کُلُ غَنِیٍّ مُسْرِفٍ؛ چهار چیز است که قلب انسان را می میراند ... از جمله همنشینی مردگان است، عرض شد: منظور از مردگان کیست ای رسول خدا! فرمود: هر ثروتمند اسرافکاری است.» «۲»

روشنی

این موضوع، یعنی سرایت حسن و قبح اخلاقی از دوستان به یکدیگر سبب شده که شعرا و ادبا، نیز در اشعار خود هر کدام به نوعی درباره این مطلب دادِ سخن بدهند.

---

(۱). صفات الشّیعه صدوق، طبق نقل بحار، ج ۷۱، صفحه ۱۹۷.

(۲). خصال (مطابق نقل بحار، ج ۷۱، ص ۱۹۵).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۴

در یک جا می خوانیم:

کم نشین با بدان که صحبت بد گر چه پاکی، تو را پلید کند آفتاب ار چه روشن است آن را پاره ای ابر ناپدید کند در جای دیگر آمده است:

با بدان کم نشین که بدمانی خو پذیر است نفس انسانی و نیز گفته اند:

صحبت نیک را ز دست مده که و مِه به شود ز صحبت به اشعار در این زمینه بسیار فراوان است و این بحث را با شعر معروفی از سعدی که با تکرار هرگز کهنه نشده است پایان می دهیم:

گِلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم بدو گفتم که مشکی یا عبیری که از بوی دل آویز تو مستم بگفتا من گِلی ناچیز بودم و لیکن مدّتی با گُل نشستم کمال همنشین در من اثر کرد وگرنه من همان خاکم که هستم ***

۳- تأثیر تربیت خانوادگی و وراثت در اخلاق

اشاره

همه می دانیم که اوّلین مدرسه برای تعلیم و تربیت کودک محیط خانواده است، و بسیاری از زمینه های اخلاقی در آنجا رشد و نمّو می کند؛ محیط سالم یا ناسالم خانواده تأثیر بسیار عمیقی در پرورش فضائل اخلاقی، یا رشد رذائل دارد؛ و در واقع باید سنگ زیربنای اخلاق انسان در آنجا نهاده شود.

اهمّیّت این موضوع، زمانی آشکار می شود که توجّه داشته باشیم اوّلًا کودک، بسیار

اثر پذیر است، و ثانیاً آثاری که در آن سنّ و سال در روح او نفوذ می کند، ماندنی و پا برجا است!

این حدیث را غالباً شنیده ایم که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «الْعِلْمُ (فی الصِّغَرِ کَالنَّقْشِ فی الْحَجَرِ؛ تعلیم در کودکی همانند نقشی است که روی سنگ کنده می شود!» (که

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۵

سالیان دراز باقی و برقرار می ماند.) «۱»

کودک بسیاری از سجایای اخلاقی را از پدر و مادر و برادران بزرگ و خواهران خویش می گیرد؛ شجاعت، سخاوت، صداقت و امانت، و مانند آنها، اموری هستند که به راحتی کودکان از بزرگترهای خانواده کسب می کنند؛ و رذائلی مانند دروغ و خیانت و بی عفّتی و ناپاکی و مانند آن را نیز از آنها کسب می نمایند.

افزون بر این، صفات اخلاقی پدر و مادر از طریق دیگری نیز کم و بیش به فرزندان منتقل می شود، و آن از طریق عامل وراثت و ژنها است؛ ژنها تنها حامل صفات جسمانی نیستند، بلکه صفات اخلاقی و روحانی نیز از این طریق به فرزندان، منتقل می شود، هرچند بعداً قابل تغییر و دگرگونی است، و جنبه جبری ندارد تا مسؤولیّت را از فرزندان بطور کلّی سلب کند.

به تعبیر دیگر، پدر و مادر از دو راه در وضع اخلاقی فرزند اثر می گذارند، از طریق تکوین و تشریع، منظور از تکوین در اینجا صفاتی است که در درون نطفه ثبت است و از طریق ناآگاه منتقل به فرزند می شود، و منظور از تشریع، تعلیم و تربیتی است که آگاهانه انجام می گیرد، و منشأ پرورش صفات خوب و بد می شود.

درست است که هیچ کدام از این دو جبری نیست ولی بدون

شک زمینه ساز صفات و روحیّات انسانها است، و بسیار با چشم خود دیده ایم که فرزندان افراد پاک و صالح و شجاع و مهربان، افرادی مانند خودشان بوده اند و بعکس، آلوده زادگان را در موارد زیادی آلوده دیده ایم. بی شک این مسأله در هر دو طرف استثنائاتی دارد که نشان می دهد تأثیر این دو عامل (وراثت و تربیت) تأثیر جبری غیر قابل تغییر نیست. با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و مواردی را که قرآن به آن اشاره کرده است، مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- اِنَّکَ اِنْ تَذَرْهُمْ یُضِلّوُا عِبادَکَ وَ لایَلِدُوا الّا فاجِراً کَفّاراً (سوره نوح، آیه ۲۷)

۲- فَتَقَبَّلَها رَبُّها بَقَبُولٍ حَسَنٍ وَ اَنْبَتَها نَباتاً حَسَناً وَ کَفَّلَها زَکَرِیّا (سوره آل عمران، آیه ۳۷)

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۲۲۴.

۳- اِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ اِبْراهیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمینَ- ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلِیمٌ (سوره آل عمران، آیه ۳۳ و ۳۴)

۴- یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا قُوا اَنْفُسَکُمْ وَاَهْلیکُمْ ناراً وَ قُودُهَا النّاسُ وَ الحِجارةُ (سوره تحریم، آیه ۶)

۵- یا اُخْتَ هارونَ ما کانَ اَبُوکِ امْرَءَ سَوْءٍ وَ ما کانَتْ اُمُّکِ بَغِیّاً (سوره مریم، آیه ۲۸)

ترجمه:

۱- چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگانت را گمراه می کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند!

۲- خداوند، او (مریم) را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و بطور شایسته ای، (نهالِ وجودِ) او را رویانید (و پرورش داد)؛ و کفالت او را به «زکریّا» سپرد.

۳- خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد.

آنها فرزندان (و دودمانی) بودند

که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند شنوا و دانا است (و از کوششهای آنها در مسیر رسالتِ خود، آگاه می باشد).

۴- ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان و سنگها است نگه دارید!

۵- ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زن بد کاره ای!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مورد بحث، باز سخن از قوم نوح است، که وقتی تقاضای نابودی آنها را به عذاب الهی می کند، تقاضای خود را با این دلیل مقرون می سازد، که اگر آنها باقی بمانند سایر بندگان تو را گمراه می کنند، و جز نسلی فاجر و کافر از آنها متولّد نمی شود (انَّکَ ان تَذَرْهُمْ یُضِلّوُا عِبادَکَ وَ لایَلِدُوا الّا فاجِراً کَفّاراً).

این سخن ضمن این که نشان می دهد افراد فاسد و مفسد که دارای نسل تبهکار

هستند، از نظر سازمان خلقت، حقّ حیات ندارند و باید به عذاب الهی گرفتار شوند و از میان بروند، اشاره به این حقیقت است که محیط جامعه، تربیت خانوادگی، و حتّی عامل وراثت می تواند در اخلاق و عقیده مؤثّر باشد.

قابل توجّه این که نوح علیه السلام بطور قاطع می گوید: تمام فرزندان آنها فاسد و کافر خواهند بود، چرا که موج فساد در جامعه آنها به قدری قوی بود که نجات از آن، کار آسانی نبود؛ نه این که این عوامل صد در صد جنبه جبری داشته باشد و انسان را بی اختیار به سوی خود بکشاند. بعضی گفته اند آگاهی نوح بر این نکته به خاطر وحی الهی بوده، که

به نوح فرمود: «انَّهُ لَنْ یُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِکَ الَّا مَنْ قَدْ آمَنَ؛ جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده انـد، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد!» (سوره هود، آیه ۳۶)

ولی روشن است این آیه، شامل نسل آینـده آنها نمی شود، بنابراین بعید نیست که نسبت به نسل آینده بر اساس امور سه گانه ای که گفته شد (محیط، تربیت خانوادگی و عامل وراثت) قضاوت کرده باشد.

در بعضـی از روایات، آمـده که فاسـدان قوم نوح هنگامی که فرزند آنها به حدّ تمیز می رسـید، او را نزد نوح علیه السـلام می بردند، و به کودک می گفتند این پیرمرد را می بینی، این مرد دروغگویی است، از او بپرهیز، پدرم مرا این چنین سفارش کرده (و تو نیز باید فرزندت را به همین امر سفارش کنی)!

و به این ترتیب نسلهای فاسد، یکی پس از دیگری می آمدند و می رفتند. «۱»

*** در قرآن مجید در داسـتان حضـرت مریم علیها السـلام زنی که از مهمترین و با شخصیّت ترین زنان جهان است، تعبیراتی آمده که نشان می دهد مسأله وراثت و تربیت خانوادگی و محیط پرورشی انسان در روحیّات او بسیار اثر دارد، و برای پرورش فرزندان برومند پاکدامن باید به تأثیر این امور توجّه داشت.

از جمله روحیّات مادر اوست که از زمان بارداری، پیوسته او را از وسوسه های شیطان

---

(۱). تفسیر فخر رازی و تفسیر مراغی، ذیل آیه مورد بحث.

به خدا می سپرد، و آرزو می کرد از خدمتگزاران خانه خدا باشد و حتّی برای این کار نذر کرده بود.

آیه فوق می گوید: خداوند او را به حسن قبول پذیرفت و به طرز شایسته ای گیاه وجودش را پرورش داد (فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ

حَسَنٍ وَ انْبَتَها نَباتاً حَسَناً).

تشبیه وجود انسـان پاک به گیاه برومنـد، اشاره به این حقیقت است که همان طور که برای برخورداری از یک بوته گل زیبا یا یـک درخـت پرثمر بایـد نخسـت از بـذرهای اصـلاح شـده اسـتفاده کرد و سـپس وسائـل پرورش آن گیـاه را از هر نظر فراهم سـاخت، و باغبـان نیز بایـد بطور مرتّب در تربیت آن بکوشـد، انسانها نیز چنین انـد، هم عامل وراثت در روح و جان آنها مؤثّر است، و هم تربیت خانوادگی و هم محیط.

و قابل توجّه این که در ذیل این جمله می افزاید وَ کَفَّلَها زَکَرِیَّا؛ و خداوند زکریّا را برای سرپرستی و کفالت او (مریم) برگزید «۱» پیدا است حال کسی که در آغوش حمایت پیامبر عظیم الشأنی است که خداوند او را برای کفالت او برگزیده است.

و جـای تعجّب نیست که با چنین تربیت عالی، مریم به مقاماتی از نظر ایمان و اخلاق و تقوا برسـد که در ذیل همین آیه به آن اشاره شـده: «کُلَّما دَخَلَ عَلَیْها زَکَرِیَّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزقاً قالَ یا مَرْیَمُ انّی لَکِ هذا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ انَّ اللَّهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ؛ هر زمان زکریّا وارد محراب او می شـد، غذای مخصوصـی در آنجا می دید؛ از او پرسـید ای مریم! این را از کجا آورده ای؟ گفت: این از سوی خداست؛ خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می دهد.»

آری آن تربیت بهشتی نتیجه اش این اخلاق و غذای بهشتی است!

*** در سومین آیه مورد بحث که در واقع مقدّمه ای برای آیه مربوط به مریم و کفالت

---

(۱). باید توجّه داشت «کفل» اگر بدون تشدید باشد به معنی به عهده گرفتن

سرپرستی و کفالت است، و اگر به صورت ثلاثی مزید (کفّل با تشدید) استعمال شود، به معنی انتخاب کفیل برای دیگری است، و طبق تعبیر بالا، خداوند زکریّا را برای کفالت مریم برگزید (بنابراین کفّل در اینجا دو مفعول گرفته، یکی ضمیر هاء که به مریم بر می گردد، و دوم زکریّا).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۹

زکریّا محسوب می شود، باز سخن از تأثیر عامل وراثت و تربیت در پاکی و تقوا و فضیلت است؛ می فرماید: خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید و برتری داد؛ آنها دودمانی بودند که (از نظر پاکی و فضیلت، بعضی از آنها از بعضی دیگر بودند، و خداوند شنوا و دانا است (انَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَآلَ ابْراهیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمینَ- ذُرِیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلِیمٌ).

گرفته شدن بعضی از آنها از بعضی دیگر، یا اشاره به عامل وراثت است، و یا تربیت خانوادگی و یا هر دو، و در هر حال شاهد گویایی برای مسأله مورد بحث، یعنی تأثیر وراثت و تربیت در شخصیّت و تقوا و فضیلت است.

در روایاتی که ذیل این آیه نقل شده است، به این معنی اشاره شده «۱» و به هر حال دلالت آیات فوق، بر این که محیط تربیتی یک انسان و مسأله وراثت، تأثیر عمیقی در شایستگیها و لیاقتهای او برای پذیرش مقام رهبری معنوی خلق دارد، قابل انکار نیست، و هرگز نمی توان، این گونه افراد را که از چنین وراثتها و تربیتهائی برخوردارند، با افراد دیگری که از یک وراثت آلوده و تربیت نادرست برخوردار بوده اند، مقایسه کرد.

*** در چهارمین

آیه، خداوند مؤمنان را مخاطب ساخته و می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده خویش را از آتشی که آتش افروزه و هیزمش انسانها و سنگهاست، برکنار دارید!» (یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا قُوْا اَنْفُسَکُمْ وَ اهْلیکُمْ ناراً وَقُوْدُهَا النَّاسُ وَالحِجارَةُ)

این آیه، به دنبال آیاتی است که در آغاز سوره تحریم آمده و به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار می دهد که دقیقاً مراقب اعمال خویش باشند؛ سپس مطلب را به صورت یک حکم عام مطرح نموده و همه مؤمنان را مخاطب ساخته است.

بدیهی است، منظور از آتش در اینجا همان آتش دوزخ است، و دور داشتن از آن، جز از طریق تعلیم و تربیت خانواده که موجب ترک معاصی و اقبال بر طاعات و تقوا و

---

(۱). به «نور الثّقلین» جلد ۱، صحفه **۳۳۱** مراجعه شود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۰

پرهیزگاری گردد، نخواهد بود؛ و به این ترتیب این آیه هم وظیفه سرپرست خانواده را نسبت به خانواده تحت سرپرستی خود روشن می سازد، و هم تأثیر تعلیم و تربیت را در تقوا و فضائل اخلاقی.

این برنامه ای است که باید از نخستین سنگ زیر بنای خانواده یعنی از مقدّمات ازدواج، سپس نخستین لحظه تولّد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه ریزی صحیح و با نهایت دقّت تعقیب شود.

در حدیثی می خوانیم هنگامی که آیه فوق نازل شد، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنیم؟

فرمود:

«تَأْمُرُهُمْ بِما امَرَ اللَّهُ وَ تَنْهاهُمْ عَمَّا نَهاهُمُ اللَّهُ انْ اطاعُوکَ کُنْتَ قَدْ وَقَیْتَهُمْ، وَ انْ عَصَوْکَ کُنْتَ قَدْ قَضَیْتَ ما عَلَیْکَ؛ آنها

را امر به معروف و نهی از منکر کن، اگر از تو پذیرا شوند، آنها را از آتش دوزخ حفظ کرده ای و اگر نپذیرند، وظیفه خود را انجام داده ای!» «۱»

این نکته نیز روشن است که امر به معروف یکی از ابزار کار برای دور داشتن خانواده از آتش دوزخ است؛ و برای تکمیل این هدف باید از هر وسیله استفاده کرد و از تمام جنبه های عملی، روانی و قولی کمک گرفت؛ حتّی بعید نیست آیه، شامل مسائل مربوط به وراثت نیز بشود؛ مثلًا، به هنگام انعقاد نطفه غذای حلال خورده باشد، و به یاد خدا باشد تا جنین در حال انعقاد نطفه از وراثت مثبتی برخوردار گردد، چرا که دور نگه داشتن از آتش، همه آنها را شامل می شود.

*** پنجمین و آخرین آیه مورد بحث، اشاره به داستان مریم و تولّد حضرت مسیح علیه السلام بدون پدر می کند و می گوید هنگامی که مریم نوزاد خود حضرت مسیح را با خود به نزد بستگان و اقوام خویش آورد، آنها از روی تعجّب گفتند تو کار عجیب و بدی انجام دادی «ای خواهر هارون! پدر تو آدم بدی نبود، مادرت نیز هرگز آلودگی به اعمال خلاف

---

(۱). نور الثّقلین، جلد ۵، صفحه ۳۷۲.

نداشت (پس تو چرا بدون همسر صاحب فرزند شدی)!» (یا اخْتَ هارُونَ ما کانَ ابُوکِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ ما کانَتْ امُکِ بَغِیّاً)

این تعبیر (مخصوصاً با توجّه به این که قرآن آن را نقل کرده است و عملًا به آن صحّه نهاده) نشان می دهد که تأثیر عامل وراثت از سوی پدر و مادر و همچنین تربیت خانوادگی در اخلاق

انسانها از مسائلی بوده که همه مردم آن را به تجربه دریافته بودند و اگر چیزی بر خلاف آن می دیدند تعجّب می کردند.

*** از مجموع آنچه در شرح آیات بالا آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که عامل وراثت و تربیت از عوامل مؤثّر و مهم در مسائل اخلاقی چه در جنبه های مثبت و چه در جنبه های منفی می باشد.

***

رابطه اخلاق و تربیت خانوادگی در احادیث اسلامی

بی شک نخستین مدرسه هر انسانی دامان مادر و آغوش پدر اوست، و در همین جا است که نخستین درسهای فضیلت یا رذیلت را می آموزد. و اگر مفهوم تربیت را اعم از «تکوینی» و «تشریعی» در نظر بگیریم نخستین مدرسه رحم مادر و صلب پدر است که آثار خود را بطور غیر مستقیم در وجود فرزند می گذارد، و زمینه ها را برای فضیلت و رذیلت آماده می سازد.

در احادیث اسلامی تعبیرات بسیار لطیف و دقیقی در این قسمت وارد شده که به بخشی از آن ذیلًا اشاره می شود:

۱- علی علیه السلام فرمود: «حُسْنُ الْاَخْلاقِ بُرْهانُ کَرَمِ الْاَعْراقِ؛ اخلاق پاک و نیک، دلیل وراثتهای پسندیده انسان (از پدر و مادر) است». «۱»

به همین دلیل در خانواده های پاک و با فضیلت غالباً فرزندانی با فضیلت پرورش

---

(۱). غرر الحکم

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۲

می یابند و بعکس افراد شرور غالباً در خانواده های شرور و آلوده اند.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «عَلَیْکُمْ فی طَلَبِ الْحَوائِجِ بِشَرافِ النُّفُوسِ وَ ذَوِی الْاُصُولِ الطَّیِّبَهِ فَانَّها عِنْدَهُمْ اقْضی وَهِیَ لَدَیْهِمْ ازْکی در طلب حوائج به سراغ مردم شریف النّفس که در خانواده های پاک و اصیل پرورش یافته اند بروید، چرا که نیازمندیها نزد آنها بهتر انجام می شود و پاکیزه تر صورت می گیرد!» «۱»

۳- در

عهد نامه مالک اشتر در توصیه ای که علی علیه السلام به مالک درباره انتخاب افسران لایق برای ارتش اسلام می کند، چنین می خوانیم: «ثُمَّ الْصَقْ بِذَوی الْمُروُءاتِ وَالْاحْسابِ وَ اهْلِ الْبُیُوتاتِ الصالِحَهِ وَالسَّوابِقِ الْحَسَنَهِ ثُمَّ اهْلَ النَّجَدَهِ وَ الشُّجاعَهِ وَالسَّخاءِ وَ السَّماحَهِ فَانَّهُمْ جِماعٌ مِنَ الْکَرَمِ وَ شُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ؛ سپس پیوند خود را با شخصیّتهای اصیل و خانواده های صالح و خوش سابقه برقرار ساز و پس از آن با مردمان شجاع و سخاوتمند و بزرگوار، چرا که آنها کانون فضیلت و مرکز نیکی هستند.» «۲»

۴- تأثیر پدر و یا مادر آلوده در شخصیّت اخلاقی فرزندان تا آن اندازه است که در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «ایُّما امْرأَهٍ اطاعَتْ زَوْجَها وَ هوَ شارِبُ الْخَمْرِ، کانَ لَها مِنَ الْخَطایا بِعَدَدِ نُجُومِ السَّماءِ، وَ کُلُّ مَوْلوُدٍ یَلِدُ مِنْهُ فَهُوَ نَجِسٌ؛ هر زنی اطاعت از همسرش کند در حالی که او شراب نوشیده (و با او همبستر شود) به عدد ستارگان آسمان مرتکب گناه شده است و فرزندی که از او متولّد می شود آلوده خواهد بود!» «۳»

در روایات متعدد دیگری نیز از قبول خواستگاری مرد شراب خوار و بد اخلاق و آلوده نهی شده است. «۴»

۵- تأثیر تربیت پدر و مادر در فرزندان تا آن پایه است که در حدیث مشهور نبوی آمده است:

کُلُّ مَوْلُودٍ یُولَدُ عَلَی الْفِطْرَهِ حتّی یَکُونَ ابَواهُ هُمَا اللَّذانِ یُهَوِّدانِهِ وَ یُنَصِّرانِهِ؛ هر نوزادی بر فطرت پاک توحید (و اسلام) متولّد می شود مگر این که پدر و مادر او را به آئین یهود و نصرانیّت وارد کنند» «۵»

---

(۱). غرر الحکم.

(۲) نهج البلاغه

(۳) لئالی الاخبار

(۴). وسائل

الشّیعه، جلد ۱۴، صحفه ۵۳- ۵۴.

(۵). تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۳۰، سوره روم.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۳

جائی که تربیت خانوادگی، ایمان و عقیده را دگرگون سازد چگونه ممکن است در اخلاق اثر نگذارد؟

۶- همین امر سبب شده است که مسأله تربیت فرزندان به عنوان یکی از اساسی ترین حقوق آنها بر پدر و مادر شمرده شود؛ در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوالِدِ انْ يُحْسِنَ اسْمَهُ وَ يُحسِنَ ادَبَهُ؛ حقّ فرزند بر پدر این است که نام نیکی بر او بگذارد و او را بخوبی تربیت کند» «۱»

روشن است نامها آثار تلقینی بسیار مؤثّری در روحیّه فرزندان دارد؛ نام شخصیّتهای بزرگ و پیشگامان تقوا و فضیلت، انسان را به آنها نزدیک می کند، و نام سردمداران فجور و رذیلت، انسان را به سوی آنها می کشاند؛ در اسلام حتّی از این مسأله ظریف روانی غفلت نشده و فصل مبسوطی درباره نامهای خوب و نامهای بد در کتب حدیث آمده است. «۲»

۷- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «ما نَحَلَ والِدٌ وَلَدَهُ افْضَلَ مِنْ ادَبٍ حَسَنٍ؛ بهترین بخششی یا میراثی که پدر برای فرزندش می گذارد، همان ادب و تربیت نیک است.» «۳»

۸- امام سجّاد علیّ بن الحسین علیه السلام در همین زمینه تعبیر رسائی فرموده است می فرماید: «وَانَّکَ مَسْؤُولٌ عَمَّا وَلِّيتَهُ بِهِ مِنْ حُسْنِ الْادَبِ وَ الدَّلالَهِ عَلى رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الْمَعُونَه لَهُ عَلى طاعَتِهِ؛ تو در برابر آنچه ولایتش بر عهده تو گذارده شده است (از خانواده و فرزندان) مسؤول هستی نسبت به تربیت نیکوی آنها و هدایت به سوی پروردگار و اعانت او بر اطاعتش.» «۴»

۹-

امیر مؤمنان علی علیه السلام در یکی از کلمات خود تعبیری دارد که نشان می دهد که خلق و خوی پدران میراثی است که به فرزندان می رسد؛ می فرماید: «خَیْرُ ما وَرَّثَ الْآباءُ الْاَبْناءَ الْاَدَبَ؛ بهترین چیزی که پدران برای فرزندان خود به ارث می نهند ادب و تربیت

---

(۱). کنز العمّال، حدیث ۴۵۱۹۲.

(۲). به کتاب وسائل الشّیعه، جلد ۱۵، صحفه ۱۲۲ تا ۱۳۲ مراجعه شود.

(۳). کنز العمّال، حدیث ۴۵۴۱۱.

(۴). بحار، جلد ۷۱، صحفه ۶ (جوامع الحقوق).

صحیح و فضائل اخلاقی است.» «۱»

۱۰- این بحث را با سخن دیگری از علی علیه السلام در نهج البلاغه پایان می دهیم:

امام علیه السلام به هنگام شرح شخصیّت و بیان موقعیّت خود برای ناآگاهانی که او را با دیگران مقایسه می کردند می فرماید: «وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعی مِنْ رَسُولِ اللَّهِ بِالْقِرابَهِ الْقَریبَهِ وَ الْمَنْزِلَهِ الْخَصیصَهِ وَضَعَنی فی حِجْرِهِ وَ اَنَا وَلیدٌ یَضُمُّنی اِلَی صَدْرِهِ ... یَرْفَعُ لی کُلَّ یَوْمٍ عَلَماً مِنْ اخْلاقِهِ وَ یَأمُرُنی بِالْاقتِداءِ؛ شما قرابت و نزدیکی مرا با پیامبر صلی الله علیه و آله و منزلت خاصّم را نزد آن حضرت بخوبی می دانید؛ کودک خردسالی بودم پیامبر مرا در دامان خود می نشاند و به سینه اش می چسباند ... او هر روز برای من پرچمی از فضائل اخلاقی خود می افراشت و مرا امر می کرد که به او اقتدا کنم (و این خلق و خوی من زائیده آن تربیت است.)

جالب این که امام در لا به لای همین سخن هنگامی که از خلق و خوی پیغمبر اکرم بحث می کند، چنین می فرماید: «وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صلی الله علیه و آله مِنْ لَدُنْ ان

کـانَ فَطیماً اعْظَمَ مَلَکٍ مِن ملائِکَتِهِ یَسْـلُکُ بِهِ طَرِیقَ الْمکارِمِ وَ مَحاسِنَ اخْلاقِ الْعالَم لَیْلَهُ وَ نَهارَهُ؛ از همان زمان که رسول خـدا صلی الله علیه و آله از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب و روز وی را به راههـای مکـارم اخلاق و صـفات نیک جهان سوق دهـد.» «۲» بنـابراین پیـامبر صـلی الله علیه و آله خـود نیز از تربیت یافتگـان فرشتگان بود.

*** درست است که اخلاـق و صـفات روحی انسـان اعم از خوب و بـد، از درون او بر می خیزد و با اراده او شـکل می گیرد ولی انکـار نمی توان کرد که زمینه هـای متعـدّدی برای شـکل گیری اخلاق خوب و بـد وجود دارد که یکی از آنها وراثت از پـدر و مادر و همچنین تربیت خانوادگی است؛ و این مسأله قطع نظر از تحلیلهای علمی و منطقی، شواهـد عینی و تجربی فراوان دارد که قابل انکار نیست.

به همین دلیل برای ساختن فرد یا جامعه آراسته به زیورهای اخلاقی باید به مسأله

---

(۱). غرر الحکم.

(۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۵

وراثت خـانوادگی و تربیت هـائی که از نونهالاـن در دامن مـادر و آغوش مـادر می بیننـد توجّه داشت و اهمّیّت این دوران در ساختار شخصیّت انسانها را هرگز فراموش نکرد.

***

۴- تأثیر علم و آگاهی در تربیت

اشاره

دیگر از زمینه هـای پرورش اخلاـق بالاـ بردن سـطح علم و معرفت افراد است، چرا که هم بـا دلیـل منطقی و هم بـا تجربه های فراوان به ثبوت رسیده است که هر قدر سطح معرفت و دانش الهی انسان بالاتر برود فضائل اخلاقی در او شکوفاتر می شود؛ و بعکس، جهل و فقدان

معارف الهی ضربه شدید بر پایه ملکات فضیله وارد می سازد و سطح اخلاق را تنزّل می دهد.

در آغاز این کتاب در بحث رابطه «علم» و «اخلاق» بحث فشرده ای درباره پیوند این دو داشتیم، و گفتیم بعضی از دانشمندان و فلاسفه آن قدر دراین باره مبالغه کرده اند که گفته اند «علم مساوی است با اخلاق».

و به تعبیر دیگر، علم و حکمت سرچشمه اخلاق است (آن گونه که از سقراط نقل شده) و رذائل اخلاقی معلول جهل و نادانی است.

مثلًا، انسانهای متکبّر و حسود به این دلیل گرفتار دو رذیله شده اند که از آثار شوم و زیانهای حسد و تکبّر بی خبرند؛ آنها می گویند هیچ کس آگاهانه به دنبال بدیها و زشتیها نمی رود.

بنابراین اگر سطح معرفت جامعه بالا رود کمک به ساختار سالم اخلاقی آنها می کند.

هرچند این سخن مبالغه آمیز است، و تنها از یک زاویه به مسائل اخلاقی در آن نگاه شده است، ولی این واقعیّت را نمی توان انکار کرد که علم، یکی از عوامل زمینه ساز اخلاق است و به همین دلیل افرادی که گرفتار جهل و جاهلیّت هستند آلودگی بیشتر دارند و عالمان آگاه که دارای معارف الهی هستند آلودگی کمتری دارند هر چند هر یک از این دو نیز استثناهائی دارند!

به همین دلیل، در قرآن مجید در مورد دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که او

مبعوث شد تا «آیات خداوند را بر مردم بخواند و از آلودگیهای اخلاقی و گناهان پاکسازی کند. (هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الامّیینَ رَسوُلًا مِنهُمْ یَتْلوُا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ انْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَلالٍ مُبینٍ) (سوره جمعه،

و به این ترتیب، نجات از ضلال مبین و گمراهی آشکار و همچنین پاکسازی از رذائل اخلاقی و گناهان به دنبال تلاوت آیات قرآن مجید و تعلیم کتاب و حکمت فراهم است که بی شک نشانه روشنی بر وجود ارتباط در میان این دو است.

در جلد اوّل از دوره اوّل پیام قرآن، به هنگام بحث پیرامون مسائل مربوط به معرفت و شناخت، شواهد زنده فراوانی از آیات قرآن مجید بر ارتباط علم و معرفت با فضائل اخلاقی و رابطه جهل و عدم شناخت با رذائل اخلاقی بیان گردیده که در اینجا به ده نمونه از آن به صورت فشرده اشاره می کنیم:

۱- جهل سرچشمه فساد و انحراف است!

در آیه ۵۵ سوره نمل می خوانیم که لوط پیامبر بزرگ خدا به قوم منحرفش فرمود: «اَئِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَلْ انْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ؛ آیا شما به جای زنان از روی شهوت به سراغ مردان می روید؟! شما قومی نادانید!»

در اینجا، جهل و نادانی قرین با انحراف جنسی و فساد اخلاقی شمرده شده.

۲- جهل سبب بی بندوباری جنسی است!

در آیه ۳۳ سوره «یوسف» می خوانیم که آن حضرت در کلام خودش بی بندوباری جنسی را همراه با جهل می شمارد: «قالَ رَبِ السِّجْنُ احَبُّ الَیَّ مِمَّا یَدْعُونَنی الَیْهِ وَالَّا تَصْرِفْ عَنِیّ کَیْدَهُنَّ اصْبُ الَیْهِنَّ وَ اکُنْ مِنَ الْجاهِلینَ؛ او (یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه این زنان مرا به سوی آن می خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، به آنها متمایل می شوم و از جاهلان خواهم بود!»

۳- جهل یکی از عوامل حسادت است!

در آیه ۸۹ سوره یوسف می خوانیم: (در آن زمان که او عزیز مصر شد و بر تخت قدرت نشست و بطور ناشناس در برابر برادرانش که برای تحویل گرفتن گندم از کنعان به مصر آمده بودند، ظاهر شد؛) چنین گفت: «قالَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ وَ اخیهِ اذْانْتُمْ جاهِلُونَ؛ آیا دانستید با یوسف و برادرش (بنیامین) چه

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۷

کردید، آن گاه که جاهل بودید!»

یعنی جهل شما سبب آن حسادت شد و آن حسادت سبب شد که توطئه قتل یوسف را بچینید و او را شکنجه دهید و در چاه بیفکنید!

۴- جهل سرچشمه تعصّب و لجاجت است!

در آیه ۲۶ سوره فتح تعبیری به چشم می خورد که نشان می دهد تعصّب کور مشرکان عرب در عصر پیامبر از جهل و نادانی آنها سرچشمه می گرفت: «اذْ جَعَلَ الَّذینَ کَفَرُوا فی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّهَ حَمِیَّهَ الْجاهِلِیَّهِ؛ (به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دلهای خود خشم و تعصّب جاهلیّت را قرار دادند.»

۵- رابطه جهل و بهانه جوئی:

تاریخ انبیاء پر است از بهانه جوئیهائی که امّتهای نادان در برابر آنها داشتند؛ در قرآن مجید مکرّر به آن اشاره می کند و گاه روی رابطه آن با جهل انگشت می گذارد؛ از جمله در آیه ۱۱۸ سوره بقره می خوانیم: «وَ قالَ الَّذینَ لایَعْلَمونَ لَوْلا یُکَلِّمُنا اللَّهُ اوْ تَأتینا آیَهٌ کَذلِکَ قالَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشابَهَتْ قُلُوبُهُمْ؛ افرادی جاهل و ناآگاه گفتند چرا خدا با ما سخن نمی گوید و چرا آیه و نشانه ای بر خود ما نازل نمی کند! پیشینیان آنها نیز همین گونه سخن می گفتند؛ دلها و افکارشان شبیه یکدیگر است.»

در اینجا تکیه بر جهل به عنوان زمینه بهانه جویی شده است، و نشان می دهد که این انحراف اخلاقی، رابطه نزدیکی با جهل دارد، همان گونه که تجربیّات فراوان نیز آن را نشان می دهد.

۶- رابطه سوء ظن و بدبینی با جهل:

در آیه ۱۵۴ سوره آل عمران در مورد جنگجویان احُد می خوانیم: «ثُمَّ انْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ امَنَهً نُعاساً یَغْشی طائِفَهً مِنْکُمْ وَ طائِفَهٌ قَدْ اهَمَّتْهُمْ انْفُسُهُمْ یَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَیْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِیَّهِ؛ سپس به دنبال این غم و اندوه (که از شکست احُد حاصل شد) خداوند آرامش را به صورت خواب سبکی بر شما فرستاد که جمعی را فرا گرفت؛ امّا جمع دیگری در فکر جان خود بودند (و خواب به چشمانشان نرفت) آنها گمانهای نادرستی درباره خداوند مانند گمانهای دورانهای جاهلیّت داشتند!»

بی شک سوء ظن یکی از رذائل اخلاقی است که سرچشمه مفاسد بسیاری برای فرد و جامعه است؛ در اینجا رابطه میان جهل و سوء ظن به روشنی بیان شده است.

۷- بی ادبی از جهل سرچشمه می گیرد!

قرآن مجید در آیه ۴ سوره حجرات، غالب

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۸

کسانی را که نسبت به مقام والای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله احترام لازم را نمی کردند، افراد کم فکر و نادان می شمرد؛ می فرماید: «انَّ الَّذینَ یُنادُونَکَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ اکْثَرُهُمْ لایَعْقِلُونَ؛ کسانی که از پشت حجره ها (ی خانه ات) بلند صدا می زنند، اکثرشان نمی فهمند.»

این آیه اشاره به کسانی است که وقت و بی وقت، پشت در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله می آمدند و بلند صدا می زدند: «یا

مُحَمَّد! يا مُحمَّدُ! اخْرُجُ الَیْنا!؛ ای محمّد! ای محمّد! بیرون بیا (با تو کار داریم)!»

پیامبر صلی الله علیه و آله از بی ادبی و مزاحمتهای پی در پی آنان، سخت آزرده خاطر بود ولی بر اثر حجب و حیا سکوت می کرد، تا این که آیه ۴ سوره حجرات نازل شد و آداب سخن گفتن و خطاب با پیامبر اسلام

صلی الله علیه و آله را شرح داد.

تعبیر به اکْثَرُهُم لایَعقِلُونَ (غالب آنها نمی فهمند) اشاره لطیفی است به این که این خلق و خوی زشت (جسارت و بی ادبی) غالباً از پایین بودن سطح آگاهی سرچشمه می گیرد.

۸- دوزخیان جاهلانند!

بی شک کسانی راهی جهنّم می شوند که دارای اعمال زشت و اخلاق رذیله اند؛ و به تعبیر دیگر، صفات اخلاقی و نیز اعمال اخلاقی آنها آلوده است؛ و با توجّه به این که قرآن، دوزخیان را افرادی ناآگاه و جاهل و نادان معرفی می کند بخوبی روشن می شود که رابطه نزدیکی در میان اعمال زشت و جهل و نادانی است.

در آیه ۱۷۹ سوره اعراف می خوانیم:

«وَ لَقَدْ ذَرَأنا لِجَهَنَّمَ کَثیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لایَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ اعیُنٌ لایُبْصِرُونَ بِها، وَلَهُمْ آذانٌ لایَسْمَعُونَ بِها، اولئِکَ کَالْاَنعامِ بَلْ هُمْ اضَلُّ اوُلئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ؛ به یقین گروه بسیاری از جنّ و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دلها (عقلها) یی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند و) نمی فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی بینند؛ و گوشهایی که با آن نمی شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراهترند! اینان همان غافلانند!»

در این آیه و بسیاری دیگر از آیات قرآن، رابطه ای میان جهل و اعمال و اخلاق سوء، تبیین شده است.

۹- صبر و شکیبایی از آگاهی سرچشمه می گیرد!

در آیه ۶۵ سوره انفال این نکته به مسلمانان گوشزد شده است که در عین نابرابری سپاه خود با سپاه دشمن می توانند به

وسیله سپاه ایمان و صبر که زائیده علم و آگاهی است جبران کنند؛ می فرماید:

«یا ایُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤمِنینَ عَلَی الْقِتالِ انْ یَکُنْ مِنْکُم عِشْرُونَ صابِرُونَ یَغْلِبُوا مِأَتَیْنِ وَ انْ یَکُنْ مِنْکُم مِأَةٌ یَغْلِبُوا الْفاً مِنَ الَّذینَ کَفَرُوا بِانَّهُمْ قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ؛ ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن! هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر غلبه می کنند؛ و اگر صد نفر باشند

بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می گردند؛ چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند!»

آری، ناآگاهی کافران سبب سستی و عدم شکیبایی آنها می شود؛ و آگاهی مؤمنان، سبب استقامت و پایمردی می گردد؛ تا آنجا که یک نفر از آنها با ده نفر از سپاه دشمن، می تواند مقابله کند.

۱۰- نفاق و پراکندگی از جهل سرچشمه می گیرد!

قرآن مجید در آیه ۱۴ سوره حشر، اشاره به گروهی از یهود می کند (یهود بنی نضیر) که به سبب اختلاف و پراکندگی (علی رغم ظاهر فریبنده آنها) از مقابله با مسلمانان عاجز و ناتوان ماندند؛ می فرماید: «لایُقاتِلوُنَکُمْ جَمیعاً الَّا فی قُرًی مُحَصَّنَهٍ اوْ مِنْ وَراءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَیْنَهُمْ شَدیدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمیعاً وَ قُلوُبُهُمْ شَتّی ذلِکَ بِانَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْقِلُونَ؛ آنها هرگز به صورت گروهی با شما نمی جنگند جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها! پیکارشان در میان خودشان شدید است، (امّا در برابر شما ضعیف!) آنها را متّحد می پنداری در حالی که دلهایشان پراکنده است؛ این به خاطر آن است که آنها قومی نادان هستند!»

به این ترتیب، نفاق و پراکندگی آنها را که از رذائل اخلاقی است ناشی از جهل و نادانی آنها می شمرد.

*** نتیجه

آنچه در بالاـ تحت عناوین دهگانه آمد، بخشی از آیاتی است که در قرآن مجید پیرامون رابطه علم و فضیلت از یک سو و جهل و رذیلت از سوی دیگر آمده است و به عنوان مشت نمونه خروار می تواند ما را به واقعیّت این رابطه محکم آشنا سازد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۰

به تجربه روزمرّه خود نیز این مسأله را بسیار دیده ایم که افراد جاهل و ناآگاه، مرتکب اعمال زشتی می شوند و دارای صفات رذیله ای هستند، و هنگامی

که آگاهی کافی درباره قبح آن اعمال و مفاسد و زیانهای آن صفات پیدا می کنند یا سطح و معارف آنها درباره مبدأ و معاد بالاتر می رود، بکلّی آن اعمال و صفات را رها کرده، یا لااقل به مقدار زیادی از آن می کاهند.

دلیل منطقی این مسأله نیز روشن است؛ زیرا حرکت به سوی صفات والا و اعمال صالحه احتیاج به انگیزه ای دارد؛ بدون شک یکی از بهترین انگیزه ها، آگاهی از مصالح اعمال و صفات نیك و مفاسد اعمال و صفات رذیله است، و نیز آگاهی بر مبدأ و معاد، و آشنائی با برنامه های مکتب انبیاء و اولیاء، انسان را به سوی آنها سوق می دهد و بازتاب وسیعی در اصلاح مفاسد اخلاقی دارد.

ناگفته پیدا است که منظور از علم و آگاهی در اینجا، آگاهی بر فنون صنایع و مسائل مادّی نیست؛ چرا که بسیارند کسانی که از این مسائل آگاهند و از همه آلودگان آلوده ترند؛ بلکه منظور علم و آگاهی به ارزشهای والای انسانی و تعلیمات الهی و مصالح و مفاسد معنوی و معارف الهیّه است.

***

رابطه «علم» و «اخلاق» در احادیث اسلامی

احادیث اسلامی نیز مملو است از تعبیراتی است که نشان می دهد رابطه تنگاتنگی در میان علم و معرفت و آگاهی، با فضائل اخلاقی؛ و جهل و بی خبری و ناآگاهی، با رذائل اخلاقی وجود دارد که نمونه هائی از آن را در ذیل می خوانید:

۱- در رابطه معرفت با زهد که از مهمترین فضائل اخلاقی است از علی علیه السلام چنین روایت شده است:

«ثَمَرَةُ الْمَعْرِفَهِ الْعُزُوفُ عَنِ الدُّنیا؛ میوه درخت معرفت، زهد در دنیا است.» «۱»

---

(۱). غرر الحکم.

۲- در حدیث دیگری در همین زمینه از

همان حضرت می خوانیم: «يَسيرُ الْمَعْرِفَهِ يُوجِبُ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيا؛ مختصر معرفت و آگاهی، موجب زهد در دنیا است.» «۱»

در اینجا معرفت می تواند اشاره به معرفه اللّه باشد که در برابر ذات پاک بی نهایتش همه چیز کوچک و بی ارزش است، و از قطره در برابر دریا نیز ناچیزتر می باشد، و این خود از اسباب زهد و بی اعتنایی به زرق و برق دنیا است. یا این که اشاره به آگاهی از ناپایداری دنیا و تاریخ اقوام پیشین باشد که آن نیز روح زهد را در انسان زنده می کند و یا آگاهی به سرای جاویدان و عظمت نعمتهای آنجا است و یا همه اینها.

۳- در حدیث دیگری در ارتباط غنای ذاتی و ترک حرص و آز، با علم و معرفت، از همان امام علیه السلام می خوانیم: «مَنْ سَكَنَ قَلْبَهُ الْعِلْمُ بِاللَّهِ سُبْحانَهُ، سَكَنَهُ الْغِنى عَنْ الْخَلْقِ؛ هر کس معرفت خداوند در دل او، جایگزین شود، غنی و بی نیازی از خلق در قلبش جایگزین خواهد شد.» «۲»

روشن است کسی که آگاه به صفات جلال و جمال خداست و جهان هستی را پرتو کوچکی از آن ذات بی نیاز می داند، تنها بر او توکّل می کند و از غیر او خود را مستغنی و بی نیاز می بیند.

۴- در ارتباط معرفه اللّه با حفظ زبان از سخنان ناشایست و شکم از حرام؛ در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَّمَهُ مَنَعَ فاهُ مِنَ الْكَلامِ، وَبَطْنَهُ مِنَ الطَّعامِ؛ کسی که خدا را بشناسد و بزرگ بشمرد، دهانش را از سخن (ناشایست) باز می دارد، و شکمش را از غذا (ی حرام)!» «۳»

۵- در رابطه معرفت و خوف

از خدا که سرچشمه انواع فضایل اخلاقی است، در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ خافَ اللَّهَ وَ مَنْ خافَ اللَّهَ سَخَتَ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْیا؛ کسی که خدا را بشناسد، از (مجازات) او می ترسد، و کسی که از خدا بترسد نسبت به زرق و برق دنیا، بی اعتنا می شود!» «۴»

۶- در ارتباط روح گذشت و ترک انتقامجویی با معرفه اللّه، در حدیثی از امام

---

(۱). غرر الحکم

(۲) غرر الحکم

(۳). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۳۷.

(۴). همان مدرک، صفحه ۶۸، حدیث ۴.

امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم: «اعْرَفُ الناسِ بِاللّهِ اعْذَرُهُمْ لِلنّاسِ وَانْ لَمْ یَجِدْ لَهُمْ عُذْراً؛ آگاهترین مردم به خدا کسی است که بیش از همه مردم را در برابر خطاهایی که مرتکب شده اند، معذور دارد، هرچند عذر (موجّهی) برای آنها نیابد.» «۱» (بدیهی است این حدیث ناظر به مسائل شخصی است نه مسائل اجتماعی).

۷- در ارتباط معرفه اللّه با ترک تکبر، در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم «وَ انَّهُ لایَنْبَغی لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ انْ یَتَعَظَّمَ؛ شایسته نیست برای کسی که از عظمت خدا آگاه است، بزرگی بفروشد!» «۲»

۸- در ارتباط پاکی عمل بطور کلّی با علم و دانش، علی علیه السلام در حدیث دیگری می فرماید: «لَنْ یُزَّکی الْعَمَلُ حتّی یُقارِنَهُ الْعِلْمُ؛ هرگز اعمال آدمی پاک نمی شود، مگر این که قرین با علم و معرفت گردد!» «۳»

پیدا است که پاکی عمل و پاکی اخلاق معمولًا از یکدیگر جدا نیست.

۹- در همین رابطه، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «بِالْعِلْمِ یُطاعُ اللَّهُ وَ

يُعْبَدُ وَ بِالْعِلْمِ يُعرَفُ اللَّهُ وَ يُوَحَّدُ وَ بِهِ تُوصَلُ الْاَرْحامُ وَ يُعْرَفُ الْحَلالُ وَ الْحَرامُ، وَ الْعِلْمُ امامُ الْعَمَلِ؛ به وسیله علم و معرفت خداوند اطاعت و عبادت می شود؛ و به وسیله علم خدا شناخته و یکتا شمرده می شود؛ و نیز به وسیله آن صله رحم، برقرار می گردد؛ و حلال و حرام شناخته می شود؛ و علم پیشوای عمل است!» «۴»

در این حدیث نیز بسیاری از اعمال اخلاقی ثمره شجره علم و معرفت شمرده شده است.

۱۰- همین معنی با صراحت بیشتری در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «ثَمَرَةُ الْعَقْلِ مُداراةُ النَّاسِ؛ میوه درخت عقل، مدارا و نرمخوئی با مردم است!» «۵»

در برابر احادیثی که عمدتاً رابطه علم و معرفت را با فضائل اخلاقی یا اعمال اخلاقی،

---

(۱). غرر الحکم.

(۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

(۳). غرر الحکم.

(۴). تحف العقول، صفحه ۲۱.

(۵). غرر الحکم.

نشان می دهد، روایاتی نیز در منابع اسلامی آمده است که رابطه میان جهل و رذائل را تبیین می کند که آن هم تأکیدی است بر موضوع مورد نظر، از جمله:

۱- در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم: «الْجَهْلُ اصْلُ كُلِّ شَرٍّ؛ جهل و نادانی ریشه هر شرّ و بدی است!» «۱»

۲- در حدیثی دیگر از همان حضرت می فرماید: «الْحِرْصُ وَ الشَّرَهُ وَ الْبُخْلُ نَتيجَهُ الْجَهْلِ؛ حرص و طمع و بخل، نتیجه جهل و نادانی است!» «۲»

چرا که شخص حریص و طمّاع، غالباً به سراغ چیزهایی می رود که بیش از نیاز زندگی اوست؛ و در واقع، علاقه او به مال و ثروت و مواهب مادّی یک علاقه غیر منطقی و

غیر عقلانی است؛ و همچنین بخیل بابخلش، چیزهایی را برای خود نگهداری می کند که هرگز در زندگی شخصی او قابل جذب نیست، بلکه آن را برای دیگران وا می گذارد و می رود!

۳- در تعبیر زیبای دیگر از همان حضرت، رابطه جهل با رذایل اخلاقی به گونه جامع تری بیان شده است؛ می فرماید: «الْجاهِلُ صَخْرَهٌ لا یَنْفَجِرُ مائُها! وَ شَجَرَهٌ لا یَخْضَرُّ عُودُها! وَ ارْضٌ لایَظْهَرُ عُشْبُها!؛ جاهل سنگی است که هرگز آب از آن جاری نمی شود؛ و درختی است که شاخه هایش سبز نمی گردد؛ و زمینی است که گیاهی از آن نمی روید!» «۳»

۴- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام به این نکته اشاره شده است که جاهل همیشه یا در طرف افراط است، یا در طرف تفریط؛ فرمود: «لاتَری الْجاهِلَ الَّا مُفْرِطاً اوْ مُفَرِّطاً» «۴» با توجّه به این که طبق نظر معروف علمای اخلاق فضائل اخلاقی همواره حدّ وسط در میان افراط و تفریطی است که به رذائل منتهی می شود، از حدیث فوق بخوبی می توان این حقیقت را دریافت که در میان جهل و رذائل اخلاقی رابطه بسیار نزدیکی است.

۵- بسیاری از علمای اخلاق گام نخستین را برای اصلاح اخلاق و تهذیب نفس و خودسازی، اصلاح زبان می دانند؛ و در احادیث اسلامی به رابطه میان جهل و نادانی با آلودگی زبان، اشاره شده است؛ در حدیثی از امام دهم حضرت هادی علیه السلام می خوانیم:

---

(۱). غرر الحکم

(۲) غرر الحکم

(۳) غرر الحکم

(۴). نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۷۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۴

«الْجاهلُ اسیرُ لِسانِهِ؛ جاهل اسیر زبان خویش است!» «۱»

*** کوتاه سخن این که در مورد رابطه

میـان علم و اخلاق حسـنه، و جهل و اخلاق سـیّئه، آیات و روایات فراوانی وجود دارد، و نشان می دهـد که یکی از طرق مؤثّر تهـذیب نفوس، بالاـ بردن سـطح دانش و معرفت آنهـا و افزایش آگاهی، و شـناخت مبـدأ و معاد، و اطّلاع بر آثار و پیامـدهای فضایل و رذایل اخلاقی است.

این افزایش معرفت، در واقع دو شاخه دارد:

یک شاخه آن افزایش معرفت نسبت به زیانهای رذائل اخلاقی در مورد فرد و جامعه است؛ درست مثل این که اگر انسان بداند اسـتعمال مـوادّ مخـدّر یـا مشـروبات الکلی چـه زیانهـای غیر قابـل جـبرانی دارد، زمینه ترک آن در وجـودش فراهم می گردد؛ بنابراین، همان گونه که برای مبارزه با موادّ مخـدّر و مشـروبات الکلی، باید مردم را به زیانهای این امور آگاه ساخت؛ همچنین برای مبارزه با رذائل اخلاقی و پرورش صـفات فضائل، بایـد عیب و حسن آنها را برشـمرد؛ و افراد را از آن آگاه نمود؛ هرچند هیچ کدام از این دو، علّت تامّه نیست ولی بی شک زمینه ها را برای فضائل اخلاقی آماده و راه را هموار می سازد.

شـاخه دوم، بالاـ بردن سـطح معرفت بطور کلّی است؛ یعنی، هنگـامی که معـارف الهیّه نسـبت به مبـدأ و معـاد و احوال اولیاء و انبیاء، و امور دیگری از این قبیل، بالا برود؛ انسان نسبت به فضائل اخلاقی، علاقه مند و از رذائل، متنفّر می گردد.

و به تعـبیر دیگر، پـایین بـودن سـطح معـارف و جهـل در امـور اعتقـادی، محیـط منـاسبی را در فکر و جـان انسـان برای رویش خارهـای رذائـل فراهم می سـازد، در حالی که افزایش آگاهی، سـرزمین روح و جان را برای دمیـدن گلهای فضـیلت، مهیّا می کند.

***

(۱). بحار الانوار،

جلد ۷۵، صفحه ۳۶۸.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۵

۵- تأثیر فرهنگ جامعه در پرورش فضائل و رذائل

اشاره

فرهنگ، مجموعه اموری است که به روح و فکر انسان، شکل می دهد و انگیزه اصلی او را به سوی مسائل مختلف، فراهم می سازد.

مجموعه عقائد، تاریخ، آداب و رسوم جامعه، ادبیّات و هنر، همان فرهنگ جامعه است.

درباره تأثیر بعضی از این امور، مانند: تأثیر محیط و آگاهی و معرفت در زمینه سازی فضائل و رذائل، در گذشته صحبت شد؛ در اینجا به سراغ تأثیر سایر بخشهای فرهنگ جامعه در تحکیم پایه های فضائل یا تعمیق صفات رذیله در جامعه، سخن می گوییم.

یکی از آنها همان آداب و عادات و رسوم و سنن و تاریخ یک جامعه است که اگر بر محور فضائل دور زند، زمینه بسیار مناسبی برای پرورش صفات عالی انسانی و تهذیب نفوس فراهم می سازد، و اگر از رذائل اخلاقی مایه بگیرد، محیط را کاملًا آماده پذیرش رذائل می سازد.

در آیات قرآن، اشارات بسیار روشنی در این زمینه دیده می شود و نشان می دهد چگونه بسیاری از اقوام منحرف پیشین، به خاطر آداب و رسوم غلط و سنن جاهلی و فرهنگ منحط، به درّه هولناک رذائل اخلاقی سقوط کردند؛ به عنوان نمونه:

۱- «وَ اذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَيْها آبائَنا وَاللّهُ امَرَنا بِها قُلْ انَّ اللَّهَ لَايأمُرُ بِالْفَحْشاءِ، اتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مالا تَعْلَمُون؛ و هنگامی که کار زشتی انجام می دهند می گویند:

پدران خود را بر این عمل یافتیم؛ و خداوند ما را به آن دستور داده است!- بگو خدا (هرگز) به کار زشت فرمان نمی دهد، آیا چیزی به خدا نسبت می دهید که نمی دانید!» (سوره اعراف، آیه ۲۸)

۲- «وَ اذا قِيل لَهُم اتَّبِعُوا ما انْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما الْفَيْنا

عَلَیْهِ آبائَنـا اوَلَوْ کانَ آباؤُهُمْ لایَعْقِلُونَ شَـیْئاً وَ لا یَهْتَـدُوْنَ؛ و هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خـدا نازل کرده است پیروی کنید! می گویند: نه! ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می نماییم. آیا اگر پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد؟)» (سوره بقره، آیه ۱۷۰)

۳- «اذْ قـالَ لِابِیْهِ وَ قَوْمِهِ ما هـذِهِ التَّماثِیْلُ الَّتی انْتُمْ لَها عاکِفُونَ- قالوُا وَجَـدْنا آبائَنا لَها عابِدِیْنَ؛ آن هنگام که به پـدرش (آزر) و قوم او گفت: این مجسّمه های بی روح

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۶

چیست که شـما همواره آنها را پرسـتش می کنید؟- گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند.» (سوره انبیاء، آیه ۵۲ و ۵۳)

۴- «وَکَـذلِکَ مـا ارْسَـلْنا مِنْ قَبْلِـکَ فی قَرْیَهٍ مِنْ نَـذِیْرٍ الَّا قالَ مُتَرَفُوها انَّا وَجَـدْنا آبائَنا عَلَی امَّهٍ وَ انَّا عَلَی آثارِهِمْ مُقْتَـدُوْنَ؛ و این گونه در هیـچ شـهر و دیاری، پیش از تو، پیامبر انذار کننده ای نفرسـتادیم مگر این که ثروتمندان مست و مغرورِ آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می کنیم!» (سوره زخرف، آیه ۲۳)

۵- «وَما کانَ جَوابَ قَوْمِهِ الَّا انْ قالُوا اخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْیَتِکُمْ انَّهُمْ اناسٌ یَتَطَهَّرُونَ؛ ولی پاسخ قومش چیزی جز این نبود که گفتند: اینها را از شـهر و دیار خود بیرون کنیـد، که اینها مردمی هسـتند که پاکـدامنی را می طلبنـد (و با ما، همصـدا نیسـتند)!» (سوره اعراف، آیه ۸۲)

۶- «وَ اذا بُشِّرَ احَـدُهُمْ بِالْانْثی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَ هُوَ کَظیمٌ یَتَوارَی مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ ایُمْسِـکُهُ عَلَی هُوْنٍ امْ یَـدُسُّهُ فی التّرُابِ

الاساءَ ما یَحْکُمُونَ؛ در حالی که هرگاه به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود و بشدّت خشمگین می گردد- به خاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود متواری می گردد؛ (و نمی داند) آیا او را با قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند؟! چه بد حکم می کنند!» (سوره نحل، آیه ۵۸ و ۵۹)

۷- «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذینَ مَعَهُ اشِدّاءُ عَلَی الکُفَّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سِیْماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ اثَرِ السُّجُودِ؛ محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفّار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است.» (سوره فتح، آیه ۲۹)

*** تفسیر و جمع بندی

سخن در این است که فرهنگ هر قوم و ملّتی هر چه باشد در پرورش صفات اخلاقی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۷

اثر تعیین کننده ای دارد؛ فرهنگهای عالی و شایسته، افرادی با صفات عالی پرورش می دهد، و فرهنگهای منحط و آلوده، عامل پرورش رذایل اخلاقی است؛ و آیات فوق اشارات پرمعنایی به هر دو قسمت دارد.

در نخستین آیه سخن از عذر گروهی از منحرفان شیطان صفت به میان می آورد که وقتی عمل زشت و قبیحی را انجام می دهند، اگر از دلیل آن سؤال شود می گویند: این راه و رسمی است که نیاکان خود را بر آن یافتیم (وَ اذا فَعَلُوا

فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَيْها آبائَنا)!

بلكه پا را از اين هم فراتر مى نهند و مى گويند كه خداوند نيز به ما دستور داده است كه آن را انجام دهيم (وَاللّهُ امَرَنا بِها)

به اين ترتيب، سنّت پيشينيان را دليلى بر حسن عمل، و حتّى دليلى بر حكم الهى مى گرفتند؛ و نه تنها از قباحت و زشتى عمل، يا صفات اخلاقى مربوط به آن شرم نداشتند، بلكه به آن نيز افتخار مى كردند.

*** در دومين آيه، همين معنى به صورت ديگرى مطرح شده، هنگامى كه به آنها پيشنهاد مى شد بياييد و از آنچه خداوند بر پيامبر صلى الله عليه و آله نازل كرده پيروى كنيد، آنها با غرور و تكبّر مى گفتند: نه! ما اين كار را انجام نمى دهيم، بلكه از آنچه پدران خود را بر آن يافتيم پيروى مى كنيم- و به اين ترتيب، سنّتهاى جاهلى و رذائل اخلاقى، به خاطر اين كه جزء فرهنگ آنها شده بود، در نظر آنان ارزشمندتر از آيات الهى و بيّنات قرآنى بود- (وَ اذا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما انْزَلَ اللَّهُ قالوُا بَلْ نَتَّبِعُ ما الْفَيْنا عَلَيْهِ آبائَنا)!

قرآن اضافه مى كند: آيا پدران آنها نادان و گمراه نبودند (چرا با اين حال، سنّت آن گمراهان نادان را بر آيات حياتبخش و روشنى آفرين قرآن مقدّم مى داريد- (اوَلَوْ كانَ آبائُهُمْ لايَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُوْنَ

*** در سومين آيه باز به تأثير سنّت و فرهنگ غلط در اعمال ضدّ اخلاقى برخورد مى كنيم؛ در بيانى شبيه آيات گذشته، در داستان ابراهيم عليه السلام و بت پرستان بابل مى خوانيم:

هنگامى كه ابراهيم عليه السلام آنها را ملامت كرد كه چرا پيوسته اين مجسّمه هاى بى روح را

پرستش می کنید (و از این کار ابلهانه دست بر نمی دارید)! آنها گفتند: این به دلیل آن است که ما همواره پدران خود را می دیدیم که آنها را عبادت می کنند (اذْ قالَ لِابیْهِ وَ قَوْمِهِ ما هذِهِ التَّماثِیلُ الَّتی انْتُمْ لَها عاکِفُونَ- قالُوا وَجَدْنا آبائَنا لَها عابِدِیْنَ)!

در اینجا ابراهیم شدیدترین حمله خود را بر این تقلید کورکورانه کرد و گفت: بطور مسلّم شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید (قالَ لَقَدْ کُنْتُمْ انْتُمْ وَ آبائُکُمْ فی ضَلالٍ مُبِینٍ)!

ولی متأسّفانه این ضلال مبین از نسلی به نسلی منتقل می شد و به صورت فرهنگی در می آمد، و نه تنها قبح آن از بین نمی رفت، بلکه تبدیل به یک افتخار می شد.

*** در چهارمین آیه باز با همین معنی در شکل دیگری رو به رو می شویم:

در پاسخ این سؤال که چرا شما انسانهای با شعور، بتهای بی شعور را پرستش می کنید، می گویند: «ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و مادر پرتو آثار آنها هدایت یافته ایم»! (بَلْ قالُوا انَّا وَجَدْنا آبائَنا عَلَی امَّةٍ وَ انَّا عَلَی آثارِهُمْ مُهْتَدُوْنَ)

آنها این کار ابلهانه را نه تنها ضلالت و گمراهی نمی شمردند بلکه هدایتی می دانستند که از نیاکانشان به آنها رسیده، و در آیه متعاقب آن، این منطق را، منطق همه مترفین (ثروتمندان مست و مغرور)، در تمام طول تاریخ می شمرد (وَکَذلِکَ ما ارْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ فی قَرْیَةٍ مِنْ نَذِیْرٍ الَّا قالَ مُتَرَفُوها انَّا وَجَدْنا آبائَنا عَلَی امَّةٍ وَ انَّا عَلَی آثارِهِمْ مُقْتَدُوْنَ).

بدیهی است این تقلید کورکورانه که در سایه آن زشتیها، زیبا، خودنمایی می کرد، عوامل زیادی داشت؛ ولی بی شک، یکی از عوامل آن تبدیل زشتیها به یک سنّت و فرهنگ دیر پا بوده

است.

و نیز همین معنی در آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره مائده آمده که عربهای جاهلی یک سلسله بدعتهای ابلهانه در زمینه حلال و حرام برای خود گذارده بودند؛ غذاهای مباح و حلالی را بر خود تحریم می کردند، و حرامهایی را بر خود حلال می شمردند، و چنان به این سنّت غلط چسبیده بودند که آیات الهی را درباره آن بی رنگ می پنداشتند و در مقابل آن می گفتند: «حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَیْهِ آبائَنا؛ آنچه را از پدران خود یافته ایم ما را بس است!»

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۹

و از مجموع این بخش از آیات به روشنی ثابت می شود که تا چه حد سنّتهای غلط می تواند زمینه ساز اعمال ضدّ اخلاقی گردد، و رذائل را فضائل نشان دهد، و عقاید انحرافی را درست و صواب معرفی کند.

*** در پنجمین آیه به مطلب تازه ای در زمینه تأثیر سنّتها بر دگرگونی ارزشهای اخلاقی، برخورد می کنیم، و آن این که قوم لوط که انحرافات اخلاقی آنها صفحات تاریخ را سیاه کرده، (و با نهایت تأسّف در جاهلیّت عصر ما در مراکز تمدّن غربی، به صورتی بدتر از گذشته و در شکل قانونی بروز و ظهور نموده است) هنگامی که دعوت حضرت لوط و یاران اندکش را به پاکی و تقوا بطور مکرّر شنیدند ناراحت شدند، و فریاد زدند: اینها را از شهر و دیار خود بیرون کنید، اینها آدمهایی هستند که می خواهند به پاکی و تقوا روی آورند (یا تظاهر به پاکی و تقوا کنند) (وَماکانَ جَوابَ قَوْمِهِ الَّا انْ قالُوا اخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْیَتِکُم انَّهُمْ اناسٌ یَتَطَهَّرُونَ).

محیط آلوده، سنّتهای غلط و فرهنگ منحط، آن چنان اثر سوء، در میان آنها گذارده بود که

پاکی و تقوا، جرم محسوب می شد، و ناپاکی و آلودگی افتخار!

بدیهی است در چنین محیطی رذائل اخلاقی بسرعت پرورش می یابد و فضائل کمرنگ و بی رنگ می شود.

*** در ششمین آیه، سخن از داستان وحشتناک زنده به گور کردن دختران در عصر جاهلیّت، به خاطر خو گرفتن به یک سنّت غلط می باشد.

عرب جاهلی تولّد دختر را ننگی برای خود می پنداشت، و هرگاه به او خبر می دادند دختری نصیب تو شده است، چنان خشمگین می شد که صورتش از شدّت ناراحتی کبود و سیاه می شد! «۱»

---

(۱). بعضی از مفسّران گفته اند: براثر رابطه نزدیکی که میان قلب و صورت انسان است، هنگامی که روح و قلب انسان مملو از شادمانی می شود (خون شفّاف به طرف صورت حرکت می کند) و صورت نورانی و روشن و پر فروغ می گردد؛ و هنگامی که غم و اندوه بر روح انسان مسلّط می گردد (جریان گردش خونِ شفّاف در صورت کم می شود و) صورت زرد و تیره می گردد؛ و به همین دلیل این دو پدیده به عنوان نشانه های سرور و شادمانی، و اندوه و غم شناخته می شود. (تفسیر روح المعانی، ذیل آیه مورد بحث)

و گاه روزها یا هفته ها خود را پنهان می کرد و پیوسته در فکر بود، آیا این ننگ را بر خود بپذیرد، و دختر را نگه دارد یا در زیر خاک پنهانش سازد؛ و خود را از این غم و اندوه ننگ رهایی بخشد (وَ اذا بُشِّرَ احَدُهُمْ بِالْانْثی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّاً وَ هُوَ کَظِیْمٌ یَتَوارَی مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ ایُمْسِکُهُ عَلَی هُوْنٍ امْ یَدُسُّهُ فی التُّرابِ الاساءَ ما یَحْکُمُونَ).

بی شک آدم کشی آن هم

در جایی که پای فرزنـد نوزاد در میان باشد از قبیح ترین اعمال و زشت ترین کارها است ولی سنّتهای غلط چنان قبح و زشتی آن را از بین می برد که به صورت یک فضیلت و افتخار در می آید.

از مسائل وحشتناکی که در مورد مسأله زنده به گور کردن دختران در بعضی از تفاسیر آمده، این است که نوشته اند دفن کردن در زیر خاک یکی از طرق نابود کردن آنها بود، گاه دختران را در آب می انداختند و غرق می کردند و گاه از بالای کوه پرتاب می نمودند و گاهی آنها را سر می بریدند! «۱» در این که از چه زمانی این سنّت ننگ آلود در میان عرب جاهلی رایج شد و انگیزه اصلی آن چه بود، بحثهای مفصّلی است که این جا، جای آن نیست. «۲»

سخن در این است که چگونه این گونه سنّتها راه را برای رذائل اخلاقی در بدترین اشکالش هموار می سازد؛ و بدترین رذائل را در ردیف بهترین فضائل قرار می دهد؛ و این گواه دیگری است بر این که فرهنگ قوم و ملّت، یکی از انگیزه های مهّم گرایش به فضائل یا رذائل است و آنان که می خواهند با رذائل اخلاقی مبارزه کنند، باید در اصلاح فرهنگهای فاسد بکوشند.

شبیه همین معنی را در عصر و زمان خود مشاهده می کنیم که فرهنگهای شبیه فرهنگ عرب جاهلی، سرچشمه انواع رذائل اخلاقی شده است به عنوان نمونه: در یک کنفرانس

---

(۱). تفسیر روح المعانی، جلد ۱۴، صفحه ۱۵۴، ذیل آیه مورد بحث.

(۲). علاقه مندان می توانند به تفسیر نمونه، جلد ۱۱، ذیل آیه ۵۸، سوره نحل مراجعه کنند.

بزرگ جهانی که در سالهای اخیر در

پکن پایتخت چین درباره حقوق زن برگزار شد، گروه عظیمی از کشورهای شرکت کننده در آن کنفرانس اصرار داشتند که این سه اصل در برنامه کنفرانس جای گیرد: آزادی روابط جنسی زنان؛ مشروع بودن همجنس گرایی آنان؛ و آزادی سقط جنین؛ که با جنجال عظیمی از سوی بعضی از کشورهای اسلامی از جمله کشور ما رو به رو شد.

بدیهی است هنگامی که نمایندگان به اصطلاح تحصیل کرده اقوام و ملّتها از این گونه کارهای زشت و ننگین به عنوان حقوق زن دفاع کنند و فرهنگی بر اساس آن پدید آید، چه رذائل اخلاقی در میان اقوام و ملل شایع می گردد! رذائلی که آثار زیانبار آن نه تنها در مسأله تهذیب اخلاق، بلکه در زندگی اجتماعی و اقتصادی آنها نیز نمایان می شود.

*** در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث که بیانگر رابطه فضائل با فرهنگ محیط است، سخن از یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به میان آمده و نشان می دهد که آنها در سایه فرهنگی که آن حضرت در آن جامعه تاریک و ظلمانی به وجود آورد، با چه سرعتی مراحل فضائل اخلاقی را پیمودند و از نردبان علم و فضیلت بالا رفتند؛ می فرماید: محمّد فرستاده خداست و آنها که با او هستند (دارای این صفات برجسته اند) در برابر کفّار سر سخت و در میان خود مهربانند؛ همواره آنها را در حال رکوع و سجود (و نیایش و عبادت) می بینی، که فضل و رضای پروردگار را می طلبند، نشانه آنان در صورتشان از آثار سجده نمایان است (مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ وَ الَّذِینَ مَعَهُ اشِدّاءُ عَلَى الكُفَّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ تَراهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ

اللَّهِ وَ رِضْواناً سِيْماهُمْ فى وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السَّجُودِ).

بـدیهی است منظـور از و الَّذینَ مَعَهُ (کسـانی که بـا او هسـتند) همراهی در زمـان و مکـان نیست؛ بلکه همراهی در آموزشـها و عقائد و پذیرش سنّتها و فرهنگ خاصّ الهی اوست.

***

رابطه آداب و سنن با اخلاق در روایات اسلامی

در اسلام اهمّیّت فوق العاده ای به مسأله ایجاد سنّتهای صالحه و مبارزه با سنّتهای سیّئه

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۲

داده شده است؛ و این مسأله بازتاب گسترده ای در احادیث اسـلامی دارد؛ و از مجموع این احادیث بخوبی روشن می شود که هـدف این بوده که بـا فراهم آمـدن سـنّتهای نیک، زمینه های اعمال اخلاقی فراهم گردد؛ و بعکس، زمینه های رذائل برچیـده شود؛ از جمله روایات زیر است که هر کدام نکته ای خاصّ خود دارد.

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که می فرمود: «خَمْسٌ لا ادَعُهُنَّ حَتَّى الْمَماتِ الْاَكْلُ عَلَى الْحَضِيْضِ مَعَ الْعَبِيْدِ ...، وَ حَلْبُ الْعَنْزِ بِيَدِى وَ لُبْسُ الصُّوْفِ وَ التَّسليْمُ عَلَى الصِّبْيانِ، لِتَكُونَ سُنَّةً مِنْ بَعْدِى؛ پنج چیز است که تا آخر عمر آن را رها نمی کنم؛ غذا خوردن با بردگان در حال نشسته روی زمین و ... و دوشیدن شیر بز ماده با دست خودم، و پوشیدن لباسهای پشمینه (ی خشن که لباس قشرهای کم درآمد و محروم بود) و سلام کردن به کودکان، تا به صورت سنّتی برای بعد از من درآید.» «۱»

هـدف از این گونه کارها این بوده است که روح تواضع و فروتنی را در مردم ایجاد کنـد، و تواضع از گردن فرازان به صورت سنّتی درآید و مردم به آن اقتدا کنند.

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً عُمِلَ

بِهَا مِنْ بَعْدِهِ کانَ لَهُ اجْرَهُ وَ مِثْلَ اجُوْرِهِمْ مِنْ غَیْرِ انْ یَنْقُصَ مِنْ اجُورِهِمْ شَیْئاً، وَمَنْ سَنَّ سُنَّهً سَیِّئَهً فَعُمِلَ بِها بَعْدَهُ کانَ عَلَیْهِ وِزْرَهُ وَ مِثْلَ اوْزارِهِمْ مِنْ غَیْرِ انْ یَنْقُصَ مِنْ اوْزارِهِمْ شَیْئاً؛ کسی که سنّت نیکی را در میان مردم بگذارد که بعد از وی به آن عمل کنند، هم اجر کار خود را دارد و هم مساوی پاداش تمام کسانی که به آن عمل می کنند؛ بی آن که چیزی از پاداش آنها را بکاهد؛ و کسی که سنّت بدی بگذارد، و بعد از وی به آن عمل کنند، کیفر آن، همانند کیفر کسانی که به آن عمل می کنند بر او خواهد بود بی آن که چیزی از کیفر آنها کاسته شود.» «۲»

شبیه همین مضمون را مرحوم علّامه مجلسی در بحار آورده است.

این حدیث که به تعبیرهای مختلف از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده نشان می دهد که فراهم آوردن زمینه ها برای اعمال اخلاقی، تا آن حد اهمّیّت دارد که پدید آورنده اش در تمام آثار آن شریک است؛ همچنین فراهم آوردن

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۶۶.

(۲). کنز العمّال، حدیث ۴۳۰۷۹، جلد ۱۵، صفحه ۷۸۰.

زمینه های رذائل با ایجاد سنّتهای ضلالت و گمراهی و فساد.

۳- روی همین جهت، امیر مؤمنان علی علیه السلام از سفارشهای مؤکّدی که به مالک اشتر می کند، همان حفظ سنّتهای صالحه و جلوگیری از شکسته شدن احترام آنهاست؛ می فرماید: «لا تَنْقُضْ سُنَّهً صالِحَهً عَمِلَ بِها صُدُورُ هذِهِ الامَّهِ وَ اجْتَمَعَتْ بِها الالْفَهُ وَ صَلُحَتْ عَلَیْها الرَّعِیَّهُ،

وَ لَاتُحْدِثَنَّ سُنَّهً تَضُرُّ بِشَیْ ءٍ مِنْ ماضی تِلکَ السُّنَنِ فَیَکوُنُ الْاجْرُ لِمَنْ سَنَّها وَ الْوِزرُ عَلَیْکَ بِما نَقَضْتَ مِنْها؛ هرگز سنّت پسندیده ای را که پیشوایان این امّت به آن عمل کرده اند و امّت اسلامی به آن انس و الفت گرفته، و امور رعیّت، به وسیله آن اصلاح شده، نقض مکن! و سنّت و روشی را که به آن سنّتهای صالحه پیشین زیان وارد سازد، ایجاد منما! که اجر آن برای کسی خواهد بود که آن سنّتها را برقرار کرده و گناهش بر توست که آن سنّتها را شکسته ای!» «۱»

در واقع سنّتهای نیک از آنجا که کمک به انجام کارهای خیر و پرورش فضائل اخلاقی می کند، داخل در تحت عنوان اعانت بر خیر است و ایجاد یا احیای سنّتهای شر، مصداق معاونت بر اثم محسوب می شود؛ و می دانیم معاونان، در اعمال خوب و بد فاعلان خیر و شر، سهیم و شریکند بی آن که چیزی از پاداش و کیفر آنها کاسته شود.

اهمّیت سنّت حسنه تا آن حد است که در روایت معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: عبد المطّلب جدّ گرامی پیامبر اسلامی صلی الله علیه و آله پنج سنّت قبل از اسلام در میان عرب قرار داد، و خداوند همه آنها را امضا فرمود و جزء احکام اسلام قرار داد: همسر پدر را بر فرزند تحریم کرد؛ و در دیه قتل، صد شتر قرار داد؛ و در دور خانه خدا هفت شوط طواف می کرد؛ و گنجی پیدا کرد خمس آن را ادا می نمود؛ و زمزم را در آن روز که از نو حفر کرد، «سقایه الحاج» نامید (کانَتْ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ خَمْساً

مِنَ السُّنَنِ اجْريها اللّهُ عَزَّوَجَلَّ فی الاسْلامِ حَرّمَ نَساءَ الْاباءِ عَلَی الْابْناءِ، وَ سَنَّ الدِّیَهَ فِی الْقَتْلِ مِأَهً مِنَ الْابِلِ وَ کانَ یَطُوْفُ بِالْبَیْتِ سَبْعَهَ اشْواطٍ، وَ وَجَدَ کَنْزاً فَاخْرَجَ مِنْهُ الْخُمْسَ، وَ سَمّی زَمْزَمَ حِیْنَ حَفَرَها سِقایَهَ الْحاجِّ).

---

(۱). نهج البلاغه، نامه ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۴

از مجموع آنچه در بالا آمد و روایات فراوان دیگری که در این زمینه وارد شده است بخوبی استفاده می شود که آداب و سنن و فرهنگ یک قوم و ملّت اثر تعیین کننده ای در اخلاق و اعمال آنها دارد؛ و به همین دلیل، اسلام اهمّیّت فوق العاده ای به این مسأله می دهد و حفظ سنّتهای حسنه را لازم می شمرد و ایجاد یا حفظ سنّتهای سیّئه را یک گناه بسیار بزرگ معرّفی می کند.

***

۶- رابطه عمل و اخلاق

اشاره

درست است که اعمال انسان از اخلاق او سرچشمه می گیرد و خلق و خوهای درونی در لا ـ به لای اخلاق نمایان می شود، بطوری که می توان گفت، اعمال و رفتارهای انسان ثمره خلق و خوی درونی اوست؛ ولی از سوی دیگر، اعمال انسان نیز به نوبه خود به اخلاق او شکل می دهد؛ یعنی، تکرار یک عمل خوب یا بد، تدریجاً تبدیل به یک حالت درونی می شود و ادامه آن سبب پیدایش یک ملکه اخلاقی می گردد، خواه فضیلت باشد یا رذیلت؛ به همین دلیل، یکی از راههای مؤثّر برای تهذیب نفوس، تهذیب اعمال است، و مبادا تکرار یک عمل بد در درون روح و جان انسان ریشه بدواند، و روح را به رنگ خود در آورد و سبب پیدایش رذائل اخلاقی گردد!

به همین دلیل، در روایات اسلامی دستور داده شده است که مردم بعد از لغزشها و گناهان

فوراً توبه کنند؛ یعنی، با آب توبه آثار آن را از دل و جان بشویند مبادا گناه تکرار شود و تبدیل به یک اخلاق رذیله گردد!

بعکس، دستور داده شده است که کارهای نیک، آن قدر تکرار گردد که تبدیل به یک عادت شود.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم، و بخشی از آیاتی را که اشاره به این معنی دارد، مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- کَلَّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ (سوره مطفّفین، آیه ۱۴)

۲- کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفِیْنَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ (سوره یونس، آیه ۱۲)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۵

۳- افَمَنْ زُیِّنَ لَهُ سَوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً (سوره فاطر، آیه ۸)

۴- وَجَدْتُها وَقَوْمَها یَسْجُدوُنَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُوْنِ اللَّهِ وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ اعْمالَهُمْ ... (سوره نمل، آیه ۲۴)

۵- قَلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْا خْسَرِیْنَ اعْمالًا الَّذینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُوْنَ انَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً (سوره کهف، آیه ۱۰۳)

۶- انَّما التَّوبَهُ عَلَی اللَّهِ لِلَّذینَ یَعْمَلُونَ السُّوْءَ بِجَهالَهٍ ثُمَّ یَتُوبُونَ مِنْ قَرِیْبٍ فَاولئِکَ یَتُوبُ اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَ کانَ اللَّهُ عَلیماً حَکیماً (سوره نساء، آیه ۱۷)

۷- خُذْ مِنْ امْوالِهِمْ صَدَقَهً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیْهِمْ بِها (سوره توبه، آیه ۱۰۳)

ترجمه:

۱- چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته است.

۲- این گونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است (که زشتی این عمل را درک نمی کنند).

۳- آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را خوب و زیبا می بیند همانند کسی است که واقع را آن چنان که هست می یابد.

۴- او و قومش را دیدم که برای غیر خدا- خورشید- سجده می کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده ...

۵- بگو آیا

به شـما خبر دهیم که زیانکارترین مردم در کارها چه کسانی هسـتند؛ آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده با این حال می پندارند کار نیک انجام می دهند.

۶- توبه تنها برای کسانی است که کار بـدی از روی جهالت انجام می دهنـد، سـپس بزودی توبه می کننـد؛ خداوند توبه چنین اشخاصی را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است.

۷- از اموال آنها صدقه ای (زکات) بگیر، تا به وسیله آن آنها را پاک سازی و پرورش دهی!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، اشاره به آثاری شده است که اعمال گناه آلوده بر قلب و روح انسان

می گـذارد؛ صـفا و نورانیّت را از آن می گیرد، و تـاریکی و ظلمت به جـای آن می نشانـد؛ می فرمایـد: «چنین نیست که آنها (کم فروشان) می پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته؛ کَلَّا بَلْ رانَ عَلَی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ.»

جمله «ما کانُوا یَکْسِبُونَ» که از فعل مضارع در آن اسـتفاده شده و دلالت بر اسـتمرار دارد، دلیل روشـنی بر این معنی است که اعمـال بـد تغییرات مهمّی در دل و جـان ایجاد می کنـد، و همچون زنگاری که آئینه را از نورانیّت و صـفا می انـدازد، روح را کـدر و تاریک می کند؛ و به این ترتیب، صـفت رذیله قساوت و بی حیایی و بی تفاوتی در برابر گناه، و به تعبیر دیگر، ظلمت شقاوت و بی تقوایی را بر قلب انسان چیره می کند.

رین (بر وزن عین) زنگاری است که روی اشـیاء قیمتی می نشیند؛ و به تعبیر دیگر، قشر قرمز رنگی است که بر اثر رطوبت هوا، روی آهن و مانند آن ظاهر می شود، و معمولًا نشانه پوسیدن و ضایع شدن

فلزّات است.

انتخـاب این تعبیر برای آثـار ویرانگر گناهـان در قلب و روح انسان تعبیر بسـیار مناسبی است، که در روایات اسـلامی نیز کراراً روی آن تکیه شده و در بحث آینده که پیرامون روایات اسلامی است خواهد آمد.

*** در دومین آیه به مرحله ای فراتر از مرحله رین (زنگار) اشاره شـده و آن مرحله تزیین است؛ به این ترتیب که تکرار عمل سوء بـاعث تزیین آن در نظر انسـان می شود؛ یعنی، روح انسـان چنـان با آن هماهنگ می گردد که آن را برای خود موهبت و افتخـار می پنـدارد؛ می فرمایـد: «این چنین اعمـال مسـرفان در نظرشـان جلوه داده شـده است؛ كَذلِکَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ».

جمله «ما كانُوا يَعْمَلُونَ» و همچنین تعبیر به «مسرفین» دلیل روشنی بر تکرار گناه از سوی آنهاست؛ یعنی با تکرار زشتیها و بدیها نه تنها قبـح و زشتی آنها از بین می رود بلکه تـدریجاً به صورت یک فضـیلت در نظر گنهکاران خود نمایی می کند؛ و این در واقع یکی از رذائل اخلاقی است که نتیجه شوم تکرار اعمال گناه آلود است.

در این که چه کسی اعمال زشت این گونه افراد را در نظرشان جلوه می دهد سخن

بسیار است.

در بعضـی از آیات، این کار به خداوند نسبت داده شده است؛ و در واقع مجازاتی است که خداوند برای این گونه افراد که بر گناه اصـرار می ورزند قرار داده است؛ چرا که وقتی اعمال زشتشان در نظرشان تزیین شود، بیشتر به سراغ آن می روند، و خود را در دنیا و آخرت رسواتر و بـدبخت تر می کننـد؛ می فرمایـد: «انَ الَّذينَ لايُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ زَيَّنّا لَهُمْ اعْمالَهُمْ؛ کسانی که ایمان به آخرت ندارند،

اعمالشـان را در نظرشـان زینت می دهیم.» «۱» در جـای دیگر، این کار به شـیطان نسـبت داده شـده، چنان که در آیه ۴۳ سوره انعام درباره گروهی از کفّار لجوج و انـدرز ناپـذیر، می فرمایـد: «وَلِكنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُونَ؛ ولی دلهای آنها سخت و با قساوت شد و شیطان، کارهایی را که انجام می دادند در نظرشان زینت داد.»

و گاه این معنی به بتها نسـبت داده شده، می فرماید: «وَكَذلكَ زَيَّنَ لِكَثيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ قَتْلَ اوْلادِهِمْ شُرَ كاؤُهُمْ ...؛ این گونه شرکای آنها (بتها) قتل فرزندانشان را در نظرشان جلوه دادند ... (زیرا کودکان خود را برای بتها قربانی می کردند و افتخار می نمودند).» «۲»

و گـاه- چنـان کـه در آیـه مـورد بحـث آمـده- ایـن مطلـب بـه صـورت فعـل مجهـول ذکر شـده، می فرمایـد: «این چنین برای اسرافکاران اعمالی را که انجام می دادند زینت داده شده.»

با کمی دقّت روشن می شود که این تعبیرات هیـچ گونه منافاتی با هم ندارنـد، بلکه مکمّل یکدیگرند؛ گاه عامل زینت، تکرار عمل است، زیرا تکرار یک عمل زشت، کم کم از قبـح آن می کاهـد و به مرحله ای می رسد که نسبت به آن بی تفاوت می گردد، و اگر باز ادامه یابد به صورت یک کار خوب در نظر صاحبش جلوه می کند، و همچون زنجیری بر دست و پای او می افتـد و اجازه خروج از این دام را به او نمی دهـد؛ و این مطلبی است که هر کس می توانـد با مطالعه حال تبهکاران در زندگی خود، آن را تجربه کند.

در موارد دیگری، وسوسه هـای نفس از درون، و وسوسه های شـیطان از برون عمل زشتی را در نظر انسان تزیین می کنـد، بی آن که آن را

تکرار کرده باشد. و کار به جای

---

(۱). سوره نمل، آیه ۴.

(۲). سوره انعام، آیه ۱۳۷.

می رسد که یک گناه بزرگ را به گمان این که وظیفه دینی یا انسانی اوست مرتکب می شود، و می گوید شخص فلان مثلًا واجب الغیبه است- در حالی که شخص مزبور گناهی نداشته، بلکه عامل حسد، چنین کاری را در نظر غیبت کننده جلوه داده است؛ و تاریخ پر است از کار کسانی که مرتکب جنایات هولناکی می شدند و چون مطابق هوای نفس و وسوسه های شیطانی بود نه تنها آن را قبیح نمی شمردند بلکه به آن افتخار می کردند.

گاه خداوند می خواهد افرادی را به خاطر لجاجت و اندرز ناپذیری مجازات کند، یکی از طرق مجازات آنان این است که زشتیها را خوبی در نظرشان جلوه می دهد تا رسوایی بیشتر به بار آورند و مجازات سنگینتر.

این نکته نیز قابل توجّه است که مطابق توحید افعالی، هر کار و هر اثری را در این عالم می توان به خدا نسبت داد؛ چرا که علّت العلل، ذات پاک اوست، هر چند این امر مانع مصونیّت افراد در برابر اعمالشان نخواهد بود؛ حمد و ثنا برای خداست که قوّت و قدرت بخشیده، و لعن و نفرین برای کسانی است که این قدرت و قوّت را در راه گناه مصرف می کنند.

گاه طبیعت آفرینش چیزی نیز اقتضا می کند که فریبنده و دارای زرق و برق باشد؛ چنان که در آیه ۱۴ سوره آل عمران می خوانیم:

«زُيِّنَ لِلّناسِ حُبُّ الشَّهوَاتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَناطِيرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ ...؛ محبّت به امور مادّی: زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا

و نقره .... در نظر مردم جلوه داده شده است (تا بدین وسیله آزمایش شوند)».

یکی از عوامل تزیین کارهای زشت و ناپسند، تکرار آن است که در روح و جان انسان اثر می گذارد و اخلاق و خوی او را دگرگون می سازد همان گونه که تکرار اعمال نیک تدریجاً به صورت ملکه ای در درون جان انسان در می آید و مبدّل به اخلاق فاضله می شود؛ بنابراین، برای تهذیب نفوس و پرورش فضائل اخلاقی، باید پویندگان این راه، از تکرار اعمال نیک کمک بگیرند، و از تکرار اعمال سوء بر حذر باشند که اوّلی معین و مدد کار است و دومی دشمن غدّار.

***

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۹

در سومین آیه باز سخن از تزیین اعمال بد در نظر انسانها است؛ می فرماید: آیا کسی که عمل بدش برای او تزیین شده و آن را خوب و زیبا می بیند (همانند کسی است که واقعیّتها را همان گونه که هست می بیند)؛ «افَمَنْ زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً».

همان گونه که در تفسیر آیه قبل گفته شد: یکی از عوامل تزیین اعمال سوء، تکرار و خو گرفتن با آنها است، که تدریجاً در برابر این گونه اعمال بی تفاوت و سپس به آن علاقه مند می شود، و کار خوبی می پندارد و به آن افتخار می کند.

جالب این که هنگامی که قرآن این سؤال را مطرح می کند: «آیا کسی که زشتی عملش، در نظرش تزیین شده و آن را زیبا می بیند ...» نقطه مقابل آن را آشکارا ذکر نمی کند، گویا می خواهد به شنونده مجال وسیعی بدهد که امور مختلفی را که می تواند نقطه مقابل آن باشد در نظر خویش مجسّم کند و بیشتر بفهمد؛

می خواهـد بگوید آیا چنین کسـی همانند افراد واقع بین است که حق را حق و باطل را باطل می بینند؟ آیا چنین کسـی همانند پاکـدلانی است که همیشه به محاسـبه نفس خویش مشـغولند و از خو گرفتن به زشتیهـا دور میماننـد و ...؟ این نکته نیز قـابل ملاـحظه است که در ذیـل این آیه به پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله می فرمایـد: بر حـال اینها تأسّف مخور و جان خود را به خطر نیفکن! خـدا هر کس را بخواهـد گمراه می سازد، و هرکس را بخواهـد هـدایت می کند (فَانَّ اللَّهَ یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ فَلا تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَیْهِمْ حَسَراتٍ انَّ اللَّهَ عَلیمٌ بِما یَصْنَعُونَ)!

در واقع این یـک مجـازات الهی است که دامن کسـانی را که در انجـام اعمال زشت، جسور هسـتند، می گیرد و بایـد به چنین سرنوشتی گرفتار شوند.

در تفسـیر «فی ظلاـل» آمـده اسـت: کسـی کـه خداونـد هـدایت و خیر او را (بـه خـاطر نیّت و اعمـالش) می خواهـد، در قلبش حسّاسیّت و توجّه و حساب خاصّی در برابر اعمال سوء قرار می دهد؛ چنین کسـی از آزمایش و مجازات الهی، هرگز خود را در امـان نمی بینـد؛ و همچنین از دگرگونی قلب و از خطـا و لغزش و نقصان و عجز؛ به همین دلیل، دائماً حسابگری می کنـد؛ دائماً از شیطان برحذر است و همیشه در انتظار امدادهای الهی است؛

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۰

و اینجا محلّ جدایی راههای هدایت و ظلالت و رستگاری و هلاکت است. «۱»

یکی از یاران امام کاظم علیه السـلام (یا امام علی بن موسـی الرضا علیه السـلام) می گوید: از آن حضرت پرسیدم آن عجب و خودپسندی که عمل انسان را

باطـل می کنـد، چیست؟ فرمود: «الْعُجْبُ دَرَجـاتٌ مِنْهـا انْ یُزَیَّنَ لِلْعَبْـدِ سُوْءُ عَمَلِهِ فَیَراهُ حَسَـناً فَیُعْجِبُهُ وَ یَحْسَبُ انَّهُ یُحْسِنُ صُـنْعاً؛ عُجب و خودپسندی درجاتی دارد؛ یکی از آنها این است که اعمال سوء انسان در نظرش تزیین شود آن را خوب ببیند و از آن خوشحال شود و در شگفتی فرو رود و گمان کند عمل نیکی انجام داده است.» «۲»

*** در چهارمین آیه، سـخن از سـرگذشت ملکه سبا و اخباری است که هُدهُد از سرزمین آنها برای سلیمان آورد؛ گفت: من ملکه و ملّت او را دیدم که در برابر آفتاب سـجده می کنند، و غیر خدا را پرستش می نمایند، و شیطان اعمالشان را در نظرشان تزیین کرده بود (وَجَدْتُها وَقَوْمَها یَسْجُدوُنَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُوْنِ اللَّهِ وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ اعْمالَهُمْ).

درست است که خورشید و نور آفتاب بسیار با عظمت و پر برکت و حیاتبخش است، ولی طلوع و غروب و دگرگونی و تحوّل و پوشـیده شدن با قطعات ابر، نشان می دهد که این موجود با عظمت نیز اسـیر قوانین آفرینش است و از خود کمترین اراده ای ندارد؛ و به همین دلیل، هرگز شایسته پرستش نیست؛ ولی تعلیم و تربیتهای غلط و سنّت نیاکان و نیز تکرار عمل سبب می شود که قبح و زشتی آن، از نظرها برود و به صورت یک عمل زیبا جلوه کند.

در بعضـی از کشورهای دنیا گاوهای به اصـطلاح مقدّسـی هسـتند که گروهی آنها را پرسـتش می کننـد، اعمالی در برابر گاو ماده انجام می دهند و امتیازاتی برای آن قائلند که هر بیننده خالی الذّهن را به خنده وا می دارد در حالی که پرستش کنندگان گاو با قیافه های جدّی آن اعمال را

مرتکب می شوند و به آن افتخار می کنند؛ چرا دیگران می خندند و آنها افتخار می کنند؟ یکی از دلائل آن، این است که تکرار عمل، قبح و زشتی آن را از

---

(۱). تفسیر «فی ظلال»، جلد ۶، صفحه ۶۷۵.

(۲). «نور الثّقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۵۱، حدیث ۳۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۱

میان برده و عادت کردن به آن، حجابی در برابر زشتیها می شود.

درست است که در این آیه تزیین عمل به شیطان نسبت داده شده ولی واضح است که شیطان ابزار و اسبابی دارد که یکی از آنها همان تکرار زشتیها و خو گرفتن به آنها است.

*** در پنجمین آیه مورد بحث، همان محتوای آیات گذشته با تعبیرات تازه ای به چشم می خورد؛ روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده می فرماید: بگو آیا شما را خبر دهم که زیانکارترین مردم چه اشخاصی هستند؟- آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده در حالی که گمان می کنند کار نیک انجام می دهند (قَلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْاخْسَرِيْنَ اعْمالًا الَّذينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِى الْحَياهِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحَسَبُونَ انَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً).

در اینجا سخن از زیانکارترین مردم است که سرمایه های مهمّ زندگی خود را از قبیل عمر و جوانی و نیروی فکری و جسمانی را در راههای غلط از دست می دهند، در حالی که می پندارند کار نیکی انجام می دهند و خوشحالند و افتخار می کنند.

چرا این گونه افراد به چنین روز سیاهی می افتند؟ دلیلش خو گرفتن به زشتیها و بدیها و هوا پرستی و خود خواهی و خود بینی است که همچون پرده های سیاه ظلمانی بر چشم عقل آنها فرو می افتد و از دیدن حقایق باز

می مانند، و واقعیّتها را غیر از آنچه هست تصوّر می کنند.

نتیجه این گرفتاری و بدبختی، همان است که در آیه بعد از آن آمده است؛ می گوید:

«آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند، و به همین دلیل اعمالشان حبط و نابود گشته است!» (اولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِایاتِ رَبِّهِم وَ لِقائِهِ وَ حَبِطَتْ اعْمالُهُمْ).

در روایات اسلامی در تفسیر آیه فوق تعبیراتی دیده می شود که هر یک بیان مصداق روشنی از مصداقهای این آیه است، و همه در آن جمعند؛ در بعضی از روایات، به منکران ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام تفسیر شده، و در بعضی به رهبانهای مسیحی، یعنی مردان و زنان تارک دنیا که چشم از همه لذّات دنیا پوشیده اند، در حالی که در راه انحرافی گام بر می دارند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۲

و در بعضی از روایات به بدعتگذاران از مسلمین، و بعضی به خوارج نهروان و در بعضی به بدعتگذاران یهود و نصاری تفسیر شده است؛ همه اینها کسانی هستند که اعمالشان در واقع زشت و آمیخته به گناه و جنایت بوده در حالی که خود را بر طریق حقّ و صواب می پنداشتند.

قابل توجّه این که جمله «حَبِطَتْ اعْمالُهُمْ» که در ذیل آیه بعد آمده بود از ماده «حَبَط» (بر وزن سبد) می باشد که یکی از معانی معروف آن این است که شتر یا حیوان دیگری، علف زیاد و احیاناً علفهای مضرّ و مسموم بخورد و شکم او باد کند و به مرگ او منتهی گردد؛ بدیهی است باد کردن شکم این حیوان دلیل بر فربهی و قوّت او نیست؛ بلکه نشانه بیماری و چه بسا مقدّمه مرگ

اوست، هرچند ممکن است ناآگاهان آن را فربهی و قدرت و قوّت پندارند.

گروهی از انسانها نیز به همین سرنوشت گرفتار می شوند، تمام تلاش و کوشش خود را در طریق بدبختی خویش به کار می گیرند در حالی که گمان می کنند در مسیر خوشبختی گام بر می دارند.

*** در ششمین آیه مورد بحث سخن از مسأله توبه کامل به میان آمده و آن را برای کسانی معرّفی می کند که

اولًا از روی جهل و نادانی، عدم آگاهی به اثرات شوم و عواقب دردناک گناه کار بدی را انجام داده اند؛

و ثانیاً بزودی از کار خود پشیمان شده و به سوی خدا باز می گردند؛ اینها هستند که مشمول رحمت الهی می گردند و خدا توبه آنان را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است (انَّما التَّوْبَهُ عَلَی اللَّهِ لِلَّذِیْنَ یَعْمَلُونَ السُّوْءَ بِجهالَهٍ ثُمَّ یَتُوبُونَ مِنْ قَرِیْبٍ فَاولئِکَ یَتُوبُ اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَ کانَ اللَّهُ عَلیماً حکیماً).

روشن است که منظور از «جهالت» در این آیه، جهالت مطلق که موجب عذر است نیست؛ زیرا در زمینه جهل مطلق گناهی وجود ندارد؛ بلکه منظور جهل نسبی است یعنی آگاهی کامل به گناه و عواقب و آثار آن نداشته باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۳

و امّا جمله یَتُوبُونَ مِنْ قَرِیْبٍ به عقیده جمعی از مفسّران به معنی قبل از مرگ است، در حالی که اطلاق کلمه «قریب» به این معنی که گاه پنجاه سال یا بیشتر طول می کشد مناسب به نظر نمی رسد، روایاتی را هم که طرفداران این نظریّه به آن استدلال کرده اند اشاره ای به تفسیر این آیه ندارد، بلکه بیان مستقل و جداگانه ای است. (دقّت کنید)

ولی بعضی دیگر آن را به معنی زمان نزدیک

به گناه گرفته اند- یعنی بزودی از کار خود پشیمان شود و به سوی خدا باز گردد؛ زیرا توبه کامل آن است که آثار و رسوبات گناه را بطور کلّی از روح و جان انسان بشوید و کمترین اثری از آن در دل باقی نماند و این در صورتی ممکن است که در فاصله نزدیکی (قبل از آن که گناه در وجود انسان ریشه بدواند و به شکل طبیعت ثانوی در آید) از آن پشیمان شود؛ در غیر این صورت، غالباً اثرات گناه در قلب و جان انسان باقی خواهد ماند. پس توبه کامل توبه ای است که بزودی انجام پذیرد و کلمه «قریب» از نظر لغت و فهم عرف نیز با این معنی تناسب بیشتری دارد.

*** در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث، در مورد مسأله زکات و آثار آن دستور می دهد «از مؤمنان زکات بگیر!» (خُذْ مِنْ امَوالِهِمْ صَدَقَةً)

سپس در ادامه این بیان به آثار اخلاقی و معنوی زکات اشاره کرده می فرماید: «تو با این عمل، آنها را پاک می کنی، و نموّ و رشد می دهی!» (تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها)

آری! پرداختن زکات آنها را از دنیا پرستی و بخل و امساک، پاک می کند و نهال نوعدوستی و سخاوت و توجّه به حقوق دیگران را در نهاد آنان پرورش می دهد.

اضافه بر این، مفاسد و آلودگیهایی که در جامعه به خاطر فقر و محرومیّت به وجود می آید، با انجام این فریضه الهی بر چیده می شود و صحنه اجتماع از آن پاک می گردد؛ بنابراین زکات، هم رذائل اخلاقی را از میان می برد و هم زکات دهنده را به فضائل اخلاقی آراسته می کند، و این همان چیزی است که ما

در این بحث به دنبال آن هستیم؛ یعنی، تأثیر عمل نیک و بد در پرورش فضائل و رذائل اخلاقی.

همین تعبیر به صورت دیگری در آیه حجاب به چشم می خورد؛ می فرماید: «وَ اذا سَـئَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَاسْـئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجابٍ ذلِکُمْ اطْهَرُ لِقُلُوبِکُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ؛ هنگامی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۴

که از آنها (همسران پیامبر صلی الله علیه و آله) چیزی از وسائل زندگی را (به عنوان عاریت) می خواهید، از پشت پرده بخواهید! این کار برای پاکی دلهای شما و آنها بهتر است!» «۱»

این تعبیر نیز نشان می دهد که رعایت عفّت در عمل، باعث پاکی قلب است و بعکس، ترک عفّت، قلب و روح انسان را آلوده می کند و مایه پرورش رذائل اخلاقی است.

نتیجه:

هدف از شرح آیات بالا این بود که تأثیر اعمال را در اخلاق، و شکل گیری روح و جان انسان را در پرتو آن روشن سازیم؛ و از مجموع آنها چنین می توان نتیجه گرفت که برای خود سازی و تهذیب نفس باید مراقب اعمال خود بود؛ زیرا تکرار گناه و زشتیها از یک سو قبح اعمال را از بین می برد و از سوی دیگر روح انسان به آن عادت می کند، و تدریجاً به صورت ملکات رذیله رسوخ پیدا می کند به گونه ای که انسان نه تنها از آن ناراحت نخواهد بود، بلکه گاه به آن افتخار می کند!

***

چگونگی تأثیر «عمل» در «اخلاق» در روایات اسلامی

آنچه در بالا در آیات فوق در مورد رابطه عمل و اخلاق منعکس بود، در روایات اسلامی نیز بوضوح دیده می شود، از جمله:

۱- در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «ما مِنْ عَبْدٍ الَّا وَ فی قَلْبِهِ نُکْتَةٌ بَیْضاء فَاذا اذْنَبَ ذَنْباً خَرَجَ

فِی الْنُّکْتَهِ نُکْتَهٌ سَوْداءٌ فَانْ تابَ ذَهَبَ ذلِکَ السَّوادُ، وَ انْ تَمادَی فِی الذُّنُوبِ زادَ ذلِکَ السَّوادُ حتَّی یُغَطِّی الْبَیاضَ، فَاذا غَطَّی الْبَیاضَ لَمْ یَرْجِعْ صاحِبُهُ الی خَیْرٍ ابَداً، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عزَّوَجَلَّ: کَلَّا بَلْ رانَ عَلَی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ؛ هیچ بنده ای نیست مگر این که در قلب او نقطه روشنی است (که حقایق را با آن درک می کند و او را به سوی سعادت و فضیلت فرا می خواند) هنگامی که گناهی مرتکب می شود، در آن

---

(۱). سوره احزاب، آیه ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۵

نقطه روشن، نقطه سیاهی پیدا می شود؛ اگر توبه کند، آن نقطه سیاه برطرف می گردد؛ و اگر به گناهان خویش ادامه دهد، پیوسته آن سیاهی رو به فزونی می رود تا تمام نقطه روشن را بپوشاند؛ هنگامی که نقطه روشن پوشیده شد، آن شخص هرگز به سوی خیر و نیکی بر نمی گردد؛ و این همان است که خداوند عزّ و جل فرموده: چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه اعمالشان همچون زنگاری بر دلهایشان نشسته است!» «۱»

این روایت بخوبی نشان می دهد که تراکم گناهان، سبب پیدایش رذائل و دور ماندن از فضائل است، تا آنجا که روح بکلّی تاریک می شود و پلهای پشت سر ویران می گردد، و راه بازگشت وجود نخواهد داشت!

۲- در وصیّتنامه معروف امیر مؤمنان علی علیه السلام به فرزند رشیدش امام حسن علیه السلام می خوانیم: «انَّ الْخَیْرَ عادَةٌ؛ نیکی عادت است!» «۲»

همین مضمون در کنز العمّال از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «الْخَیْرُ عادَةٌ وَ الشَّرُّ لَجاجَةٌ؛ نیکی عادت است و شر لجاجت است!» «۳»

باز همین معنی به شکل دیگری

در سخنان امام سجّاد علیّ بن الحسین علیه السلام دیده می شود، فرمود: «احِبُّ لِمَنْ عَوَّدَ مِنْکَمْ نَفْسَهُ عادَةً مِنَ الْخَیْرِ انْ یَدُومَ عَلَیْها؛ دوست دارم کسی که از شما عادت نیکی را پذیرفته است آن را پیوسته ادامه دهد!» «۴»

از این روایات می توان استفاده کرد که تکرار عمل اعم از نیک و بد سبب می شود که حالتی در نفس به عنوان عادت به نیکی یا بدی پیدا شود؛ یا به تعبیر دیگر، خلق و خوی خاصّی از آن شکل گیرد و همان خلق و خوی در آینده مبدأ اعمال مشابه می شود؛ در نتیجه، هم اعمال نیک و بد، در ایجاد اخلاق نیک و بد اثر می گذارد و هم اخلاق نیک و بد در ایجاد اعمال نیک و بد مؤثّر است (تأثیر متقابل).

۳- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام در همان وصیّتنامه معروف امام حسن علیه السلام می خوانیم: «وَ عَوِّدْ نَفْسَکَ التَّصَبُّرَ عَلَی الْمَکْروُهِ، وَ نِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ

---

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۷۳، حدیث ۲۰.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۳۲.

(۳). کنز العمّال، حدیث ۲۸۷۲۲.

(۴). بحار الانوار، جلد ۴۶، صفحه ۹۹.

فِی الْحَقِّ؛ خود را به شکیبایی در برابر ناملایمات عادت ده! و چه نیک است شکیبایی در طریق حق!» «۱»

در اینجا نیز به روشنی رابطه «عادت» که زاییده تکرار عمل است با خلق و خوی شکیبایی و صبر دیده می شود.

۴- در بسیاری از روایات توبه آمده است که باید در توبه از گناه، تعجیل کرد و از «تسویف» یعنی به عقب انداختن آن پرهیز نمود (مبادا آثار گناه در دل بماند و با

گـذشت زمـان تبـدیل به یـک خلق و خو شود؛ در حـدیثی از امـام جواد علیه السـلام می خوانیم: «تـأخیرُ التَّوبَهِ اغْـتِرارٌ، وَ طُولُ التَّسْوِیفِ حَیْرَهٌ ... وَ الاصْرارُ عَلَی الذَّنبِ امْنٌ لِمَکْرِ اللَّهِ؛ تأخیر توبه موجب غرور و غفلت، و امروز و فردا کردن سبب حیرت، و اصرار بر گناه موجب بی اعتنایی به مجازات الهی است.» «۲»

تعبیر جـالب دیگری در حـدیث نبوی که در زمینه توبه وارد شـده است، دیـده می شود، می فرمایـد: «مَنْ تاب، تابَ اللَّهُ عَلَیهِ وَ امِرَتْ جَوارِحُهُ انْ تَسْتُرَ عَلَیهِ، وَ بِقاعُ الارْضِ انْ تَکتُمَ عَلَیهِ وَ انْسِیَتِ الْحَفَظَهُ ما کانَتْ تَکْتُبُ عَلَیْهِ؛ کسـی که توبه کنـد و به سوی خـدا بـاز گردد، خداونـد به سوی او باز می گردد؛ و به اعضاء و جوارح او دسـتور داده می شود که گناه را مکتوم دارنـد و به نقاط مختلف زمین (که بر آن گناه کرده) نیز همین دسـتور داده می شود، و فرشـتگان نویسـنده اعمال، آنچه را نوشته بودند به فراموشی می سپرند.» «۳»

این تعبیر نشان می دهد که توبه، آثار گناه را می شوید و صفا و قداست اخلاقی نخستین را با می گرداند.

همین معنی بطور آشـکارتر در حـدیث علوی آمـده است، می فرمایـد: «التَّوبَهُ تُطَهِّرُ الْقُلُوبَ وَ تَغْسِلُ الذُّنُوبَ؛ توبه قلبها را پاک می کند و گناهان را می شوید!» «۴»

این تعبیر نیز بخوبی نشان می دهـد که گناه آثاری بر قلب می گـذارد که تـدریجاً به صورت خلق و خوی باطنی در می آیـد و توبه این آثار را می شوید و اجازه نمی دهد تشکیل خلق و خوی دهد.

---

(۱). نهج البلاغه، نامه ۳۱.

(۲). بحار، جلد ۶، صفحه ۳۰.

(۳). کنز العمّال، حدیث ۱۰، صفحه ۷۹.

(۴). غرر الحکم، شماره ۳۸۳۷.

اخلاق در

قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۷

تعبیر به «طهور» بودن «توبه» در روایات متعدّد دیگر نیز آمده است که همه حاکی از رابطه گناه و تشکیل حالات زشت درونی است. «۱»

در مناجاتهای پانزده گانه معروف و بسیار پرمعنای امام علیّ بن الحسین علیه السلام، در مناجات اوّل که مناجات توبه کنندگان است، چنین آمده است: «وَاماتَ قَلْبِی عَظِیمُ جِنایَتی فَاحْیِهِ بِتَوْبَهٍ مِنْکَ یا امَلی وَ بُغْیَتی؛ خداوندا! جنایت بزرگ من موجب مرگ قلبم شده و از تو می خواهم که با توبه آن را زنده کنی ای امید و آرزوی من!» «۲»

آری! گناه روح و جان انسان را آلوده تر می کند و بر اثر تکرار چنان می شود که گویی مرده است؛ و توبه موجب حیات دل و نشاط جان می شود!

بنابراین، پویندگان راه فضیلت و سیر و سلوک الی اللّه، برای تحکیم پایه های فضائل اخلاقی باید دقیقاً مراقب آثار مثبت و منفی اعمال نیک و بد در روح و جان خود باشند و بدانند هیچ عملی نیست مگر این که در دل و جان اثر می گذارد؛ اگر اعمال پاک و نیک است، روح را به رنگ خود در می آورد و اگر زشت و آلوده و ناپاک است، آلودگی را به درون روح و جان و اخلاق می کشاند.

***

۷- رابطه «اخلاق» و «تغذیه»

اشاره

شاید در ابتدای امر، عنوان بالا برای بعضی مایه شگفتی شود، که چگونه می تواند تغذیه در اخلاق و روحیّات و ملکات نفسی اثر بگذارد؟ چرا که آن مربوط به جسم است و این مربوط به روح، ولی با توجّه به رابطه بسیار نزدیک و تنگاتنگی که در میان جسم و روح آدمی است، جایی برای این تعجّب باقی نمی ماند.

بسیار می شود که یک حالت بحرانی روحی

و غم و انـدوه شدیـد جسم را در مدّت کوتاهی، ضـعیف و پژمرده و ناتوان می سازد، موهای انسان را سـفید، چشم را کم نور، قوّت و توان را از دست و پا می گیرد؛ عکس این مسأله نیز صادق است که حالات خوب

---

(۱). بحار، جلد ۶۹، صفحه ۱۲۱ و جلد ۹۱، صفحه ۱۳۳.

(۲). بحار، جلد ۹۱، صفحه ۱۴۲.

جسمانی در روح انسان اثر می گذارد، روح را شاداب و فکر را قوّت می بخشد.

از قدیم الایّام تأثیر غذاها بر روحیّات اخلاق انسانی مورد توجّه دانشمندان بوده است و حتّی این مطلب جزء فرهنگ توده های مردم شده است؛ مثلًا، خونخواری را مایه قساوت و سنگدلی می شمردند، و معتقد بودند که عقل سالم در بدن سالم است.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی نیز نشانه های روشنی برای این معنی دیده می شود.

از جمله در آیه ۴۱ سوره مائده درباره گروهی از یهود که مرتکب کارهای خلافی از قبیل جاسوسی بر ضدّ اسلام و تحریف حقایق کتب آسمانی شده بودند، می فرماید:

«آنها کسانی هستند که خدا نخواسته است دلهایشان را پاک کند (اولئِکَ الَّذینَ لَمْ یُرِدِ اللَّهُ انْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ ...)!

و بلافاصله در آیه بعد می فرماید: «سَمّاعُونَ لِلْکَذِبِ اکّالُونَ لِلسُّحْتِ؛ آنها بسیار به سخنان تو گوش فرا می دهند تا آن را تکذیب کنند و بسیار مال حرام می خورند!»

این تعبیر نشان می دهد که آلودگی دلهای آنها بر اثر اعمالی همچون تکذیب آیات الهی، و خوردن مال حرام بطور مداوم بوده است؛ زیرا بسیار از فصاحت و بلاغت دور است که اوصافی را برای آنها بشمرد که هیچ ارتباطی با جمله «لَمْ یُرِدِ اللَّهُ انْ

يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ» نداشته باشد.

و از این جا روشن می شود که خوردن مال حرام سبب تیرگی آیینه دل و نفوذ اخلاق رذیله و فاصله گرفتن با فضائل اخلاقی است.

در آیه ۹۱ سوره مائده درباره شراب و قمار می فرماید: «شیطان می خواهد در میان شما به وسیله شراب و قمار، عداوت ایجاد کنند؛ انَّما يُرِيْدُ الشَّيطانُ انْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ العَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِى الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ».

بی شک عداوت و بغضاءِ دو حالت درونی و اخلاقی است که در آیه بالا رابطه میان آن و نوشیدن شراب ذکر شده، و این نشان می دهد که غذا و نوشیدنی حرامی همچون شراب می تواند در شکل گیری رذائل اخلاقی همانند پرخاشگری و ستیزه جویی و عداوت و دشمنی اثر بگذارد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۹

در آیه ۵۱ سوره مؤمنون می خوانیم: «ای پیامبر! از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید؛ يا ايُّها الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً».

بعضی از مفسّران معتقدند ذکر این دو (خوردن غذاهای پاک و انجام عمل صالح) پشت سر یکدیگر دلیل بر وجود یک نوع ارتباطی بین این دو است، و اشاره به این است غذاهای مختلف آثار اخلاقی متفاوتی دارد، غذای حلال و پاک، روح را پاک می کند و سرچشمه عمل صالح می شود، و غذاهای حرام و ناپاک روح و جان را تیره و سبب اعمال ناصالح می گردد. «۱»

در تفسیر «روح البیان» بعد از اشاره به ارتباط عمل صالح با بهره گیری از غذای حلال به اشعار زیر استناد شده:

علم و حکمت زاید از لقمه حلال عشق و رقّت آید از لقمه حلال! لقمه تخم است و برش اندیشه ها لقمه بحر و گوهرش اندیشه ها و در

شعر دیگری نقل می کند:

قطره باران تو چون صاف نیست گوهر دریای تو شفّاف نیست! «۲» در تفسیر اثنی عشری، در ذیل همین آیه نیز اشاره به رابطه صفا و نورانیّت قلب و اعمال صالح با تغذیه حلال شده است. «۳»

***

رابطه تغذیه و اخلاق در روایات اسلامی

گرچه رابطه بالاـ در آیـات قرآنی کمرنـگ است، و تنها اشارتی به چشم می خورد؛ ولی این معنی (رابطه اخلاق و تغـذیه) در روایات اسلامی دامنه گسترده ای دارد که نمونه هایی از آن را در ذیل از نظر می گذرانیم:

در یک سلسله از روایات، به رابطه تغذیه با سوء اخلاق اشاره شده است از جمله:

۱- در روایات متعدّدی می خوانیم: یکی از شرایط استجابت دعا پرهیز از غذای

---

(۱). به تفسیر نمونه، جلد ۱۴، ذیل آیه ۵۱ مؤمنون مراجعه شود.

(۲). «روح البیان»، جلد ۶، صفحه ۸۸.

(۳). تفسیر «اثنی عشری»، جلد ۹، صفحه ۱۴۵.

حرام؛ از جمله، در حدیثی آمده است که شخصـی نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «احِبُّ انْ یُسْتَجابَ دُعائی؛ دوست دارم دعای من مسـتجاب شود!» پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «طَهِّرْ مَأکَلَکَ وَلاتُـدْخِلْ بَطْنَکَ الْحَرامَ؛ غذای خود را پاک کن از غذای حرام پرهیز نما!» «۱»

همین معنی از همـان بزرگوار بـا تعبیر دیگری آمـده است، می فرمایـد: «مَنْ احَبَّ انْ یُسْـتَجابَ دُعائَهُ فَلْیُطَیِّبْ مَطْعَمَهُ وَ مَکْسَـبَه؛ کسی که دوست دارد دعایش مستجاب شود، طعام و کسب خود را از حرام پاک کند!» «۲»

با توجّه به این که در حدیثی از امام صادق علیه السـلام می خوانیم: «انَّ اللَّهَ لایَسْـتَجیبُ دُعاءً بِظَهْرِ قَلْبٍ قاسٍ؛ خداوند دعایی را که از قلب قساوتمند برخیزد

مستجاب نمی کند!» «۳» می توان نتیجه گرفت که غـذای ناپاک و حرام، قلب را تاریک و قساوتمند می کند؛ و به همین دلیل، دعـای حرام خواران مسـتجاب نمی شود. و از اینجـا به رابطه نزدیکی که در میـان ناپاکی درون و تغـذیه حرام وجود دارد، می توان پی برد.

در حدیث معروف امام حسین علیه السلام در روز عاشورا آمده است که بعد از ایراد آن سخنان داغ و پر محتوا و گیرا در برابر لشـکر لجوج و قساوتمنـد کوفه، هنگـامی که ملاـحظه کرد آنهـا حاضـر به سـکوت و گوش دادن به سـخنانش نیسـتند، فرمود: (آری! شـما حاضـر به شـنیدن سخن حق نیستید زیرا) مُلِئَتْ بُطُونُکُمْ مِنَ الْحَرامِ فَطَبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِکُمْ؛ شکمهای شما از غذاهای حرام پر شده است، در نتیجه خداوند بر دلهای شما مهر زده است (و هرگز حقایق را درک نمی کنید!)» «۴»

۲- در روایات دیگری آمـده است؛ که رابطه ای در میان خوردن غـذای حرام و عدم قبول نماز و روزه و عبادات، وجود دارد؛ از جملـه، در حـدیثی از پیـامبر اکرم صـلی الله علیـه و آله می خـوانیم: «مَنْ اکَلَ لُقْمَهَ حَرام لَنْ تُقْبَلَ لَهُ صَلوه ارْبَعینَ لَیْلَهً، وَ لَمْ تُسْتَجَبْ لَهُ دَعوَهُ ارْبَعیْنَ صَباحاً وَ کُلُّ لَحْم یُنْبِتُهُ الْحَرامُ فَالنَّارُ اوْلی بِهِ وَ انَّ اللُّقْمَهَ الواحِدَهَ تُنْبِتُ اللَّحْمَ؛ هرکسی لقمه ای از غذای حرام بخورد تا چهل شب نماز او قبول نمی شود، و تا چهل روز دعای

---

(۱). بحار، جلد ۹۰، صفحه ۳۷۳.

(۲). همان مدرک، صفحه ۳۷۲.

(۳). بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۳۰۵.

(۴). نقل از کتاب «سخنان علی علیه السلام از مدینه تا کربلا، صفحه ۲۳۲.»

او مستجاب نمی گردد؛

و هر گوشتی که از حرام برویـد، آتش دوزخ برای آن سـزاوارتر است؛ و حتّی یـک لقمه نیز باعث روییـدن گوشت می شود!» «۱»

بـدیهی است برای قبولی نماز، شـرایط زیادی لازم است، از جمله حضور قلب و پاکی دل، امّا غذای حرام پاکی قلب و صـفای دل را از انسان می گیرد.

۳- در روایات متعدّد دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام آمده است که:

«مَنْ تَرَکَ اللَّحْمَ ارْبَعینَ صَباحاً ساءَ خُلْقُهُ؛ کسی که چهل روز گوشت را ترک کند، اخلاق او بد می شود!» «۲»

از این احـادیث بخوبی اسـتفاده می شود که در گوشت مـادّه ای است که اگر برای مـدّت طولانی از بـدن انسان قطع شود، در روحیّات و اخلاق او اثر می گذارد، و کج خلقی و بد اخلاقی به بار می آورد.

البتّه اسـتفاده زیاد از گوشت حیوانات نیز در بعضـی از روایات مذموم شـمرده شده، ولی از ترک آن برای مدّت طولانی نیز در بسیاری از روایات نهی شده است.

۴- در روایـات زیـادی که در کتاب «اطعمه و اشـربه» آمـده است، رابطه ای میان بسـیاری از غـذاها و اخلاق خوب و بـد، بیان گردیده به عنوان نمونه:

در حـدیثی از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله می خوانیم: «عَلَیْکمُ بِالزَّیْتِ فَانَّهُ یَکْشِفُ الْمُرَّةَ .... وَ یُحَسِّنُ الْخُلْقَ؛ بر شـما لازم اسـت کـه از زیت (زیت به معنی روغن زیتـون یـا هرگـونه روغن مـایع است) اسـتفاده کنیـد، زیرا صـفرا را از بین می برد ... و اخلاق انسان را نیکو می کند!» «۳»

۵- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: که از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند «مَنْ سَرَّهُ انْ

يَقِلَّ غَيْظُهُ فَلْيَأْكُلْ لَحْمَ الدُّراجِ؛ كسى كه دوست دارد خشم او كم شود گوشت درّاج را بخورد!» «۴»

از اين تعبير بخوبى استفاده مى شود كه رابطه اى ميان تغذيه و خشم و بردبارى وجود دارد.

---

(۱). سفينه البحار، جلد ۱، مادّه اكل.

(۲). وسائل الشّيعه، جلد ۱۷، صفحه ۲۵، باب ۱۲.

(۳). همان مدرك، صفحه ۱۲.

(۴). فروغ كافى، جلد ۶، صفحه ۳۱۲. (درّاج پرنده اى است شبيه به كبك كه گوشت لذيدى دارد)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۲

۶- در روايت مشروحى از تفسير عيّاشى از امام صادق عليه السلام نقل شده درباره اين كه چرا خداوند خون را حرام كرده مى فرمايد: «وَ امَّا الدَّمُ فَانَّهُ يُورِثُ الْكَلَبَ وَ قَسْوَهَ الْقَلْبِ وَ قِلَّهَ الرَّأْفَه وَ الرَّحْمَهِ لا يُؤْمَنُ انْ يَقْتُلَ وَلَدَهُ وَ والِدَيْه ....؛ اين كه خداوند خوردن خون را حرام كرده به خاطر آن است كه سبب جنون و سنگدلى و كمبود رأفت و مهربانى مى شود ... تا آنجا كه ممكن است فرزند و يا پدر و مادرش را به قتل برساند!»

در بخش ديگرى از اين روايت مى فرمايد: «وَ امَّا الْخَمْرُ فَانَّهُ حَرَّمَها لِفِعْلِها وَ فَسادِها وَقالَ انَّ مُدْمِنَ الْخَمْرِ كَعابِدِ الْوَثَنِ وَ يُورِثُ ارْتِعاشاً وَ يَذْهَبُ بِنُورِهِ وَ يَهْدِمُ مُرُوَّتَهُ؛ و امّا شراب، خداوند آن را به خاطر تأثير و فسادش حرام كرده است و فرمود شخص دائم الخمر مانند بت پرست است بدنش لرزان مى شود، و نور (معنويّت) او را از بين مى برد، و شخصيّت او را ويران مى سازد!» «۱»

۷- در روايات متعدّدى كه در كافى درباره انگور آمده است رابطه ميان خوردن انگور و برطرف شدن غم و اندوه ديده مى شود؛ از جمله،

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «شَکی نَبِیٌّ مِنَ الْانبِیاءِ الَی اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْغَمَّ فَامَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِاکْلِ الْعِنَبِ؛ یکی از پیامبران الهی از غم و اندوه (و افسردگی) به پیشگاه خداوند متعال شکایت کرد؛ خداوند متعال به او دستور داد که انگور بخورد!» «۲»

این حدیث تأکید بیشتری است بر مسأله ارتباط تغذیه با مسائل اخلاقی.

۸- در احادیث متعدّدی نیز رابطه خوردن انار و از میان رفتن وسوسه های شیطانی و به وجود آمدن نورانیّت قلب دیده می شود؛ از جمله، در حدیث معتبری از امام صادق علیه السلام آمده است که می فرمود: «مَنْ اکَلَ رُمَّانَهً عَلَی الرِّیقِ انَارَتْ قَلْبَهُ ارْبَعینَ یَوْمَاً؛ کسی که یک انار را ناشتا بخورد، چهل روز قلبش را نورانی می کند.» «۳»

۹- در روایت متعدّدی در باب «خوردن» تعبیراتی دیده می شود که همه نشانه ارتباط تغذیه با روحیّات و مسائل اخلاقی است؛ از جمله، در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که به جعفر (ابن ابی طالب) فرمود: «یا جَعْفَرُ کُلِ السَّفَرْجَلَ فَانَّه یُقَوِّی الْقَلْبَ وَ

---

(۱). تفسیر برهان، جلد ۱، ذیل آیه ۳، سوره مائده، ص ۴۳۴. و مستدرک، جلد ۱۶، صفحه ۱۶۳.

(۲). کافی، جلد ۶، صفحه ۳۵۱، حدیث ۴.

(۳). همان مدرک، صفحه ۳۵۴، حدیث ۱۱.

یُشْجِعُ الْجَبانَ؛ ای جعفر! «به» بخور قلب را تقویت می کند و ترسو را شجاع می سازد!» «۱»

۱۰- در بعضی از احادیث رابطه میان غذای اضافی و سنگدلی و قساوت و عدم پذیرش موعظه دیده می شود؛ از جمله، در کتاب «اعلام الدّین» از پیغمبر اکرم نقل شده که فرمود: «ایَّاکُمْ وَ فُضُولَ الْمَطْعَمِ فَانَّهُ یَسِمُ

الْقَلْبَ بِالْقَسْوَهِ وَ یُبْطِی ءُ بِالْجوارِحِ عَنِ الطّاعَهِ وَ یَصُمُّ الْهِمَمَ عَنْ سِماعِ الْمَوعِظَهِ؛ از غذای اضافی بپرهیزید که قلب را پر قساوت می کند و از اطاعت حق تنبل می سازد و گوش را از شنیدن موعظه کر می نماید!»

فضول الطّعام (غذای اضافی) ممکن است اشاره به پرخوری باشد یا غذاهای باقی مانده و فاسد شده، و در هر حال از رابطه تغذیه و مسائل اخلاقی خبر می دهد.

همین معنی در بحار الانوار از بعضی از روات اهل سنّت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. «۲»

از این حدیث بخوبی استفاده می شود که غذای اضافی سه پیامد سوء دارد: قساوت می آورد؛ انسان را در انجام عبادات و طاعات تنبل می کند؛ و گوش شنوا را در برابر مواعظ از انسان می گیرد!

این مطلب کاملًا محسوس است که وقتی انسان غذای زیاد و سنگین می خورد عبادات را به زحمت به جا می آورد و نشاطی برای عبادت ندارد بعکس هنگامی که غذای ساده و کم می خورد قبل از اذان صبح بیدار است نشاط دارد و حال مطالعه و عبادت دارد.

همچنین به تجربه رسیده است هنگامی که انسان روزه می گیرد رقّت قلب پیدا می کند و آمادگی بیشتر برای شنیدن مواعظ در او حاصل می شود؛ بعکس هنگامی که شکم پر است فکر انسان درست کار نمی کند و خودش را از خدا دور می بیند.

۱۱- در احادیث اسلامی در ارتباط نوشیدن عسل با صفای قلب، از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْعَسَلُ شِفاءٌ مِنْ کُلِّ داءٍ وَ لا داءَ فِیهِ یُقِلُّ الْبَلْغَمَ وَ یُجَلِی الْقَلْبَ؛ عسل شفای تمام بیماریها است و در آن بیماری نیست، بلغم را کم می کند و قلب

.(۱)

همان مدرک، صفحه ۳۵۷، حدیث ۴.

(۲). بحار، جلد ۷۴، صفحه ۱۸۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۴

را صفا می بخشد.» «۱»

نتیجه:

از مجموع آنچه در بالاـ آوردیم و روایات فراوان دیگر که ذکر آنها به طول می انجامد بخوبی استفاده می شود که رابطه نزدیکی میان تغذیه و روحیّات و اخلاقیّات وجود دارد، هرگز نمی گوئیم غذاها علّت تامّه برای اخلاق خوب یا بد است، بلکه همین اندازه می دانیم که طبق روایات بالا یکی از عوامل زمینه ساز پاکی و اخلاق، تغذیه است هم از نظر نوع غذاها و هم از نظر حلال و حرام بودن آنها.

دانشمندان امروز نیز معتقدند بسیاری از پدیده های اخلاقی به خاطر هورمونهائی است که غدّه های بدن تراوش می کند و تراوش غدّه ها رابطه نزدیکی با تغذیه انسان دارد؛ بر همین اساس، بعضی معتقدند که گوشت هر حیوانی حاوی صفات آن حیوان است، و از طریق غدّه ها و تراوش آنها در اخلاق کسانی که از آن تغذیه می کنند اثر می گذارد. گوشت درندگان انسان را درنده خو می کند، و گوشت خوک صفت بی بندوباری جنسی را که از ویژگیهای این حیوان است به خورنده آن منتقل می سازد.

این از نظر رابطه طبیعی و مادّی، از نظر رابطه معنوی نیز آثار خوردن غذای حرام غیر قابل انکار است، غذای حرام قلب را تاریک و روح را ظلمانی می کند و فضائل اخلاقی را ضعیف می سازد.

این سخن را با ذکر یک داستان تاریخی که مورّخ معروف مسعودی در «مروج الذّهب» آورده پایان می دهیم:

او از «فضل بن ربیع» نقل می کند که «شریک ابن عبد اللّه» روزی وارد بر «مهدی» خلیفه عبّاسی شد، مهدی به او گفت باید حتماً یکی از سه کار را انجام دهی،

شریک سؤال کرد کدام سه کار؟ گفت یا قضاوت را از سوی من بپذیری و یا تعلیم فرزندم را برعهده بگیری، و یا غذائی (با ما) بخوری! شریک فکری کرد و گفت سومی از همه

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۳، صفحه ۲۹۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۵

آسانتر است، مهدی او را نگهداشت و به آشپز گفت انواعی از خوراک مغز آمیخته با شکر و عسل برای او فراهم ساز.

هنگامی که «شریک» از آن غذای بسیار لذیذ و (طبعاً حرام) فارغ شد، آشپز رو به خلیفه کرد و گفت این پیرمرد بعد از خوردن این غذا هرگز بوی رستگاری را نخواهد دید! فضل ابن ربیع می گوید مطلب همین گونه شد، و شریک ابن عبد اللّه بعد از این ماجرا هم به تعلیم فرزندان آنها پرداخت و هم منصب قضاوت را از سوی آنها پذیرفت. «۱»

***

صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی

می دانیم اعمال انسان همیشه در درون و جان او ریشه دارد؛ یا به تعبیر دیگر، اعمال ظهور و بروز صفات درونی است، یکی به منزله ریشه و دیگری به منزله ساقه و شاخ و برگ و میوه است.

به همین دلیل، اعمال اخلاقی از صفات اخلاقی جدا نیست؛ مثلًا، نفاق که از صفات رذیله است، ریشه ای در عمق جان انسان دارد و از شخصیّت دو گانه و ضدّ توحیدی او، حکایت می کند. همین صفت درونی سبب انجام اعمال منافقانه یا ریاکارانه می شود.

حسد نیز حالتی در درون جان است که نسبت به نعمتهای خداوند که به دیگران داده شده است رشک می برد، همین صفت خود را در لا به لای اعمال خرابکارانه، در برابر شخص محسوس و سنگ انداختن در مسیر

سعادت او نشان می دهد.

«کبر» و «غرور» خود برتر بینی، همگی از صفات درون است که ناشی از جهل انسان به قدر و مقام خویش می باشد، و یا کمی ظرفیّت در برابر مواهب الهی، امّا همین صفت درونی در لابه لای اعمال بخوبی خود را آشکار می سازد، و از طریق بی اعتنایی، پرخاشگری، هتّاکی و تحقیر دیگران، ظاهر می شود.

و شاید به همین دلیل، علمای اخلاق در کتب اخلاقی، معمولًا این دو را از هم جدا

---

(۱). سفینه البحار، مادّه «شرک»، و مروج الذّهب، جلد ۳، صفحه ۳۱۰.

نکرده اند، گاه به سراغ ریشه و صفات درون می روند، و گاه به سراغ شاخ و برگ و اعمال برون، از اوّلی به «صفات اخلاقی» تعبیر می شود و از دومی به «اعمال اخلاقی».

البتّه اعمال اخلاقی، موضوع مباحث فقهی است، و فقهاء پیرامون آن از دیدگاه خود بحث می کنند، ولی با این حال علمای اخلاق نیز از آن سخن می گویند، البتّه دیدگاه عالم اخلاق با فقیه متفاوت است، فقیه از نظر احکام پنجگانه (وجوب و حرمت و استحباب و کراهت و اباحه) و احیاناً ثواب و عقاب، به این افعال می نگرد، ولی عالم اخلاق، از این نظر که نشانه کمال روح یا انحطاط و نقص آن است به آن نگاه می کند.

و با این بیان فرق صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی و همچنین دیدگاه فقیه و عالم اخلاق روشن می گردد.

***

فصل دوازدهم: گامهای عملی به سوی تهذیب اخلاقی

اشاره

در این فصل به سراغ اموری می رویم که زمینه را برای پرورش «فضائل اخلاقی» فراهم می سازد و گام به گام انسان را به خدا نزدیکتر می سازد، و این بحث اهمّیّت فوق العاده ای

در علم اخلاق دارد و از امور زیادی بحث می کند:

گام اوّل: توبه

اشاره

بسیاری از علمای اخلاق نخستین گام برای تهذیب اخلاق و سیر الی اللّه را «توبه» شمرده اند، توبه ای که صفحه قلب را از آلودگیها پاک کند و تیرگیها را مبدّل به روشنایی سازد و پشت انسان را از بار سنگین گناه سبک کند، تا براحتی بتواند طریق به سوی خدا را بپیماید.

مرحوم «فیض کاشانی» در آغاز جلد هفتم «المحجّه البیضاء» که در واقع آغاز گر بحثهای اخلاقی است چنین می گوید:

«توبه از گناه و بازگشت به سوی ستّار العیوب و علّام الغیوب آغاز راه سالکین و سرمایه پیروزمندان و نخستین گام مریدان و کلید علاقه مندان و مطلع برگزیدگان و برگزیده مقرّبان است»!

سپس اشاره به این حقیقت می کند که غالباً انسانها گرفتار لغزشهایی می شوند و با

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۸

اشاره به لغزش آدم (که در واقع ترک اولی بود نه گناه) می گوید: چه اشکالی دارد که همه فرزندان آدم به هنگام ارتکاب خطاها به او اقتدا کنند، چرا که خیر محض، کار فرشتگان است، و آمادگی برای شرّ بدون جبران، خوی شیاطین است، و باز گشت به خیر بعد از شرّ، طبیعت آدمیان است؛ آن کس که به هنگام ارتکاب گناه و انجام شرّ به خیر باز گردد، حقیقتاً انسان است!

در واقع توبه اساس دین را تشکیل می دهد، چرا که دین و مذهب انسان را به جدا شدن از بدیها و بازگشت به خیرات دعوت می کند؛ و با توجّه به این حقیقت، لازم است توبه در صدر مباحث مربوط به اعمال و صفات نجاتبخش قرار گیرد.» «۱»

به تعبیر دیگر، بسیار می شود که از انسان- مخصوصاً

در آغاز تربیت و سیر و سلوک الی اللّه لغزشهایی سر می زند، اگر درهای بازگشت به روی او بسته شود بکلّی مأیوس می گردد و برای همیشه از پیمودن این راه باز می ماند؛ به همین دلیل، در مکتب تربیتی اسلام، «توبه» به عنوان یک اصل مهم مطرح است و از تمام آلودگان به گناه دعوت می کند که برای اصلاح خویش و جبران گذشته از این باب رحمت الهی وارد شوند.

این حقیقت در سخنان امام علی بن الحسین علیه السلام در مناجات تائبین با زیباترین صورتی بیان شده، «الهی انْتَ الَّذی فَتَحْتَ لِعِبادِکَ باباً الی عَفْوِکَ سَمَّیْتَهُ التَّوبَهَ فَقُلْتَ تُوبُوا الی اللَّهِ تَوبَهً نَصُوحاً، فَما عُذْرُ مَنْ اغْفَلَ دُخُولَ الْبابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ معبود من! تو کسی هستی که به روی بندگانت دری به سوی عفوت گشوده ای و نامش را توبه نهاده ای، و فرموده ای باز گردید به سوی خدا و توبه کنید، توبه خالص! حال که این در رحمت باز است، عذر کسانی که از آن غافل شوند چیست»؟ «۲»

جالب این که خداوند علاقه فوق العاده ای به توبه بندگان دارد، چرا که آغاز تمام خوشبختیهای انسان است. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «انَّ اللَّهَ تَعالَی اشَدُّ فَرَحاً بِتَوبَهِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ اضَلَّ راحِلَتَهُ وَ زادَهُ فِی لَیْلَهٍ ظَلْماءَ فَوَجَدَها؛ خداوند از توبه بنده اش بسیار شاد می شود، بیش از کسی که مرکب و توشه خود را در بیابان (خطرناکی) در یک شب

---

(۱). المحجّه البیضاء، جلد ۷، صفحه ۶ و ۷ (با تلخیص).

(۲). مناجاتهای پانزده گانه امام سجّاد علیه السلام، مناجات اوّل، بحار، جلد ۹۴ صفحه ۱۴۲.

تاریک گم کرده و

سپس آن را بیابد.» «۱»

این تعبیر که با کنایات و لطف خاصّی آمیخته است، نشان می دهد که در واقع توبه، هم مرکب است و هم توشه راه، تا انسان وادی ظلمانی عصیان را پشت سر بگذارد و به سر منزل نور و رحمت و صفات والای انسانیّت برسد.

*** به هر حال، در بحث «توبه» مسائل زیادی مطرح است که اهمّ آنها، امور زیر است:

۱- حقیقت توبه

۲- وجوب توبه

۳- عمومیّت توبه

۴- ارکان توبه

۵- قبولی توبه عقلی است یا نقلی

۶- تبعیض در توبه

۷- دوام توبه

۸- مراتب توبه

۹- آثار و برکات توبه

***

۱- حقیقت توبه

«توبه» در اصل به معنی بازگشت از گناه است (این در صورتی است که به شخص گنهکاری نسبت داده شود) ولی در قرآن و روایات اسلامی بارها به خدا نسبت داده شده است در این صورت به معنی بازگشت به رحمت است، همان رحمتی که به خاطر ارتکاب گناه از گنهکار سلب شده بود، پس از بازگشت او به خط عبادت و بندگی خدا، رحمت الهی به او باز می گردد و به همین دلیل یکی از نامهای خدا، «توّاب» (یعنی بسیار

---

(۱). اصول کافی، جلد ۲، باب التوبه صفحه ۴۳۵، حدیث ۸.

بازگشت کننده به رحمت یا بسیار توبه پذیر) است.

در واقع واژه «توبه» مشترک لفظی یـا معنوی است میـان «خـدا» و «بنـدگان» (ولی هنگامی که به بنـده نسـبت داده شود با کلمه «الی» متعدّی می شود و هنگامی به خدا نسبت داده شود با کلمه «علی») «۱»

در «المحجّه البیضاء» درباره حقیقت توبه چنین آمده است که توبه سه رکن دارد، نخست

«علم» و دوم «حال» و سوم «فعل» که هر کدام علّت دیگری محسوب می شود.

منظور از «علم» شناخت اهمّیت ضرر و زیانهای گناهان است، و این که حجاب میان بندگان و ذات پاک محبوب واقعی می شود. هنگامی که انسان این معنی را بخوبی درک کند، قلب او به خاطر از دست دادن محبوب ناراحت می شود و چون می داند عمل او سبب این امر شده، نادم و پشیمان می گردد؛ و این ندامت سبب ایجاد اراده و تصمیم نسبت به گذشته و حال و آینده می شود.

در زمان حال آن عمل را ترک می گوید، و نسبت به آینده تصمیم بر ترک گناهی که سبب از دست دادن محبوب می گردد می گیرد، و نسبت به گذشته درصدد جبران بر می آید.

در واقع نور علم و یقین سبب آن حالت قلبی می شود که سرچشمه ندامت است، و آن ندامت سبب موضعیگریهای سه گانه نسبت به گذشته و حال و آینده می گردد. «۲»

این همان چیزی است که بعضی از آن به عنوان انقلاب روحی تعبیر کرده اند، و می گویند توبه نوعی انقلاب در روح و جان آدمی است که او را وادار به تجدید نظر در برنامه های خود می کند.

۲- وجوب توبه

تمام علمای اسلام در وجوب توبه اتّفاق نظر دارند، و در متن آیات قرآن مجید کراراً به آن امر شده است؛ در آیه ۸ سوره تحریم می خوانیم: «یا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا الَی اللَّهِ تَوْبَهً نَصُوحاً عَسَی رَبُّکُمْ انْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ یُدْخِلَکُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا

---

(۱). تفسیر فخر رازی و تفسیر صافی، ذیل آیه ۳۷، سوره بقره.

(۲). المحجّه البیضاء، جلد ۷، صفحه ۵.

الْانهارُ؛ ای کسانی که

ایمان آورده ایـد به سوی خدا باز گردید توبه کنید، توبه ای خالص و بی شائبه، امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببخشد و شما را در باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است داخل کند.»

همه انبیای الهی هنگامی که برای هـدایت امّتهای منحرف مأموریت می یافتنـد، یکی از نخستین گامهایشان دعوت به توبه بود؛ چرا که بدون توبه و شستن لوح دل از نقش گناه، جایی برای نقش توحید و فضائل نیست.

پیغمـبر بزرگ خداونـد هـود علیه السـلام از نخسـتین سـخنانش این بـود: «وَ یـا قَومِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا الَیْهِ؛ ای قوم من از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او باز گردید و توبه نمایید!» (سوره هود، آیه ۵۲)

پیامبر بزرگ دیگر صالح علیه السلام نیز همین سخن را پایه کار خود قرار می دهد و می گوید:

«فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا الَیْه؛ از او طلب آمرزش کنید و به سوی او باز گردید و توبه کنید!» (سوره هود، آیه ۶۱)

حضـرت شـعیب علیه السـلام نیز با همین منطق به دعوت قومش پرداخت، و گفت: «وَاستَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا الَیْهِ انَّ رَبِی رَحیمٌ وَدُودٌ؛ از پروردگار خود آمرزش بطلبیـد و به سوی او باز گردیـد و توبه کنیـد که پروردگارم مهربان و دوسـتدار (توبه کاران) است!» (سوره هود، آیه ۹۰)

در روایات اسلامی نیز بر مسأله وجوب فوری توبه تأکید شده است، از جمله:

۱- در وصیّت امیر مؤمنان علی علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می خوانیم:

«وَانْ قارَفْتَ سَیِّئَهً فَعَجِّلْ مَحْوَها بِالتَّوبَهِ؛ اگر مرتکب گناهی شدی، آن را به وسیله توبه هرچه زودتر محو کن!» «۱»

البتّه با توجّه به این که امام مرتکب گناهی نمی شود،

منظور در اینجا تشویق دیگران به توبه است.

۲- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که به ابن مسعود فرمود:

«یَا بْنَ مَسعُودَ لاتُقَدِّمِ الذَّنْبَ و لا تُؤَخِّرِ التَّوبَهَ، وَلکِنْ قَدِّمِ التَّوبَهَ وَ اخِّرِ الذَّنْبَ؛ ای ابن

---

(۱). بحار، جلد ۷۴، صفحه ۲۰۸.

مسعود! گناه را مقدّم مشمار، و توبه را تأخیر مینداز، بلکه توبه را مقدّم کن و گناه را به عقب بینداز (و ترک کن)!» «۱»

۳- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مُسَوِّفُ نَفْسِهِ بِالتَّوبَهِ مِنْ هُجُومِ الْاجَلِ عَلی اعْظَمِ الْخَطِرِ؛ کسی که توبه را در برابر هجوم اجل به تأخیر بیندازد، در برابر بزرگترین خطر قرار می گیرد، (که عمرش پایان گیرد در حالی که توبه نکرده باشد)!» «۲»

۴- در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم که از جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند: «لَیْسَ شَی ءٌ احَبُّ الَی اللَّهِ مِنْ مُؤمِنٍ تائِبٍ اوْ مُؤْمِنَهٍ تائِبَهٍ؛ چیزی در نزد خدا محبوبتر از مرد یا زن با ایمانی که توبه کند نیست!» «۳»

این تعبیر می تواند دلیلی به وجوب توبه باشد به خاطر این که توبه محبوبترین امور در نزد خدا شمرده شده است.

علاوه بر این، دلیل عقلی روشنی بر وجوب توبه داریم و آن این که عقل حاکم بر این است که در برابر عذاب الهی- خواه یقین باشد یا احتمالی- باید وسیله نجاتی فراهم ساخت، و با توجّه به این که توبه بهترین وسیله نجات است، عقل آن را واجب می شمرد؛ چگونه افراد گناهکار خود را از عذاب الهی در دنیا

و آخرت می توانند محفوظ بشمرند در حالی که توبه نکرده باشند.

آری! توبه واجب است، هم به دلیل صراحت آیات قرآن مجید و هم روایات اسلامی و هم دلیل عقل، و از این گذشته وجوب توبه در میان تمام علمای اسلام مسلّم و قطعی است.

بنابراین، ادلّه اربعه بر وجوب توبه دلالت می کند، و این وجوب فوری است زیرا مقتضای ادلّه چهارگانه ای که به آن اشاره شد، وجوب فوری می باشد، و در علم اصول این مسأله بیان شده که تمام اوامر ظاهر در فوریّت است، مگر این که دلیل بر خلاف آن قائم شود.

---

(۱). بحار، جلد ۷۴، صفحه ۱۰۴.

(۲). مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۳۰.

(۳). همان مدرک، صفحه ۱۲۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۳

۳- عمومیّت توبه

«توبه» مخصوص به گناه یا گناهان خاصی نیست، و شخص و اشخاص معیّنی را شامل نمی شود، و زمان محدودی ندارد، و سنّ و سال و عصر و زمان خاصّی در آن مطرح نیست.

بنابراین، توبه از تمام گناهان است و نسبت به همه اشخاص و در هر زمان و هر مکان می باشد، همان گونه که اگر شرایط در آن جمع باشد بقبول درگاه الهی خواهد بود.

تنها استثنایی که در قبول توبه وجود دارد و در قرآن مجید به آن اشاره شده این است که اگر انسان زمانی به سراغ توبه رود که در آستانه برزخ قرار گرفته و مقدّمات انتقال او از دنیا فراهم شده است و یا عذاب الهی فرا رسد (مانند توبه فرعون هنگامی که عذاب الهی فرا رسید و در میان امواج نیل در حال غرق شدن بود) پذیرفته نمی شود، و در آن زمان درهای توبه

بسته خواهد شد، زیرا اگر کسی در آن حال توبه کند، توبه او اضطراری است نه اختیاری و توأم با میل و رغبت؛ قرآن می گوید:

«وَ لَیْسَتِ التَّوبَهُ لِلَّذِیْنَ یَعْمَلُونَ السَیِّئاتِ حَتَّی اذا حَضَر احَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ انّی تُبْتُ الآنَ وَ لَا الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَ هُمْ کُفَّارٌ اولئِکَ اعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً الیماً؛ توبه کسانی که کارهای بدی انجام می دهند و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد می گوید: الآن توبه کردم، پذیرفته نیست و نه توبه کسانی که در حال کفر از دنیا می روند (و در عالم برزخ توبه می کنند) اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم شده است!» «۱»

در داستان فرعون می خوانیم: هنگامی که فرعون و لشکریانش وارد مسیر خشکی داخل دریا شدند و ناگهان آبها فرو ریختند و فرعون در حال غرق شدن بود گفت: «امَنْتُ انَّهُ لاالهَ الَّا الَّذِی امَنَتْ بِهِ بَنُواسْرائیلَ وَ انَا مِنَ الْمُسلِمینَ؛ من ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند نیست، و من از مسلمین هستم!» «۲»

ولی بلافاصله جواب شنید: «آلْئنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدینَ؛ الان ایمان می آوری؟! در حالی که قبلًا عصیان کردی و از مفسدان بودی (توبه ات در این حال پذیرفته

---

(۱). سوره نساء، آیه ۱۸.

(۲). سوره یونس، آیه ۹۰.

نیست)!» «۱»

درباره بعضی از قوام گذشته نیز می خوانیم: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ کَفَرْنا بِما کُنَّا بِهِ مُشْرِکینَ؛ هنگامی که عذاب (شدید) ما را دیدند گفتند هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می شمردیم کافر شدیم!»

قرآن

در پاسخ آنها می گوید: «فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ ایمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا سُنَّةَ اللَّهِ الَّتی قَدْ خَلَتْ فی عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْکافِرُونَ؛ امّا هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمانشان برای آنها سودی نداشت، این سنّت خداوند است که همواره در میان بندگانش اجرا شده و آنجا کافران زیانکار شدند.» «۲»

و به همین دلیل، در مورد حدود اسلامی هنگامی که شخص مجرم بعد از دستگیر شدن و گرفتاری در چنگال عدالت و کیفر و مجازات، توبه کند، توبه اش پذیرفته نیست؛ چرا که این گونه توبه ها معمولًا جنبه اضطراری دارد، و هیچ گونه دلالتی بر تغییر موضع مجرم ندارد.

بنابراین توبه تنها در یک مورد پذیرفته نیست و آن جائی است که مسأله از شکل اختیاری بودن بیرون رود و شکل اضطراری و اجباری بخود بگیرد.

بعضی چنین پنداشته اند که توبه در سه مورد دیگر نیز پذیرفته نیست:

اوّل در مورد شرک و بت پرستی زیرا قرآن مجید می فرماید: «انَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ انْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مادُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ؛ خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد و پایین تر از آن را برای هر کس بخواهد و شایسته بداند می بخشد!» «۳»

ولی این سخن صحیح نیست؛ زیرا در این آیه گفتگو از توبه نیست، بلکه سخن از «عفو بدون توبه» است، به یقین تمام کسانی که در آغاز اسلام از شرک توبه کردند و مسلمان شدند توبه آنها پذیرفته شد، و همچنین تمام مشرکانی که امروز نیز توبه کنند و رو به اسلام آورند به اتّفاق همه علمای اسلام توبه آنها پذیرفته می شود، ولی اگر مشرک توبه نکند و با حال شرک از دنیا برود مشمول غفران و عفو

الهی نخواهد شد، در حالی که

---

(۱). سوره یونس، آیه ۹۱.

(۲). سوره غافر، آیات ۸۴ و ۸۵.

(۳). سوره نساء، آیه ۴۸.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۵

اگر با ایمان و توحید از دنیا بروند، ولی مرتکب گناهانی شده باشند، ممکن است مشمول عفو الهی بشوند، و مفهوم آیه فوق همین است.

کوتاه سخن این که، عفو الهی شامل مشرکان نخواهد نشد ولی شامل مؤمنان می شود، امّا توبه سبب آمرزش همه گناهان حتّی شرک خواهد شد.

دوم و سوم این که، توبه باید در فاصله کمی بعد از گناه باشد نه فاصله های دور، و نیز باید از گناهانی باشد که از روی جهالت انجام گرفته است نه از روی عناد و لجاجت، به دلیل این که هر دو مطلب در آیه ۱۷ سوره نساء آمده است:

«انَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِيْنَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيُبٍ فَاولئكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكيماً؛ توبه تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می دهند سپس بزودی توبه می کنند، خداوند توبه چنین اشخاص را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است.»

ولی این نکته قابل توجّه است که بسیاری از مفسّران این آیه را بر توبه کامل حمل کرده اند زیرا مسلّم است که اگر افرادی از روی عناد و لجاج مرتکب گناهانی شوند سپس از مرکب لجاجت و غرور پایین آیند و رو به درگاه خدا آورند، توبه آنان پذیرفته می شود، و در تاریخ اسلام نمونه های فراوانی برای این گونه افراد است که نخست در صفّ دشمنان لجوج و عنود بودند و سپس باز گشتند و از دوستان مخلص شدند.

همچنین

مسلّم است که اگر انسان سالیان دراز گناه کند و بعد پشیمان شود و حقیقتاً توبه و جبران کند، توبه او پذیرفته خواهد شد.

در حدیث معروفی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: هر کس یک سال قبل از مرگش توبه کند خدا توبه او را می پذیرد، سپس فرمود یک سال زیاد است، کسی که یک ماه قبل از مرگش توبه کند خدا توبه او را می پذیرد سپس افزود یک ماه نیز زیاد است، کسی که یک جمعه (یک هفته) قبل از مرگش توبه کند توبه او مورد قبول خداوند واقع می شود، باز افزود یک جمعه زیاد است کسی که یک روز قبل از مرگش توبه کند خداوند توبه اش را پذیرا می شود، باز فرمود یک روز نیز زیاد است! کسی که یک ساعت قبل از مرگش توبه کند خداوند توبه او را می پذیرد، سپس افزود یک ساعت هم زیاد

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۶

است! کسی که قبل از آن که جانش به گلو رسد (در آخرین لحظه حیات و در حال اختیار) توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد!» «۱»

البتّه منظور این است که توبه با تمام شرایطش انجام گردد؛ مثلًا، اگر حقوق افرادی ضایع شده در همان لحظه به افراد مطمئن توصیه کند که حقوق آنها را بپردازند و سپس توبه کند.

آیات فراوانی از قرآن نیز دلیل بر عمومیّت توبه و شمول آن نسبت به جمیع گناهان است؛ از جمله:

۱- در آیه ۵۳ سوره زمر می خوانیم: «قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ اسْرَفُوا عَلَی انْفُسِهِمْ لاتَقْنَطُوا مِنْ رَّحْمَهِ اللَّهِ انَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعاً انَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ؛ بگو ای بندگان

من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

۲- در آیه ۳۹ سوره مائده می خوانیم: «فَمَنْ تابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ اصْلَحَ فَانَّ اللَّهَ یَتُوبُ عَلَیْهِ انَّ اللَّهَ غُفُورٌ رَحیمٌ؛ امّا آن کسی که پس از ستم کردن توبه کند و جبران نماید خداوند توبه او را می پذیرد، خداوند آمرزنده و مهربان است.»

درست است که این آیه بعد از بیان حدّ سارق آمده است ولی دارای مفهوم عام و گسترده ای که شامل همه گناهان می شود.

۳- در آیه ۵۴ سوره انعام آمده: «انَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ؛ هرکس از شما کار بدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح نماید، مشمول رحمت خدا می شود، چرا که خداوند غفور و رحیم است.»

در این آیه هرگونه عمل سوء که تمام گناهان را فرا می گیرد، قابل توبه و باز گشت ذکر شده است.

۴- در آیه ۱۳۵ سوره آل عمران چنین آمده است: «وَالَّذینَ اذا فَعَلُوا فاحِشَةً اوْ ظَلَمُوا انْفُسَهُمْ ذَکَرُوااللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ الَّا اللَّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی

---

(۱). مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۴۵ (باب صحّه التّوبه فی آخر العمر، حدیث ۵).

ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ؛ و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می افتند، و بر گناه اصرار نمی ورزند با این که می دانند.»

در این جا نیز با توجّه به این که ظلم و ستم، هرگونه گناهی را شامل می شود، چرا که

بعضـی از گناهان سـتم بر دیگران است و بعضی ظلم به خویشتن، و در این آیه نسبت به همه آنها وعده پذیرش توبه داده شده است، عمومیّت توبه نسبت به تمام گناهان اثبات می شود.

۵- در آیه دیگری (آیه ۳۱ سوره نور) همه مؤمنان را مخاطب قرار داده می فرماید:

«وَتُوبُوا الی اللَّهِ جَمیعاً ایُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ؛ ای مؤمنان همگی به سوی خدا باز گردید تا رستگار شوید.»

واژه جمیعاً دلیل بر این است که هر گناهکاری دعوت به توبه شده است، و اگر توبه دارای شمول و عموم نباشد، چنین دعوتی صحیح نیست.

این نکته قابـل دقّت است که در آیات بالا در بعضـی از موارد روی مسأله اسـراف تکیه شـده و در مورد دیگر ظلم، و در مورد دیگر عمل سوء، و وعـده آمرزش همه این عناوین بطور گسترده، در صورت توبه داده شـده است؛ بنابراین، هر عمل سوء و هر ظلم و ستم و هر اسرافی بر خویشتن از انسان سر بزند و توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد.

دراین باره روایات زیادی در کتب شیعه و اهل سنّت نقل شده که درهای توبه تا آخرین لحظات عمر، مادام که انسان مرگ را با چشم خود نبیند باز است.

این روایات را می توانیـد در کتابهای: بحار الانوار «۱» و اصول کافی «۲» و درّ المنثور «۳» و کنز العمّال «۴» و تفسیر فخر رازی «۵» و تفسیر قرطبی «۶» و تفسیر روح البیان «۷» و تفسیر روح المعانی «۸» و کتب دیگر مطالعه فرماییـد، و شاید بتوان گفت این حدیث از احادیث متواتر است.

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۹، و جلد ۲، صفحه ۴۴۰.

(۲).

اصول کافی، جلد ۲، صحفه ۴۴۰.

(۳). الدّر المنثور، جلد ۲، صفحه ۱۳۱.

(۴). کنز العمال، حدیث ۱۰۱۸۷ و ۱۰۲۶۴.

(۵). تفسیر فخر رازی، جلد ۱۰، صفحه ۷ ذیل آیه فوق.

(۶). تفسیر قرطبی، جلد ۳، صفحه ۱۶۶۲ ذیل آیه فوق.

(۷). تفسیر روح البیان، جلد ۲، صفحه ۱۷۸، ذیل آیه فوق.

(۸). روح المعانی، جلد ۴، صفحه ۲۳۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۸

۴- ارکان توبه

همان گونه که در بالا آمد حقیقت توبه، بازگشت از نافرمانی خدا به سوی اطاعت است، که ناشی از پشیمانی و ندامت نسبت به اعمال گذشته می باشد و لازمه این پشیمانی و علم به این که گناه حائل میان او و محبوب واقعی می گردد، تصمیم بر ترک آن در آینده و همچنین جبران ما فات است؛ یعنی، تا آنجا که در توان دارد، آثار سوء گناهان گذشته را از درون و برون وجود خویش برچیند، و اگر حقوق از دست رفته ای است و قابل جبران است، جبران نماید. به همین دلیل، در قرآن مجید در آیات بسیاری این معنی تکرار شده است که توبه را با اصلاح و جبران همراه ساخته.

۱- در آیه ۱۶۰ سوره بقره بعد از اشاره به گناه بزرگ کتمان آیات الهی و مجازات سخت آنها می فرماید: «اِلَّا الَّذینَ تابُوا وَ اَصْلَحُوا وَ بَیَّنُوا فَاولئِکَ اَتُوبُ عَلَیْهِمْ وَ اَنَا التَّوّابُ الرَّحیمُ؛ مگر کسانی که توبه کنند و اصلاح نمایند و آنچه را کتمان کرده بودند آشکار سازند که من توبه آنها را می پذیریم، و من توّاب رحیم هستم.»

۲- و در آیه ۸۹ سوره آل عمران بعد از اشاره به مسأله ارتداد (کافر شدن بعد از ایمان) و

مجازات سخت آنها می افزاید: «الَّا الَّذِینَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَ اصْلَحُوا فَانَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ؛ مگر کسانی که پس از آن توبه کنند و اصلاح نمایند (و در مقام جبران بر آیند) زیرا خداوند آمرزنده و بخشنده است.»

۳- و در آیه ۱۴۶ سوره نساء، بعد از ذکر منافقان و سرنوشت شوم آنها می فرماید: «الَّا الَّذِینَ تابُوا وَاصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللّهِ وَ اخْلَصُوا دِیْنَهُم لِلَّهِ؛ مگر آنها که توبه کنند و جبران و اصلاح نمایند و به ذیل عنایت الهی چنگ زنند و دین خود را برای خدا خالص نمایند.»

و در آیه ۵ سوره نور بعد از ذکر مجازات شدید قذف (وارد کردن اتّهام زنا و مانند آن به دیگری) و مجازات شدید آنها در دنیا و آخرت، می افزاید: «الَّا الَّذِینَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَ اصْلَحُوا فَانَّ اللَّهَ غَفُورٌ رحیمٌ؛ مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند که خداوند (آنها را) می بخشد زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.»

۵- و سرانجام به صورت یک قانون کلّی در همه گناهان، در آیه ۱۱۹ سوره نحل

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۹

می خوانیم: «ثُمَّ انَّ رَبَّکَ لِلَّذینَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَ اصْلَحُوا انَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رحیمٌ؛ امّا پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهالت بدی کرده اند و سپس توبه نموده و در مقام جبران بر آمده اند خداوند بعد از آن آمرزنده و مهربان است.»

۶- شبیه همین معنی در آیه ۸۲ سوره طه نیز آمده است آن جا که می فرماید: «وَ انّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَ اهْتَدَی من هر که

را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس هدایت شود می آمرزم و می بخشم.»

در این جا علاوه بر مسأله باز گشت و عمل صالح (یعنی جبران گذشته) که دو رکن اساسی توبه است، به مسأله ایمان و هدایت نیز اشاره شده است.

در واقع گناه نور ایمان را کم می کند و انسان را از طریق هدایت منحرف می سازد؛ به همین دلیل، باید بعد از توبه تجدید ایمان کند و به راه هدایت باز گردد.

۷- باز شبیه همین معنی در آیه ۵۴ سوره انعام نیز آمده که می فرماید: «اَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اَصْلَحَ فَاَنَّهُ غُفُورٌ رَحیمٌ؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید (مشمول رحمت خدا می شود چرا که) او آمرزنده مهربان است.»

از مجموع آیات فوق، منطق قرآن در مسأله توبه کاملًا آشکار می شود، که توبه حقیقی تنها به گفتن استغفار و حتّی ندامت از گذشته و تصمیم بر ترک در آینده نیست، بلکه افزون بر این باید کوتاهی هایی که در گذشته رخ داده و مفاسدی که در روح و جان انسان به وجود آمده و آثار سوئی که گناه در جامعه گذارده تا آن جا که امکان دارد جبران گردد و شستشوی کامل حاصل شود، این است توبه حقیقی از گناه نه تنها گفتن أستغفر اللّه!

نکته دیگری که در اینجا شایان توجّه است این است که کلمه اصلاح بعد از ذکر توبه در آیات بالا مانند بسیاری از تعبیرات قرآن مفهوم جامع و گسترده ای دارد که هرگونه جبران ما فات را شامل می شود، از جمله:

۱-

شخص توبه کار بایـد حقوقی را که از مردم پایمال کرده است به آنها باز گردانـد؛ اگر در حیات هسـتند به خودشان، و اگر از دنیا رفته اند به وارثان آنها برساند.

۲- اگر حیثیّت کسی را به خاطر غیبت کردن یا اهانت لکّه دار کرده باشد باید از او

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۰

حلیّت بطلبد، و اگر از دنیا رفته است به تلافی حیثیّت بر باد رفته، کار خیر برای او انجام دهد تا روح او راضی گردد.

۳- اگر عبـاداتی از او فوت شـد، قضا نمایـد. و اگر کفّاره دارد (ماننـد ترک روزه عمـداً و شکسـتن عهـد و نـذر) کفّاره آن را بدهد.

۴- با توجّه به این که گناه قلب را تاریک می سازد، بایـد آن قـدر اطاعت و بندگی کند تا ظلمت دل را با نور اطاعت برطرف سازد.

جامع ترین سخن درباره تفسیر معنی اصلاح همان چیزی است که در کلمات قصار امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه در شرح استغفار به معنی جامع و کامل آمده است.

کسـی در محضـر آن حضـرت گفت: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ گویی امـام از طرز سـخن او و یا سوابق و لواحق اعمالش می دانست که این استغفار جنبه صوری دارد و نه واقعی، به همین جهت از این استغفار بر آشفت و فرمود:

«ثَکِلَتْکَ امُّکَ اتَدْری مَا الْاسْتِغْفارُ؟ الْاسْتِغْفارُ درَجَهُ الْعِلِّیِّیْنَ؛ مادرت بر عزای تو بگرید، آیا می دانی اسـتغفار چیست؟ اسـتغفار مقام بلند مرتبگان است!»

سپس افزود: «وَهُوَ اسمٌ واقِعٌ عَلی سِتَّهِ مَعانٍ؛ استغفار یک کلمه است امّا شش معنی (و مرحله) دارد.»

«اوَّلُها النَّدَمُ عَلی ما مَضی نخست، پشیمانی از گذشته است.»

«وَالثَّانی الْعَزْمُ عَلَی تَرْکِ الْعَودِ الَیْهِ ابَداً؛ دوم، تصمیم

بر ترک آن برای همیشه است.»

«وَ الثّالِثُ انْ تُوءَدِّیَ الَی الْمَخْلُوقینَ حُقُوقَهُمْ حَتّی تَلْقَی اللّهَ امْلَسَ لَیْسَ عَلَیْکَ تَبِعَهٌ؛ سوم این که حقوقی را که از مردم ضایع کرده ای به آنها باز گردانی، به گونه ای که هنگام ملاقات پروردگار حقّ کسی بر تو نباشد.»

«وَ الرّابِعُ انْ تَعْمِدَ الَی کُلِّ فَرِیْضَهٍ عَلَیْکَ ضَیَّعْتَها فَتُؤَدِّیَ حَقَّها؛ چهارم این که هر واجبی که از تو فوت شده حقّ آن را به جا آوری (و قضایا کفّاره آن را انجام دهی).»

«وَ الْخامِسُ انْ تَعْمِدَ الَی اللَّحْمِ الَّذی نَبَتَ عَلَی السُّحْتِ فَتُذِیْبُهُ بِالْأَحْزانِ حَتَّی تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَیَنْشَأَ بَیْنَهُما لَحْمٌ جَدِیدٌ؛ پنجم این که گوشتهایی که به واسطه حرام بر اندامت روئیده، با اندوه بر گناه آب کنی، تا چیزی از آن باقی نماند، و گوشت تازه به جای آن بروید.»

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۱

«وَالسّادِسُ انْ تُذِیقَ الْجِسْمَ الَم الَطّاعَهِ کَما أذَقْتَهُ حَلاوَهَ الْمَعْصِیَهِ فَعِنْدَ ذلِکَ تَقُولُ اسْتَغْفِرُ اللّهَ؛ ششم آن که به همان اندازه که لذّت و شیرینی گناه را چشیده ای درد و رنج طاعت را نیز بچشی، و پس از طیّ این مراحل بگو استغفر اللّه!» «۱»

همین معنی در روایت دیگری از کمیل بن زیاد از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که عرضه می دارد: «یا امِیرَ الْمُؤمِنِیْنَ الْعَبْدُ یُصیبُ الذَّنْبَ فَیَسْتَغْفِرُ اللّهَ مِنْهُ فَما حَدُّ الْإِسْتِغْفارِ؟؛ ای امیر مؤمنان! انسان گناهی می کند و از آن استغفار می نماید، حدّ استغفار چیست؟»

امام فرمود: «یَا بْنَ زِیادٍ، التَّوبَهُ؛ ای کمیل بن زیاد! حدّ آن توبه است.»

کمیل می گوید: «قُلْتُ بَسْ؛ «۲»

گفتم: همین کافی است!»

«قالَ: لا؛ فرمود: نه»

«قُلْتُ فَکَیْفَ؟؛ عرض کردم

پس چگونه است؟»

«قالَ انَّ الْعَبْدَ اذا اصابَ ذَنْباً یَقُولُ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ بِالتَّحریکِ؛ فرمود: هنگامی که انسان گناهی مرتکب می شود، استغفار را به عنوان سرآغاز حرکتی بر زبان جاری کند.»

«قُلْتُ وَ ماالتَّحریکُ؛ عرض کردم منظور از حرکت چیست؟»

«قالَ: الشَّفَتانُ وَ اللِّسانُ یُرِیْدُ انْ یُتْبعَ ذلِکَ بِالْحَقیقَهِ؛ فرمود:: لبها و زبان به گردش در می آید و مقصودش این است که آن را با حقیقت هماهنگ سازد.»

«قُلْتُ وَمَا الْحَقیقَهُ؟؛ عرض کردم حقیقت چیست؟»

«قالَ تَصْدیقٌ فِی الْقَلْبِ، وَ اضْمارٌ انْ لایَعُودَ الَی الذَّنْبِ الذی اسْتَغْفَرَ مِنْهُ؛ فرمود:

منظور تصدیقی است که در دل (نسبت به قبح و زشتی گناه) حاصل شود و تصمیم بگیرد که هرگز به گناهی که از آن استغفار کرده است باز گشت نکند.»

کمیل می گوید عرض کردم: «فَاذا فَعَلَ ذلِکَ فَانَّهُ مِنَ الْمُستَغْفِرینَ؛ هنگامی این کار را انجام دهد در زمره توبه کنندگان است؟»

«قالَ: لا؛ امام فرمود: نه»

کمیل می گوید گفتم: «فَکَیْفَ ذاکَ؛ پس توبه حقیقی چگونه است؟»

---

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۱۷.

(۲). این کلمه همان کلمه فارسی بس می باشد.

امام فرمود: «لِانَّکَ لَمْ تَبْلُغْ الَی الْأَصْلِ بَعْدَهُ؛ این به خاطر آن است که تو هنوز به اساس و ریشه توبه نرسیده ای!»

کمیل عرض می کند: «فَاصْلُ الْاسْتِغْفارِ ما هُوَ؟؛ پس اصل استغفار، چیست؟»

امام فرمود: «الرُّجُوعُ الَی التَّوبَهِ مِنَ الذَّنْبِ الَّذی اسْتَغْفَرْتَ مِنْهُ وَ هِیَ اوَّلَ دَرَجَهِ الْعابِدِیْنَ؛ بازگشت به توبه از گناهی که استغفار از آن کردی، و این نخستین درجه عابدان است.»

سپس امام افزود: «وَ تَرْكَ الـذَّنْبِ وَ الْإِسْـتِغْفارُ اسْمٌ واقِعٌ لِمَعانٍ سِتٍّ؛ ترک گناه و اسـتغفار اسـمی است که شـش معنی و مرحله دارد:

سپس همان

مراحل ششگانه ای را که در کلمات قصار نهج البلاغه آمده بود، با کمی تفاوت بیان فرمود. «۱»

ممکن است گفته شود: اگر توبه این است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در این حدیث بیان فرموده، کمتر توبه کاری می توان پیدا کرد.

ولی باید توجّه داشت که بعضی از شرایط شش گانه بالا شرط توبه کامل است، مانند شرط پنجم و ششم، امّا چهار شرط دیگر، جزء شرایط واجب و لازم است. و به تعبیر بعضی از محققّان، قسمت اوّل و دوم از ارکان توبه است، و قسمت سوم و چهارم از شرایط لازم، و قسمت پنجم و ششم از شرایط کمال است. «۲»

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «امَّا عَلامَةُ التَّائِبِ فَارْبَعَةٌ: النَّصیحَةُ لِلَّهِ فی عَمَلِهِ، وَ تَرکُ الْباطِلِ، وَلُزُومِ الْحَقِّ، وَ الْحِرصُ عَلَی الْخَیْرِ؛ علامت انسان توبه کار چهار چیز است: نخست خیر خواهی برای (آیین و بندگان) خدا، و ترک باطل و ملازمت حق و تلاش فراوان برای انجام کار خیر.» «۳»

این نکته نیز قابل توجّه است که اگر گناه او عملی بوده که سبب گمراهی دیگران شده مانند تبلیغات سوء؛ بدعتگذاری در دین خدا، خواه از طریق بیان و سخن باشد یا از طریق کتابت و

---

(۱). بحار، جلد ۶، صفحه ۲۷.

(۲). گفتار معنوی از مرحوم شهید آیت اللّه مطهری، صفحه ۱۳۹.

(۳). تحف العقول، صفحه ۳۲.

نوشته ها اصلاح و جبران آن در صورتی حاصل می شود که تمام افرادی را که به خاطر عمل او به انحراف کشیده شده اند تا آنجا که در توان و قدرت دارد باز گرداند، در

غیر این صورت توبه او پذیرفته نیست.

و از این جا روشن می شود که تحریف کنندگان آیات الهی و بدعتگذاران و تمام کسانی که مایه گمراهی مردم می شوند، تا چه حد توبه آنها سخت و سنگین است.

این صحیح نیست که یک نفر در ملأ عام یا از طریق مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی و نوشتن کتابها و مقالات مردم را به گمراهی بکشاند، و بعد در خانه خلوت بنشیند و از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید، به یقین چنین توبه ای هرگز مقبول نیست!

همچنین کسانی که در حضور جمعیّت و ملأ عام، افرادی را به دروغگویی و بی عفّتی و امثال این امور متّهم می سازند، و بعد خصوصی نزد طرف می آیند و حلیّت می طلبند، یا در غیاب آنها در خانه خلوت توبه می کنند، بی شک توبه آنها نیز قبول نیست، مگر این که طرف آنها را ببخشد، یا در ملأ عام سخنان خود را باز پس بگیرند.

به همین دلیل، در روایات متعدّدی می خوانیم افرادی که تهمت به مردم می زنند، و نسبتهای ناروا به اشخاص می دهند، بعد از اجرای حدّ شرعی، در صورتی توبه آنها قبول می شود که سخنان خود را باز پس گرفته، و خود را تکذیب کند.

در حدیث معتبری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از حضرتش سؤال کردند: آیا کسی که حدّ الهی بر او جاری شد اگر توبه کند شهادتش مقبول است؟ فرمود: «اذا تابَ وَ تَوبَتُهُ انْ یَرْجِعَ مِمّا قالَ وَ یُکَذِّبَ نَفْسَهُ عِنْدَ الْإِمامِ وَ عِنْدَ الْمُسْلِمینَ، فَاذا فَعَلَ فَانَّ عَلَی الْإِمامِ انْ یَقْبَلَ شَهادَتَهُ بَعْدَ ذلِکَ؛ (آری) هنگامی که توبه کند و توبه اش به این است که از آنچه گفته باز گردد،

و نزد امام و نزد مسلمین حاضر شود و سخنان خود را تکذیب کند، هنگامی که چنین کند بر امام لازم است که شهادت او را بپذیرد (و توبه اش قبول است)» «۱»

در حدیث دیگری می خوانیم: «اوْحَی اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الی نَبِیٍّ مِنْ الْانبِیاءِ قُلْ لِفُلانٍ وَعِزَّتِی لَوْ دَعَوْتَنی حَتّی تَنْقَطِعَ اوْصالُکَ، ما اسْتَجِیبُ لَکَ، حَتّی تَرُدَّ مَنْ ماتَ الی

(۱). وسائل الشّیعه، جلد ۱۸، صفحه ۲۸۳ (حدیث یک، باب ۳۷، از ابواب شهادات).

مادَعَوْتَهُ الَیْهِ فَیَرْجِعَ عَنْهُ؛ خداوند به یکی از پیامبران وحی فرستاد که به فلان شخص بگو به عزّتم سوگند اگر آن قدر مرا بخوانی که بندهای تو از هم جدا شود، دعوت دعای تو را اجابت نمی کنم (و توبه ات را نمی پذیرم)، تا کسانی را که به خاطر دعوت تو منحرف شده اند و از دنیا رفته اند زنده کنی و از راه خطا باز گردند!» «۱»

این حدیث بخوبی نشان می دهد که مسأله اصلاح و جبران تا چه حد گسترده است و بدون آن توبه بیشتر جنبه صوری یا مقطعی خواهد داشت.

آخرین سخنی که در این جا لازم به ذکر است این است که کسانی که در برابر انبوه گناهان تنها به ذکر استغفار قناعت می کنند، بی آن که ارکان و شرایط آن را تحصیل نمایند گویی خود را به سخریّه می کشند و یا توبه و استغفار را استهزا می نمایند.

به همین دلیل، در روایتی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لاذَنْبَ لَهُ، وَ الْمُقیمُ عَلَی الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ کَالْمُسْتَهْزِءُ؛ کسی که از گناه خویش توبه (کامل و جامع الشّرایط) کند، مانند کسی

است که گناهی از او سر نزده، امّا کسی که گناه را ادامه می دهد در حالی که از آن استغفار می کند، مانند کسی است که استهزاء می نماید. «۲»

۵- قبولی توبه عقلی است یا نقلی؟

همه علمای اسلام اتّفاق نظر دارند که توبه اگر جامع الشّرایط باشد در پیشگاه خداوند مقبول است. و آیات و روایات نیز بوضوح بر این مطلب دلالت می کند، ولی در این که آیا قبول توبه عقلی یا عقلایی یا نقلی است، بحثهایی وجود دارد.

جمعی معتقدند: سقوط عقاب و مجازات الهی بعد از توبه، جنبه تفضّل دارد؛ اگر خداوند اراده کند بعد از توبه گناه بنده اش را نبخشد کاملًا ممکن است همان گونه که در میان مردم نیز معمول است که اگر کسی در حقّ دیگری ظلم کند، سپس عذر خواهی نماید، می تواند او را ببخشد یا نبخشد.

در حالی که جمعی دیگر سقوط عقاب را به وسیله توبه واجب و لازم دانسته اند، حتّی

---

(۱). بحار، جلد ۶۹، صفحه ۲۱۹.

(۲). اصول کافی، جلد ۲ (باب التّوبه، حدیث ۱۰) صفحه ۴۳۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۵

عدم پذیرش او را بعد از عذر خواهی مجرم، زشت و ناپسند می دانند، و این کار مسلّماً بر خداوند روا نیست.

ممکن است در این جا نظر سومی را پذیرفت، و آن این که لزوم قبول توبه، امر عقلایی است، یعنی اگر چه عقل، پذیرش توبه و عذر خواهی را واجب و لازم نمی شمرد ولی بنای عقلای جهان بر این است که اگر کسی کار خلافی انجام داد، و بعد در مقام عذر خواهی برآمد، و تمام آثار سوء عمل خود را جبران نمود، به گونه ای که گویی هیچ چیز از میان نرفته

است، اگر حیثیت کسی از دست رفته بود، اعاده حیثیت نمود، و اگر حقوقی پایمال شده بود، حق را بطور کامل جبران کرد، و اگر طرف قلباً ناراحت شده بود، ناراحتی او را از طرق مختلفی از میان برد؛ در چنین شرایطی، بنای تمام عقلای جهان بر این است که عذر و توبه را می پذیرند، و اگر کسی نپذیرد، او را کینه توز و خارج از موازین انسانیّت و اخلاق می شمرند.

بی شک خداوند قادر متعال و بی نیاز از هر کس و هر چیز، سزاوارتر است که در این گونه موارد، توبه و عذر خواهی توبه کاران را بپذیرد و از مجازات آنها صرف نظر کند.

بلکه ممکن است پا را از این فراتر گذاشت، و وجوب قبول توبه را عقلی شمرد و آن را متّکی بر «قاعده قبح نقض غرض» دانست.

توضیح این که: می دانیم خداوند از عبادات و اطاعت بندگان بی نیاز است و تکالیف الهی الطاف او برای تکامل و تربیت بندگان است؛ نماز و روزه و سایر عبادات، روح و جان ما را پرورش می دهد و روز به روز به خدا نزدیکتر می سازد؛ سایر واجبات و محرّمات هر کدام به نحوی در تکامل ما تأثیر دارد.

در باره حج می خوانیم: «لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ»؛ مردم مأمور به زیارت خانه خدا هستند تا از منافع مادّی و معنوی آن بهره مند شوند» «۱»

در آیات دیگر قرآن، نماز، سبب نهی از فحشاء و منکر «۲» و روزه سبب تقوا «۳» و زکات مایه پاکی فرد و جامعه از رذائل اخلاقی و انحرافات شمرده شده است. «۴»

---

(۱). سوره حجّ، آیه ۲۸.

(۲). سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

(۳). سوره بقره، آیه

.۱۸۳

(۴). سوره توبه، آیه ۱۰۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۶

در روایات اسلامی نیز ایمان مایه پاکی از شرک، و نماز سبب پیراستن انسان از کبر ...

و حج مایه وحدت مسلمین، و جهاد سبب عزّت اسلام، و .... شمرده شده است. «۱»

به این ترتیب، همه تکالیف الهی اسباب سعادت انسان و حلقه های تکامل او محسوب می شوند، همان سعادت و تکاملی که هدف اصلی آفرینش انسان و رسیدن به مقام عبودیّت و قرب به خداست (وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ الَّا لِیَعْبُدُونَ) «۲» بی شک وجوب توبه و قبول آن یکی از این حلقه های تکامل است چرا که انسان به هر حال معصوم نیست و خطاهایی از او سر می زند، اگر راه بازگشت را به روی او نگشایند، به یقین از تکامل بازمی ماند ولی اگر به او اعلام شود که اگر خطایی از تو سرزد به سوی خدا باز گرد، و تمام آنچه را درگذشته ضایع کردی جبران نما، خداوند توبه تو را می پذیرد؛ چنین کسی به سعادت و تکامل نزدیکتر، و از انحراف و خطا دورتر خواهد بود.

نتیجه این که: عدم پذیرش توبه، سبب نقض غرض می شود، چون هدف از تکالیف و طاعات، تربیت و تکامل انسان بوده، و عدم پذیرش توبه به این کار ضربه می زند، و خداوند حکیم هرگز نقض غرض نمی نماید. کوتاه سخن این که: توبه دارای فلسفه ای است که با تکامل انسان ارتباط نزدیک دارد؛ اگر درهای توبه بسته شود، انگیزه تکامل از بین می رود؛ بلکه انسان به عقب بر می گردد، چرا که تصوّر می کند راه نجاتی برای او نیست و در این صورت چه دلیلی دارد که گناهان دیگر

را ترک کند؛ و درست به همین دلیل، تمام مربیان بشری خواه آنها که پایبند به ادیان الهی هستند و آنها که پایبند نیستند، راه توبه و بازگشت را به روی افراد مورد تربیت باز می گذارند تا شعله انگیزه اصلاح و جبران و حرکت به سوی کمال در آنها خاموش نگردد.

و به این ترتیب، قبول توبه توأم با شرایط نه تنها به حکم آیات و روایات، ثابت و مسلّم است بلکه به حکم عقلا و عقل، نیز امری ثابت و غیر قابل انکار می باشد.

---

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، اقتباس از جمله ۲۵۲.

(۲). سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۶- تبعیض در توبه

آیا ممکن است انسان از بعضی از گناهان توبه کند در حالی که مرتکب گناهان دیگری می شود؛ مثلًا، شخصی است که هم مرتکب نوشیدن شراب و هم غیبت مردم می شود، تصمیم گرفته است، نوشیدن شراب را برای همیشه ترک کند در حالی که در مورد غیبت چنین تصمیمی را نگرفته است.

گاه گفته می شود که توبه باید جنبه عمومی و همگانی داشته باشد و از تمام گناهان توبه کند، زیرا همه آنها بازگشت به مخالفت با پروردگار می کند، و شکستن حریم مولای حقیقی؛ کسی که از این کار پشیمان باشد، باید هر گناهی را ترک کند نه این که از گناهی توبه کند و گناهی دیگر را مرتکب شود و بر آن اصرار ورزد.

ولی حق آن است که تبعیض در توبه مانعی ندارد (بعضی از بزرگان علم اخلاق مانند مرحوم «نراقی» در «معراج السّعاده» نیز به این معنی تصریح کرده است و از قول پدرش نیز آن را نقل نموده).

زیرا ممکن است

انسان از گناهی بیشتر بترسد و از عواقب شوم آن آگاهتر باشد، یا در پیشگاه خداوند قبیح تر و مجازاتش شدیدتر باشد؛ و به همین جهت، از آن گناه توبه کند در حالی که مرتکب گناهان دیگری که قبحش کمتر یا مجازاتش خفیف تر یا آگاهی او نسبت به مفاسد و زیانهایش کمتر است می شود.

توبه اکثر توبه کنندگان نیز همین گونه است، غالباً از گناهان خاصّی توبه می کنند، در حالی که ممکن است گناه دیگری را انجام دهند و هرگز شنیده نشده که پیامبر صلی الله علیه و آله یا امامی از امامان علیهم السلام یا عالمی از علمای اسلام این گونه توبه ها را بی اعتبار بشمرد، و تأکید کند که باید توبه از همه گناهان باشد.

در آیات متعدّدی از قرآن مجید نیز اشارات روشنی به این معنی یعنی تبعیض در توبه دیده می شود.

مثلًا، در مورد ربا خواران می خوانیم که می فرماید: «وَ انْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُئُوسُ امْوالِكُمْ؛ اگر توبه کنید (توبه شما پذیرفته می شود و) سرمایه های شما از آن شماست. (سوره بقره، آیه ۲۷۹)

و در مورد افرادی که بعد از ایمان مرتد شوند، می فرماید: «اولئِكَ جَزائُهُمْ انَّ عَلَيْهِمْ

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۸

لَعْنَةَ اللَّهِ وَ الْمَلائِكهِ وَ النَّاسِ اجْمَعِيْنَ ... الَّا الَّذينَ تابُوْا مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ اصْلَحُوْا فَانَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ؛ کیفر آنها این است که لعن خداوند و فرشتگان و مردم، همگی بر آنها است ...

مگر کسانی که پس از آن توبه کنند، و اصلاح نمایند، خداوند آمرزنده و بخشنده است.» (سوره آل عمران، آیات ۸۷ و ۸۹).

و در مورد محاربین و کسانی که باعث تباهی جامعه می شوند بعد از ذکر مجازات شدید آنها

می فرمایـد: «الَّا الَّذینَ تـابُوْا مِنْ قَبْـلِ انْ تَقْـدِرُوْا عَلَیْهِمْ فَـاعْلَمُوْا انَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ؛ مگر کسانی که پیش از دست یافتن شـما به آنان توبه کنند، پس بدانید (خدا توبه آنها را می پذیرد) خداوند آمرزنده و مهربان است.» (سوره مائده، آیه ۳۴).

و در مورد کسـانی که مرتکب عمـل شـنیع منـافی عفت می شونـد، بعـد از ذکر مجـازات آنهـا، می فرمایـد: «فَانْ تابا وَ اصْـلَحا فَاعْرِضُوْا عَنْهُما انَّ اللَّهَ کانَ تَوَّاباً رَحیماً؛ و اگر توبه کننـد و اصـلاح نمایند، از آنها در گذرید، زیرا خداوند توبه پذیر و مهربان است.» (سوره نساء، آیه ۱۶).

و در جای دیگر بعد از اشاره به گناهانی همچون شـرک، قتل نفس و زنا، و بیان مجازات سنگین آنها، می فرماید: «الَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَاولئِکَ یُبَـدِّلُ اللَّهُ سَـیِّئاتِهِمْ حَسَـناتٍ؛ مگر کسانی که توبه کننـد و ایمان آورنـد و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهان آنان را مبدّل به حسنات می کند.» (سوره فرقان، آیه ۷۰)

گرچه قسـمتی از این آیات درباره مجازاتهای دنیوی و بخشودگی آنها به وسیله توبه است، ولی پیداست که از این نظر تفاوتی وجود ندارد؛ اگر توبه در مجازاتهای دنیوی قبول شود، به یقین در مورد مجازاتهای اخروی نیز پذیرفته خواهد شد.

کوتاه سخن این که: جدا سازی گناهان در توبه به خاطر جهات مختلف (تفاوت میزان آگاهیها، تفاوت انگیزه ها و تفاوت قبح و زشتی گناهان) مانعی ندارد، ولی بی شک توبه کامل توبه ای است که از همه گناهان صورت گیرد و تبعیضـی در آن وجود نداشته باشد.

۷- دوام توبه

توبه باید پابرجا و دائم بوده باشد؛ از یک سو، هر زمان خطایی از انسان بر اثر وسوسه های «نفس

اماره» سربزند، باید بلافاصله به سراغ توبه رود، و در مرحله

«نفس لوامه» در آید تا زمانی که به مرحله «نفس مطمئنه» رسد و ریشه های وسوسه ها از بیخ کنده شود.

و از سوی دیگر، از هر گناهی توبه می کند باید کمال مراقبت را به خرج دهد که آن توبه را نشکند و بر تعهّد خود در پیشگاه خدا نسبت به ترک آینده باقی بماند. و به تعبیر دیگر، اگر بعد از توبه از گناه هنوز انگیزه های آن در اعماق دل و جان او باقی مانده باید با آن به مبارزه برخیزد و جهاد با نفس را جزء برنامه خویش قرار دهد و به این ترتیب هم در صفّ تائبان باشد و هم در صفّ مجاهدان.

بعضی از علمای اخلاق بحث بی نتیجه یا کم نتیجه ای را در اینجا دنبال کرده اند که آیا مقام توبه کارِ جهاد کننده در برابر ریشه های گناه افضل است یا توبه کاری که ریشه های گناه را از سرزمین قلب خویش بر انداخته است. «۱»

این مهم نیست که کدام یک از آن دو افضلند، مهم آن است که توبه کننده چه دستوراتی را باید بکار بندد که به گناه گذشته بازگشت نکند؛ برای این امر رعایت اموری لازم است:

۱- جدا شدن از محیط گناه و عدم شرکت در مجالس معصیت، چرا که توبه کار در آغاز امر آسیب پذیر است و مانند بیماری است که تازه از بستر برخاسته، و اگر با پای خود به مناطق آلوده به میکربهای بیماری زا رود، احتمال آلودگی مجدّد او به بیماری فراوان است؛ همچون معتادی است که ترک اعتیاد به مواد مخدّر

نموده ولی هرگاه به مناطق آلوده برگردد، بسرعت آلوده می شود.

۲- باید در دوستان و معاشران خود تجدید نظر کند؛ هرگاه در گذشته کسانی بوده اند که او را تشویق به گناه می کردند، از آنها شدیداً فاصله گیرد.

۳- هر زمان وسوسه ها و انگیزه های آن گناه در او پیدا می شود، به ذکر خدا روی آورد، چرا که: «ذکر خدا مایه آرامش دلها است؛ الا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (سوره رعد، آیه ۲۸).

۴- همواره درباره آثار زیانبار گناهی که آن را ترک گفته بیندیشد و آن آثار را

---

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۷، صفحه ۷۵.

نصب العین خود قرار دهد، مبادا بر اثر غفلت از آن و فراموش کردن اثرات مرگبار آن گناه، بار دیگر انگیزه ها در او رشد کند، و وسوسه ها از هر سو به قلب او هجوم آورد.

۵- در داستانهای پیشینیان و کسانی که بر اثر گناهان مختلف گرفتار مصائب دردناکی شدند، بیندیشد، و سرگذشت آنها را از نظر بگذراند، حتّی در حالات انبیاء و پیامبران معصومی که گاه گرفتار لغزش ترک اولی شدند، مطالعه کند؛ مثلًا، ببیند که چه امری سبب شد آدم با آن مقام والایش از بهشت رانده شود، یا حضرت یونس مورد خشم قرار گیرد، و به زندان شکم ماهی فرستاده شود یا بر اثر چه عواملی یعقوب، پیامبر بزرگ خدا، به درد جا نفرسای فراق فرزند سالها گرفتار آید.

مطالعه این امور بی شک وسوسه های گناه را کم می کند، و به توبه دوام و ثبات می بخشد.

۶- به عقوبتها و مجازاتهایی که بر یکایک از گناهان وعده داده شده بیندیشد، و این احتمال را از نظر دور ندارد که تکرار

گناه بعد از توبه ممکن است مجازات شدیدتری داشته باشد.

و نیز به الطاف و عنایات الهیّه که در انتظار توبه کاران است و شامل حال او شـده است توجّه کنـد و دائماً به خود تلقین نماید بکوش، این عنایات و الطاف را حفظ کن، و این مقام والایی که خداوند نصیب تو کرده است به آسانی از دست مده!

۷- بایـد وقت شبانه روزی خود را با برنامه های صحیح پر کنـد، برنامه تلاش برای زنـدگی آبرومنـد، برنامه عبادت و بندگی خـدا و برنامه سرگرمی های سالم؛ زیرا بی کاری و خالی مانـدن اوقات از برنامه، بلای عظیمی است که زمینه را برای وسوسه های بازگشت به گناه فراهم می سازد.

از دانشـمندی پرسیدند که تفسیر حدیث التَّائِبُ حَبیبُ اللَّهِ (توبه کننده دوست خداست) چیست؟ «۱» گفت: منظور کسی است که مصـداق این آیه شـریفه باشـد: «التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُوْنَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ (مؤمنان) توبه کنندگان، عبادتکاران، حمد

---

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۷، صحفه ۱۸۷.

خدا گویان، سیاحت کنندگان (که پیوسته در میان کانونهای اطاعت خدا رفت و آمد دارند) رکوع کنندگان، ساجدان، آمران به معروف، نهی کنندگان از منکر و حافظان حدود الهی (هستند) و بشارت ده (این چنین) مؤمنان را!» «۱»

۸- مراتب توبه

علمای اخلاق برای توبه و توبه کاران درجات و مراتب مختلفی ذکر کرده اند.

از یک نظر توبه کاران را می توان به چهار گروه تقسیم کرد:

گروه اوّل کسانی هستند که از گناهان خویش توبه می کننـد ولی بعد از مدّتی توبه را می شکنند و به گناه باز می گردند بی آن که تأسّف و ندامتی از

کار خویش داشته باشند، اینها در واقع در مرحله نفس امّاره قرار دارند و عاقبت و سرانجام آنها کاملًا مبهم و پر مخاطره است، چرا که ممکن است یکی از مراحل توبه و بازگشت به سوی خدا مقارن با پایان عمر آنها باشد و به اصطلاح عاقبت آنها به خیر شود، ولی ای بسا پایان عمر آنها با یکی از زمانهای توبه شکنی همراه گردد، و پایانی اسف انگیز و عاقبتی دردناک داشته باشند، و به اصطلاح «عاقبت به شرّ» از دنیا بروند.

گروه دوم کسانی هستند که از گناهان خود توبه می کنند، و راه طاعت و بندگی حق را ادامه می دهند، ولی گاه شهوات در مورد بعضی از گناهان بر آنها غالب می شود و توبه را می شکنند چون هنوز توان کافی در برابر شهوات پیدا نکرده اند؛ ولی با این حال، از توبه شکنی نادم و پشیمانند و پیوسته به خود می گویند ای کاش چنین گناهی را نکرده بودیم، و انشاء اللّه بزودی توبه خواهیم کرد.

این گونه افراد هم در واقع در مرحله نفس امّاره اند ولی امید نجاتشان زیادتر است.

گروه سوم توبه کارانی هستند که بعد از توبه از گناهان بزرگ پرهیز می کنند، و نسبت به اصول طاعات پایبندند، ولی گاه گرفتار بعضی از گناهان می شوند، بی آن که بطور عمد قصد توبه شکنی داشته باشند، امّا بلافاصله پشیمان شده و به سرزنش نفس خویشتن می پردازند

---

(۱). سوره توبه، آیه ۱۱۲.

و عزم خویش را بر توبه جزم می کنند، و سعی دارند از اسباب گناه فاصله بگیرند.

این گروه در مرحله عالی از نفس لوّامه قرار دارند و به سوی نفس مطمئنّه نزدیک می شوند

و امید نجات برای آنها بسیار زیاد است.

گروه چهارم توبه کارانی هستند که بعد از توبه با اراده ای محکم و آهنین راه اطاعت و بندگی خدا را پیش می گیرند و پا برجا می مانند.

درست است که معصوم نیستند و گاه فکر گناه و لغزشها ممکن است در آنها پیدا شود ولی از آلودگی به گناه در عمل پرهیز دارند، چرا که نیروی عقل و ایمان در آنها به قدری زیاد است که بر هوای نفس چیره شده و آن را مهار زده است.

این گروه صاحبان نفس مطمئنّه اند که در سوره فجر، آیه ۲۷ تا ۳۰، مخاطب به خطاب والا و پر افتخاری هستند که: «یا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعی الی رَبِّکِ راضِیَهً مَرْضِیَّهً؛ تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است.»

سپس لباس افتخار: «فَادْخُلی فی عِبادی وَ ادْخُلی جَنَّتی؛ سپس در سلک بندگانم درآی و در بهشتم داخل شو.» در بر می کنند.

از سوی دیگر، توبه نیز مراتب و مراحل دارد.

مرحله اوّل: توبه از کفر به ایمان.

مرحله دوم: توبه از ایمان تقلیدی یا ایمان سست به ایمان تحقیقی و محکم.

مرحله سوم: توبه از گناهان کبیره و خطرناک.

مرحله چهارم: توبه از گناهان صغیره.

مرحله پنجم: توبه از فکر گناه هر چند آلوده به گناه نشود.

هر گروهی از بندگان خدا توبه ای دارند، توبه انبیاء از اضطرابات درونی (و لحظه ای عدم توجّه در درون به خدا) است.

و توبه برگزیدگان از نفسی است که به غیر یاد او می کشند. «۱»

---

(۱). مرحوم علّامه مجلسی تنفّس را در اینجا به همین معنی که ذکر شد تفسیر

کرده ولی در بعضی از منابع لغت آمده است که تنفّس گاه به معنی سخنهای طولانی گفتن می آید.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۳

و توبه اولیاء اللَّه از امور نامناسبی است که به فکر آنها می گذرد.

و توبه خواص از اشتغال به غیر خداست.

و توبه عوام از گناهان است و هر کدام از آنها دارای نوعی معرفت و آگاهی در آغاز و انجام توبه است. «۱»

۹- آثار و برکات توبه

توبه هرگاه حقیقی و واقعی باشد، و از اعماق جان برخیزد و جامع شرایط باشد، به یقین مقبول درگاه خدا می شود، و آثار و برکاتش نمایان می گردد.

شخص توبه کار پیوسته در فکر جبران گذشته است، و از آنچه از نافرمانی ها و عصیان از او سر زده نادم و پشیمان است.

توبه کاران واقعی، خود را از مجالس گناه دور می دارند و از عواملی که گناه را وسوسه و تداعی می کند، بر حذر می باشند.

توبه کاران خود را در پیشگاه خدا شرمنده می بینند، و همواره درصدد کسب رضای او هستند.

با این علائمی که گفته شد توبه کنندگان حقیقی را از تظاهرکنندگان به توبه بخوبی می توان شناخت.

بعضی از مفسّران در تفسیر آیه شریفه «یا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا الَی اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً؛ ای کسانی که ایمان آورده اید به سوی خدا توبه کنید، توبه خالص» (سوره تحریم، آیه ۸) در توضیح معنی «نصوح» چنین گفته اند: مراد از توبه نصوح، توبه ای است که مردم را نصیحت می کند که مانند آن را به جا بیاورند، چرا که آثار آن در توبه کار ظاهر شده، یا شخص توبه کار را نصیحت می کند که گناهان را ریشه کن کند، و هرگز به سوی آن باز نگردد. و بعضی آن

را به توبه خالص تفسیر کرده، در حالی که بعضی دیگر نصوح را از مادّه نصاحت به معنی دو زندگی گرفته اند، چرا که رشته های دین و ایمان را که گناه پاره

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۳۱.

کرده بود، بار دیگر به هم می دوزد یا توبه کار را که از اولیاء اللّٰه جدا ساخته بود، به جمع آنها باز می گرداند. «۱»

برکات و منافع توبه بسیار فراوان است که در آیات و روایات بطور گسترده به آنها اشاره شده است.

از جمله امور زیر است:

۱- گناهان را محو و نابود می کند همان گونه که در ذیل آیه یا ايُّهَا الَّذينَ آمَنُوا تُوبُوا الَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً آمده است: «عَسی رَبُّكُمْ انْ يُّكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ؛ امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را بپوشاند.» (سوره تحریم، آیه ۸)

۲- برکات زمین و آسمان را بر توبه کاران نازل می کند، چنان که در آیات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ سوره نوح آمده است: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ انَّهُ كانَ غَفَّاراً- يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً- وَ يُمْدِدْكُمْ بِامْوالٍ وَ بَنِيْنَ وَ يَجْعَلْ لَّكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ انهاراً؛ به آنها (قوم نوح) گفتم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما بفرستد، و اموال و فرزندانتان را فزونی بخشد، و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد.»

۳- نه تنها گناه را می پوشاند و از بین می برد، بلکه آن را مبّدل به حسنه می کند، همان گونه که در آیه ۷۰ سوره فرقان آمده است که می فرماید: «الَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ

عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَاولئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ؛ مگر کسانی که توبه کننـد، و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدّل می کند.»

۴- هرگاه توبه کاملًا خالص باشـد، خداوند آن چنان آثار گناه را می پوشاند که در حدیث آمده حتّی فرشتگانی را که مأمور ثبت اعمال او هستند به فراموشـی وا می دارد و به اعضاء پیکر او که مأمور گواهی بر اعمال وی در قیامتند دستور می دهد که گناهـان او را، مسـتور دارنـد، و به زمین که گنـاه بر آن کرده و گواه بر عمـل او در قیـامت است نیز فرمـان می دهـد که آن را کتمان کند به گونه ای که روز قیامت هنگامی که در صحنه رستاخیز حضور

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۷.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۵

می یابد، هیچ کس و هیچ چیز بر ضدّ او گواهی نخواهد داد. متن حدیث چنین است:

امام صادق علیه السلام فرمود:

«اذا تـابَ الْعَبْـدُ تَوْبَهً نَصُوحـاً احَبَّهُ اللَّهُ وَ سَتَرَ عَلَیْهِ فی الـدُّنیا وَ الْآخِرهِ فَقُلْتُ وَ کَیْفَ یَسْتُرُ عَلَیْهِ؟ قالَ یُنْسـی مَلَکَیْهِ ما کَتَبا عَلَیْهِ مِنَ الـذُّنُوبِ وَ یُوحی الی جَوارِحِهِ اکْتُمی عَلَیْهِ ذُنُوبَهُ، وَیُوحی الی بِقـاعِ الْأَرضِ اکْتُمی مـا کـانَ یَعْمَلُ عَلَیْکِ مِنَ الـذُّنُوبِ فَیَلْقَی اللّهَ حینَ یَلْقاهُ وَلَیْس شَیْ ءٌ یَشْهَدُ عَلَیْهِ بِشَیْ ءٍ مِنَ الذُّنُوبِ.» «۱» ۵- توبه کـار حقیقی چنان مورد عنایت و محبّت پروردگار قرار می گیرد که حاملاـن عرش الهی نیز برای او اسـتغفار می کننـد، و تقاضای ورود او و خانواده اش را در بهشت برین و جنّات عـدن می نمایند.

در حدیثی می خوانیم که: «انَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ اعْطَی التَّائِبینَ ثَلاثَ خِصالٍ، لَوْاعْطی خَصْلَهً مِنْها جَمِیعَ اهْلِ السَّماواتِ وَ الْارْضِ لَنَجَوْا بِها؛ خداوند به

توبه کنندگان (واقعی) سه فضیلت داده است که هرگاه یکی از آنها را به جمیع اهل آسمانها و زمین بدهد، مایه نجات آنها است.»

سپس به آیه شریفه «انَّ اللَّهَ یُحِبُّ التَّوَّابینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرینَ؛ خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست دارد!» «۲» اشاره کرده می فرماید: «فَمَنْ احَبَّهُ اللَّهُ لَمْ یُعَذِّبْهُ؛ هرکس خداوند او را دوست دارد، او را عذاب نخواهد کرد.»

بعد به آیه شریفه «الَّذینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْ ءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذینَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبیلَکَ وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحِیمِ- رَبّنا وَ ادْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتی وَ عَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وازْواجِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ انَّکَ انْتَ الْعَزِیزُ الْحَکیمُ- وَقِهِمُ السَّیِّئاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّیِّئاتِ یَوْمَئذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذالِكَ هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ؛ فرشتگان که حاملان عرشند و آنها که گرداگرد آن (طواف می کنند) تسبیح و حمد پروردگارشان را می گویند، و به او ایمان دارند، و برای مؤمنان استغفار می کنند (و می گویند) پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است؛ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می کنند بیامرز، و آنان را از عذاب

---

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۰ (باب التّوبه، حدیث ۱).

(۲). سوره بقره، آیه ۲۲۲.

دوزخ نگاه دار- پروردگارا! آنها را در باغهای جاویدان بهشت که به آنها وعده فرموده ای وارد کن، همچنین از پدران و همسران و فرزندانشان، هرکدام صالح بودند، که تو توانا و حکیمی!- و آنان را از بدیها نگاه دار، و هرکس را در آن روز

از بدیها نگاه داری، مشمول رحمتت ساخته ای و این است همان رستگاری عظیم! «۱»» «۲»

*** به این ترتیب می رسیم به پایان بحث درباره نخستین گام به سوی تهذیب اخلاق؛ یعنی گام توبه، هرچند مطالب فراوان دیگری در این زمینه وجود دارد که در خور بحث جداگانه و مستقلّی درباره توبه است.

آری! تا آئینه قلب از زنگار گناه پاك نشود و روح و جان انسان با آب توبه شستشو نگردد و نور توبه ظلمت و تاریکی گناه را از درون قلب بیرون نکند، پیمودن راه تهذیب اخلاق و سیر سلوك الی اللّه و رسیدن به جوار قرب پروردگار و غرق شدن در نور هدایت و جذبه های وصف ناپذیر عرفانی، غیر ممکن است.

این نخستین منزلگاه است، منزلگاهی که از همه سرنوشت سازتر و مهمتر است و جز با نیروی اراده و عزم راسخ و استمداد از الطاف الهی، گذشت از آن ممکن نیست.

***

گام دوم: مشارطه

در مورد گامهای سیر و سلوك، که بخشی از آن در میان علمای بزرگ و رهروان این راه مشترك است در گذشته فهرست وار سخن گفته ایم، اکنون نوبت آن رسیده که این مراحل را با تکیه بر آیات و روایات به گونه ای مبسوط گسترده تر بیان کنیم.

نخستین گامی که علمای بزرگ اخلاق بعد از توبه ذکر کرده اند، همان «مشارطه» است، و منظور از آن شرط کردن با نفس خویش است با تذکّرات و یادآوری هایی که همه روز تکرار شود، و بهترین وقت آن را بعد از فراغت از نماز صبح و نورانیّت به انوار

---

(۱). سوره مؤمن (غافر)، آیات ۷ تا ۹.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۲.

این

عبادت بزرگ الهی دانسته اند.

به این طریق، که نفس خویش را مخاطب قرار دهد و به او یاد آور شود که من جز سرمایه گرانبهای عمر کالایی ندارم، و اگر از دست برود تمام هستیم از دست رفته، و با یاد آوری سوره شریفه «وَ الْعَصْرِ انَّ الْانْسانَ لَفی خُسْرٍ» به نفس خویش بگوید: با از دست رفتن این سرمایه، من گرفتار خسران عظیم می شوم، مگر این که کالایی از آن گرانبهاتر به دست آورم، کالایی که در همان سوره در ادامه آیات آمده است: «الَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الْصَّالِحاتِ وَ تَواصَوا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوا بِالصَّبْرِ؛ مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبائی و استقامت توصیه نموده اند!

باید به خود بگوید: «فکر کن عمر تو پایان یافته، و از مشاهده حوادث بعد از مرگ و دیدن حقایق تلخ و ناگواری که با کنار رفتن حجابها آشکار می شود سخت پشیمان شده ای و فریاد بر آورده ای «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی اعْمَلُ صالِحاً فیما تَرَکْتُ؛ ای (فرشتگان) پروردگار، شما را به خدا مرا باز گردانید تا عمل صالح انجام دهم در برابر کوتاهیهایی که کردم!» (سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰)

باز فرض کن پاسخ منفی «کَلَّا» را از آنها نشنیدی و به در خواست تو عمل کردند و امروز به جهان بازگشته ای، بگو چه کاری برای جبران کوتاهیها و تقصیرات گذشته می خواهی انجام دهی؟!

سپس به نفس خویش در مورد اعضاء هفتگانه، یعنی چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و فرج «۱» نیز سفارش کن و بگو اینها خدمتگزاران تو، و سر بر

فرمان تو دارنـد، آیا می دانی جهنّم هفت در دارد، و از هر دری گروه خاصّی از مردم وارد می شونـد؟ و آیا می دانی که این درهای هفتگانه احتمالًا برای کسانی است که با این اعضای هفتگانه عصـیان کنند، بیا و با کنترل دقیق این اعضاء درهای دوزخ را به روی خود ببند، و درهای بهشت را به روی خود بگشا!

---

(۱). «فرج» اشاره به شهوت جنسی است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۸

و نیز سـفارش مراقبت از اعضای خود را به نفس بنما، که این نعمتهای بزرگ الهی را در طریق معصیت او به کار نگیرد و این مواهب عظیم را تنها وسیله طاعت او قرار دهد.

از بعضی از دعاهای امام سجّاد علیه السلام در صحیفه سجّادیّه بر می آید که آن بزرگوار نیز عنایت خاصّی به مسأله «مشارطه» داشته اند.

در دعای سی و یکم، دعای معروف توبه، در پیشـگاه خداونـد عرض می کند: «وَلَکَ یا رَبِّ شَرْطی الَّا اعُودَ فی مَکْرُوهِکَ، وَ ضَمانی انْ لا ارْجِعَ فی مَذْمُومِکَ وَ عَهْدی انْ اهْجُرَ جَمیْعَ معاصِیْکَ؛ پروردگارا! شـرطی در پیشـگاه تو کرده ام که به آنچه دوست نـداری، باز نگردم، و تضـمین می کنم به سـراغ آنچه را تو مـذمّت کرده ای نروم و عهد می کنم که از جمیع گناهانت دوری گزینم.»

از آیات قرآن نیز استفاده می شود که یاران پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مسائل مهم با خدا عهد و پیمان داشتند که آن نیز نوعی مشارطه است، در آیه ۲۳ سوره احزاب می خوانیم: «مِنَ الْمُؤمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوااللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِیلًا؛ در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر

عهـدی که با خـدا بسـته اند صادقانه ایسـتاده اند، بعضـی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شـربت شـهادت نوشـیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تبدیل و تغییری در عهد و پیمان خود ندادند! «(۱)»

این در حالی بود که بعضـی دیگر با خدا عهد می بسـتند و شـرط می کردند و آن را می شکسـتند. در همان سوره احزاب، در آیه ۱۵، چنین می خوانیم: «وَلَقَـدْ کـانُوا عاهَـدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْـلُ لایُوَلُّونَ الْادْبـارَ وَ کـانَ عَهْـدُ اللَّهِ مَسْـئُولًا؛ (گروهی که در جنگ احزاب مردم را به بازگشت از میـدان تشویق می کردند) پیش از آن با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشـمن نکنند، و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و همگی در برابر آن مسؤولند)!»

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ لَمْ یَتَعاهَدْ النَّقْصُ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَیْهِ الْهَوی وَ مَنْ کانَ فی نَقْصٍ فَـالْمَوْتُ خَیرٌ لَهُ؛ کسـی که بررسـی نقصـان نفس خـویش نکنـد، هوای نفس بر او چیره می شود؛ و کسـی که پیوسـته در حـال سقوط و نقصان

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۹

است، مرگ برای او بهتر است!» «(۱)»

کوتاه سـخن این که: «مشارطه» از گامهای مهمّی است که برای تهذیب اخلاق برداشته می شود؛ و بدون آن، ابرهای تیره و تار غفلت و غرور، سایه تاریک و شوم خود را بر دل و جان آدمی می افکند، و نجات او بسیار مشکل است.

گام سوم: مراقبه

«مراقبه» از ماده «رَقَبَه» به معنی «گردن»، گرفته شده و از آنجا که انسان به هنگام نظارت و مواظبت از چیزی گردن می کشد، و اوضاع را زیر

نظر می گیرد، این واژه بر معنی نظارت و مواظبت و تحقیق و زیر نظر گرفتن چیزی، اطلاق شده است.

این واژه در تعبیرات علمای اخلاق در مورد «مراقبت از خویشتن» به کار می رود، و مرحله ای است بعد از «مشارطه» یعنی انسان بعد از عهد و پیمان با خویش برای طاعت فرمان الهی و پرهیز از گناه باید مراقب پاکی خویش باشد، چرا که اگر غفلت کند، ممکن است تمام شرط و پیمانها به هم بریزد.

البتّه پیش از آن که انسان مراقب خویش باشد، فرشتگان الهی مراقب اعمال او هستند؛ قرآن مجید می فرماید:: «وَ انَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظِينَ؛ بی شک حافظان و مراقبانی بر شما گمارده شده است (که اعمال شما را به دقّت زیر نظر دارند)!» (سوره انفطار، آیه ۱۰)

در اینجا منظور از «حافظین» همان حافظان و مراقبان اعمال است به قرینه آیات بعد که می فرماید: «يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ؛ آنها می دانند شما چه می کنید.» «۲»

و در آیه ۱۸ سوره ق می فرماید: «مايَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ الَّالَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ؛ انسان هیچ سخنی را تلفّظ نمی کند مگر این که نزد آن فرشته ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت است.»

و از آن بالاتر، خداوند عالم و قادر، همیشه و در همه جا مراقب اعمال ما است.

در آیه ۱ سوره نساء می خوانیم: «انَّ اللَّهَ كانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً؛ به یقین خداوند مراقب شماست!»

همین معنی در آیه ۵۲ سوره احزاب نیز آمده است؛ می فرماید: «وَ كانَ اللَّهُ عَلى كُلِ

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۴.

(۲). سوره انفطار، آیه ۱۲.

شَى ءٍ رَقِيباً؛ و خداوند ناظر و مراقب هر چیزی است!»

و در آیه ۱۴ سوره عَلَقْ می خوانیم: «الَمْ يَعْلَمْ بِانَّ اللَّهَ

يَرى آيا انسان نمی داند كه خداوند (همه اعمالش را) می بيند؟!»

و در آيه ۲۱ سوره سبا آمده است: «وَ رَبُّكَ عَلى كُلِّ شَىءٍ حَفيظٌ؛ پروردگار تو نگهبان و مراقب هر چيز است.»

ولى سالكـان راه خـدا، و رهروان راه دوست كـه پيوسـته در طريـق تقـوا و تهـذيب نفـوس گـام بر می دارنـد، پيش از آن كه فرشتگان خداوند مراقب اعمال آنها باشند خودشان مراقب اعمالشان هستند.

و به تعبير ديگر، اين مراقبت از درون می جوشد، نه از برون؛ و به همين دليل، تأثير آن، بسيار زياد، و نقش آن فوق العاده مهم است. البتّه توجّه به «مراقبت از برون» سبب می شود كه پايه های «مراقبت از درون» محكم گردد.

در حقيقت انسـان در اين دنيا به كسـی می مانـد كه دارای گوهرهای گرانبهايی است و از يک بازار آشـفته می گـذرد، و می خواهد با آن بهترين متاعها را بری خود تهيّه كند در حالی كه اطرافش را دزدان و شيّادان گرفته اند، چنين كسی اگر لحظه ای از سرمايه نفيس خويش غافل گردد، آن را به غارت می برند، و او می ماند و يک عالم اندوه و افسوس.

دقيقاً همين گونه است، شـياطين جنّ و انس در اين جهان انسان را احاطه كرده انـد و هوا و هوسـهای درون او را به سوی خود می خواننـد، اگر خويش را به خـدا نسپارد و مراقب اعمال خويش نباشـد سـرمايه ايمان و تقوای او به غارت می رود و دسـت خالی از اين جهان به سرای ديگر منتقل خواهد شد.

در آيات قرآن و روايات اسلامی اشارات فراوانی نسبت به اين مرحله آمده است؛ از جمله:

۱- در آيه ۱۴ سوره علق می خوانيم: «الَمْ يَعْلَمْ بِانَّ اللَّهَ يَرى آيا انسان نمی داند كه

خدا او و اعمالش را می بیند» که هم اشاره به مراقبت پروردگار نسبت به اعمال انسان است، و هم این که او باید مراقب خویش باشد.

و در جای دیگر خطاب به مؤمنان می فرماید: «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ

نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ انَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بَما تَعْمَلُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت) خدا بپرهیزید و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.» (سوره حشر، آیه ۱۸)

جمله وَ لْتَنْظُر نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ در واقع همان مفهوم مراقبه را می رساند.

همین معنی در جای دیگر قرآن، در شکل محدودتری بیان گردیده، می فرماید:

«فَلْیَنْظُرِ الْانْسانُ الی طَعامِهِ؛ انسان باید به طعام خویش بنگرد (و مراقب باشد که آیا از طریق حلال آنها را فراهم ساخته یا از طریق حرام)!» (سوره عبس، آیه ۲۴) «۱»

۲- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که در تفسیر احسان (در آیه شریفه انَّ اللّهَ یَأمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْاحْسان) فرمود: «الِاحْسانُ انْ تَعْبُدَ اللَّهَ کَانَّکَ تَراهُ فَانْ لَمْ تَکُنْ تَراهُ فَانَّهُ یَراکَ؛ نیکوکاری به این است که آن چنان خدا را پرستش کنی که گویی او را می بینی، و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.» «۲»

بدیهی است که توجّه به این حقیقت که خداوند در همه جا و در هر حال و در هر زمان، ناظر و شاهد و مراقب اعمال ما است، روح مراقبت را در ما زنده می کند، تا پیوسته مراقب اعمال خویش

باشیم.

۳- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «یَنْبَغی انْ یَکُونَ الرَّجُلُ مُهَیْمِناً عَلی نَفْسِهِ، مُراقِباً قَلْبَهُ، حافِظاً لِسانَهُ؛ سزاوار است انسان بر خویشتن مسلّط و همیشه مراقب قلب خود و نگاهدار زبان خویش باشد!» «۳»

۴- در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: «مَنْ رَعْی قَلْبَهُ عَنِ الْغَفْلَهِ وَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَهِ وَ عَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ، فَقَدْ دَخَلَ فی دیوانِ الْمُتَنَبِّهینَ، ثُمَّ مَنْ رَعی عَمَلَهُ عَنِ الْهَوی وَ دینَهُ عَنِ البِدْعَهِ، وَ مالَهُ عَنِ الْحَرامِ فَهُوَ مِنْ جُمْلَهِ الصّالِحینَ؛ کسی که

---

(۱). آنچه در بالاـ آمد یکی از تفاسیر آیه است، تفسیر دیگری که در آیات سوره عبس نیز شواهدی بر آن وجود دارد این است که معنی آیه نظر کردن به طعام برای کشف نکات توحیدی و آیات عظمت خلقت است، در عین حال دو تفسیر با هم منافاتی ندارد.

(۲). کنز العمّال، حدیث ۵۲۵۴، جلد ۳، صفحه ۲۲، بحار الانوار، جلد ۲۵، صفحه ۲۰۴.

(۳). غرر الحکم.

مراقب قلبش در برابر غفلت، و نفسش در برابر شهوت، و عقلش در مقابل جهل باشد، نام او در دفتر بیداران و آگاهان ثبت می شود، و آن کسی که مراقب عملش از نفوذ هوا پرستی و دینش از نفوذ بدعت، و مالش از آلودگی به حرام بوده باشد در زمره صالحان است.» «۱»

۵- در حدیث قدسی می خوانیم خداوند می فرماید: «یا بُؤْساً لِلْقانِطِینَ مِنْ رَحْمَتی وَ یا بُؤْساً لِمَنْ عَصانی وَ لَمْ یُراقِبْنی؛ بدا به حال کسانی که از رحمت من مأیوس شوند، و بدا با حال کسی که

نافرمانی من کند، و مراقب (حضور) من نباشد.» «۲»

۶- در یکی از خطب امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَءً راقَبَ رَبَّهُ وَ تَنَكَّبَ ذَنْبَهُ، وَكابَرَ هَواهُ، وَكَذَّبَ مُناهُ؛ خدا رحمت کند کسی را که (در اعمال خویش) مراقب پروردگارش باشد، و از گناه بپرهیزد و با هوای نفس خویش مبارزه کند و آرزوهای واهی را تکذیب نماید.» «۳»

۷- در نهج البلاغه نیز آمده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبادَ اللَّهِ تَقِيَّهَ ذى لُبٍّ شَغَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ ... وَ راقَبَ فى يَوْمِهِ غَدَهُ؛ پس تقوای الهی پیشه کنید ای بندگان خدا، تقوای اندیشمندی که تفکر قلب او را به خود مشغول داشته ... و امروز مراقب فردا (ی قیامت) خویش است.» «۴»

آری! «مراقبت» از خویشتن یا پروردگار یا قیامت که در این روایات آمده همه به یک معنی است؛ یعنی، مراقب اعمال و اخلاق خویش بودن، و نظارت دقیق بر آن داشتن، و همه روز و در همه حال و در هر جا به کارهایی که از وی سر می زند، توجّه کند.

کوتاه سخن این که: رهروان راه حق و سالکان طریق الی اللّه باید بعد از «مشارطه»، یعنی عهد و پیمان بستن با خود و خدای خویش جهت اطاعت و بندگی حقّ و تهذیب نفس، بطور مداوم مراقب خود باشند که این پیمان الهی شکسته نشود، و درست همانند طلبکاری که از همپیمانانش مطالبه پرداخت دیون می کند، از نفس خویش مطالبه وفای به این عهد الهی را بنماید؛ بدیهی است هرگونه غفلت سبب عقب ماندگی و ضرر و زیان فاحش است، همان گونه که اگر انسان در مطالبات مادّی اش کوتاهی کند، به آسانی سرمایه های خود را

از دست می دهد، بخصوص این که در برابر افرادی فریبکار و فرصت طلب قرار گیرد.

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۸.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۷.

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۳۴۹.

(۴). نهج البلاغه، خطبه ۸۳ (خطبه غرّاء)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۳

گام چهارم: محاسبه

اشاره

چهارمین گامی که علمای اخلاق برای رهروان این راه ذکر کرده اند، محاسبه است؛ و منظور این است که هر کس در پایان هر سال یا ماه و هفته و یا در پایان هر روز به محاسبه کارهای خویشتن بپردازد، و عملکرد خود را در زمینه خوبیها و بدیها، اطاعت و عصیان، خدا پرستی و هوا پرستی دقیقاً مورد محاسبه قرار دهد، و درست مانند تاجر موشکاف و دقیقی که همه روز یا هر هفته و هر ماه و هر سال به حسابرسی تجارتخانه خود می پردازد و سود و زیان خویش را از دفاتر تجاری بیرون می کشد و ترازنامه و بیلان تنظیم می کند، به یک محاسبه الهی و معنوی دست زند و همین کار را در مورد اعمال و اخلاق خویش انجام دهد.

روشن است محاسبه چه در امر دین باشد یا دنیا یکی از دو فایده مهم را دارد: اگر صورت حساب، سود کلانی را نشان دهد، دلیل بر صحّت عمل و درستی راه و لزوم تعقیب آن است؛ و هر گاه زیان مهمّی را نشان دهد دلیل بر وجود بحران و خطر و احتمالًا افراد مغرض و دزد و خائن و یا خطا کار و ناآگاه در تجارتخانه اوست که باید هر چه زودتر برای اصلاح آن وضع کوشید.

در این زمینه نیز در منابع اسلامی اعم از

آیات و روایات اشارات پر معنایی دیده می شود.

آیـات زیـادی از قرآن خبر از وجود نظم و حسـاب در مجموعه جهان آفرینش می دهـد، و انسانها را به دقّت و انـدیشه در این نظم و حساب دعوت می کند؛ از جمله، می فرماید:

«وَ السَّمـاءَ رَفَعَهـا وَ وَضَـعَ الْمیزانَ- انْ لا تَطْغَوا فی الْمیزانِ؛ آسـمان را برافراشـت و میزان و قـانون در آن گـذاشت، تـا در میزان طغیان نکنید (و از مسیر عدالت و حساب منحرف نشوید)!» (الرّحمن، آیات ۷ و ۸).

در جای دیگر می خوانیم: «وَ کُلُّ شَیْ ءٍ عَنْدَهُ بِمِقْدارٍ؛ و هر چیز نزد او (خـدا) مقـدار معینی (حساب روشـنی) دارد ..» (سوره رعد، آیه ۸).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۴

و نیز می فرماید: «وَ انْ مِنْ شَیْ ءٍ الَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ الَّا بِقَدَرٍ مَعْلُوْمٍ؛ و خزائن همه چیز فقط نزد ما است و ما جز به اندازه معیّن آن را نازل نمی کنیم.» (سوره حجر، آیه ۲۱)

از سوی دیگر قرآن مجیـد در آیـات متعـدّدی از حساب دقیق روز قیامت خبر داده است؛ از جمله، از زبان لقمان حکیم خطاب به فرزندش چنین نقل می کند: «یا بُنَیَّ انَّها انْ تَکُ مِثْقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فی صَخْرَهٍ او فِی السَّمواتِ او فِی الْارْضِ یَأتِ بِهَا اللَّهُ انَّ اللَّهَ لَطیفٌ خَبیرٌ؛ پسـرم! اگر به انـدازه سـنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بـد) باشد و در دل سـنگی یا در (گوشه ای) از آسـمانها و زمین قرار گیرد، خداونـد آن را (در قیامت برای حساب) می آورد؛ خداونـد دقیق و آگاه است!» (سوره لقمان، آیه ۱۶).

و نیز می فرماید: «وَ انْ تُبْدُوا ما فی انْفُسِکُمْ او تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللَّهُ؛ اگر آنچه را در

دل دارید آشکار کنید یا پنهان نمایید، خداوند شما را بر طبق آن محاسبه می کند.» (سوره بقره، آیه ۲۸۴).

این مسأله بقدری مهم است که یکی از نامهای روز قیامت، «یوم الحساب» است: «انَّ الَّذینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِسابِ؛ کسانی که از راه خدا منحرف می شوند، به خاطر فراموش کردن روز حساب عذاب شدیدی دارند!» (سوره ص، آیه ۲۶)

مسأله حساب در قیامت بقدری روشن و آشکار است که انسان را در آنجا حسابرس خودش می سازند، و به او گفته می شود: «اقْرَءْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسیباً؛ (در آن روز به انسان گفته می شود) نامه اعمالت را بخوان، کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی!» (سوره اسراء، آیه ۱۴).

با این حال و با توجّه به این شرایط که همه چیز در دنیا و آخرت دارای حساب است، چگونه انسان می تواند از حساب خویش در این جهان غافل بماند؛ او که باید فردا به حساب خود برسد چه بهتر که در این دنیا ناظر بر حساب خویش باشد؛ او که می داند همه چیز در این جهان حساب و کتابی دارد چرا خود را از حساب و کتاب دور دارد؟!

بنابراین، مجموعه آیات فوق و مانند آن این پیام مهم را برای همه انسانها دارد که هرگز محاسبه را فراموش نکنید، و اگر می خواهید بار شما فردا سبک باشد، در این جهان

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۵

به حساب خویش برسید، پیش از آن که در آن جهان به حساب شما برسند.

در روایات اسلامی، مسأله از این هم گسترده تر است؛ از جمله:

۱- در حدیث معروف رسول خدا صلی الله علیه

و آله می خوانیم: «حاسِبُوا انْفُسَكُمْ قَبْلَ انْ تُحاسَبُوا وَ زِنُوها قَبْلَ انْ تُوزَنُوا وَ تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الْاكْبَرِ؛ خویشتن را محاسبه کنید پیش از آنکه به حساب شما برسند و خویش را وزن کنید قبل از آن که شما را وزن کنند! (و ارزش خود را تعیین کنید پیش از آنکه ارزش شما را تعیین نمایند) و آماده شوید برای عرضه بزرگ (روز قیامت)!» «۱»

۲- در حدیث دیگر از همان حضرت خطاب به ابو ذر می خوانیم: «یا اباذَرْ حاسِبْ نَفْسَكَ قَبْلَ انْ تُحاسَبَ فانَّهُ اهْوَنُ لِحِسابِكَ غَدَاً وَزِنْ نَفْسَكَ قَبْلَ انْ تُوزَنَ ...؛ ای ابو ذر! به حساب خویش برس، پیش از آن که به حساب تو برسند، چرا که این کار برای حساب فردای قیامت تو آسانتر است، و خود را وزن کن پیش از آن که تو را وزن کنند!» «۲»

۳- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «ما احَقَّ لِلْانسانِ انْ تَكُونَ لَهُ ساعَةٌ لایَشْغَلُهُ شاغِلٌ یُحاسِبُ فِیْها نَفْسَهُ، فَیَنْظُرَ فیمَا اكْتَسَبَ لَها وَ عَلَیْها فی لَیْلِها وَ نَهارِها؛ چقدر شایسته است که انسان ساعتی برای خود داشته باشد، که هیچ چیز او را به خود مشغول نسازد و در این ساعت، محاسبه خویش کند و بنگرد چه کاری به سود خود انجام داده و چه کاری به زیان خود، در آن شب و در آن روز.» «۳»

در این حدیث بوضوح مسأله محاسبه در هر روز، آن هم در ساعتی که فراغت بطور کامل حاصل باشد، آمده است؛ و این امر از شایسته ترین امور برای انسان شمرده شده است.

۴- همین معنی در حدیث امام صادق علیه السلام به شکل دیگری

آمـده است، می فرمایـد: «حَقٌّ عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ یَعْرِفُنـا، انْ یُعْرِضَ عَمَلَهُ فی کُلِّ یَوْمٍ وَ لَیْلَةٍ عَلی نَفْسِهِ، فَیَکوُنُ مُحاسِبَ نَفْسِهِ، فَان رَأی حَسَنَةً اسْتَزادَ مِنْهـا وَ انْ رأی سَیِّئَةً استَغْفَرَ مِنْهـا لِئَلّا یُخْزی یَوْمَ الْقِیامَهِ؛ بر هر مسـلمانی که معرفت ما را دارد لازم است که اعمال خود را در هر روز و شب، بر خویشتن عرضه بدارد، و حسابگر نفس خود باشد؛ اگر حسنه ای مشاهده کرد برای افزودن آن کوشش

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۷۳.

(۲). امالی طوسی، (طبق نقل میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۶۱۹).

(۳). مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۴.

کند، و اگر سیّئه ای ملاحظه نمود از آن استغفار نماید، مبادا روز قیامت رسوا گردد!» «۱»

۵- همین معنی از امـام کـاظم علیه السـلام به گونه دیگری روایت شـده است؛ فرمود: «یاهِشامُ لَیْسَ مِنّا مَنْ لَمْ یُحاسَبْ نَفْسَهُ فی کُلِّ یَومٍ فَانْ عَمِلَ حَسَنَةً اسْتَزادَ مِنْهُ وَ انْ عَمِلَ سَیِّئاً اسْتَغْفَرَ اللَّهَ مِنْهُ وَ تابَ؛ کسی که هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست، اگر کار خوبی انجام داده از خـدا توفیق فزونی طلبد (و خدا را بر آن سـپاس گوید) و اگر عمل بدی انجام داده اسـتغفار کند و به سوی خدا برگردد و توبه کند!» «۲»

روایات در این زمینه فراوان است، علاقه مندان می توانند برای توضیح بیشتر به مستدرک الوسائل، کتاب الجهاد، ابواب الجهاد النّفس، مراجعه نمایند «۳».

این روایات بخوبی نشان می دهد که مسأله محاسبه نفس در اسلام از اهمّیّت والائی برخوردار است، و کسانی که اهل محاسبه نفس نیستند، از پیروان راستین ائمّه اهل بیت علیهم السلام محسوب نمی شوند!

در

این روایات به فلسـفه و حکمت این کار نیز بروشـنی اشاره شده است که این کار می تواند مایه فزونی حسنات، و جلوگیری از سیّئات و جبران آنها گردد، و از سقوط انسان در گرداب هلاکت و غرق شدن در دریای غفلت و بی خبری جلوگیری کند.

راستی چرا ما با امور مادّی و معنوی حدّ اقل یکسان برخورد نکنیم؟! امور مادّی ما حساب و کتاب و دفتر روزنامه و دفتر انبار و دفتر کل و دفاتر دیگر دارد، ولی برای امور معنوی حتّی حاضـر به یک حساب به اصـطلاح سرانگشتی نیز نباشیم، در حالی که امور معنوی به درجـات بالاـتر و والاـتر است و اصولًا قابـل مقایسه با امور مادی نیست! به همین دلیل، در حـدیث پر معنایی از پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله می خوانیم: «لایَکُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِناً حَتَّی یُحاسِبَ نَفْسَهُ اشَدَّ مِنْ مُحاسَـبَهِ الشَّریکِ شَریْکَهُ، وَ السَیِّدِ عَبْدَهُ؛ انسان هرگز اهل ایمان نخواهد شد مگر این که در حسابرسی خویش سختگیر باشد؛ حتّی سختگیرتر از حساب

---

(۱). تحف العقول، صفحه ۲۲۱.

(۲). مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۳.

(۳). مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۲ تا ۱۵۶- همین معنی در اصول کافی، جلـد ۲، باب محاسبه العمل، صفحه ۴۵۳، حدیث ۲، آمده است.

شریک نسبت به شریکش و مولی نسبت به غلامش!» «۱»

این موضوع به اندازه ای مهم است که حتّی جمعی از بزرگان کتابهائی در موضوع «محاسبه النّفس» نوشته اند، از جمله محاسبه النّفس مرحوم سیّد بن طـاووس حلّی (متوفّای سـنه ۶۶۴ ه. ق) و محاسـبه النّفس مرحـوم کفعی (از علمـای قرن نهـم هجری) و محاسبه النّفس فی

اصلاح عمل الیوم و الاعتذار من الامس مرحوم حاج میرزا علی حائری مرعشی (متوفّای ۱۳۴۴ ه. ق) و محاسبه النّفس سید علی مرعشی (متوفّای ۱۰۸۰ ه. ق) است. «۲»

در اینجا اشاره به چند نکته لازم به نظر می رسد:

۱- در این که چگونه بایـد نفس را «محاسبه» کرد و خویشتن را پای حساب حاضـر نمود و مورد باز خواست قرار داد؛ بهترین طریق همان است که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که بعد از نقل حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «اکْیَسُ الکَیِّسـینَ مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ؛ عاقل ترین مردم کسـی است که به محاسبه خویش پردازد» مردی از آن حضرت پرسید «یا امیرَ الْمُؤمِنینَ وَ کَیْفَ یُحاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهَ؛ ای امیر مؤمنان! انسان چگونه نفس خویش را محاسبه کند؟»

امام ضمن بیان مشروحی چنین فرمود:

«هنگامی که صبح را به شام می رساند، نفس خویش را مخاطب ساخته چنین گوید:

ای نفس! امروز بر تو گـذشت و تـا ابـد بـاز نمی گردد، و خداونـد از تو دربـاره آن سؤال می کنـد که در چه راه آن را سپری کردی؟ چه عملی در آن انجام دادی؟ آیا به یاد خـدا بودی، و حمـد او را به جا آوردی؟ آیا حق برادر مؤمن را ادا کردی؟ آیا غم و انـدوهی از دل او زدودی؟ و در غیـاب او زن و فرزنـدش را حفـظ کردی؟ آیـا حقّ بازمانـدگانش را بعـد از مرگ او ادا کردی؟ آیا با استفاده از آبروی خویش، جلو غیبت برادر مؤمن را گرفتی؟

آیا مسلمانی را یاری نمودی؟ راستی چه کار (مثبتی) امروز انجام دادی؟!

سپس آنچه را که انجام داده به یاد می آورد،

اگر به خاطرش آمد که عمل خیری از او

---

(۱). محاسبه النّفس سید بن طاووس، صفحه ۱۴- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۷۲، حدیث ۲۲.

(۲). الذّریعه، جلد ۲۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۸

سر زده، حمد خداوند متعال و تکبیر او را به خاطر توفیقی که به او عنایت کرده به جا می آورد، و اگر معصیت و تقصیری به خاطرش آمد، از خداوند متعال آمرزش می طلبد و تصمیم بر ترک آن در آینده می گیرد، و آثار آن را از نفس خویش با تجدید صلوات بر محمّد و آل پاکش، و عرضه بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام بر خویشتن و قبول آن و اعاده لعن بر دشمنان و مانعان از حقوقش، محو می کند؛ هنگامی که این محاسبه (جامع و کامل) را انجام داد، خداوند می فرماید: «من به خاطر دوستی تو با دوستانم و دشمنیت با دشمنانم (و محاسبه جامعی که با نفس خویش داشتی) در مورد گناهانت به تو سختگیری نمی کنم و تو را مشمول عفو خود خواهم ساخت!» «۱»

آری این است بهترین طرز محاسبه نفس!

۲- آثار محاسبه نفس چیست؟

از آنچه در بحثهای گذشته آمد، پاسخ این سؤال روشن می شود، ولی بسیار بجاست، از تعبیراتی که در احادیث اسلامی آمده است در اینجا بهره گیری کنیم:

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ وَقَفَ عَلی عُیُوبِهِ وَ احاطَ بِذُنُوبِهِ، وَ اسْتَقالَ الذُّنُوبَ وَ اصْلَحَ الْعُیُوبَ؛ کسی که محاسبه نفس خویشتن کند، بر عیوب خویش واقف می شود، و از گناهانش با خبر می گردد (و به دنبال آن) از گناه توبه می کند، و عیوب را اصلاح می نماید» «۲»

و نیز از همان امام علیه السلام می خوانیم:

«مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ سَعَدَ؛ کسی که به محاسبه خویشتن پردازد، سعادتمند می شود.» «۳»

و باز در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «ثَمَرَهُ الْمحاسَبَهِ صَلاحُ النَّفْسِ؛ میوه درخت محاسبه اصلاح نفس است.» «۴»

بعضی از بزرگان علم اخلاق در توضیح حقیقت محاسبه، چنین گفته اند که مانند محاسبه با شریک است که درباره سرمایه و سود و زیان بیندیشد، اگر سودی حاصل شده، سهم خود را از شریک بگیرد و تشکّر کند و اگر خسرانی حاصل گشته او را ضامن

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۸۹، صفحه ۲۵۰.

(۲). غرر الحکم.

(۳). مستدرک، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۴.

(۴). غرر الحکم.

بشمرد و وادار به جبران در آینده کند.

سرمایه مهمّ انسان یعنی عمر که در اختیار نفس اوست نیز همین گونه است؛ سود آن کارهای خیر، و خسران آن گناهان است؛ و موسم تجارت تمام طول روز، و شریک او در معامله، نفس امّاره است.

نخست درباره فرائض مطالبه کند، اگر انجام یافته خدا را شکر گوید، و خویشتن را به ادامه این راه ترغیب کند، و اگر فریضه ای از دست رفته، قضای آن را مطالبه کند، و اگر انجام یافته ولی بطوری ناقص بوده، وادار به جبران از طریق نوافل کند، و اگر معصیتی مرتکب شده، او را باز خواست کند و جبران آن را بطلبد؛ درست همان گونه که تاجر با شریکش محاسبه می کند، که حتّی جزئی ترین امور، و کمترین مبلغ را در حساب فرو گذاری نمی کند، تا در معامله مغبون نگردد؛ بخصوص که انسان در برابر نفس امّاره قرار گرفته که خدعه گر است و نیرنگباز، و مکّار و افسونگر ...!

در واقع کاری

را که فرشتگان الهی در قیامت با او انجام می دهند او در دنیا با خویشتن انجام دهد؛ و حتّی به هنگام محاسبه، افکاری که در مغز او خطور کرده، و قیام و قعود و خوردن آشامیدن و خواب و سکوت را مورد محاسبه قرار دهد، و مثلًا سؤال کند چرا فلانجا ساکت شدی؟ و چرا در فلان مورد تکلّم نمودی ... (و سزاوار است انسان محاسبه نفس خویشتن را روز به روز، و ساعت به ساعت انجام دهد وگرنه رشته کار از دست او بیرون می رود)؛ هرگاه انسان برای هر معصیتی که در طول عمر انجام می دهد، سنگی در حیاط خانه خود بیندازد، بزودی حیاط خانه او پر می شود؛ عیب کار اینجاست که انسان در حفظ و حساب معاصی سهل انگاری می کند ولی دو فرشته ای که مأمور حفظ اعمال او هستند همه را ثبت و ضبط می کنند؛ و بالاتر از همه، خداوند همه را احصاء می فرماید؛ همان گونه که قرآن می گوید: «احْصاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ؛ خداوند حساب آنها را نگه داشته و آنان فراموشش کرده اند!» (سوره مجادله، آیه ۶) «۱»

به عنوان حسن ختام، این بحث را با حدیثی درباره چگونگی حساب روز قیامت که از

---

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۸، صفحه ۱۶۷ (با تلخیص)

آن می توان روش محاسبه دنیا را فرا گرفت پایان می دهیم: آن می توان روش محاسبه دنیا را فرا گرفت پایان می دهیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تَزُولُ قَدَما عَبْدٍ یَوْمَ الْقِیامَهِ حَتَّی یُسْئَلَ عَنْ ارْبَعٍ: عَنْ عُمَرِهِ فی ما افْناهُ وَ عَنْ شَبابِهِ فی ما ابْلاهُ، وَ عَنْ مالِهِ مِنْ ایْنَ اکْتَسَبَهُ وَ

فی ما انْفَقَهُ وَعَنْ حُبِّنا اهْلَ الْبَیْتِ؛ در روز قیامت هیچ انسانی قدم از قدم بر نمی دارد تا از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی آن را سپری نموده، و از جوانی اش که در چه راهی آن را کهنه کرده، و از مالش که از کجا به دست آورده و در چه راهی مصرف نموده، و از محبّت ما اهل بیت علیهم السلام (که آیا حقّ آن را ادا کرده یا نه.)» «۱»

***

گام پنجم: معاتبه و معاقبه

(سرزنش کردن و کیفر دادن)

پنجمین گام که بعد از «محاسبه» انجام می گیرد، مسأله معاتبه و معاقبه یعنی سرزنش و مجازات نفس است در برابر خطاها و خلافهایی که از او سرزده است؛ زیرا اگر انسان حساب کند، و در مقابل کارهای خلاف، هیچ واکنشی نشان ندهد، نتیجه معکوس خواهد شد؛ و به تعبیر دیگر، باعث جرأت و جسارت نفس است.

همان گونه که وقتی انسان کارمندان و کارگران و شرکای خود را پای حساب حاضر می کند و از آنها تخلّفها و نادرستیهایی در حساب می بیند، در برابر آن واکنش نشان می دهد و به نوعی آنها را کیفر می دهد- از مرحله خفیف و ملایم مانند سرزنش گرفته تا مرحله کیفرهای مختلف- کسانی که در مسیر قرب خدا گام برمی دارند و به سیر و سلوک مشغولند، نیز در برابر نفس سرکش باید چنین باشند؛ در غیر این صورت، محاسبه نتیجه معکوس می دهد؛ یعنی، موجب جرأت و جسارت بیشتر می شود.

قرآن مجید تا آن حد به این مسأله اهمّیّت داده که به نفس «لوّامه» سوگند یاد می کند و می فرماید: «وَ لا اقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَهِ «۲»» «۳»

و می دانیم نفس لوّامه همان وجدان

---

(۱). خصال صدوق، صفحه ۲۵۳.

(۲). سوره قیامت، آیه ۲.

(۳). معروف در میان مفسّران اسلام این است که «لا» در جمله بالا زائده و برای تأکید است. این نکته نیز قابل توجّه است که برای «نفس لوّامه» تفسیرهای مختلفی ذکر شده بعضی آن را اشاره به افراد کافر و عاصی دانسته اند که در روز قیامت خود را ملامت می کنند، و بعضی اشاره به آنها در دنیا می دانند که شایسته ملامتند هر چند خود را ملامت نکنند؛ ولی معنی بالا (وجدان بیدار ملامت کننده) از همه مناسبتر است، چرا که قرآن به آن قسم یاد کرده، قسمی که نشانه اهمّیّت فوق العاده آن است. (دقّت کنید)

است که صاحبش را به هنگام ارتکاب کار خلاف ملامت و سرزنش می کند، که این خود نوعی معاقبه و مجازات خویشتن است.

روشن است که معاقبه و مجازات خویشتن در برابر کارهای خلافی که از انسان سرزده سلسله مراتبی دارد که از ملامت شروع می شود، سپس به مراحل شدیدتر مانند محروم کردن خویشتن از بعضی لذائذ زندگی در یک مدّت معیّن منتهی می شود.

در قرآن مجید به نمونه جالبی از این موضوع در مورد سه نفر از متخلّفان جنگ تبوک اشاره شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از جنگ، به مسلمانان دستور داد که با آنها ترک رابطه کنند تا آنجا که زمین با آن همه وسعتش بر آنها تنگ شده آنها در مقام توبه بر آمدند، و به مجازات خویش پرداختند، به این صورت که خودشان نیز یکدیگر را ترک گفتند و در انزوای کامل به

ادامه توبه مشغول شدند؛ پس از مدّتی خداوند توبه آنها را پذیرفت، و این آیه را نازل فرمود: «وَ عَلَى الثَّلاثَهِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّى اذا ضـاقَتْ عَلَيْهِمُ الْـارْضُ بِمـا رَحُبَتْ وَ ضـاقَتْ عَلَيْهِمْ انْفُسُـهُمْ وَ ظَنُّوا ان لَّامَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ الَّا الَيْهِ ثُمَّ تـابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوْبُوْا انَّ اللَّهَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ؛ (همچنین) آن سه نفر را که (در مدینه) باز ماندند (و از شرکت در تبوک خود داری کردند و مسلمانان از آنان قطع رابطه نمودنـد) تـا آن حـد که زمین بـا همه وسـعتش بر آنهـا تنـگ شـد، و (حتّی) جایی در وجود خویش برای خود نمی یافتنـد، و دانسـتند که پناهگاهی از خـدا، جز به سوی او نیست، در این هنگام خـدا آنان را مشـمول رحمت خود ساخت، (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند (و خداوند توبه آنها را پذیرفت) که خداوند توبه پذیر و مهربان است.» (سوره توبه، آیه ۱۱۸)

جمله «وَ ضاقَتْ عَلَيْهِمْ انْفُسُـهُمْ؛ نفس آنها بر آنها (نیز) تنگ شد» ممکن است اشاره به همان مسأله «معاقبه نفس» باشد که آنان برای مجازات خویشتن یکدیگر را ترک گفتند و در انزوای مطلق فرو رفتند، و اینجا بود که خداوند توبه آنان را پذیرفت.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۲

در شأن نزول آیه ۱۰۲ سوره توبه: «وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللَّهُ انْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ انَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ و گروه دیگری به گناهـان خود اعتراف کردنـد، و اعمال صالـح و ناصالحی را به هم آمیختنـد، امیـد می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است.» داستانی درباره «ابو لبابه انصاری»

نقـل شـده، که از یـاران پیـامبر صـلی الله علیه و آله بود، ولی بر اثر سـستی، از شـرکت در جنـگ تبوک خود داری کرد، بعـداً سخت پشـیمان و ناراحت گشت؛ به مسـجد پیامبر صـلی الله علیه و آله آمد و خود را به یکی از سـتونها که امروز به «سـتون ابو لبابه»، یا «ستون توبه» معروف است بست، و سوگند یاد کرد که خود را باز نکند، مگر این که پیامبر صلی الله علیه و آله بیاید و گره را بگشایـد؛ یا به تعبیر دیگر، خداونـد اعلام قبولی توبه او را بنمایـد. مـدّتی بر این حال مانـد، سـپس آیه فوق نازل شـد و قبولی توبه او را اعلام کرد.

روشن است که اقـدام ابو لبـابه، نوعی «معـاقبه» و مجازات خویشـتن در برابر کار خلاف بود، و نشان می دهـد که این مرحله از سیر و سلوک در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و در میان یاران او نیز وجود داشته است.

جمله خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً (اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند) نیز می تواند اشاره به این معنی باشد.

در احادیث اسلامی نیز اشاراتی به مسأله معاقبه دیده می شود؛ از جمله:

۱- امیر مؤمنـان علی علیه السـلام در اوصـاف برجسـته متّقین و پرهیزکـاران که در نهـج البلاـغه آمـده است، در شـرح یکی از اوصاف آنها می فرمایـد: انِ اسْتَصْعَبَتْ عَلَیهِ نَفْسُهُ فی ما تَکْرَهُ لَمْ یُعْطِها سُؤْلَها فی ما تُحِبُّ؛ هرگاه نفس او در انجام وظایفی که خوش ندارد، سرکشـی کند (و به راه گناه برود) او هم از آنچه دوست دارد محرومش می سازد (و از این طریق نفس سـرکش را مجازات می کند).» «۱»

منظور این

است که در برابر سرکشـی نفس، گاه آنچه مورد علاقه او از خواب و از خوراک و استراحت است، از او دریغ می دارد، تا از این طریق مجازات شود و دیگر به

---

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

راه عصیان و نافرمانی حق نرود.

۲- در حدیث دیگری که در «غرر الحکم» از آن حضـرت آمده است، چنین می خوانیم: «اذا صَعُبَتْ عَلَیْکَ نَفْسُکَ فَاصْعَبْ لَها تَذِلُّ لَکَ؛ هنگامی که نفس بر تو سخت گیرد (و در برابر طاعت فرمان حق به آسانی تسلیم نگردد) تو هم بر او سخت بگیر (و خواسته هایش را از او دریغ دار) تا در برابر تو تسلیم گردد!»

۳- و نیز از آن حضـرت آمـده اسـت: «مَنْ ذَمَّ نَفْسَهُ اصْلَحَها، مَنْ مَدَحَ نَفْسَهُ ذَبَحَها؛ آن کس که نفس خویشـتن را مـذّمت (و سرزنش) کنـد سـبب اصـلاح آن را فراهم کرده، و آن کس که خویشـتن را مدح و ثنا گوید، گویی خود را ذبح کرده است.» «۱»

۴- باز در حدیثی از همان امام همام، امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود:

دَواءُالنَّفْسِ الصَّومُ عَنْ الهَوی وَ الْحِمْیَهُ عَنْ لَذّاتِ الدُّنْیا؛ داروی نفس (سـرکش) روزه گرفتن از هوی و هوسـها و پرهیز از لذّات دنیا است.» «۲»

در حالات صـحابه پیامبر صـلی الله علیه و آله و علمای بزرگ و مؤمنان پاکـدل، نمونه های فراوانی از این مطلب دیده می شود که آنها به هنگام ارتکاب گناهی، خویشتن را در معرض معاقبه و مجازات قرار می دادند، و هر کدام به نوعی برای عدم تکرار گناه در آینده اقدام می نمودند؛ از جمله:

۱- در حالات یاران پیامبر صلی الله علیه و آله

آمده است که یکی از اصحاب به نام «ثعلبه» «(۳)» که از طایفه انصار بود؛ با «سعید بن عبد الرّحمن» (که از مهاجران بود) پیمان برادری داشت؛ در یکی از غزوات «سعید» به همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله به میدان جهاد شتافت، و «ثعلبه» در مدینه ماند و به دوست خود اطمینان داد که مشکلات خانواده او را حل می کند، و از همین رو هر روز برای آنها آب و هیزم می آورد و در حلّ مشکلاتشان می کوشید.

---

(۱). غرر الحکم

(۲). همان مدرک، حدیث شماره ۵۱۵۳.

(۳). در میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله افراد زیادی بودند که نام ثعلبه داشتند، و این ثعلبه غیر از ثعلبه بن حاطب انصاری است که از پرداخت زکات خودداری کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان او را از جامعه اسلامی طرد کردند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۴

روزی زن «سعید» درباره مطلبی از پشت پرده با ثعلبه سخن می گفت، هوای نفس بر او چیره شد، پرده را کنار زد، همین که چشمش به همسر زیبای سعید افتاد دل از دست بداد و گام پیش نهاد و دست دراز کرد که زن را در آغوش گیرد، ولی همسر سعید فریاد زد، ثعلبه چه می کنی؟ آیا روا است برادر مجاهدت در راه خدا مشغول جهاد باشد و تو در خانه او نسبت به همسرش قصد خلاف داشته باشی؟!

این سخن، ثعلبه را تکان داد، گوئی از خوابی عمیق برخاسته بود، فریادی کشید و از خانه بیرون رفت و سر به کوه و صحرا گذاشت، و به گریه زاری مشغول شد و می گفت:

«الهی

انْتَ الْمَعْرُوفُ بِالْغُفْرانِ وَ انَا الْمَوْصُوفُ بِالْعِصْيانِ؛ خدایا تو معروف به آمرزش و من موصوف به گناهم!»

به این ترتیب او خود را در محرومیّت و تنگنا برای مجازات خویشتن نسبت به خطایی که از او سرزده بود قرار داد؛ سرانجام طیّ داستان مفصّلی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و به پیشگاه آن حضرت توبه خویش را عرضه نمود، و آیه ۱۳۵ سوره آل عمران در حقّ او نازل شد، و توبه اش مقبول درگاه الهی افتاد وَ الَّذِینَ اذا فَعَلُوا فاحِشَةً اوْ ظَلَمُوا انْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوْبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ الَّا اللَّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوْا عَلی ما فَعَلُوْا وَ هُمْ یَعلَمُونَ؛ و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد و بر گناه اصرار نمی ورزند، با این که می دانند!» «۱»

۲- در حالات فقیه بزرگ عالم شیعه، مرحوم آیت اللّه بروجردی (قدّس سرّه الشّریف) نقل شده که هرگاه عصبانی می شد، و احیاناً به بعضی طلّاب درس خود پرخاش می کرد، با این که این پرخاش همانند پرخاش پدر نسبت به فرزندش بود، بلافاصله از همین پرخاش مختصر، پشیمان شده و در مقام عذرخواهی و جبران بر می آمد، و طبق نذری که داشت، فردای آن روز را برای جبران این کار روزه می گرفت؛ و به این ترتیب، خود را در

---

(۱). این داستان را بطور مشروح در کتب مختلفی از کتاب خزینه الجواهر صفحه ۳۲۰ نقل کرده اند و فخر رازی در تفسیر ذیل آیه آن را به صورت بسیار فشرده

آورده است (تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۹، صفحه ۹).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۵

برابر این کار کوچک معاقبه می فرمود.

۳- یکی از علمای بزرگ اخلاق نقل می کرد که یکی از آقایان اهل منبر می گفت: من در آغاز منبرم سلام بر امام حسین علیه السلام می کنم و جواب می شنوم، اگر جواب نشنوم منبر نمی روم! این حالت روحانی از آنجا برای من پیدا شد که روزی وارد مجلس مهمی شدم و واعظ معروفی را بر منبر دیدم، این خیال در دل من پیدا شد که بعد از او سخنرانی جالبی کنم و او را بشکنم! به خاطر این خیال غلط تصمیم گرفتم چهل روز به منبر نروم به دنبال این کار (معاقبه خویشتن در مقابل یک فکر خطا و خیال باطل) این نورانیّت در قلب من پیدا شد که پاسخ سلامم را به حضرت، می شنوم. «۱»

کوتاه سخن این که: مراقبه و سپس محاسبه در صورتی اثر قاطع دارد، که مسأله «معاقبه» و کیفرهای مناسب، نسبت به نفس امّاره و هوی و هوسهای سرکش را در پی داشته باشد و گرنه تأثیر آن بسیار ضعیف خواهد بود.

ولی این به آن معنی نیست که اعمال مرتاضان و بعضی از صوفیان منحرف را امضا کنیم، و بر داستانهایی که نمونه آن در پاره ای از کلمات «غزّالی» در «احیاء العلوم» آمده است صحّه بگذاریم که مثلًا انسان برای ریاضت نفس یا جبران خطاهایی که از او سرزده، دست به اعمال خشونت بار نسبت به خویشتن بزند و مجازاتهای خطرناک و ابلهانه ای نسبت به خود انجام دهد، بلکه منظور از «معاقبه» کارهایی شبیه آنچه در بالا آمد می باشد، مانند روزه گرفتن، تعطیل

کردن برنامه هایی که در معرض هوی و هوس است، و محروم ساختن خویشتن از پاره ای لذّات مادّی و امثال آنها.

به گفته مرحوم نراقی در معراج السّعاده: «اگر کار خلافی از او سرزد در مقام تنبیه خود بر آید؛ مثلًا، تن به عبادات سنگین و انفاق اموالی که مورد علاقه اوست بدهد، اگر لقمه حرام یا مشتبهی خورده خویشتن را مقداری گرسنگی دهد، و اگر زبان به غیبت مسلمانی گشوده، مدح او کند یا با سکوت، خود را تنبیه، یا با ذکر خدا آن را جبران نماید؛ اگر شخص فقیر و تنگدستی را کوچک شمرده و نسبت به او توهین کرده، مال فراوانی را به او

---

(۱). داستان معروف علی بن یقطین و ابراهیم جمال نیز نمونه دیگری است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۶

ببخشد، و همچنین نسبت به سایر معاصی و تقصیرات در مقام جبران برآید.» «۱»

***

«نیّت» و «اخلاص نیّت»

اشاره

بسیاری از علمای اخلاق در آغاز بحثهای اخلاقی سخن از «نیّت» و «اخلاص نیّت» به میان آورده اند و این دوا را از یکدیگر جدا ساخته اند؛ نیّت را چیزی و اخلاص نیّت را چیزی دیگر شمرده اند؛ ولی هنگام بحث از این دو، تفاوت روشنی بیان نکرده اند و مباحث خلوص نیّت را در بحث نیّت آورده اند، به گونه ای که تمیز میان مفهوم این دو مشکل است.

برای تفکیک این دو، می توان چنین گفت: منظور از «نیّت» همان عزم راسخ و اراده محکم برای انجام کار است، قطع نظر از این که انگیزه الهی در آن باشد یا انگیزه های مادّی.

بدیهی است کار هنگامی به ثمر می رسد که انسان با اراده قوی و خلل ناپذیر و عزمی راسخ وارد آن شود؛ تحصیل دانش، تجارت،

زارعت، کارهـای تولیـدی، کارهای اجتماعی و سیاسـی و خلاصه هر عمل مثبتی هنگامی به نتیجه می رسـد که با تردیـد و دو دلی آغـاز نشود؛ و این در صورتی ممکن است که انسـان قبلًا روی برنـامه ای که می خواهـد انجـام دهـد مطالعه کافی داشـته باشد؛ از منافع کار و نتائج و شرایط و موانع احتمالی آن کاملًا مطّلع باشد، و با اراده قوی وارد عمل شود، و با گامهای استوار و محکم به سوی مقصد حرکت کند.

در طریق تهذیب اخلاق و سیر سلوک الی اللَّه نیز اراده و نیّت قاطع لازم است. افراد سست اراده هرگز به جایی نمی رسند، و با برخورد به انـدک مـانعی از راه می ماننـد؛ اصولًا اراده ضـعیف نیروی انسان را نیز تضـعیف می کنـد و بعکس اراده قوی تمام نیروها و استعدادهای درون را بسیج می نماید و انسان را به سوی مقصد به حرکت در می آورد.

این همان چیزی است که در قرآن مجید از آن تعبیر به «عزم» شده است و پیامبران

---

(۱). معراج السّعاده، چاپ جدید، صفحه ۷۰۳ (با کمی تلخیص)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۷

بزرگ الهی به خاطر اراده نیرومندشان «اولوا العزم» نامیده شده اند. «۱»

قرآن خطـاب به پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله می گویـد: «فَاذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ؛ (نخست بـا یارانت مشورت کن) و هنگامی که تصمیم گرفتی (محکم بایست و) توکّل بر خدا کن!» (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹)

در مورد حضـرت آدم علیه السـلام می فرمایـد: «وَ لَقَـدْ عَهِـدْنا الی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِـیَ وَلَمْ نَجِـدْ لَهُ عَزْماً؛ ما از آدم پیمان گرفته بودیم (که نزدیک درخت ممنوع نشود و فریب شیطان را نخورد) ولی او فراموش کرد،

و عزم و اراده محکمی (برای وفای به عهد) در او نیافتیم.» (سوره طه، آیه ۱۱۵)

در روایات اسلامی نیز اشارات قابل ملاحظه ای به این معنی شده است:

از جمله، در یکی از دعاهای ماه رجب از امام کاظم علیه السلام می خوانیم: «وَ قَدْ عَلِمْتُ انَّ افْضَلَ زادِ الرَّاحِلِ الَیْکَ عَزْمُ ارادَهٍ یَخْتارُکَ بِها وَ قَدْ ناجاکَ بِعَزْمِ الْأِرادَهِ قَلْبِی من بخوبی می دانم که برترین زاد و توشه رهروان راه تو، اراده محکمی است که تو را به وسیله آن برگزیند، و دل من با اراده محکم به مناجات تو پرداخته است.» «۲»

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «انَّما قَدَّرَ اللَّهُ عَوْنَ الْعِبادِ عَلی قَدْرِ نِیَّاتِهِمْ فَمَنْ صَحَّتْ نِیَّتُهُ تَمَّ عَوْنُ اللَّهِ لَهُ، وَ مَنْ قَصُرَتْ نِیَّتُهُ قَصُرَ عَنْهُ الْعَوْنُ بِقَدْرِ الَّذِی قَصَّرهُ؛ خداوند به قدر نیّتهای بندگان به آنها کمک می کند، کسی که نیّت صحیح و اراده محکمی داشته باشد، یاری خداوند برای او کامل خواهد بود، و کسی که نیّتش ناقص باشد به همان اندازه یاری الهی در حقّ او کم خواهد شد.» «۳»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «ما ضَعُفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوِیَتْ عَلَیْهِ النِّیَّهُ؛ هنگامی که نیّت محکم و قوی باشد، بدن (از پذیرش کارهای سخت و سنگین در راه وصول به مقصود) ضعیف و ناتوان نخواهد شد.» «۴»

---

(۱). در مقاییس اللّغه آمده است که «عزم» در اصل به معنی قطع و بریدن چیزی است (از آنجا که به هنگام تصمیم گیری قاطع گویی انسان چیزی را می برد و جدا می کند به آن عزم گفته شده است).

(۲). محدّث قمی در مفاتیح در اعمال ماه

رجب این دعا را از اقبال ابن طاووس نقل کرده است.

(۳). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۱۱.

(۴). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۰۵، حدیث ۱۴

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۸

این حدیث بخوبی نشان می دهد که تصمیم و عزم راسخ در کارها چگونه قدرت و توان جسمی را بالا می برد و به انسان نیرو و توان می بخشد.

یکی از دیگر از معانی «نیّت» تفاوت انگیزه ها در انجام اعمالی است که ظاهراً یکسان است؛ مثلًا، انسانی که به جهاد می رود، ممکن است انگیزه او کسب غنائم یا برتری جویی باشد، همان گونه که ممکن است نیّت او یاری آئین حق و دفع ظلم ظالم و خاموش کردن آتش فتنه باشد.

در هر دو صورت در ظاهر حرکت واحدی انجام می گیرد، حرکت به سوی میدان جنگ و نبرد با دشمن، ولی این دو نیّت از زمین تا آسمان با یکدیگر فرق دارد.

روی همین جهت، دستور داده شده است که در ابتدای راه، انسان باید نیّت خود را روشن سازد و اصلاح کند.

سالکان راه خدا نیز باید دقیقاً به نیّت خود توجّه داشته باشند؛ آیا هدف اصلاح خویشتن و تکامل جنبه های اخلاق و رسیدن به مقام قرب الی اللَّه است یا هدف رسیدن به کرامات و خارق عادات و برتری جویی بر مردم از این طریق می باشد.

حدیث معروف انَّمَا الْاعْمالُ بِالنِّیَّاتِ اشاره به همین معنی است، چرا که دقّت در ذیل حدیث، مفهوم و معنی آن را روشن می سازد؛ در بحار الانوار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است که فرمود: «انَّمَا الْاعْمالُ بِالنِّیَّاتِ وَ انّما لِکُلِّ امْرِءٍ مانَوی فَمَنْ کانَتْ هِجْرَتُهُ الَی

اللّهِ وَ رَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ اِلَی اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ مَنْ کانَ هِجْرَتُهُ الی دُنْیا یُصِیبُها اوِ امَرأَهٍ یَتَزَوَّجُها فَهِجُرَتُهُ الی ما هاجَرَ الَیْهِ؛ ارزش اعمال بستگی به نیّتها دارد و بهره هرکس از عملش مطابق نیّت اوست، کسی که به خاطر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت کند، هجرت به سوی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله کرده است. و کسی که به خاطر رسیدن به مال دنیا یا به دست آوردن همسری، هجرت کند بهره اش همان چیزی است که به سوی آن هجرت کرده است.» «۱»

حدیث «عَلی قَدْرِ النِّیَّهِ تَکُونُ مِنَ اللّهِ عَطِیَّهٌ؛ عطایای الهی به اندازه نیّت انسان است.» «۲»

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۱۱- در پاورقی های بحار الانوار آمده که این حدیث، مورد اتّفاق همه علمای اسلام است. سپس به کلام بخاری در صحیحش در کتاب الایمان، صفحه ۲۳ اشاره می کند.

(۲). غرر الحکم، حدیث ۱۵۹۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۹

که از علی علیه السلام نقل شده می تواند اشاره ای به این معنی یا معنی سابق باشد.

*** از مجموع آنچه در این بحث آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که برای پیروزی در هر کار و رسیدن به مقصود- مخصوصاً در کارهای مهم- تصمیم و عزم راسخ و استحکام نیّت و قوّت اراده لازم است، و تا این معنی حاصل نشود، سعی و تلاش انسان بی حاصل یا کم حاصل است.

آنها که می خواهند در طریق اصلاح نفس و تهذیب اخلاق گام بردارند نیز از این قاعده مستثنا نیستند. باید با اراده آهنین کار را شروع کنند؛ و با توکّل بر خداوند بزرگ پیش بروند.

در اینجا این سؤال پیش

می آید که قوّت و قدرت اراده که در بالا به آن اشاره شد چگونه به دست می آید؟

پاسخ این سؤال روشن است، راه اصلی آن اندیشه و تفکّر در نتائج کار و عظمت هدف و بزرگی مقصد است؛ هرگاه انسان تحلیل روشنی در این زمینه داشته باشد و مقصود را بخوبی بشناسد و از اهمّیّت آن آگاه و با خبر باشد، با اراده ای قوی و عزمی استوار در این راه گام می نهد.

هرگاه انسان درست فکر کند که ارزش وجود او جز به فضائل اخلاقی نیست و هدف آفرینش انسان چیزی جز تکامل اخلاق و قرب الی اللَّه نمی باشد، و هر لحظه از این هدف مهم غافل شود، عقب گرد و سقوط او آغاز خواهد شد، هر اندازه این حقیقت را بهتر بشکافد و باور کند گامهای او، در این راه استوارتر خواهد بود.

در یک جمله باید گفت: اراده های قوی، از معرفت کامل و توجّه به اهمّیّت هدف سرچشمه می گیرد.

***

اخلاص

منظور از «اخلاص» همان خلوص نیّت است، و منظور از خلوص نیّت این است که انگیزه تصمیم گیری تنها خدا باشد و بس.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۰

ممکن است کسانی دارای اراده های محکم برای انجام مقاصدی باشند، ولی انگیزه آنها رسیدن به اهداف مادّی باشد؛ امّا سالکان راه خدا کسانی هستند که اراده نیرومند آنان آمیخته با خلوص نیّت، و برخاسته از انگیزه های الهی است.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، به کمتر چیزی به اندازه اخلاص نیّت اهمّیّت داده شده است. در جای جای قرآن مجید و کلمات معصومین علیهم السلام سخن از اخلاص نیّت به میان آمده، و عامل اصلی پیروزی در دنیا و

آخرت شمرده شده است؛ و اصولًا از نظر اسلام هر عملی بدون اخلاص نيّت بی ارزش است. اين از يک سو.

از سوی ديگر، مسأله اخلاص از مشکلترين کارها شمرده شده به گونه ای که تنها اولياء اللّه و بندگان خاصّ خدا به اخلاص کامل می رسند، هرچند اخلاص در هر مرحله ای محبوب و مطلوب است.

بهتر است در اينجا نخست به سراغ قرآن مجيد برويم و گوشه ای از آيات مربوط به اخلاص را که ويژگيهای خاصّی دارد از نظر بگذرانيم:

در آيات متعدّدی از قرآن، سخن از مخلِصين (خالصان) يا مخلَصين (خالص شدگان!) به ميان آمده، و آنها را با تعبيرات گوناگون و پرمعنی توصيف و تمجيد می کند، از جمله:

۱- در آيه ۵ سوره بيّنه می خوانيم: «وَ مااُمِرُوا اِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدينَ حُنَفاءَ و يُقيمُوا الصَّلوةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكوةَ وَ ذلِكَ دِيْنُ الْقَيِّمَهِ؛ به آنها دستوری داده نشده بود جز اين که خدا را بپرستند در حالی که دين خود را خالص کنند و از شرک به توحيد باز گردند نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند؛ و اين است آيين مستقيم و پايدار!»

با توجّه به اين که دين مفهوم گسترده ای دارد که عقايد و اعمال و درون و برون را همگی شامل می شود، و با توجّه به اين که ضمير در «ما امُروا» به همه پيروان مذاهب آسمانی برمی گردد، و با توجّه به اين که: اخلاص و نماز و زکات در آيه به عنوان تنها دستورهای الهی به همه آنها است، اهمّيّت اين موضوع کاملًا روشن می شود، اين تعبير نشان می دهد که همه دستورهای الهی از حقيقت توحيد و اخلاص سرچشمه می گيرد.

۲- در جای ديگر

همه مسلمانها را مخاطب ساخته و می فرماید: «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصینَ

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۱

لَهُ الـدینَ وَ لَو کَرِهَ الکافِرُونَ؛ خداونـد (یگانه) را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید، هرچند کافران ناخشـنود باشـند.» (سوره غافر، آیه ۱۴)

۳- در جـای دیگر، شـخص پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و بطور قاطع به او دسـتور می دهـد: «قُلْ ان ی امِرْتُ انْ اعْبُـدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَّهُ الـدِّینَ؛ بگو من مـأمورم خـدا را پرسـتش کنم، در حـالی که دینم را برای او خالص کرده باشم!» (سوره زمر، آیه ۱۱)

از این آیات و آیات متعدّد دیگر که همین معنی را می رساند بخوبی استفاده می شود که اخلاص اساس دین و شالوده محکم و رکن رکین آن است.

دربـاره مخلَصان (خالص شـدگان) که تفاوت آن را با مخلِصـین (خالصان) شـرح خواهیم داد، تعبیراتی از این مهمتر دیـده می شود:

۱- در آیه ۳۹ و ۴۰ سوره حجر می خوانیم که شیطان بعد از رانده شدن از درگاه خدا، از سر لجاجت و خیره سری عرض می کند: «وَ لَاغْوِیَنَّهُمْ اجْمَعینَ- الَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ؛ من همه آنها را گمراه خواهم ساخت مگر بندگان مخلصت را!»

این تعبیر نشان می دهـد که موقعیّت بنـدگان مخلَص آن چنان تثبیت شده است که حتّی شـیطان افسونگر و لجوج طمع خود را از آنها بریده است.

۲- در آیه ۳۹ و ۴۰ سوره صافّات، وعـده پاداش فوق العاده ای که جز خدا از آن آگاه نیست به آنان داده شده، می فرماید: «وَ مـا تُجْزَونَ الَّا مـا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ- الَّا عِبـادَ اللَّهِ الْمُخْلَصـینَ؛ شـما جز به آنچه انجـام می دادیـد جزا داده نمی شویـد، مگر بنـدگان مخلص خدا (که رابطه ای میان

اعمال و جزای آنها نیست، و بر سر خوان نعت الهی بی حساب پاداش می گیرند.)»

۳- در آیه ۱۲۷ و ۱۲۸ همین سوره (صافّات) مقام مخلَصین را چنان والا شمرده که از حضور در دادگاه الهی در قیامت معافند (و یکسره به بهشت جاویدان پروردگار روانه می شوند!)

۴- در آیه ۱۵۹ و ۱۶۰ همین سوره تنها بیان و توصیف مخلَصین را شایسته ذات پروردگار شمرده است، که نشان عمق واقعی معرفت آنان است؛ می فرماید: «سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ- الَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصینَ؛ منزّه است خداوند از آنچه آنها توصیف می کنند، مگر (توصیف) بندگان مخلص خدا!»

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۲

۵- در آیه ۲۴ سوره یوسف، هنگامی که سخن از حمایت الهی در برابر وسوسه های خطرناک همسر عزیز مصر به میان می آورد، می فرماید: «کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الفَحْشاءَ انَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصینَ؛ این چنین کردیم، تا بدی و زشتی را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلَص ما بود.»

در این که میان «مخلِص» و «مخلَص» («خالصان» و «خالص شدگان») چه تفاوتی وجود دارد؟ سخنهایی گفته شده است؛ ولی شاید بهترین تفسیر در این زمینه این باشد که «مخلِصان» کسانی هستند که خود در راه خالص سازی خویشتن از هرگونه آلودگی به شرک و انگیزه های غیر الهی، و رذائل اخلاقی گام می نهند، و تا آنجا که در توان دارند پیش می روند؛ امّا «مخلصان» کسانی هستند که امدادهای الهی و عنایات ربّانی، آخرین ناخالصیهای وجودشان از میان می برد، و به لطف پروردگار از هر نظر خالص می شوند.

توضیح این که: ناخالصیها در وجود انسان در واقع دو گونه است:

گونه ای از آن طوری است که انسان از آن

آگاه می شود، و توان بر طرف ساختن آن را دارد، و در این راه می کوشد و تلاش می کند و موفّق به اخلاص نیّت و عقیده و عمل می شود.

امّا گونه ای دیگر از آن بقدری مخفی و مرموز است که انسان توانایی بر تشخیص، و در صورت تشخیص، توانایی بر پاکسازی آن ندارد؛ همان گونه که در روایت معروف نبوی وارده شده: «انَّ الشِّرْکَ اخْفی مِنْ دَبیبِ النَّمْلِ عَلی صَفاةٍ سَوْداءٍ فی لَیْلَةٍ ظَلْماءَ؛ شرک (و نفوذ آن در اعمال) مخفی تر است از حرکت مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک!» «۱»

در این گونه موارد هرگاه لطف الهی شامل حال سالکان راه نشود، از این گذرگاه صَعْبُ الْعُبُور گذر نخواهند کرد، و در ناخالصیها می مانند؛ امّا گویی خداوند جایزه کسانی را که در اخلاص خویش تا آخرین مرحله توان و قدرت می کوشند، این قرار داده که باقی مانده راه را تنها با عنایت او بپویند، و این مخلِصان را مخلَص کند.

هنگامی که انسان به این مرحله برسد دیگر در برابر وساوس شیاطین و هوای نفس بیمه خواهد شد، و طمع شیطان از او بریده می شود، و شیطان در برابر این افراد رسماً

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۹۳.

اظهار عجز می کند.

اینجاست که از خوان نعمت الهی بی حساب بهره می گیرند، و توصیف آنها درباره صفات جلال و جمال پروردگار، رنگ توحید خالص به خود می گیرد، و طبیعی است که در قیامت نیز بدون حساب وارد بهشت می شوند چرا که حساب خود را در این جهان صاف کرده اند.

این همان است که امیر مؤمنان علی علیه السلام طبق بعضی از خطب نهج البلاغه بدان

اشاره کرده، و در توصیف بندگان شایسته پروردگار می فرماید: «قَدْ اخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَ؛ یکی از صفات برجسته آنان این است که خویش را برای خدا خالص کرده، و خداوند خلوص او را پذیرفته (و به مرحله نهایی رسانیده است). «۱»

به همین دلیل درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی چنین آمده است: «فَعِنْدَ ذلِکَ اسْتَخْلَصَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِنُبُوَّتِهِ وَ رِسالَتِهِ مِنَ الشَّجَرَهِ الْمُشَرَّفَهِ الطَّیِّبَهِ ... مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله اختَصَّهَ لِلّنُبُوَّهِ وَ اصطَفاهُ بِالرِّسالَهِ؛ در این هنگام خداوند بزرگ محمد صلی الله علیه و آله را برای نبوّت و رسالتش از شجره پر ارزش پاک برگزید و خالص گردانید.» «۲»

و در حدیث دیگری که از بعضی معصومان علیهم السلام روایت شده می خوانیم: «وَجَدْتُ ابْنَ آدَمَ بَیْنَ اللَّهِ وِ بَیْنَ الشَّیطانِ فَانْ احَبَّهُ اللَّهُ تَقَدَّسَتْ اسْمائَهُ، خَلَّصَهُ وَ اسْتَخْلَصَهُ وَ الَّا خَلَّی بَیْنَهُ وَ بَیْنَ عَدُوِّهِ؛ فرزندم آدم را در میان خدا و شیطان می بینم، اگر خداوند متعال او را (به سبب تلاش و کوشش در راه اخلاص) دوست دارد، خالص و مخلصش می سازد، وگرنه او را در برابر شیطان، رها می سازد.» «۳»

کوتاه سخن این که: مسأله خلوص و اخلاص در نیّت و اعتقاد و اخلاق و عمل، از مهمترین گامها و اساسی ترین پایه های تهذیب نفس و سیر و سلوک الی اللَّه است.

اخلاص در روایات اسلامی

این معنی در روایات اسلامی نیز فوق العاده مورد بحث قرار گرفته است که گوشه هایی

---

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

(۲). بحار، جلد ۱۴، صفحه ۵۲۰.

(۳). بحار، جلد ۵، صفحه ۵۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۴

از آن را در ذیل از نظر می گذرانیم:

۱- در حدیثی از

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ثَلاثٌ لایَغُلُّ عَلَیْهِنَّ قَلْبُ رَجُلٍ مُسْلِمٍ اخْلاصُ الْعَمَلِ للّهِ عَزَّوَجَلَّ و النَّصیحَهُ لِائِمَّهِ الْمُسْلِمینَ وَ اللُّزُومِ لِجَماعَتِهِمْ؛ سه چیز است که قلب هیچ مسلمانی نباید درباره آن خیانت کند (و همه مسلمین باید آن را رعایت کنند):

خالص کردن عمل برای خدا، و خیرخواهی برای پیشوایان اسلام و ملازمت جماعت مسلمین و جدا نشدن از آن.» «۱»

۲- در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم که اخلاص از اسرار الهی است:

«الْاخلاصُ سِرٌّ مِنْ اسْرارِی اسْتَوْدِعُهُ قَلْبَ مَنْ احْبَبْتُهُ مِنْ عِبادی؛ اخلاص یکی زا اسرار من است و آن را در قلب هر کس از بندگانم را که دوست بدارم به ودیعه می گذارم.» «۲»

۳- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الْاخلاصُ اشرَفُ نِهایَهٍ؛ اخلاص با ارزشترین مقامی است که انسان به آن می رسد.» «۳»

۴- و در تعبیر بلند دیگر می فرماید: «الْاخلاصُ اعْلَی الْایْمانِ؛ اخلاص برترین مقام ایمان است.» «۴»

۵- و در تعبیر پرمعنای دیگری از همان امام می خوانیم: «فی اخْلاصِ الاعْمالِ تَنافَسَ اولوُا النُّهی وَ الْالْبابِ؛ رقابت عاقلان و اندیشمندان با یکدیگر در اخلاص عمل است.» «۵»

۶- این مسأله تا آنجا اهمّیّت دارد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله تفاوت مقامات مؤمنان را در تفاوت درجات اخلاص می شمرد و می فرماید: «بِالْاخلاصِ تَتَفاضَلُ مَراتِبُ الْمُؤْمِنِینَ» «۶» ۷- امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز آخرین مرحله یقین را اخلاص معرّفی می کند و می فرماید:

«غایَهُ الْیَقِیْنِ الْاخْلاصُ» «۷» ۸- اخلاص بقدری اهمّیّت دارد که مقدار مختصری از عمل که با آن باشد سبب

---

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۵- حدیث بطور کامل در خصال شیخ صدوق، باب الثّلاثه،

صفحه ۱۶۷، نیز آمده است.

(۲). محجّه البیضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۵.

(۳). تصنیف الغرر، صفحه ۱۹۷، رقم ۳۸۹۴.

(۴). غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۳۰.

(۵). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۵۱۳.

(۶). میزان الحکمه، ماده خلص جلد ۱، صفحه ۷۵۴.

(۷). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۵۰۳.

نجات انسان می گردد، چنان که در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «اخْلِصْ قَلبَکَ یَکْفِکَ القَلیلُ مِنَ الْعَمَلِ» «۱» ۹- اخلاص تا آن حد اهمّیّت دارد که علی علیه السلام آن را عبادت مقرّبان درگاه خدا می شمرد، و می گوید: «الْاخُلاصُ عِبادَهُ الْمُقَرَّبینَ.» «۲» ۱۰- این بحث دامنه دار را با حدیث جالب دیگری از علی علیه السلام به پایان می بریم که فرمود: «طُوبی لِمَنْ اخْلَصَ للَّهِ الْعِبادَهَ وَ الدُّعاءَ وَلَمْ یَشْغَلْ قَلْبَهُ بِما تَری عَیْناهُ، وَ لَمْ یَنْسَ ذِکرَ اللَّه بِما تَسْمَعُ اذُناهُ وَ لَمْ یَحْزَنْ صَدْرُهُ بِما اعْطِیَ غَیْرَهُ؛ خوشا به حال کسی که عبادت و دعایش را برای خدا خالص کند، و قلب خود را به آنچه می بیند مشغول ندارد، و یاد خدا را با آنچه می شنود، به فراموشی نسپرد، درونش به خاطر نعمتهایی که به دیگران داده شده است، غمگین نشود.» «۳»

***

حقیقت اخلاص

مرحوم فیض کاشانی در محجّه البیضاء در این زمینه چنین می نویسد: «حقیقت اخلاص آن است که نیّت انسان از هرگونه شرک خفی و جلیّ پاک باشد»، قرآن مجید می فرماید: وَ انَّ لَکُمْ فِی الْانْعامِ لَعِبْرَهً نُسْقیکُمْ مِمَّا فی بُطُونِهِ مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً خالِصاً سائِغاً لِلشّارِبِیْنَ؛ در وجود چهارپایان برای شما درسهای عبرتی است، چرا که از درون شکم آنها، از

میان غذاهای هضم شده و خون، شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم. «۴»

«شیر خالص آن است که نه رگه های خون در آن باشد، و نه اثری از آلودگی درون شکم و نه غیر آن، صاف و پاک و بدون غلّ و غش باشد؛ نیّت و عمل خالص نیز همان گونه است، باید هیچ انگیزه ای جز انگیزه الهی بر آن حاکم نگردد.» «۵»

در روایات اسلامی نیز تعبیرات بسیار لطیفی درباره حقیقت اخلاص و نشانه های

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۷۵ ذیل حدیث ۱۵.

(۲). غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۲۵ (رقم ۷۱۸).

(۳). اصول کافی، جلد، صفحه ۱۶.

(۴). سوره نحل، آیه ۶۶.

(۵). المحجّه البیضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۸ (با تلخیص).

مخلصین بیان شده که به بخشی از آن اشاره می کنیم:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «انَّ لِکُّلِ حَقٍّ حَقیقَةً وَ مابَلَغَ عَبْدٌ حَقِیقَةَ الْاخْلاصِ حَتّی لا یُحِبَّ انْ یُحْمَدَ عَلی شَی ءٍ مِنْ عَمَلٍ لِلَّهِ؛ هر حقیقتی نشانه ای دارد، هیچ بنده ای به حقیقت اخلاص نمی رسد مگر زمانی که دوست نداشته باشد که او را به خاطر اعمال الهی اش بستانید.» «۱»

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده که فرمود: «امَّا عَلامَةُ الْمُخْلِصِ فَارْبَعَةٌ؛ یَسْلِمُ قَلْبُهُ، وَ تَسْلِمُ جوارِحهُ، وَ یَبْذَلَ خَیْرَهُ وَ کَفَّ شَرَّهُ؛ امّا علائم مخلص چهار چیز است: قلبش تسلیم خداست، همچنین اعضایش تسلیم فرمان اوست، خیر خود را در اختیار مردم می گذارد و شرّ خود را باز می دارد.» «۲»

۳- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «لایَکُونُ الْعَبْدُ عابِداً لِلَّهِ حَقَّ عِبادَتِهِ

حَتّی یَنْقَطِعَ عَنِ الخَلْقِ کُلِّهِ الَیْهِ، فَحِیْنَئِذٍ یَقُولُ هذا خالِصٌ لی فَیَتَقَبَّلَهُ بِکَرَمِهِ؛ هیچ عبادت کننده ای حقّ عبادت خدا را به جا نمی آورد، مگر این که از تمام مخلوقات چشم بردارد و متوجّه او شود؛ در این هنگام، خداوند می فرماید: این برای من خالص شده است؛ پس به کرمش او را می پذیرد.» «۳»

۴- و بالاخره امام صادق علیه السلام جان سخن را در یک جمله کوتاه خلاصه کرده، و درباره اخلاص می فرماید: «ما انْعَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلی عَبْدٍ اجَلَّ مِنْ انْ لایَکُونَ فی قَلْبِهِ مَعَ اللَّهِ غَیْرُهُ؛ خداوند متعال نعمتی بزرگتر از این به بنده ای نداده است که در قلبش با خدا، دیگری نباشد.» «۴»

اکنون با توجّه به اهمّیت فوق العاده اخلاص، و تأثیر عمیق آن در پیمودن راه حق، و وصول به مقامات عالیه قرب الی اللّه، این سؤال پیش می آید که اخلاص را چگونه می توان به دست آورد؟

بی شک اخلاص نیّت همیشه برخاسته از ایمان و یقین و عمق معارف الهیّه است؛ هر قدر یقین انسان به توحید افعالی خدا بیشتر باشد و هیچ مؤثّری را در عالم هستی، جز ذات

---

(۱). بحار، جلد ۶۹، صفحه ۳۰۴.

(۲). تحف العقول، صفحه ۱۶.

(۳). مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه ۱۰۱.

(۴). همان مدرک.

پاک او نشناسد، و همه چیز را از او و از ناحیه او و به فرمان او بداند، و اگر اسباب و عواملی در عالم امکان وجود دارد، آن را نیز سر بر فرمان او ببیند چنین کسی اعمالش توأم با خلوص است؛ زیرا جز خدا مبدأ تأثیری نمی بیند که برای او کار کند.

این حقیقت در

روایات اسلامی در عبارات کوتاه و پر معنایی منعکس است: امام علیّ بن ابی طالب علیه السلام در حدیثی می فرماید: «اَلْاَخْلاصُ ثَمَرَهُ الْیَقینِ؛ اخلاص میوه درخت یقین است.» «۱»

و از آنجا که عبادت به مقتضای وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتّی یَأتِیَکَ الْیَقینُ یکی از اسباب یقین می باشد، در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که «اَلْاَخْلاصُ ثَمَرَهُ العِبادَهِ؛ اخلاص میوه درخت عبادت است.» «۲»

و نیز از آنجا که علم و معرفت یکی از سر چشمه های یقین است، و یقین چنان که گفتیم سرچشمه اخلاص است، در حدیثی از همان حضرت آمده است که فرمود: «ثَمَرَهُ الْعِلْمِ اخْلاصُ الْعَمَلِ؛ میوه علم، اخلاص عمل است.» «۳»

و بالاخره در گفتار جامعی از مولی علی علیه السلام به سرچشمه های اخلاص چنین اشاره شده است: «اوَّلُ الدِّیْنِ مَعْرِفَتُهُ، وَ کَمالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدیقُ بِهِ، وَ کَمالُ التَّصْدیقِ بِهِ تَوحِیدُهُ، وَ کَمالَ تَوْحِیدِهِ الْاخْلاصُ لَهُ؛ سرآغاز دین معرفت خداست، و کمال معرفتش تصدیق ذات اوست، و کمال تصدیق ذاتش، توحید و شهادت بر یگانگی او می باشد؛ و کمال توحید او اخلاص است.» «۴»

موانع اخلاص

بزرگان علم اخلاق در این زمینه اشارات روشن و دقیقی دارند، بعضی معتقدند اخلاص موانع و آفات آشکار و نهان دارد؛ بعضی بسیار قوی و خطرناک و بعضی

---

(۱). غرر الحکم جلد ۱، صفحه ۳۰ (شماره ۹۰۳).

(۲). غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۱۷ (شماره ۴۴۴).

(۳). غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۳۶۱ (شماره ۵۵).

(۴). نهج البلاغه، خطبه ۱.

ضعیف تر است، و شیطان و هوای نفس برای مشوب ساختن ذهن انسان و گرفتن صفا و اخلاص و آلوده کردن اعمال به ریا نهایت

تلاش و کوشش را می کنند.

بعضی از مراحل ریا کاری و آلودگی نیّت به قدری روشن است که هر کسی آن را در می یابد؛ مثل این که شیطان در نمازگزار نفوذ می کند و می گوید نماز را آرام و آهسته و با آداب و خشوع انجام ده، تا حاضران تو را انسانی مؤمن و صالح بدانند و هرگز به غیبت تو آلوده نشوند، این یک فریب آشکار از ناحیه شیطان است!

گاه این وسوسه های شیطانی به شکل مخفی تری صورت می گیرد، و در لباس اطاعت ظاهر می شود؛ مثلًا، می گوید: تو انسان برجسته ای و مردم به تو نگاه می کنند، اگر نماز و اعمالت را زیبا سازی دیگران به تو اقتدا کرده و در ثواب آنها شریک خواهی شد، و انسان بی خبر گاه تسلیم چنین وسوسه ای می شود، و در درّه هولناک ریا سقوط می کند.

گاه وسوسه های شیطان از این هم پیچیده تر و پنهان تر است؛ مثل این که به نمازگزار می گوید انسان مخلص کسی است که در خلوت و جلوت یکسان باشد، کسی که عبادتش در خلوات کمتر از جلوات باشد، ریا کار است، و به این ترتیب او را وادار می کند که در خلوت نماز خود را جالب و جاذب کند تا بتواند در بیرون و در مقابل مردم نیز چنین کند و به اهداف خود برسد این نیز یک نوع ریا کاری خفی است که ممکن است بسیاری از آن غافل شوند و از درک آن عاجز گردند. و همچنین مراحل مخفی تر و پنهان تر. «۱»

براستی موانع و آفات اخلاص به قدری زیاد و متنوّع و پنهان است که هیچ انسانی جز از طریق پناه بردن به لطف الهی از آن

رهایی نمی یابد.

در روایات اسلامی نیز هشدارهای مهمّی درباره آفات اخلاص آمده است:

از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «کَیْفَ یَسْتَطیعُ الْاخْلاصَ مَنْ یَغْلِبُهُ الْهَوی چگونه توانایی بر اخلاص دارد کسی که هوای نفس بر او غالب است؟» «۲»

در حقیقت، عمده ترین آفت اخلاص و مهمترین مانع آن در این حدیث شریف بیان شده است. آری! هوای نفس است که سرچشمه اخلاص را تیره و تاریک می سازد.

---

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۸، صفحه ۱۳۳.

(۲). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۵۵۳، شماره ۴.

در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «قَلِّلِ الْآمالَ تَخْلُصُ لَکَ اْلَاعْمالُ؛ آرزوها را کم کن (و دامنه آرزوهای دور و دراز را جمع نما) تا اعمال تو خالص شود!» «۱»

این نکته حائز اهمّیت است که گاه انسان در این مورد، گرفتار وسواس می شود که آن خود یکی دیگر از نیرنگهای شیطان است، به او می گوید به نماز جماعت مرو، چرا که در آنجا ممکن است نیّتت آلوده شود، فقط در خانه نماز بخوان، یا هنگامی که در میان جمعیّت به نماز بر می خیزی مستحبّات را ترک کن و نماز را بسیار سریع و دست و پا شکسته بخوان مبادا آلوده ریا گردی. و بسیار دیده ایم افرادی را که به خاطر همین گرفتاری از مستحبّات مؤکدّی که شرع، به آن دعوت کرده است باز مانده اند.

و شاید به همین دلیل است که قرآن مجید مردم را دعوت به انفاق پنهان و آشکار هر دو کرده است. می فرماید: «الَّذِینَ یُنْفِقُونَ امْوالَهُم بِالَّیْلِ وَالنَّهارِ سِرّاً وَ عَلانِیَهً فَلَهُمْ اجْرُهُمْ عِنْدَرَبِّهِمْ وَلاخَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاهُمْ یَحْزَنُونَ؛ آنها که

اموال خود را شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می کنند مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند.» «۲»

این بحث را با ذکر نکته دیگری پایان می دهیم و آن این که داشتن اخلاص در خلوت و تنهایی. چندان افتخار نیست، مهم آن است که انسان در جلوت و در میان مردم و در مرئی و منظر همگان بتواند اعمال خالصانه انجام دهد.

آثار اخلاص

از آنجا که اخلاص گرانبهاترین گوهری است که در خزانه قلب و روح انسان پیدا می شود، آثار فوق العاده مهمّی نیز دارد که در روایات اسلامی با تعبیرات کوتاه و بسیار پر معنی به آن اشاره شده است.

در حدیث معروفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ما اخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ ارْبَعِينَ صَباحاً الَّا جَرَتْ يَنابيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلى لِسانِهِ؛ هیچ بنده ای از بندگان خدا چهل روز اخلاص را پیشه خود نمی سازد مگر این که چشمه های حکمت و دانش از قلبش بر زبانش

---

(۱). غرر الحکم، حدیث ۲۹۰۶.

(۲). سوره بقره، آیه ۲۷۴.

جاری می شود.» «۱»

در حدیث دیگری از امام علیّ بن ابی طالب علیه السلام می خوانیم: «عِنْدَ تَحَقُّقِ الْاخْلاصِ تَسْتَنيرُ البَصائِرُ؛ به هنگام تحقّق اخلاص، چشم بصیرت انسان نورانی می شود.» «۲» در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «فی اخْلاصِ النِّيّاتِ نَجاحُ الامُورُ؛ در اخلاص نیّت پیروزی در کارها است.» «۳»

این نکته روشن است که هر قدر نیّت خالصتر باشد به باطن کارها اهمّیّت بیشتری داده می شود تا به ظاهر کار، و به تعبیر دیگر، محکم کاری در حدّ اعلی خواهد بود؛ به همین دلیل پیروزی در کار

تضمین خواهد شد. و بعکس اگر نیّت آلوده به ریا باشد به ظاهر بیش از باطن اهمّیّت داده می شود و کارها و برنامه ها توخالی می گردد و همین امر سبب شکست است.

و نیز به همین دلیل، در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم: «لَو خَلَصَتِ النِّیّاتُ لَزَکَّتِ الاعْمالُ؛ اگر نیّات خالص شود اعمال پاکیزه خواهد شد.» «۴»

***

ریا کاری

اشاره

نقطه مقابل اخلاص «ریا» است، که در آیات و روایات اسلامی از آن مذمّت شده است و آن را عاملی برای بطلان اعمال و نشانه ای از نشانه های منافقان و نوعی شرک به خدا معرفی کرده اند.

ریاکاری تخریب کننده فضائل اخلاقی و عاملی برای پاشیدن بذر رذائل در روح و جان انسانهاست. ریاکاری اعمال را تو خالی و انسان را از پرداختن به محتوا و حقیقت عمل باز می دارد.

ریاکاری یکی از ابزارهای مهّم شیطان برای گمراه ساختن انسانهاست.

---

(۱). عیون اخبار الرّضا، جلد ۲، صفحه ۶۹؛ بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۴۲.

(۲). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۴۹۰، شماره ۱۲.

(۳). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۱۴، شماره ۶۸.

(۴). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۶۰۳، شماره ۱۱.

با این اشاره به آیات قرآن باز می گردیم و چهره ریاکاران و نتیجه اعمال آنها را بررسی می کنیم.

۱- یا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْاذی کَالَّذی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ وَ لایُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوم الْاخِرِ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَیْهِ تُرابٌ فَاصابَهُ وَابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلْداً لایَقْدِرُونَ عَلی شَیءٍ مِمَّا کَسَبُوا وَ اللَّه لایَهْدِی الْقَومَ الکافِرینَ (سوره بقره، آیه ۲۶۴)

۲- فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لَایُشْرِکْ بِعِبَادَهِ رَبِّهِ أَحَداً (سوره

کهف، آیه ۱۱۰)

۳- انَّ الْمُنـافِقینَ یُخـادِعُوْنَ اللَّهَ وَ هُوَ خـادِعُهُمْ وَ اذَا قَامُوا الَی الصَّلوهِ قَامُوا کُسَالی یُرَآؤُنَ النَّاسَ وَ لا یَذْکُرُونَ اللَّهَ الَّا قَلِیلًا (سوره نساء، آیه ۱۴۲)

۴- وَ الَّذینَ یُنْفِقُونَ اموالَهُمْ رِئَـاءَ النَّاسِ وَ لَما یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَابِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ یَکُنِ الشَّیْطَانُ لَهُ قَرِیناً فَسَآءَ قَرِیناً (سوره نساء، آیه ۳۸)

۵- وَ لا تَکُونُوا کَالَّذینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بَطَراً وَ رِئاءَ النَّاسِ وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِما یَعْمَلُونَ مُحیطٌ (سوره انفال، آیه ۴۷)

۶- فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ الَّذینَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ، الَّذینَ هُمْ یُرَآؤُنَ وَ یَمْنَعُونَ الْماعُونَ (سوره ماعون، آیات ۴ تا ۷)

ترجمه:

۱- ای کسانی که ایمان آورده اید بخششهای خود را با منّت و آزار باطل نسازید همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی آورد (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن (قشر نازکی از) خاک باشد (و بذرهائی در آن افشانده شود) و رگبار باران به آن برسد (و همه خاکها و بذرها را بشوید) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند، آنها از کاری که انجام داده اند چیزی به دست نمی آورند و خداوند جمعیّت کافران را هدایت نمی کند!

۲- پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۲

۳- منافقان می خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آنها را فریب می دهد و هنگامی که به نماز بر می خیزند با کسالت بر می خیزند و در برابر مردم ریا می کنند و

خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند.

۴- و آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند و ایمان به خدا و روز باز پسین ندارند (چرا که شیطان رفیق و همنشین آنها است) و کسی که شیطان قرین او باشد بد همنشین و قرینی دارد.

۵- و مانند کسانی نباشید که از روی هوا پرستی و غرور و خود نمائی در برابر مردم از سرزمین خود (به سوی میدان بدر) بیرون آمدند و (مردم را) از راه خدا باز می داشتند (و سرانجام شکست خوردند) و خداوند به آنچه عمل می کنند احاطه (و آگاهی) دارد.

۶- پس وای بر نمازگزارانی که، در نماز خود سهل انگاری می کنند، همان کسانی که ریا می کنند، و دیگران را از وسائل ضروری زندگی منع می نمایند!

شرح و تفسیر

در نخستین آیه، منّت گذاردن و آزار دادن و ریا کردن در یک ردیف شمرده شده و همه آنها را موجب بطلان و نابودی صدقات (و اعمال نیک) معرفی می کند بلکه تعبیراتی از این آیه نشان می دهد که شخص ریا کار ایمان به خدا و روز آخرت ندارد؛ می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید انفاقهای خود را با منّت و آزار باطل نکنید!» (یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْاَذی) سپس این گونه افراد را به کسی تشبیه می کنند که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می نماید و به خدا روز رستاخیز ایمان ندارد! (کَالَّذی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ وَ لایُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْیَومِ الْاخِرِ)

در ذیل آیه، مثال بسیار گویا و پر معنائی برای این گونه اشخاص زده و می فرماید:

«مثل (کار) او همچون قطعه سنگی

است که بر آن قشر نـازکی از خاک باشـد (و بـذرهائی در آن افشانـده شود) و رگبار باران بر آن فرود آیـد (و همه خاکها و بـذرها را با خود بشوید و با خود ببرد) و آن را صاف (و خالی از همه چیز رها سازد)!» (فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَيْهِ تُرابٌ فَاصابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْداً)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۳

ایـن گـونه اشـخاص (بـه یقیـن) «از کـاری کـه انجـام داده انـد بهره ای نمی گیرنـد و خداونـد کـافران را هـدایت نمی کنـد!» (لايَقْدِرُونَ عَلى شَى ءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ لْايَهْدِى الْقَوْمَ الكافِرينَ)

در این آیه تلویحاً یک بار ریاکاران را فاقد ایمان به خدا و روز قیامت معرفی کرده و یک بار به عنوان قوم کافر، و اعمال آنها را هیچ و پوچ و فاقد هرگونه ارزش می شـمرد چرا که بذر اعمالشان در سرزمین ریا کاری پاشیده شده که هیچ گونه آمادگی برای رشـد و نمو نـدارد. این احتمـال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که ریاکاران خودشان هماننـد قطعه سـنگی هسـتند که قشـر نـازکی از خـاک بر آن است و هیـچ گونه بـذر مفیـدی را پرورش نمی دهـد؛ آری! قلب آنها همچون سـنگ و روحشان نفوذ ناپذیر و اعمالشان بی ریشه و نیّاتشان آلوده است.

جـالب این که در آیه ای که پشت سـر این آیه در همان سوره بقره آمـده است اعمال خالصان و مخلصان را به باغی پر برکت تشبیه می کنـد که بـذر و نهال صالـح در آن کاشـته شـده و باران کافی بر آن می بارد و نور آفتاب از هر سو به آن می تابد و نسیم باد از هر طرف به آن می وزد و میوه و ثمره آن را مضاعف

می سازد.

*** در دومین آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده و دستور می دهد مسأله توحید خالص را به عنوان اصل اساسی اسلام به مردم برساند؛ می فرماید: «بگو من بشری همچون شما هستم (تنها امتیاز من این است که) به من وحی می شود که معبود شما تنها یکی است» (قُلْ انَّما انَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی الَیَّ انَّما الهُکُمْ الهٌ واحِدٌ)

سپس نتیجه گیری می کند که بر این اساس، اعمال باید از هر نظر خالص و خالی از شرک باشد و می فرماید: «پس هر کس امید به لقای پروردگارش را دارد باید عمل صالح انجام دهد و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نسازد!» (فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لَایُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً)

به این ترتیب، شرک در عبادت، هم اساس توحید را ویران می سازد و هم اعتقاد به معاد را؛ و به تعبیر دیگر، گذرنامه ورود در بهشت جاویدان عمل خالص است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۴

قابل توجّه این که در شأن نزول این آیه آمده است که مردی به نام «جُنْدَب بن زُهِیْر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد من کارهایم را برای خدا به جا می آورم و هدفم رضای اوست امّا هنگامی که مردم از آن آگاه می شوند مسرور و شاد می شوم؛ پیامبر فرمود: «انَّ اللَّهَ طَیِّبٌ وَ لایَقْبَلُ الَّاالَطَیِّبَ وَ لایَقْبَلُ ما شُورِکَ فیهِ؛ خداوند پاک است و جز عمل پاک را نمی پذیرد و عملی که غیر او در آن شرکت داده شود مقبول او نخواهد بود!» سپس آیه فوق نازل شد. «۱»

در شأن نزول دیگری آمده است که مردی خدمتش عرض

کرد: «من جهـاد فی سبیل اللَّه را دوست دارم و در عین حال دوست دارم مردم موقعیّت مرا در جهاد بداننـد.» در این هنگام آیه فوق نازل شد. «۲»

شبیه همین معنی در مورد انفـاق در راه خـدا و صـله رحم نیز نقل شـده است «۳» و نشـان می دهـد که آیه بالا بعـد از سؤالات گوناگون در مورد اعمال آلوده به اهداف غیر خدائی نازل شده است و ریا کار به عنوان مشـرک و کسی که ایمان محکمی به آخرت ندارد، معرفی گردیده است.

در حـدیث دیگری نیز از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «مَنْ صَـلّی یُرائِی فَقَدْ اشْـرَکَ وَ مَنْ صامَ یُرائی فَقَـدْ اشْـرَکَ وَ مَنْ تَصَّدقَ یُرائی فَقَدْ اشْـرَکَ ثُمَّ قَرَءَ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ ...؛ کسـی که نماز را به خاطر ریا بخواند مشـرک شده و کسی که روزه را برای ریا به جا آورد مشرک شده و کسی که صدقه و انفاق را برای ریا انجام دهد مشرک شده سپس آیه: فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ ... را تلاوت فرمود.» «۴»

*** در سومین آیه، ریا را یکی از اعمال منافقان شـمرده می فرمایـد: «منافقین می خواهنـد خـدا را فریب دهند در حالی که او آنها را فریب می دهد و هنگامی که به نماز می ایسـتند از روی کسالت است و در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند!» (انَّ الْمُنافِقینَ یُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ اذَا قامُوا الَی الصَّلوهِ قَامُوا کُسَالی یُرآؤُنَ النَّاسَ

---

(۱). تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۱۰۸، و ۴۱۰۹

(۲) تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۱۰۸، و ۴۱۰۹

(۳) تفسیر قرطبی،

جلد ۶، صفحه ۴۱۰۸، و ۴۱۰۹

(۴). الدّر المنشور (طبق تفسیر المیزان، جلد ۱۳، صفحه ۴۰۷)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۵

وَ لَا یَذْکُرُونَ اللَّهَ الَّا قَلِیلًا)

این نکته قابـل توجّه است که نفاق نوعی دوگانگی ظاهر و باطن است و ریاکاری نیز شـکل دیگری از دوگانگی ظاهر و باطن می باشـد چرا که ظـاهر عمل الهی و باطن آن شـیطانی و ریائی است و به خاطر جلب توجّه مردم! بنابراین، طبیعی است که ریا جزء

برنامه منافقان باشد.

*** در چهارمین آیه، اعمال ریائی را همردیف عدم ایمان به خدا و روز قیامت و همنشینی با شیطان شمرده می فرماید: «آنها کسـانی هسـتند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کننـد و ایمان به خداونـد و روز باز پسـین ندارنـد (چرا که شیطان رفیق و همنشـین آنها است) و کسـی که شـیطان قرین اوست بد قرینی انتخاب کرده است» (وَ الَّذینَ یُنفِقُونَ امْوالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَایُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ یَکُنِ الشَّیْطَانُ لَهُ قَرِیْناً فَسَآءَ قَرِیناً).

به این ترتیب، ریاکاران دوست شیطان و فاقد ایمان قاطع به مبدأ و معاد هستند.

*** در پنجمین آیه، خداونـد مسـلمانان را از همسوئی بـا کفّار که اعمالشان ریاکارانه و از روی هوا پرستی و خود نمائی بوده است نهی می کند، می فرماید: «مانند کسانی نباشـید که از سرزمین خود به خاطر هواپرستی و غرور و خودنمائی در برابر مردم بیرون آمدنـد! و مردم را از راه خدا باز می داشـتند و خداوند به آنچه عمل می کنند احاطه (کامل) دارد.» (وَ لاتَکُونُوا کالَّذینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بَطَراً وَ رِئاءَ النَّاسِ وَ یَصُدّونَ عَنْ سَبیلِ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِما یَعْمَلُونَ مُحِیْطٌ)

طبق

قرائنی که در آیه موجود است بتصـدیق مفسّران، آیه اشـاره به حرکت سـپاهیان قریش به سوی میـدان بـدر است که به هنگام خارج شدن از مکّه آلات لهو و لعب و بعضـی از خوانندگان و شـراب همراه خود آوردند حتّی اگر دم از بت پرستی می زدند آنهم ریاکارانه و عملًا برای جلب نظر بت پرستان بود.

بعضی از مفسّران نیز گفته اند ازآنجا که بدر یکی از مراکز تجمّع و از بازارهای عرب بود

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۶

و در عرض سال گاهی در آنجا اجتماع می کردنـد، ابوجهل مخصوصاً وسائل عیش و نوش را با خود برد و هدفش این بود که از همه کسانی که با آنجا آشنا بودند زهر چشم بگیرد.

به هر حـال قرآن مؤمنـان را از این گونه کارهـا نهی می کنـد و به آنهـا دسـتور می دهـد که بـا رعـایت تقوا و اخلاص بر همه مشکلات غلبه کنند و سرنوشت ریاکاران هوسباز و بی تقوا را در میدان بدر فراموش ننمایند.

*** در آخرین آیه مورد بحث، بـاز هم از ریاکـاری به بیان دیگری نکوهش می کنـد و می فرمایـد: «وای بر نمازگزارانی که نماز را به دست فراموشـی می سـپارند و از آن غفلت می کننـد، آنها که ریا می کننـد و مردم را از ضـروریّات زنـدگی باز می دارند» (فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ، الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ، الَّذینَ هُمْ یُرآؤُنَ وَ یَمْنَعُونَ الْماعُونَ).

تعبیر به «ویل» در قرآن مجید در ۲۷ مورد آمده است و غالباً در مورد گناهان بسیار سنگین و خطرناك است. به کار بردن، این تعبیر در مورد ریاکاران نیز حکایت از شدّت زشتی عمل آنها می کند.

از آنچه در آیات بالا آمد زشتی این گناه و خطرات آن برای

سعادت انسان آشکار می شود و بخوبی روشن می گردد که یکی از موانع مهمّ تهذیب نفس و پاکی قلب و روح همین ریا کاری است که نقطه مقابل آن خلوص نیّت و پاکی دل است.

***

ریا در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی فوق العاده به این مسأله اهمّیّت داده شده و ریاکاری به عنوان یکی از خطرناکترین گناهان معرفی شده است که به گوشه ای از آن در ذیل اشاره می شود:

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم: «اخْوَفُ ما اخافُ عَلَیكُمْ الرِّیا وَالشَّهْوَهُ الْخَفِیَّهُ؛ خطرناکترین چیزی که از آن بر شما می ترسم ریاکاری و شهوت پنهانی است!» «۱»

---

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۱۴۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۷

ظاهراً منظور از شهوت پنهانی همان انگیزه های مخفی ریاکاری است.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «ادْنَى الرِّیاءِ شِرْكٌ؛ کمترین ریا شرک به خداست.» «۱»

۳- باز از همان حضرت آمده است که فرمود: «لایَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا فیهِ مِقْدارُ ذَرَّهٍ مِنْ رِیاءٍ؛ خداوند عملی را که ذرّه ای از ریا در آن باشد قبول نمی کند!» «۲»

۴- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است «انَّ الْمُرائِی یُنادی عَلَیْهِ یَوْمَ الْقِیامَهِ یا فاجِرُ یا غادِرُ یامُرائی ضَلَّ عَمَلُكَ وَ حَبِطَ اجْرُكَ اذْهَبْ فَخُذْ اجْرَكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ؛ روز قیامت شخص ریا کار را صدا می کنند و می گویند ای فاجر! ای حیله گر پیمان شکن! و ای ریاکار! اعمال تو گم شد و اجر تو نابود گشت برو و پاداش خود را از کسی که برای او عمل کردی بگیر!» «۳»

۵- یکی از اصحاب می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله را گریان دیدم، عرض کردم: چرا گریه می کنید؟ فرمود: «انِی تَخَوَّفْتُ عَلی امَّتی

الشِّرْكَ، امَّا انَّهُمْ لايَعْبُدُونَ صَنَماً وَ لا شَمْساً وَ لا قَمَراً وَ لا حَجَراً، وَ لكِنَّهُمْ يُرائُونَ بِاعْمالِهِمْ؛ من بر امتّم از شرك و چند گانه پرستی بیمناکم! بدانید آنها بت نخواهند پرستید و نه خورشید و ماه و قطعات سنگ را، ولی در اعمالشان ریا می کنند (و از این طریق وارد وادی شرک می شوند).» «۴»

۶- در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: انَّ الْمَلَکَ لَيَصْعَدُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهِجاً بِهِ فَاذا صَعَدَ بِحَسَناتِهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ اجْعَلُوها فی سِجِّينٍ انَّهُ لَيْسَ ايَّایَ ارادَ بِها؛ فرشته عمل بنده ای را با شادی به آسمان می برد هنگامی که حسنات او را به بالا می برد خداوند عزّ و جل می فرماید آن را در جهنّم قرار دهید، او عمل خود را به نیّت من انجام نداده است!» «۵»

۷- باز در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله می خوانیم: «يَقُولُ اللَّهُ سُبْحانَهُ انِی اغْنَی الشُّرَكاءِ فَمَنْ عَمِلَ عَمَلًا ثُمَّ اشْرَكَ فيهِ غَيْری فَانَا مِنْهُ بَرِیءٌ وَ هُوَ لِلَّذی اشْرَكَ بِهِ دُونی؛ خداوند سبحان می فرماید: من بی نیازترین شریکانم، هرکس عملی بجا آورد و غیر مرا

(۱ و ۲ و ۳ و ۴). محجّه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۱۴۱.

(۵). کافی، جلد ۲، صفحه ۲۹۵.

در آن شریک کند من از او بیزارم، و این عمل از آنِ کسی است که شریک قرار داده نه از آنِ من!» «۱»

این هفت حدیث پر معنی و تکان دهنده که همه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است بخوبی نشان می دهد گناه ریا به قدری

عظیم است که چیزی بـا آن برابری نمی کنـد و این به خـاطر آثـار بسـیار بـدی است که ریا در فرد و جامعه و در جسم و روح انسان ایجاد می کند.

از امامان معصوم علیهم السلام احادیث تکاندهنده ای دیده می شود، از جمله:

۸- در حدیثی از امام صادق علیه السـلام می خوانیم که از جدّش نقل می کند: «سَیَأْتی عَلَی النَّاسِ زَمانٌ تَخْبُثُ فیهِ سَرائِرهِمْ وَ تَحْسنُ فیهِ عَلانِیَّتُهُم، طَمَعاً فی الدُّنیا لایُریدُونَ ما بِهِ عِنْدَ رَبِّهِم یَکُوْنَ دِیْنهُم رِیاءً، لایُخالِطُهُمْ خَوْفٌ یَعُمُّهُمُ اللَّهُ بِعِقابٍ فَیَدْعُونَهُ دُعاءَ الْغَریقِ فَلایَسْتَجیبُ لَهُمْ؛ زمانی بر مردم فرا می رسد که باطن آنها آلوده و ظاهرشان زیبا است، و این به خاطر طمع در دنیا می باشد، هرگز آنچه را نزد پروردگارشان است اراده نمی کننـد، دین آنها ریا است، و خوف خـدا در قلبشان نیست، خداوند مجازاتی فراگیر بر آنها می فرستد و آنها همچون فرد غریق او را می خوانند ولی دعای آنان را اجابت نمی کند!» «۲»

۹- در حـدیث دیگری از امام صادق علیه السـلام آمـده است: «کُلُّ رِیاءٍ شِرْکٌ انَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ کانَ ثَوابُهُ لِلنَّاسِ وَ مَنْ عَمِلَ لِلَّهِ کانَ ثَوابُهُ عَلَی اللَّهِ؛ هر ریائی شرک است، هر کس برای مردم عمل کند پاداش او بر مردم است، و هر کس برای خدا عمل کند ثوابش بر خداست!» «۳»

۱۰- در حدیثی از امام امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم: «الْمُرائی ظَاهِرُهُ جَمیلٌ وَ باطِنُهُ عَلیلٌ ...؛ ریا کار ظاهر عملش زیبا و باطنش زشت و بیمار است!» «۴»

و نیز فرمود: «ما اقْبَحَ بِالْاِنْسانِ باطِناً عَلیلًا وَ ظاهِراً جَمیلًا؛ چه زشت است که باطن

---

(۱). میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۰۱۷، چاپ جدید.

(۲). کافی، جلد ۲،

صفحه ۲۹۶.

(۳). همان مدرک، صفحه ۲۹۳.

(۴). امالی صدوق، صفحه ۳۹۸- غرر الحکم جلد ۱، صفحه ۶۰، شماره ۱۶۱۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۹

انسان خراب و بیمار و ظاهرش زیبا باشد»! «۱»

و در این زمینه روایات از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمّه هدی بسیار فراوان است.

***

فلسفه تحریم ریا

شایـد افراد ظاهر بین هنگامی که به این روایات تکاندهنده نگاه می کنند از عظمت گناه ریا و آثار وحشـتناک آن در شـگفتی فرو رونـد و تصوّرشان این باشـد که اگر عمل انسان خوب باشـد چه فرق می کنـد نیّت او هر چه می خواهد باشد، فرض کنید انسـانی بیمارسـتان، مسـجد، جادّه و پـل یـا ماننـد اینها برای رفاه مردم بسازد، نیّتش هرچه باشـد بالاخره عمل او نیکو است، به فرض که قصدش ریاکاری باشد خدمت او به مردم در جای خود ثابت است. بگذاریم مردم کار خیر و خدمت کنند نیّتشان هر چه می خواهد باشد.

ولی این اشتباه بسیار بزرگی است؛ زیرا اوّلًا، هر عملی دارای دو نوع تأثیر است:

تأثیری در خود انسان می گذارد، و تأثیری در بیرون. ریاکار با عمل خود درون خود را ویران می سازد و از مقام والای توحید دور می شـود و در قعر درّه شـرک پرتـاب می گردد؛ مردم را وسـیله عزّت و احـترام خـود می بینـد و قـدرت خـدا را به دسـت فراموشی می سپارد و این ریاکاری که نوعی بت پرستی است سر از مفاسد بیشمار اخلاقی در می آورد.

ثانیاً، از نظر عمل بیرونی و خـدماتی که به ظاهر انجام داده و قصـد او تظاهر و ریاکاری بوده نیز جامعه دچار خسارت می شود چرا که سعی او این است که ظاهر عملش را درست

کنـد و اهمّیّتی به باطن عمل نمی دهـد و چه بسا این امر سـبب می شود که آن اسـباب رفاه تبـدیل به اسـباب عذاب برای مردم گردد و لطمه های جبران ناپذیری از آن ببینند.

به عبارت دیگر، هنگامی که جامعه ای عادت به ریاکاری و تظاهر کنـد همه چیز او از محتوا تهی می شود، فرهنگ و اقتصاد و سیاست و بهداشت و نظم و نیروهای دفاعی همه تو خالی و تهی می گردد و همه جا به ظاهر سازی قناعت می کنند، دنبال خیر و سعادت

---

(۱). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۷۴۹، شماره ۲۰۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۰

جامعه نیسـتند بلکه به سـراغ چیزی می روند که ظاهر جالبی داشـته باشد، و این طرز کار، ضـربات هولناکی بر جامعه وارد می کند که بر هوشمندان مخفی و پنهان نیست.

نشانه های ریاکاران

بسـیاری از افراد بعـد از مطالعه و بررسـی احادیث بالا و ماننـد آن که شدیدترین تعبیرات را درباره ریاکاران دارد در تشـخیص موضوع ریا گرفتار وسوسه می شوند، البتّه جا دارد که انسان در مورد ریا سختگیر باشد، چرا که نفوذ ریا در عمل بسیار مرموز و مخفی است، چه بسا انسان سالها عملی را انجام می دهد بعداً می فهمد که عمل او ریائی بوده است، مثل داستان معروفی که درباره یکی از مؤمنین پیشـین نقل می کنند که نماز جماعت سالیان دراز را قضا کرد، و دلیلش این بود که همه روز در صـفّ اوّل می ایسـتاد، یک روز دیر به جماعت آمد و در صفوف آخر ایستاد احساس کرد از این جریان ناراحت است، چرا که مردم او را در صفوف آخر می بینند، باید همیشه در صف اوّل باشد!

ولی افراط و تفریط در

این مسأله مانند همه مسائل، اشتباه و خطاست، باید از علامات ریا پی به وجود آن برد و از آن پرهیز کرد، ولی وسواس غلط است.

علمای اخلاق در این زمینه بحثهای جالبی دارند؛ از جمله، مرحوم فیض کاشانی در «محجّه البیضاء» سؤالی به این صورت طرح می کند: «اگر عالم و واعظ بخواهد بداند در وعظ خود صادق و مخلص است و ریاکار نیست از کجا بداند؟»

سپس به پاسخ این سؤال پرداخته می گوید: «این امر نشانه هائی دارد، از جمله این که اگر واعظی بهتر از او و آگاه تر و مقبول تر در میان مردم پیدا شود خوشحال گردد و حسد او را به دل نگیرد، آری! مانعی ندارد که در مقام غبطه بر آید و آرزو کند که او مانند آن عالم و واعظ گردد (یا از او بهتر).

«نشانه دیگر این که اگر بزرگان و شخصیّتها در مجلس او حضور یابند سخنانش تغییر نکند، و همه مردم را به یک چشم نگاه کند (و به خاطر جلب توجّه آن عالم و اظهار فضل و کمال در پیشگاه او در سخنانش تغییری حاصل نشود).

«نشانه دیگر این که اگر گروهی از مستمعین پشت سر او در کوچه و بازار به راه بیفتند

خوشحال نباشد.» «۱»

بهترین محک برای شناخت اعمال ریائی از غیر ریائی همان معیارهائی است که در روایات اسلامی آمده است؛ از جمله:

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «امَّا عَلامَهُ الْمُرائِی فَارْبَعَهٌ: یَحْرُصُ فَی الْعَمَلِ لِلَّهِ اذا کانَ عِنْدَهُ احَدٌ وَ یَکْسِلُ اذا کانَ وَحْدَهُ وَ یَحْرُصُ فی کُلِّ امْرِهِ عَلَی الْمَحْمِدَهِ وَ

يُحْسِنُ سَـمْتَهُ بِجُهْـدِهِ؛ امّا علامت رياكار چهار چيز است: هنگامى كه كسى نزد اوست تلاش مى كند اعمال الهى انجام دهد و هنگامى كه تنها شد در انجام عمل كسل است! و در تمام كارهايش اصرار دارد مردم از او مدح و ستايش كنند، و سعى مى كند ظاهرش را در نظر مردم خوب جلوه دهد.» «۲»

۲- در حديث ديگرى همين معنى با تعبيرات جالب ديگرى از امير مؤمنان على عليه السلام نقل شده است فرمود:

«لِلْمُرائِى ارْبَعُ عَلاماتٍ: يَكْسِلُ اذا كـانَ وَحْـدَهُ وَيَنْشُطُ اذا كانَ فى النَّاسِ وَ يَزيدُ فى الْعَمَلِ اذا اثْنِىَ عَلَيْهِ وَيَنْقُصُ مِنْهُ اذا لَمْ يُثْنى عَلَيْهِ؛

ريا كار چهار علامت دارد:

اگر تنها باشد اعمال خود را با كسالت انجام مى دهد،

و اگر در ميان مردم باشد بانشاط انجام مى دهد،

هرگاه او را مدح و ثنا گويند بر عملش مى افزايد،

و هرگاه ثنا نگويند از آن مى كاهد!» «۳»

شبيه همين معنى از لقمان حكيم نيز نقل شده است. «۴»

---

(۱). محجّه البيضاء، جلد ۶، صفحه ۲۰۰.

(۲). تحف العقول، صفحه ۱۷.

(۳). شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، جلد ۲، صفحه ۱۸۰.

(۴). خصال (مطابق نقل ميزان الحكمه، جلد ۲، صفحه ۱۰۲۰ چاپ جديد.)

خلاصه، هر كارى كه با انگيزه بهتر نشان دادن عمل در انظار مردم صورت گيرد، سبب نفوذ ريا در عمل است و اين انگيزه را هر چند مرموز باشد از دوگانگى برخورد انسان به اعمالى كه در خلوت و جلوت انجام مى دهد مى توان دريافت.

اين مطلب به اندازه اى ظريف و مرموز است كه گاه انسان براى فريب وجدان خود اعمال خود را در خلوت بسيار جالب انجام مى دهد تا خود

را قانع کند که در اجتماع نیز همان گونه انجام دهد و دوگانگی در آن نباشد در حالی که هم عملی را که در اجتماع انجام می دهد ریا است و هم آن را که در خلوت انجام داده آلوده به نوعی ریا است.

امّا همان گونه که در بالا نیز اشاره شد، افراط در این مسأله جایز نیست چرا که دیده شده افرادی از نماز جماعت و وعظ و ارشاد بر سر منبر و تدریس و تصنیف کتاب محروم می شوند به این عنوان که می ترسیم عمل ما ریائی باشد.

در روایات اسلامی نیز به این مطلب اشاره شده است که اگر انسان عملی انجام دهد و مردم از آن با خبر شوند و از آن مسرور گردد در حالی که انگیزه او از آغاز ارائه به مردم نبوده ضرری به قصد قربت و عمل الهی او نمی زند. «۱»

از اینجا روشن می شود که تشویق نیکوکاران نسبت به اعمال صالحی که انجام داده اند در یک مجلس عمومی یا در وسائل ارتباط جمعی به این قصد که دیگران نیز به این کار تشویق شوند منع شرعی ندارد، بلکه از کارهائی است که بزرگان همیشه انجام می داده اند و اجر و پاداش انجام دهنده کار نیز ضایع نمی شود، مشروط به این که انگیزه اش از آغاز چنین مطلبی نبوده باشد.

در آیات قرآنی و روایات اسلامی نیز بارها تشویق به صدقات و خیرات پنهانی و آشکار شده است، و این نشان می دهد که انسان می تواند با انجام اعمال صالحه بطور آشکار انگیزه های الهی خود را نیز حفظ کند، و از ریا برکنار بماند.

در پنج آیه از قرآن مجید تشویق به انفاق «سِرّاً وَعَلانِیَةً» یعنی

بخشش در پنهان و آشکار یا «سِرّاً وَ جَهْراً» که همان معنا را می دهد شده است. «۲»

---

(۱). وسائل الشیّعه، جلد ۱، ابواب مقدّمه العبادات، باب ۱۵، صفحه ۵۵.

(۲). بقره- ۲۷۴؛ رعد- ۲۲؛ ابراهیم- ۳۱؛ نحل- ۷۵؛ فاطر- ۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۳

اصولًا قسمتی از عبادات اسلامی بطور آشکار انجام می شود همانند نماز جمعه و جماعت و مراسم با شکوه حجّ خانه خدا و تشییع جنازه مؤمن و جهاد و امثال آن؛ درست است که باید انگیزه در تمام اینها الهی باشد ولی اگر گرفتار وسوسه شود همه این اعمال را ترک می کند و این نیز ضایعه بزرگی است.

***

طریق درمان ریا

راه مبارزه با ریا کاری، مانند همه اخلاق و اعمال مذموم و ناپسند، دو چیز است:

نخست توجّه به علل و ریشه های آن برای خشکانیدن و نابود کردن آنها، و سپس مطالعه در پیامدهای آن برای آگاه شدن از عواقب دردناکی که در انتظار آلودگان به این اخلاق مذموم است.

گفتیم ریشه ریا همان «شرک افعالی» و عدم توجّه به حقیقت توحید است.

اگر پایه های توحید افعالی در درون جان ما محکم شود و بدانیم عزّت و ذلّت و روزی و نعمت به دست خداست و دلهای مردم نیز در اراده و اختیار اوست هرگز به خاطر جلب رضای این و آن اعمال خود را آلوده به ریا نمی کنیم!

اگر به یقین بدانیم کسی که با خداست همه چیز دارد، و کسی که از او جداست فاقد همه چیز است، و به مصداق «انْ یَنْصُرُکُمْ اللَّهُ فَلا غالِبَ لَکُمْ وَ انْ یَخْذُلْکُمْ فَمَنْ ذَاالَّذی یَنْصُرُکُمْ مِنْ بَعْدِهِ؛ اگر خداوند شما را یاری کند هیچ کس بر شما

غلبه نخواهد کرد و اگر دست از یاری شما بر دارد هیچ کس نمی تواند شما را یاری کند!» «۱»

و اگر به این حقیقت قرآنی توجّه کنیم که تمام عزّت نزد خدا و به دست خداست:

«ایَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَانَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمیْعاً؛ آیا کسانی که با دشمنان خدا طرح دوستی می ریزند می خواهند عزّت و آبرو نزد آنها کسب کنند، با این که همه عزّتها از آن خداست!» «۲»

آری! اگر ایمان به این امور در اعماق جان مستقر شود دلیلی ندارد که انسان برای

---

(۱). سوره آل عمران، آیه ۱۶۰.

(۲). سوره نساء، آیه ۱۳۹.

جلب توجّه مردم و کسب وجاهت و آبرو یا جلب اعتماد آنها خود را آلوده به اعمال نفاق آلود کند!

بعضی از علمای اخلاق گفته اند ریشه اصلی ریاکاری حبّ جاه و مقام است که اگر آن را تشریح کنیم به سه اصل باز می گردد: علاقه به ستایش مردم، فرار از مذّمت و نکوهش آنها، و طمع ورزیدن به آنچه در دست مردم است.

سپس مثالی برای آن در مورد جهاد فی سبیل اللّه می زنند که انسان گاه به جهاد می رود برای این که مردم از شجاعت و قهرمانی او سخن بگویند، و گاه به جهاد می رود تا او را به ترس و جبُن متّهم نسازند، و گاه به خاطر به چنگ آوردن غنائم جنگی قدم در میدان می گذارد! تنها کسی می تواند از جهادش بهره بگیرد که برای عظمت آئین حق و دفاع از دین خدا پیکار کند.

این از یک سو، و از سوی دیگر، هنگامی که انسان به آثار مرگبار ریاکاری بیندیشد که:

ریا همچون آتش سوزانی است که

در خرمن اعمال انسان می افتد و همه را خاکستر می کند؛ نه تنها عبادات و طاعات انسان را بر باد می دهد بلکه گناه عظیمی است که مایه روسیاهی صاحب آن در دنیا و آخرت است.

ریا همچون موریانه ای است که ستونهای کاخ سعادت انسان را از درون تهی می کند و بر سر صاحبش ویران می سازد.

ریا کاری نوعی کفر و نفاق و شرک است.

ریاکاری شخصیّت انسان را در هم می کوبد و آزادگی و حرّیت و کرامت انسانی را از او می گیرد و بدبخترین مردم در قیامت ریاکارانند!

توجّه به این حقایق، اثر باز دارنده مهمّی بر ریاکاران دارد.

این نکته نیز قابل توجّه است که پنهان کردن نیّتهای آلوده به ریا، برای مدّت طولانی ممکن نیست، و ریاکاران غالباً در همین دنیا شناخته و رسوا می شوند و از لا به لای سخنان و رفتار آنها آلودگی نیّت آنها فاش می شود، و ارزش خود را نزد خاصّ و عام از دست می دهند؛ توجّه به این معنی نیز اثر باز دارنده مهمّی دارد.

لذّتی که از عمل خالص و نیّت پاک به انسان دست می دهد با هیچ چیز قابل مقایسه

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۵

نیست، و همین امر برای خلوص نیّت کافی است.

بعضی از علمای اخلاق گفته اند: یکی از طرق درمان عمل ریا این است که انسان تلاش برای پنهان نگاه داشتن عبادات و حسنات خود کند و به هنگام عبادت در را بر روی خود ببندد، و هنگام انفاق و کارهای خیر دیگر سعی بر کتمان آن نماید تا تدریجاً به این کار عادت کند.

ولی این به آن معنا نیست که از شرکت در جمعه و جماعت و مراسم حج

و اعمال دسته جمعی دیگر خودداری نماید که آن نیز ضایعه ای است بزرگ!

***

آیا نشاط در عبادت منافات با اخلاص دارد؟

این سؤالی است که بسیاری از خود می کننـد که بعـد از انجـام یـک عبـادت خوب احسـاس نشاط می کنیم آیا این نشانه ریا نیست؟ و پاسـخ آن این است که اگر سرچشـمه نشاط توفیقی باشـد که خدا به او داده و نورانیّت و روحانیّتی باشد که از ناحیه عبـادات در وجود انسان حاصل می شود هیـچ منافاتی با خلوص نیّت نـدارد؛ آری! اگر این نشاط از مشاهـده مردم از اعمال او حاصل گردد منافات با خلوص دارد هر چند موجب بطلان عمل نمی شود مشـروط به این که مقدار یا کیفیّت اعمال خود را بر اثر مشاهده مردم به هیچ وجه تغییر ندهد.

این معنی در روایات اسلامی نیز آمده است:

در حدیثی از امام باقر علیه السـلام می خوانیم: که در پاسخ سؤالی که یکی از یارانش در این زمینه عنوان کرد و عرضه داشت کسـی عمل خیری انجام داده و دیگری آن را می بینـد و صاحب عمل خوشـحال می شود، آیا این معنی با خلوص نیّت منافات دارد؟

فرمود: لا بَأْسَ، ما مِنْ احَـدٍ الّا وَ هُوَ یُحِبُّ انْ یَظْهَرَ لَهُ فی النّاسِ الْخَیْرُ اذا لَمْ یَکُنْ صَـنَعَ ذلِکَ لِذلِکَ!؛ اشـکالی ندارد، هر کسـی دوست دارد که در میان مردم کار خیر او

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۶

آشکار گردد (و مردم او را به نیکوکاری بشناسند) مشروط بر این که عمل خیر را برای این هدف انجام نداده باشد. «۱»

در حـدیث دیگر می خوانیم که «ابو ذر» شـبیه این سؤال را از پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله نمود و عرض کرد انسـان عملی برای خویش

(به قصـد قربت) انجام می دهـد و مردم او را دوست می دارنـد؛ پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «تِلْکَ عاجِلُ بُشْری الْمُؤْمِنِ؛ این بشارت سریعی است که نصیب مؤمن (در دنیا) می شود.» «۲»

***

تفاوت ریا و سمعه؟

در اینجـا سؤال دیگری مطرح است و آن این که در میـان ریـا و سـمعه چه تفـاوتی وجـود دارد؟ و آیـا هر دو بـا خلـوص نیّت منافات دارد، و موجب بطلان عمل است؟!

در جـواب عرض می کنیم: «ریـا» آن است که عمـل را طـوری انجـام دهـد که دیگران ببیننـد و از این طریق کسب وجـاهت و موقعیت برای عمـل کننـده حاصـل شود، ولی «سـمعه» آن است که عمل نیکی دور از چشم مردم انجام دهـد به این هـدف که بعـداً به گوش مردم برسـد و موقعیـتی در جـامعه برای او فراهم شود، بنـابراین هر دو عمـل، انگیزه غیر الهی دارد منتهـا یکی از طریق مشاهـده به اطّلاع مردم می رسد، و دیگری از طریق شـنیدن و اشـتهار و در واقع هیچ تفاوتی از نظر فساد و بطلان عمل و فقدان قصد قربت و آلودگی نیّت در میان این دو نیست.

ولی اگر سمعه را این چنین تفسیر کنیم که فاعل در حین انجام عمل قصد قربت داشته بعداً که مردم از آن آگاه می شوند و او را می ستایند شاد و خوشحال می شود، این حالت به یقین موجب بطلان عمل نخواهد شد.

و هرگـاه عملی را با قصـد قربت انجام دهـد و بعـد به این فکر بیفتـد که انجام آن را اینجا و آنجا بازگو کنـد تا کسب موقعیّت کند (و این کار را ریای بعد از عمل می نامند) موجب بطلان عمل نمی گردد هرچند ارزش کار او

را بسیار پائین می آورد و از نظر اخلاقی

(۱ و ۲). وسائل الشّیعه، جلد ۱، صفحه ۵۵.

موجب انحطاط است.

بعضی از بزرگان فقهاء چگونگی ورود ریا را در عمل انسان به ده صورت ترسیم کرده اند:

نخست این که، انگیزه او بر عمل فقط ارائه به مردم باشد که قطعاً عمل او باطل است.

دوم این که، هدفش هم خدا باشد و هم ریا و آن نیز موجب بطلان عمل می شود.

سوم این که، تنها در بعضی از اجزاءِ واجب عمل خود قصد ریا کند مثل این که رکوع یا سجود نماز واجب را به قصد ریا انجام دهد این نیز موجب بطلان عمل است هرچند محلّ تدارک آن جزء باقی باشد، به همین جهت ریا را تشبیه به باطل شدن وضو هنگام نماز کرده اند، هرچند احتیاط آن است که جزء ریائی را دوباره به جا آورد و بعد از پایان، نماز را اعاده نماید.

چهارم این که، در بعضی از اجزاء مستحبّ مانند قنوت قصد ریا کند و آن را نیز موجب بطلان عمل دانسته اند.

پنجم این که، اصل عمل برای خداست ولی آن را در مکانی (مانند مسجد) به جا می آورد که انگیزه الهی ندارد، آن هم موجب بطلان عمل است.

ششم این که، در مورد زمان عمل، ریا می کند؛ مثلًا، اصل نماز بقصد خداست امّا انجام آن در اوّل وقت به نیّت ریا می باشد آن هم مانند ریای در مکان موجب فساد عمل است.

هفتم این که، در مورد بعضی از ویژگیها و اوصاف عمل قصد ریا دارد؛ مثل این که انجام نماز را با جماعت یا با حالت خضوع و خشوع به قصد ریا

باشـد هرچنـد نسـبت به اصـل نماز به راستی قصـد خـدا دارد، آن هم موجب بطلان عمل است؛ زیرا این ویژگیها از اصل عمل جدا نیست و به تعبیر دیگر این اوصاف با موصوف خود متّحد می باشد.

هشـتم این که، اصل عمل به نیّت خـداست امّا مقـدّمات آن جنبه ریائی دارد؛ مثل این که نماز را در مسـجد به قصد خدا به جا می آورد ولی حرکت به سوی مسـجد به قصـد ریـا است، بسـیاری از فقهـاء این نوع ریـا را موجب بطلان عمل نمی داننـد زیرا مقدّمات ریائی خارج از عمل بوده است، و قاعده فقهی نیز همین را اقتضا می کند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۸

نهم این که، بعضـی از اوصاف بیرونی را به نیّت ریا انجام می دهـد، مثل این که اصل نماز را به قصـد خدا انجام می دهد ولی انـداختن تحت الحنك را به قصد ریا، این نوع ریا هر چند کار زشت و مذمومی است ولی موجب بطلان اصل عمل نمی شود. «۱»

دهم این که انجـام عمـل فقـط برای خـداست ولی اگر مردم او را ببیننـد خوشـحال می شود بی آن که هیـچ تأثیری در کیفیّت انجـام عمـل داشـته باشـد این قسم نیز موجب بطلاـن عمل نیست بلکه در حقیقت ریا محسوب نمی شود، زیرا ریا آن است که انگیزه ای برای عمل شود.

در اینجا به پایان بحث ریا می رسیم هرچند در اینجا مباحث دیگری نیز وجود دارد ولی برای پرهیز از اطاله سخن از آن صرف نظر می کنیم.

***

سکوت و اصلاح زبان

اشاره

در بسـیاری از روایات درباره این دو مسأله بحث شـده و اهمّیّت فوق العاده ای برای هر دو بیان گردیـده است، و از نظر علمای اخلاق نیز این دو دارای اهمّیّت ویژه ای

هستند، تا آنجا که آنها معتقدند سالکان راه حق بدون رعایت سکوت و بدون حفظ زبان از انواع گناهانی که به آن آلوده می شوند به جائی نمی رسند، هرچند در ریاضتهای بدنی و روحانی و انجام انواع عبادات کوشا باشند.

به تعبیر دیگر: کلید ورود به مسیر تهذیب نفس و سیر الی اللّه توجّه به این دو موضوع است و آنها که در این دو مرحله وامانند از وصول به مقاصد عالیه محروم خواهند شد.

با این اشاره به اصل بحث باز می گردیم و به بررسی آیات و روایات در این زمینه می پردازیم.

سکوت در آیات قرآن مجید

در دو مورد از آیات قرآن مجید مسأله سکوت به عنوان یک ارزش والا مطرح

---

(۱). توجّه داشته باشید استحباب تحت الحنک در نماز ثابت نیست، آنچه در روایات معتبر آمده است مربوط به تمام حالات است و آن نیز در شرایط فعلی شبهه لباس شهرت دارد.

شده است.

نخست در داستان حضرت مریم علیها السلام می خوانیم که در آن لحظات طوفانی که درد سخت زائیدن به او دست داد آن گونه که او را از آبادی به بیابان خشک و خالی کشاند، به قدری غم و اندوه سراسر وجود او را فراگرفته بود که حساب نداشت، مخصوصاً از این که نوزادش متولّد شود و رگبار تهمتهای مردم بی ایمان متوجّه او گردد تا آنجا که تقاضای مرگ از خدا کرد؛ در این هنگام ندائی شنید که به او دستور می دهد غمگین مباش پروردگارت از پائین پای تو چشمه آب گوارائی جاری ساخته (و درخت خشکیده خرما به فرمان او به بار نشسته است) ... از آن غذای لذیذ بخور و

از آن چشمه گوارا بنوش و چشمت را (به مولود تازه) روشن دار و هرگاه انسانی را دیدی و از تو توضیح خواست با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته ام و امروز با احدی سخن نمی گویم (فَأَجاءَها الْمَخاضُ الی جِذْعِ النَّخْلَهِ قالَتْ یا لَیْتَنی مِتُّ قَبْلَ هذا وَ کُنْتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً- فَنادها مِنْ تَحْتِها الَّاتَحْزَنی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیّاً- وَ هُزِّی الَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیّاً- فَکُلی وَ اشْرَبی وَ قَرِّی عَیْناً فَامّا تَرَیِنَّ مِنْ الْبَشَرِ احَداً؛ فَقُولی انِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً فَلَنْ اکَلِّمَ الْیَوْمَ انسِیّاً) «۱» در این که این ندا کننده جبرئیل بوده است یا نوزاد مریم (یعنی حضرت مسیح) در میان مفسّران گفتگو است؛ بعضی این پیام را مناسب مقام جبرئیل دانسته اند ولی به گفته علّامه طباطبائی در «المیزان» تعبیر به «مِنْ تَحْتِها» (از پائین پای او) تناسب با حضرت مسیح علیه السلام دارد، افزون بر این ضمیرهائی که در آیه وجود دارد غالباً به حضرت مسیح علیه السلام بر می گردد، و مناسب است که ضمیر در «نادی» نیز به او بر گردد، ولی به هر حال آنچه در اینجا مورد توجّه ما است این است که دستور به نذر سکوت، یک دستور الهی بود، خواه به وسیله فرشته الهی (جبرئیل) ابلاغ شده باشد یا به وسیله حضرت مسیح علیه السلام و می دانیم نذر همواره به کاری تعلّق می گیرد که دارای رجحان و مطلوبیّت الهی باشد، بنابراین «روزه سکوت»- حدّ اقل- در آن امّت یک عمل الهی بود،

---

(۱). سوره مریم، آیات ۲۳ تا ۲۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۰

و از تعبیر آیه چنین بر می آید

که نذر سکوت برای مردم آن زمان یک کار شناخته شده بود؛ به همین دلیل، هنگامی که مریم با اشاره اظهار داشت که روزه سکوت گرفته ام ظاهراً کسی بر این کار او ایراد نگرفت.

این احتمال نیز داده شده است که روزه او از آب و غذا و کلام بوده نه تنها سکوت.

البتّه روزه سکوت در شریعت اسلام به خاطر تفاوت شرایط زمان و مکان تحریم شده و در حدیثی از امام سجّاد، علیّ بن الحسین علیه السلام می خوانیم «وَصَوْمُ الْصُّمْتِ حَرامٌ؛ روزه سکوت حرام است!» «۱»

همین معنی در حدیث دیگری در وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام نیز آمده است «۲»

در حدیث دیگری نیز از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «وَلاصَمْتَ یَوْماً الَی اللَّیْلِ؛ روزه سکوت از صبح تا به شب در اسلام وجود ندارد!» «۳»

البتّه یکی از آداب صوم کامل در اسلام این است که انسان هنگام روزه گرفتن زبان خود را از آلودگی به گناه و سخنان باطل حفظ کند همان گونه که چشم و گوش را باید از آلودگی به گناه محافظت کرد. امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید: «انَّ الْصَّوْمَ لَیْسَ مِنَ الْطَّعامِ وَ الْشَّرابِ وَحْدَهُ انَّ مَرْیَمَ قَالَتْ انِی نَذَرْتُ لِلرَّحْمانِ صَوْماً ایْ صُمْتاً فَاحْفَظُوا الْسِنَتَکُمْ وَ غُضُّوا ابْصارَکُمْ ...؛ روزه تنها از غذا و نوشیدنیها نیست (مگر نمی بیند که) مریم گفت: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام؛ یعنی، سکوت را، بنابراین هنگامی که روزه هستید زبانهای خود را حفظ کنید و چشمان خود را (از گناه) ببندید!» «۴»

به هر حال، از مجموع آیه و روایاتی که در تفسیر آن آمده اهمّیّت سکوت

و ارزش آن ظاهر می شود.

در آیـه ۱۰ همین سوره (مریم) اشـاره دیگری به اهمّیّت سـکوت دیـده می شود آنجـا که در داسـتان «زکریّا» علیه السـلام می خوانیم: «هنگـامی که مژده تولّـد حضـرت «یحیی» علیه السـلام در آینـده نزدیـک به او داده شـد در حالی که هم خودش پیر و ناتوان بود و هم همسرش نازا، از خداوند تقاضای نشانه ای کرد، (قالَ رَبِّ اْجْعَلْ لی آیَهً) و به او وحی شد که: نشانه تو

---

(۱). وسائل الشّیعه، جلد ۷، صفحه ۳۹۰، باب تحریم صوم الصمت.

(۲). وسائل الشّیعه، جلد ۷، صفحه ۳۹۰، باب تحریم صوم الصمت.

(۳). وسائل الشّیعه، جلد ۷، صفحه ۳۹۰، باب تحریم صوم الصمت.

(۴). نور الثّقلین، جلد ۳، صفحه ۳۳۲.

آن است که سه شـبانه روز تمـام در حـالی که زبـانت سالم است قـدرت سـخن گفتن با مردم را نخواهی داشت (تنها زبانت به ذکر خدا و مناجات با او گردش می کند) (قالَ آیَتُکَ الَّا تُکَلِّمَ النَّاس ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیّاً).

درسـت است که در این آیه تحسـین یـا مـذّمتی از سـکوت نیست، ولی همین انـدازه که آن را به عنـوان یـک آیت الهی برای «زکریّا» قرار داد دلیل بر این است که ارزش الهی دارد.

همین معنی در سوره آل عمران، آیه ۴۱ نیز آمده است که «زکریّا» پس از شـنیدن این مژده بزرگ (مژده صاحب فرزند شدن، آن هم فرزند صالح و بسیار برجسته ای همچون یحیی علیه السلام) تقاضای آیت و نشانه ای از پروردگارش کرد، در پاسخ به او فرمود: آیت و نشانه تو آن است که سه روز جز با اشاره و رمز با مردم سخن نخواهی گفت (قالَ آیَتُکَ

الَّا تُكَلِّمَ النَّاس ثَلاثَه أَيَّامٍ الَّا رَمْزاً).

بعضی از مفسّران احتمال داده اند که خود داری زکریّا از سخن گفتن با مردم جنبه اختیاری داشته نه این که زبان او بی اختیار جز با ذکر خدا باز نمی شده؛ و به تعبیر دیگر، او مأمور به روزه سکوت در آن سه روز بود.

«فخر رازی» این قول را از «ابو مسلم» نقل می کند و آن را تفسیر زیبا و معقولی می شمرد، ولی این تفسیر با محتوای آیه چندان سازگار نیست؛ زیرا زکریّا در خواست آیه و نشانه ای برای آن بشارت الهی کرده بود و سکوت اختیاری نمی تواند دلیل بر این معنی باشد جز با تکلّف.

به هر حال، این گفتگوها درباره تفسیر آیه در آنچه ما به دنبال آن هستیم یعنی ارزش سکوت از نظر قرآن تأثیر چندانی ندارد؛ زیرا از آیات بالا بخوبی استفاده می شود که سکوت یک ارزش والا داشته که به عنوان یک آیت الهی ارائه شده است.

***

سکوت در روایات اسلامی

اهمّیّت «صَمْت» (سکوت) در روایات اسلامی بازتاب بسیار گسترده ای دارد، و نکته های دقیق و ظریفی درباره آن بیان شده، و آثار و ثمرات آن با تعبیرات جالبی

تشریح شده است، که به بخشی از آن ذیلًا اشاره می شود.

۱- در زمینه تأثیر سکوت در تعمیق تفکّر و استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «اذا رَأَيْتُمْ الْمُؤْمِنَ صَمُوتاً فَادْنُوا مِنْهُ فَانَّهُ يُلْقِی الْحِكْمَهَ وَ الْمُؤمِنُ قَليلُ الْكَلامِ كَثيرُ الْعَمَلِ وَ الْمُنافِقُ كَثيرُ الْكَلامِ قَليلُ الْعَمَلِ؛ هنگامی که مؤمن را خاموش ببینید به او نزدیک شوید که دانش و حکمت به شما القا می کند، و مؤمن کمتر سخن

می گوید و بسیار عمل می کند، و منافق بسیار سخن می گوید و کمتر عمل می کند.» «۱»

۲- در حدیث دیگری در همین زمینه از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «دَلیلُ الْعاقِلِ التَّفَکُّرُ وَ دَلیلُ التَّفَکُّرِ الصَّمْتُ؛ نشانه عاقل فکر کردن و نشانه فکر کردن، سکوت نمودن است.» «۲»

۳- در حدیث دیگری از امام امیر المؤمنین علیه السلام آمده است: «اکْثِرْ صَمْتَکَ یَتوفَّرْ فِکْرُکَ وَ یَسْتَنِر قَلْبُکَ وَ یَسلَمَ النَّاسُ مِنْ یَدِکَ؛ بسیار خاموشی برگزین تا فکرت زیاد شود، و عقلت نورانی گردد، و مردم از دست (و زبان) تو سالم بمانند!» «۳»

از این روایات بخوبی استفاده می شود که رابطه دقیق میان بارور شدن فکر و اندیشه، با سکوت وجود دارد؛ دلیل آن هم روشن است، زیرا قسمت مهمّی از نیروهای فکری انسان در فضول کلام و سخنان بیهوده از میان می رود؛ هنگامی که انسان سکوت را پیشه می کند، این نیروها متمرکز می گردد، و فکر و اندیشه را به کار می اندازد، و ابواب حکمت را به روی انسان می گشاید؛ به همین دلیل، مردم سخن گفتن بسیار را دلیل کم عقلی می شمرند و افراد کم عقل سخنان بیهوده بسیار می گویند.

۴- از بعضی از روایات استفاده می شود که یکی از مهمترین عبادات سکوت است؛ از جمله، در مواعظ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابو ذر می خوانیم: «ارْبَعٌ لایُصیبهُنَّ الَّا مُؤْمِنٌ، الصَّمْتُ وَ هُوَ اوَّلَ الْعِبادَهِ ...؛ چهار چیز است که تنها نصیب مؤمن می شود، نخست سکوت است که سرآغاز عبادت می باشد ...» «۴»

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۱۲.

(۲). همان مدرک، صفحه ۳۰۰.

(۳). میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۶۶۷، شماره ۱۰۸۲۵.

(۴).

میزان الحکمه، مادّه صمت، حدیث ۱۰۸۰۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۳

۵- از بعضی از احادیث استفاده می شود که پرگویی مایه قساوت و سنگدلی است، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «کانَ الْمَسیحُ علیه السلام یَقُولُ لا تَکْثِرِ الْکَلامَ فی غَیْرِ ذِکْرِ اللَّهِ فَانَّ الَّذینَ یَکْثِرُونَ الْکَلامَ فی غَیْرِ ذِکْرِ اللَّهِ قاسِیَةٌ قُلُوبُهُم وَلکِنْ لا یَعْلَمُونَ؛ حضرت مسیح علیه السلام می فرمود؛ جز به ذکر خدا سخن زیاد مگویید، زیرا کسانی که در غیر ذکر خدا سخن بسیار می گویند دلهایی پر قساوت دارند ولی نمی دانند!» «۱»

۶- در حدیث دیگری از امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام می خوانیم: سکوت نه تنها از اسباب علم و دانش است، بلکه راهنما به سوی هر خیر و نیکی است؛ فرمود: «انَّ الصَّمْتَ بابٌ مِنْ ابْوابِ الْحِکْمَهِ، انَّ الصَّمْتَ یَکْسِبُ الْمَحَبَّهَ انَّهُ دَلیْلٌ عَلی کُلِّ خَیْرٍ؛ سکوت دری از درهای دانش است، سکوت محبّت می آورد، و دلیل و راهنمای همه خیرات است.» «۲»

این که می فرماید: سکوت محبّت می آورد به خاطر این است که بسیاری از رنجشها و عداوتها از نیش زبان زدن و تعبیرات نامناسب درباره اشخاص حاصل می شود، و سکوت انسان را از آن نجات می دهد.»

۷- سکوت سبب نجات از بسیاری از گناهان می شود و در نتیجه کلید ورود در بهشت است. چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: که مردی نزد آن حضرت آمد (و طالب سعادت و نجات بود) پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا تو را به چیزی راهنمایی کنم که خدا به وسیله آن تو را وارد بهشت می سازد، عرض کرد آری ای رسول خدا!

سپس دستور به انفاق و یاری مظلوم و کمک از طریق مشورت فرمود، و بعد دستور به سکوت داد و فرمود: «فَاصْمُتْ لِسانَکَ الَّا مِنْ خَیْرٍ؛ سکوت اختیار کن جز از نیکیها» و در پایان افزود:

«هرگاه یکی از این صفات در تو باشد، تو را به سوی بهشت می برد.» «۳»

۸- بی شک یکی از آثار مثبت سکوت، آراسته شدن به زیور وقار است. همان گونه که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الصَّمْتُ یَکْسِیکَ الْوِقارَ، وَ یَکْفِیکَ مَئُونَهَ الْاعْتِذارِ؛ سکوت لباس وقار بر تو می پوشاند و مشکل عذر خواهی را از تو بر می دارد!» «۴»

شخصی که زیاد سخن می گوید؛ اشتباهات فراوانی دارد که هم از ابهّت او می کاهد، و هم او را وادار به عذر خواهی مکرّر می کند.

---

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۴، (باب الصّمت و حفظ اللّسان، حدیث ۱۱).

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۳.

(۳). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۳.

(۴). غرر الحکم، شماره ۱۸۲۷.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۴

۹- همین معنی به شکل گویاتری در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است، فرمود: «انْ کانَ فِی الْکَلامِ بَلاغَهٌ فَفِی الصَّمْتِ السَّلامَهُ مِنَ الْعِثارِ؛ اگر در سخن گفتن، بلاغت بوده باشد، در سکوت سلامت از لغزشهاست!» «۱»

از این حدیث استفاده می شود که سکوت حتّی بر سخنان بلیغ گاهی برتری دارد!

۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از امام حسن علیه السلام پایان می دهیم هرچند در این زمینه احادیث فراوان دیگری باقی مانده که ذکر همه آنها ما را از روشی که در این مباحث داریم دور می سازد؛ فرمود: «نِعْمَ العَوْنُ الصَّمْتُ فی مَواطِنَ کَثِیرهٍ

وَ انْ کُنْتَ فَصیحاً؛ سکوت یاور خوبی است در بسیاری از موارد، هرچند سخن گویی فصیح باشی!» «۲»

***

رفع یک اشتباه

آنچه در بالا درباره اهمّیّت سکوت و آثار سازنده و مثبت آن در تعمیق تفکّر آدمی و جلوگیری از اشتباهات و مصون ماندن از انواع گناهان و حفظ شخصیّت و ابهّت و وقار، و عدم نیاز به عذرخواهی های مکرّر و مانند آن آمد، به این معنی نیست که سخن گفتن همه جا نکوهیده و مذموم باشد، و انسان از همه چیز لب فرو بندد، چرا که این خود آفت بزرگ دیگری است.

هدف از ستایش سکوت در آیات و روایات اسلامی، باز داشتن از پرگویی و سخنان لغو و بیهوده و گفتارهای اضافی و غیر لازم است وگرنه در بسیاری از موارد، سخن گفتن، واجب و لب فرو بستن و سکوت، حرام مسلّم است.

مگر نه این است که نعمت بیان به صورت بزرگترین نعمت در سوره الرّحمن بعد از نعمت آفرینش انسان شمرده شده است، و یکی از بزرگترین افتخارات نوع بشر داشتن

---

(۱). غرر الحکم، شماره ۳۷۱۴.

(۲). میزان الحکمه، ماده صمت، حدیث ۱۰۸۲۶.

زبان گویا و قدرت بر تکلّم است.

بسیاری از عبادات بزرگ مانند نماز، مراسمی از حج، تلاوت قرآن و اذکار، به وسیله زبان انجام می شود:

امر به معروف و نهی از منکر، تعلیم علوم واجبه، ارشاد جاهل، تنبیه غافل، و راهنمایی به سوی حقّ و عدالت، و بسیاری از شؤون تعلیم و تربیت به وسیله زبان انجام می گیرد؛ هیچ دانشمند و صاحب فکری نمی گوید در این گونه موارد باید سکوت کرد. آنچه مایه بدبختی انسان و بازداشتن او از

تهذیب نفس و سیر و سلوك الی اللّه است سخنان اضافی و به اصطلاح «فضول الكلام» است؛ بنابراین، باید از هرگونه افراط و تفریط در این مسأله شدیداً پرهیز کرد.

امام سجّاد علیّ بن الحسین علیه السلام دراین باره سخنی دارد، که سخن آخر و قول فصل است و حقّ مطلب را بخوبی ادا فرموده است.

کسی از آن حضرت پرسید: آیا سخن گفتن افضل است یا سکوت؟ امام علیه السلام در جواب فرمود:

«لِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُما آفاتٌ فَاذا سَلِما مِنَ الْافاتِ فَالْکَلامُ افْضَلُ مِنَ السُّکُوتِ. قِیْلَ کَیْفَ ذلِکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللّهِ علیه السلام؟ قالَ: لِانَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ ما بَعَثَ الْانْبِیاءَ وَ الاوصیاءَ بِالسُّکُوتِ، انَّما بَعَثَهُمْ بِالْکَلام، وَ لَا استَحَقَّتِ الْجَنَّهُ بِالسُّکُوتِ وَ لا اسْتَوْجَبَتْ وِلایَهً بِالسُّکُوتِ وَ لا تَوَقَّیَتِ النَّارُ بِالسُّکُوتِ انَّما ذلِکَ کُلُّهُ بِالْکَلامِ، ما کُنْتُ لِاعْدِلَ الْقَمَرَ بِالشَّمْسِ انَّکَ تَصِفُ فَضْلَ السُّکُوتِ بِالْکَلامِ وَ لَسْتَ تَصِفُ فَضْلَ الْکَلامِ بِالسُّکُوتِ»؛ هرکدام از این دو آفاتی دارد، هرگاه هر دو از آفت در امان باشد، سخن گفتن از سکوت افضل است، عرض شد ای پسر رسول خدا چگونه است این مطلب؟ فرمود: این به خاطر آن است که خداوند متعال، پیامبران و اوصیای آنها را به سکوت مبعوث و مأمور نکرد، بلکه آنها را به سخن گفتن مبعوث کرد، هرگز بهشت با سکوت به دست نمی آید، و ولایت الهی با سکوت حاصل نمی شود، و از آتش دوزخ با سکوت رهایی حاصل نمی شود، همه اینها به وسیله کلام و سخن به دست می آید، من هرگز ماه را با خورشید یکسان نمی کنم، حتّی هنگامی که می خواهی فضیلت

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۶

سکوت را بگویی با کلام

آن را بیان می کنی و هرگز فضیلت کلام را با سکوت شرح نمی دهی!» «۱»

بی شک «سکوت» و «سخن گفتن» هر کدام جائی و مقامی دارد و هر یک از آنها دارای جنبه های مثبت و جنبه های منفی است، و بی شک جنبه های مثبت سخن گفتن فزونتر از جنبه های منفی آن است؛ ولی از آنجا که جنبه های مثبت سخن گفتن هنگامی آشکار می شود که انسان در مراحل تهذیب نفس توفیق کافی یافته باشد؛ به همین دلیل کسانی را که در آغاز راهند بیشتر توصیه به سکوت می کنند، و بعد از کسب سلطه بر هوای نفس و به اصطلاح مالک زبان شدن، مأمور به سخن گفتن و هدایت مردم می شوند.

در اینجا معیار روشنی داریم، هرگاه ما سخنانی را که در شبانه روز می گوییم روی یک نوار ضبط کنیم و بعد با دقّت و سختگیری و خالی از تعصّب به بررسی آن بپردازیم مشاهده می کنیم که از میان صدها یا هزاران کلمه که در طول یک شبانه روز از ما صادر شده، مقدار کمی از آن مربوط به اهداف الهی یا حوائج زندگی و ضروریّات حیات می باشد و بقیّه فضول کلام و سخنان اضافی است که در لا به لای آن احیاناً مطالب ناروا و گناه آلود یا سخنان مشکوک و مشتبه می باشد.

هدف از سکوت مبارزه با انبوه فضول کلام و سخنان اضافی و بی هدف، و احیاناً بی معنی یا گناه آلود است.

این نکته نیز شایان توجّه است که «صمت» و «سکوت» هر چند در منابع اصلی لغت تقریباً به یک معنی تفسیر شده است، ولی در کلمات بعضی از علمای اخلاق تفاوتی در میان آن دو دیده می شود؛ به این

معنی که، سکوت ترک کلام بطور مطلق است، ولی «صَمْت» به معنی ترک سخن گفتن در اموری است که هدف صحیحی را تعقیب نمی کند (تَرْکُ ما لا ـ یَعْنِیهِ) و آنچه برای سالکان الی اللّه و راهیان راه خدا و علاقه مندان به تهذیب نفس ضرورت دارد، بیشتر «صمت» است نه «سکوت». (دقّت کنید)

***

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۷۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۷

اصلاح زبان

اشاره

آنچه در بحث پیشین، یعنی اهمّیّت سکوت و صمت و تأثیر آن در تهذیب نفوس و اخلاق گذشت، در واقع یکی از طرق اساسی برای پیشگیری از آفات زبان است، چرا که زبان مهمترین کلید دانش و فرهنگ و عقیده و اخلاق است؛ و اصلاح آن سرچشمه همه اصلاحات اخلاقی، و انحراف آن سبب انواع انحرافات است؛ بنابراین، بحث اصلاح زبان بحثی فراتر از مسأله سکوت می باشد.

اصلاح زبان و گفتار از آنجا اهمّیّت فوق العاده در بحثهای اخلاقی به خود گرفته، که زبان ترجمان دل و نماینده عقل و کلید شخصیّت انسان و مهمترین دریچه روح است.

به تعبیر دیگر، آنچه بر صفحه روح انسان نقش می بندد، قبل از هر چیز بر صفحه زبان و در لا به لای گفته های او ظاهر می شود. جالب این که اطبّای پیشین سلامت و انحراف مزاج انسان را نیز از مشاهده زبان او کشف می کردند، و در آن زمان که مسأله آزمایش خون و ترشّحات بدن، یا عکسبرداری وجود نداشت، زبان به عنوان تابلویی برای تشخیص سلامت و بیماری دستگاههای درون شمرده می شد، و پزشکان آگاه، با یک نگاه به زبان، بسیاری از مسائل را درباره سلامتی و بیماری افراد کشف می کردند.

در مورد مسائل اخلاقی و

فکری نیز همین امر صادق است؛ زبان می تواند تابلویی برای کشف انواع مفاسد اخلاقی درونی مورد استفاده قرار گیرد؛ همان گونه که آلودگی زبان می تواند انعکاس وسیعی در روح انسان داشته باشد.

روی این جهات، همواره علمای اخلاق اهمّیّت خاصّی برای اصلاح زبان قائل بوده و هستند، و اصلاح آن را گام مهمّی برای تقویت فضائل اخلاق، و تکامل روح می شمرند.

در حدیث معروفی که در لا به لای کلمات قصار مولا امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده این حقیقت منعکس شده است؛ آنجا که می فرماید: «تَکَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَانَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسانِهِ؛ سخن بگویید تا شناخته شوید، چرا که شخصیّت انسان در زیر زبان او نهفته شده است.» «۱»

---

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۹۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۸

و در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لا یَسْتَقیمُ ایمانُ عِبْدٍ حَتّی یَسْتَقیمَ قَلْبُهُ، وَ لا یَسْتَقیمَ قَلْبُهُ حَتَّی یَسْتَقیمَ لِسانُهُ؛ ایمان کسی استقامت و راستی پیدا نمی کند، مگر این که قلب او راستی و استقامت یابد قلب نیز راستی و استقامت نمی یابد مگر این که زبان راستی و استقامت پیدا کند.» «۱»

با این اشاره به اصل سخن باز می گردیم، و بحث را در چهار محور آغاز می کنیم:

۱- اهمّیّت زبان به عنوان یک نعمت بزرگ الهی

۲- رابطه نزدیک اصلاح زبان با اصلاح روح و فکر و اخلاق

۳- آفات زبان

۴- اصول کلّی جهت مبارزه با آفات زبان

در محور اوّل، قرآن مجید در دو آیه از سوره «بلد» و «الرّحمن» حقّ سخن را ادا کرده است.

در سوره بلد، آیه ۸ تا ۱۰، می خوانیم: «الَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَیْنَیْنِ- وَ

لِساناً و شَفَتَیْنِ- وَ هَدَیْناهُ النَّجْدَیْنِ؛ آیا برای او (انسان) دو چشم قرار ندادیم- و یک زبان دو لب؟- و او را به خیر و شرّش هدایت نمودیم!»

آیات فوق در مقام بیان بزرگترین نعمتهای الهی است، نعمت چشم و زبان و لبها، نعمت هدایت، و معرفت خیر و شرّ.

براستی زبان از شگفت انگیزترین اعضای بدن انسان است و وظائف سنگین برعهده دارد که بر عهده هیچ یک از اعضاء بدن نیست؛ علاوه بر این که کمک مؤثّری به بلع غذا می کند و در جویدن نقش مهمّی دارد و مرتّباً لقمه غذا را به زیر چکش دندانها هُل می دهد ولی به قدری این کار ماهرانه انجام می گیرد که خود را از ضربات دندانها دور نگه می دارد، در حالی که دائماً در کنار آن و چسبیده به آن است!

گاهی بندرت هنگام جویدن غذا زبان خود را جویده ایم و این عضو بسیار ظریف و آسیب پذیر آزرده شده، و فهمیده ایم که اگر آن مهارت فوق العاده در زبان نبود که خود

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۸۷ محجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۳.

را از ضربات دندانها حفظ کند همه روز چه بر سر ما می آمد!

اضافه بر این، بعد از خوردن غذا فضای دهان و دندانها را کاملًا جاروب و تمیز می کند.

ولی از همه مهتر مسأله سخن گفتن است که با حرکات بسیار سریع و منظّم و پی در پی و جست و خیز زبان در جهات ششگانه، انجام می گیرد.

جالبتر این که خداوند برای سخن گفتن وسیله ای برای انسان قرار داده که بسیار سهل التّناول و در دسترس همگان است؛ نه خسته می شود،

نه ملالی به آن دست می دهد، و نه هزینه ای دارد.

و از آن عجیب تر، مسأله استعداد تکلّم در انسان است که در روح آدمی به عنوان یک عنایت بزرگ الهی به ودیعه گذارده شده و انسان می تواند جمله بندی های نامحدودی در اشکال بی شمار برای بیان مقاصد بسیار متنوّع خود ترتیب دهد.

اضافه بر این، آن چنان استعدادی برای وضع لغات مختلف به او داده که محصول آن هزاران نوع زبان است؛ و با گذشت زمان، برآن نیز افزوده می شود.

با این حال، آیا عجیب است که خداوند از این نعمت در آیات بالا به عنوان یکی از بزرگترین نعمتهایش یاد کند؟

شایان توجّه این که: در آیات بالا نعمت «لبها» را در کنار زبان قرار داده چرا که از یک سو بسیاری از حروف الفبا به کمک لبها ادا می شود، و وسیله مؤثّری است برای بریدن اصوات و کلمات و تنظیم حروف در کنار یکدیگر.

و از سوی دیگر، وسیله بسیار مؤثّری است برای کنترل زبان و مهار کردن آن، همان گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «خداوند متعال به انسانها می گوید: یَا ابْنَ آدَمَ انْ نازَعَکَ لِسانُکَ فی ما حَرَّمْتُ عَلَیْکَ فَقَدْ اعَنْتُکَ بِطَبَقَتَیْنِ فَاطْبِقْ؛ ای فرزند آدم! اگر زبانت خواست تو را وادار به حرام کند، من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده ام در چنان حالتی لب فرو بند!» «۱»

---

(۱). مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۴ ذیل آیه مورد بحث. و نور الثّقلین، جلد ۵، صفحه ۵۸۱.

در آغاز سوره الرّحمن (آیات ۱ تا ۴) نیز تعبیر بسیار مهمّی درباره نعمت

بیـان که مولود زبـان است آمـده، و بعـد از ذکر نـام خداونـد «رحمـان» که رحمتش دوست و دشـمن را احاطه کرده، اشاره به مهمترین مواهب الهی یعنی قرآن و سپس اشاره به آفرینش انسان و بعد نعمت بیان را به عنوان یک موهبت عظیم بیان می دارد و می فرمایـد: «الرَّحْمنُ- عَلَّمَ الْقُرآنَ- خَلَقَ الْانسانَ- عَلَّمَهُ الْبَیانَ؛ خداوند رحمان- قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید- (و) به او بیان آموخت.»

به این ترتیب، نعمت بیان را به عنوان مهمترین نعمتها بعد از آفرینش انسان ذکر می کند.

اگر نقش بیان را در تکامل و پیشـرفت زنـدگی انسانها و پیـدایش و گسترش تمـدّنها در نظر بگیریم یقین خواهیم کرد که اگر این نعمت بزرگ الهی نبود، هرگز انسان نمی توانست دانشها و تجربیّات خود را به آسانی از نسلی به نسل دیگر انتقال دهد، و سبب پیشرفت علم و دانش و تمدّن و دین و اخلاق گردد.

بی شک اگر یک روز این نعمت بزرگ از انسانها گرفته شود، همان روز جامعه انسانی به قهقرا باز می گردد.

بیان، ابزاری دارد و نتیجه ای، که ما به خاطر عادت کردن به سـخن گفتن هر دو را ساده می پنداریم، در حالی که کاری است بسیار ظریف و پیچیده و هنری است بسیار مهمّ و بی نظیر.

زیرا از یک سو، دستگاههای صوتی برای ایجاد اصوات مختلف با یکدیگر همکاری می کنند، هوای فشرده در ریه ها، تارهای صوتی را به صـدا در می آورنـد و این صداها با کمک زبان و لبها و دندانها و فضای دهان و حلق، حروف الفبا را با سـرعت و ظرافت خاصّی به وجود می آورند، و آن صدای ممتدی که از حنجره بیرون می آید به وسیله ابزار فوق

در اشکال و اندازه های مختلف بریده و چینش پیدا می کند و حروف الفبا و کلمات را تشکیل می دهد.

وضع لغات که پایه اصلی سخن گفتن است و برحسب انواع نیازهای مادّی و معنوی صورت می گیرد، خود داستان عجیبی دارد که اگر تعدّد زبانها را (که به گفته بعضی از دانشمندان هم اکنون بالغ بر سه هزار زبان در دنیا داریم در نظر بگیریم) پیچیدگی و اهمّیت

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۱

این موضوع روشنتر می شود، بویژه این که می دانیم که این عدد نیز نقطه پایانی زبانهای بشری نیست و با گذشت زمان لغات تازه و زبانهای دیگری تدریجاً به وجود می آید.

به هر حال، نعمت بیان از مهمترین و شگفت انگیزترین نعمتها و مواهب الهی است که آسایش و آرامش و پیشرفت و تکامل انسانها رابطه بسیار نزدیکی با آن دارد.

این مسأله در روایات اسلامی نیز بازتاب گسترده ای دارد، از جمله در سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَا الْانْسانُ لَوْ لا اللِّسانُ الَّا صُورَةٌ مُمَثَّلَةٌ، اوْ بَهیمَةٌ مُهْمَلَةٌ!؛ اگر زبان نبود انسان چه بود؟! چیزی جز یک مجسّمه یا حیوان رها شده در بیابان!» «۱»

امام در این گفتار پر معنی حقّ مطلب را درباره اهمّیت زبان بیان کرده و می فرماید آنچه انسان را از حیوانات ممتاز ساخته است همین نعمت زبان اوست.

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «الْجَمالُ فِی اللِّسانِ؛ تمام زیبایی انسان در زبان است!» «۲»

همین معنی به تعبیر دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «الْجَمالُ فِی اللِّسانِ وَ الْکَمالُ فِی الْعَقْلِ؛ زیبایی انسان در زبان اوست، و کمال او در

عقل اوست!» «۳»

این احادیث را با حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم، هر چند روایات در این زمینه بیش از اینهاست، فرمود: «انَّ فِی الانْسانِ عَشَرَ خِصالٍ یُظْهِرُها لِسانُهُ: شاهِدٌ یُخْبِرُ عَنِ الضَّمیرِ، وَحاکِمٌ یَفْصِلُ بَیْنَ الْخِطابِ، وَ ناطِقٌ یَرُدُّ بِهِ الْجَوابَ، وَ شافِعٌ یُدْرِکُ بِهِ الْحاجَهَ، وَ واصِفٌ یَعْرِفُ بِهِ الْاشْیاءَ، وَ امیرٌ یأْمُرُ بِالْحَسَنِ، وَ واعِظٌ یَنْهی عَنِ الْقَبیحِ، وَ مُعَزٍّ تَسْکُنُ بِهِ الْاحْزانُ، و حاضِرٌ (حامِدٌ) تُجْلی بِهِ الضَّغائنُ وَ مُونِقٌ تَلَذُّ بِهِ الْاسْماعُ؛

در انسان ده خصلت است که آنها را با زبان ظاهر می کند:

شاهدی است که از درون خبر می دهد.

و داوری است که حقّ و باطل را از هم جدا می سازد.

و سخنگویی است که به سؤالات پاسخ می گوید.

---

(۱). غرر الحکم، شماره ۹۶۴۴.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۴۱، حدیث ۲۴.

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۸۰، حدیث ۶۴.

و شفاعت کننده ای است که سبب وصول به نیازها است.

و توصیف کننده ای است که اشیاء را معرفی می کند.

و امیری است که به نیکیها دعوت می نماید.

و واعظی است که از قبیح باز می دارد.

و تسلّی دهنده ای است که غمها با او فرو می نشیند.

و ستایشگری است که زنگار کینه ها را از دلها پاک می کند.

و هنرمندی است که گوشها به سبب او لذّت می برند.» «۱»

و جهت حسن ختام در این بحث به سراغ سخنی از «محجّهالبیضاء فی تهذیب الاحیاء» می رویم:

او در آغـاز سـخن تحت عنوان «کتاب آفات اللِّسان» چنین می گویـد: «زبان از نعمتهای بزرگ الهی، و از لطائف و شـگفتیهای صنعت اوست، جِرمش کوچک و طاعت و جُرمش بزرگ است، چرا که کفر و

ایمان با شهادت زبان شناخته می شوند و این دو نهایت طاعت و طغیان است؛ هیچ موجود و معدوم، و خالق و مخلوق، و امور پنداری و واقعی، و مظنون و موهوم نیست، مگر این که زبان درباره آن سخن می گوید، و به اثبات و نفی درباره آن می پردازد.

«این خاصیّتی است که در هیچ یک از اعضاء وجود ندارد، چرا که چشم غیر از رنگها و صورتها را نمی بیند، و گوش جز صداها را نمی شنود، و دست تنها با اجسام سرو کار دارد؛ و به همین ترتیب سایر اعضاءِ بدن، در حالی که میدان زبان گسترده است و هیچ حدّ و مرزی ندارد، جولانگاه آن در نیکیها وسیع و در شرّ و بدیها گسترده تر است، هر کس زبانش را رها کند و هیچ نظارتی بر آن نداشته باشد، شیطان او را در هر میدانی وارد می سازد و به لبه پرتگاه آتش می راند.» «۲»

رابطه زبان با فکر و اخلاق

بی شک زبان دریچه روح آدمی است، یعنی از لابه لای کلمات هر کس بخوبی

---

(۱). کافی، جلد ۸، صفحه ۲۰، حدیث ۴.

(۲). المحجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۰.

می توان به اعماق درون او پی برد؛ و بعکس سخنان و کلمات هر کس در روح و جان او اثر می گذارد و تدریجاً آن را به رنگ خود در می آورد و به این ترتیب این دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند.

از میان آیات قرآن مجید، آیه ۳۰ سوره محمّد صلی الله علیه و آله گواه بر این است که میان زبان و فکر و اخلاق، رابطه خاصّی است به گونه ای که با توجّه به کلماتی که بر

زبان جاری می شود می توان اعماق ضمیر انسان را کاوش کرد، و با استفاده از همین رابطه از قدیم ترین ایّام و بویژه امروز، برای پی بردن به نیّات، افکار و اسرار درون اشخاص از بازجویی های ماهرانه و حساب شده استفاده کرده و می کنند.

در این آیه که درباره منافقین آمده چنین می خوانیم: «وَ لَوْ نَشاءُ لَأَرَیْناکَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِیماهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فی لَحْنِ الْقَولِ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ اعْمالَکُمْ؛ اگر بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم، تا آنها را با قیافه هایشان بشناسی (ولی این کار لزومی ندارد) تو می توانی آنها را از سخنانشان بشناسی، و خداوند اعمال همه شما را می داند.»

به گفته «راغب» در «مفردات»، «لحن» به معنی منحرف ساختن سخن از قواعد و سنن خاصّ آن است؛ یا اعرابِ غلطی به آن بدهند و یا از صورت صراحت به کنایه و اشاره بکشانند، و منظور از «لحن القول» در آیه شریفه همین معنی اخیر است، یعنی از کنایه ها و تعبیرات دو پهلو یا موذیانه منافقان می توانی آنها را بشناسی و به اسرار درون آنها پی ببری!

در حدیثی از «ابو سعید خدری» آمده است که می گوید: «لَحْنُ الْقَولِ بُغْضُهمْ عَلِیَّ بْنَ ابیطالِبٍ، وَ کُنَّا نَعْرِفُ الْمُنافِقِینَ عَلی عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ بِبُغْضِهِمْ عَلِیَّ بْنَ ابیطالِبٍ؛ منظور از لحن قول کینه و عداوت علیّ بن ابی طالب علیه السلام است (یعنی یکی از مصداقهای روشن آن، ابراز و دشمنی با آن حضرت می باشد.) و ما منافقان را در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله از کینه توزی آنها با علی علیه السلام می شناختیم.» «۱»

---

(۱). مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۱۰۶، ذیل آیه مورد بحث- مضمون این حدیث را بسیاری

از معاریف اهل سنّت در کتابهای خود نقل کرده اند از جمله «احمد حنبل» در کتاب «فضائل» و «ابن عبد البرّ» در «استیعاب»، و «ذهبی» در «تاریخ اوّل الاسلام» و «ابن اثیر» در «جامع الاصول» و غیر آنها.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۴

در روایات اسلامی بطور گسترده به رابطه این دو اشاره شده است از جمله:

۱- در حدیث معروفی از امام علیّ بن ابی طالب علیه السلام می خوانیم:

«ما اضْمَرَ احَدٌ شَیْئاً الَّا ظَهَرَ فی فَلَتاتِ لِسانِهِ وَ صَفَحاتِ وَجْهِهِ؛ هیچ انسانی چیزی را در درون خود پنهان نمی کند مگر این که در سخنانی که از دهان او می پرد، یا آثاری که در چهره و قیافه او منعکس می گردد، آشکار می شود!» «۱»

این سخن که می تواند یکی از پایه های روانکاوی و روانشناسی را تشکیل دهد گویای این حقیقت است که زبان آیینه تمام نمای روح آدمی است.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: الَانْسانُ لُبُّهُ لِسانُهُ؛ خلاصه وجود انسان در زبان اوست!» «۲»

۳- در حدیث جالب دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «قُلْتُ ارْبَعاً، انْزلَ اللَّهُ تَصْدیقی بِها فی کِتابِهِ، قُلْتُ الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسانِهِ فَاذا تَکَلَّمَ ظَهَرَ، فَانْزَلَ اللَّهُ تَعالی وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فی لَحْنِ الْقَولِ، قُلْتُ فَمَنْ جَهِلَ شَیْئاً عاداهُ، فَانْزَلَ اللَّهُ، بَلْ کَذَّبُوا بِما لَمْ یُحیطُوا بِعِلْمِهِ، وَ قُلْتُ قَیْمَهُ کُلُّ امْرِءٍ ما یُحْسِنُ، فَانْزَلَ اللَّهُ فی قِصَّهِ طالُوتَ انَّ اللَّهَ اصْطفاهُ عَلَیْکمْ وَ زادَهُ بَسْطَهً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ، وَ قُلْتُ الْقَتْلُ یُقِلُّ الْقَتْلَ، فَانْزَلَ اللَّهُ وَ لَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاهٌ یا اولِی الْالْبابِ؛ من چهار سخن (در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله) گفتم و خداوند (این افتخار را

به من داد که) تصـدیق آن را در کتـابش نـازل فرمود؛ من گفتم (شخصیّت) انسـان زیر زبانش نهفته شـده است و هنگامی که سخن بگویـد ظـاهر می شود، خداونـد متعـال در این زمینه چنین نـازل فرمود: آنهـا (منافقان) را از طرز سـخنانشان می شناسـی (وَلَتَعْرِفَنَّهمْ فی لَحْنِ الْقَوْلِ «۳»)؛ من گفتم هر کسـی نسـبت به چیزی جاهل است، دشمن آن است؛ و خداوند نازل فرمود: بلکه آنهـا تکـذیب کردنـد چیزی را که بر آن آگاهی نداشـتند. (بَلْ کَذَّبُوا بِما لَمْ یُحیطُوا بِعِلْمِهِ «۴»)؛ مـن گفتم قیمت هر کسـی به انـدازه کـار خـوبی است که می توانـد انجـام دهـد، و خداونـد در قصه طـالوت چنین نـازل فرمود: خداونـد او را از میـان شـما برگزیده، و او را در علم و توانایی جسمی وسعت بخشیده است. (انَّ اللَّهَ اصْطفاهُ

---

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۲۶.

(۲). بحار، جلد ۷۸، صفحه ۵۶

(۳). سوره محمّد، آیه ۳۰.

(۴). سوره یونس، آیه ۳۹.

عَلَیْکمْ وَ زادَهُ بَسْطةً فِی الْعِلمِ وَالْجِسْمِ «۱»

)؛ من گفتم کشتن سبب می شود که کشتن کم شود (قصاص سبب کاهش آدم کشی است.)، خداوند چنین نازل فرمود: برای شمـا در قصـاص حیـات و زنـدگی است ای صاحبـان عقـل!» (وَ لَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاةٌ یا اولِی الْاَلْبابِ «۲») «۳» ۴- در حدیث دیگری از همان حضـرت آمـده است: یُسْـتَدَلُّ عَلی عَقْلِ کُلِّ امْرِءٍ بِما یَجْری عَلی لِسانِهِ؛ آنچه بر زبان هر کس جاری می شود، دلیل بر میزان عقل اوست!» «۴»

باز از همان امام بزرگوار علیه السـلام جمله گویا و پر معنی دیگری در این زمینه وارد شـده است آنجا که می فرماید: «ایَّاکَ وَ الْکَلامَ

فی مالا تَعْرِفُ طَریقَتَهُ وَ لا تَعْلَمُ حَقیقَتَهُ فَانَّ قَوْلَکَ یَدُلُّ عَلی عَقْلِکَ وَ عبادَتُکَ تُنْبِؤُ عَنْ مَعْرِفَتِکَ؛ بر حذر باش از این که درباره چیزی سخن بگویی که راه و رسم آن را نمی دانی و از حقیقت آن آگاه نیستی، زیرا گفتار تو دلیل بر میزان عقل توست، و چگونگی عبادت تو از میزان معرفت تو خبر می دهد!» «۵»

کوتاه سخن این که، اهمّیّت زبان و نقش بسیار حسّاس و مؤثّر آن در ساخت شخصیّت بشر و جامعه انسانی بقدری زیاد است که بر هیچ کس پوشیده نیست؛ به همین دلیل، در آیات و روایات اسلامی بازتاب گسترده ای دارد و آنچه در بالا آمد تنها بخشی از آن بود.

بدیهی است نعمتهای بزرگ الهی سرمایه عظیمی هستند که خطرات و آفات آن نیز به همان اندازه عظیم است؛ کوهها هر چه عظیم تر و بلندتر باشند برکات و آثار آنها بیشتر است؛ ولی به همان نسبت، سقوط از آنها نیز خطرناک تر می باشد.

معروف است: «در کنار کوههای بلند درّه های عمیق وجود دارد» و به همین ترتیب در کنار نعمتهای بزرگ خطرات بزرگی نهفته شده است. نیروی اتم اگر در مسیر سازندگی قرار گیرد دنیایی را می تواند آباد کند، و اگر مبدّل به بمبهای ویرانگر شود قادر است در مدّت کوتاهی جهان را به ویرانی کشاند و از همین جا دریچه ای به سوی آفات زبان می گشاییم.

***

---

(۱). سوره بقره، آیه ۲۴۷.

(۲). سوره بقره، آیه ۱۷۹.

(۳). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۸۳.

(۴ و ۵). غرر الحکم.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۶

آفات اللّسان (خطرات زبان)

همان گونه که در بالا اشاره شده به همان نسبت که برکات زبان و آثار

سازنده آن زیاد است، آفات و گناهانی که به وسیله آن انجام می گیرد و آثار مخرّبی که در فرد و جامعه دارد بسیار زیاد می باشد.

محقّق بزرگوار مرحوم «فیض کاشانی» در کتاب «المحجّه البیضاء»، و «غزالی» در «احیاء العلوم» بحث بسیار مشروحی تحت عنوان گناهان زبان ذکر کرده اند، از جمله غزالی بیست نوع انحراف و آفت برای زبان شمرده؛ به این ترتیب:

۱- گفتگو کردن در اموری که به انسان مربوط نیست (و در سرنوشت او اثر مادّی و معنوی ندارد).

۲- بیهوده گویی و پرحرفی

۳- گفتگو در امور گناه آلود مانند وصف مجالس شراب و قمار و زنان آلوده

۴- جدال و مراء (منظور از «جدال» جرّوبحث هایی است که برای تحقیر دیگران انجام می شود، و «مراء» به معنی بحثهایی است که به عنوان اظهار فضل و برتری جویی است.)

۵- خصومت و نزاع و لجاج در کلام

۶- تکلّف در سخن گفتن و تصنّع در سجع و قافیه پردازی و مانند آن

۷- بد زبانی و دشنام

۸- لعن کسی که مستحقّ لعن نیست

۹- غنا و اشعار (منظور اشعاری است که محتوای باطل دارد یا با آهنگ لهوی خوانده می شود.)

۱۰- مزاح و شوخی های رکیک و زشت

۱۱- سخریّه و استهزای دیگران

۱۲- فاش کردن اسرار مردم

۱۳- وعده های دروغین

۱۴- دروغ و خبرهای خلاف گفتن

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۷

۱۵- غیبت کردن

۱۶- سخن چینی (حرف این را برای آن بردن و میان دو نفر یا دو گروه نفاق و آشوب بپا کردن.)

۱۷- نفاق در سخن (که در تعبیرات عربی به چنین کسان ذو اللِّسانین گفته می شود؛ مثلًا، در پیش رو چیزی بگوید و

در پشت سر چیز دیگر.)

۱۸- مدح نا به جا و ستایش از کسانی که شایسته ستایش نیستند

۱۹- نسنجیده و بی مطالعه سخن گفتن که غالباً توأم با خطاها و خلافها است

۲۰- سؤال از مسائل پیچیده ای که درک آن خارج از توان فکری سؤال کننده است

دقت و بررسی نشان می دهد که آفات زبان منحصر به آنچه در بالا آمده نیست هر چند بخش مهمّی از آن را تشکیل می دهد؛ و شاید نظر مرحوم فیض کاشانی و غزالی نیز احصاء تمام گناهان زبان نبوده است؛ به همین دلیل، موارد دیگری را می یابیم که می توان بر آن بیست مورد افزود، مانند موارد دهگانه زیر:

۱- تهمت زدن

۲- شهادت به باطل

۳- خودستایی

۴- نشر شایعات بی اساس و اکاذیب، و اشاعه فحشاء، هرچند به عنوان ذکر احتمال باشد.

۵- خشونت در سخن و بی ادبی در کلام

۶- اصرار بی جا (مانند اصرار بنی اسرائیل در مورد گاوی که مأمور به ذبح آن بودند.)

۷- ایذاء دیگران با گفتار، و به اصطلاح نیش زبان زدن

۸- مذمّت کسی که سزاوار مذمّت نیست

۹- کفران و ناسپاسی با زبان

۱۰- تبلیغ باطل و تشویق بر گناه و امر به منکر و نهی از معروف

شاید نیاز به توضیح نباشد که آنچه در بالا آمد نیز تمام گناهان زبان را تشکیل نمی دهد بلکه موارد سی گانه فوق، قسمت عمده آن است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۸

ولی ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که بعضی در این زمینه افراط کرده اند، و گاه برای بالا بردن عدد گناهان زبان،

گناهانی که مربوط به زبان نیست، جزء گناهان زبان شمرده اند؛ مانند: اظهار فقر

و ناداری، و بدعت و بدعتگذاری در دین، و تفسیر به رأی، و جاسوسی و امثال این امور که هر یک گناه مستقلّی است؛ و گاه ممکن است با زبان یا قلم و گاه با اعمال دیگر انجام شود؛ و قرار دادن اینها در زمره گناهان ویژه زبان، زیاد مناسب به نظر نمی رسد؛ زیرا اگر بخواهیم این گونه محاسبه کنیم تمام گناهان و همه رذائل اخلاقی مانند، ریا، حسد، تکبّر، قتل نفس و زنا، همه اینها را به نوعی می توان با زبان مرتبط کرد.

گاه نیز آمده اند یکی از آفات زبان را شاخه شاخه کرده اند و هر کدام را عنوان مستقلّی شمرده اند، مانند تندی سخن با استاد، تندی سخن با پدر و مادر، صدا زدن به نامهای زشت و مانند اینها.

به هر حال، بهتر است در اینجا مانند همه جای دیگر از افراط و تفریط بپرهیزیم هر چند تقسیمات، تغییر مهمّی در اصل بحث ایجاد نمی کند.

***

اصول کلّی برای دفع خطرات زبان

اشاره

حال که روشن شد زبان در عین این که یکی از بزرگترین نعمتهای پروردگار است تا چه اندازه خطرناک می تواند باشد تا آنجا که سرچشمه گناهان بی شمار می گردد، و خرمن سعادت انسان را به آتش می کشد، باید به فکر بود که با رعایت کدام اصول می توان این خطر بزرگ را بر طرف کرد یا به حدّ اقل رسانید؟

از روایات اسلامی و کلمات بزرگان اخلاق و رهروان سیر و سلوک الی اللّه اموری استفاده می شود که ما آنها را به عنوان اصول کلّی برای مبارزه با آفات زبان می آوریم:

۱- توجّه جدّی به خطرات زبان!

برای پرهیز از خطرات هر موجود خطرناک قبل از هر چیز توجّه کامل به خطرات آن

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۹

لازم است، هر روز که انسان از خواب بیدار می شود باید به خودش توصیه کند که باید مراقب خطرات زبانش باشد زیرا این عضو می تواند تو را به اوج سعادت برساند و یا بر خاک ذلّت و شقاوت بنشاند؛ اگر غافل شوی همچون حیوان درّنده غافلگیری، تو را می درد.

این معنی بطرز زیبائی در روایات اسلامی وارد شده است.

در حدیثی از «سعید بن جبیر» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

«اذا اصْبَحَ ابْنُ آدَمَ اصْبَحَتِ الْاعْضاءُ کُلَّها تَسْتَکْفِی اللِّسانُ انّی تَقُولُ اتَّقِ اللّهَ فِینا فَانَّکَ انْ اسْتَقِمْتَ اسْتَقَمْنا وَ انْ اعْوَجَجْتَ اعْوَجَجْنا؛ هنگامی که فرزندان آدم صبح می کنند تمام اعضای بدن به زبان هشدار می دهند و می گویند تقوای الهی را در مورد ما مراعات کن، چرا که اگر تو به راه راست بروی ما نیز به راه راست می رویم و اگر تو به راه کج بروی ما نیز به

راه کج می رویم!» «۱»

در حدیث دیگری از امام علیّ ابن الحسین علیه السلام آمده است: «انَّ لِسانَ ابْنِ آدَمَ یُشْرِفُ عَلی جَمیعِ جَوارِحِهِ کُلَّ صَباحٍ فَیَقُولُ کَیْفَ اصْبَحْتُمْ؟! فَیَقولُونَ بِخَیْرٍ انْ تَرَکْتَنا وَ یَقُولُونَ اللَّهَ اللَّهَ فینا، وَ یُناشِدُونَهُ وِ یَقُولُونَ انَّما نُثابُ وَ نُعاقَبُ بِکَ؛ زبان انسان هر روز صبح به تمام اعضاء بدن نظر می افکند و می گوید: صبح شما چگونه است؟ می گویند خوب است اگر تو ما را به حال خود واگذاری! (سپس اضافه می کنند) خدا را، خدا را، رعایت حال ما را بکن، و به او قسم می دهند و می گویند ما به واسطه تو مشمول ثواب یا عقاب واقع می شویم!» «۲»

۲- سکوت

در بحثهای گذشته گفتار مشروحی درباره اهمّیّت سکوت داشتیم و روایات زیادی در مورد اهمّیّت سکوت نقل شده و در آیات قرآن اشارات پر معنایی درباره سکوت دیدیم؛ این به خاطر آن است که هر قدر انسان کمتر سخن بگوید لغزشهای او کمتر است،

---

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۳.

(۲). کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۵، حدیث ۱۳.

و هر قدر بیشتر سکوت کند سلامت او بیشتر خواهد بود.

اضافه بر این، ممارست بر سکوت سبب می شود که انسان زبانش را در اختیار خود بگیرد، و از طغیان و سرکشی آن بکاهد و به این ترتیب به جائی می رسد که جز حق نگوید و جز به رضای خداوند سخن نراند.

باید توجّه داشت که مراد از سکوت، سکوت مطلق نیست- زیرا بسیاری از مسائل مهمّ زندگی اعم از معنوی و مادّی و اطاعات و عبادات و نشر علوم و فضائل و اصلاح در میان مردم، از طریق

سخن گفتن است- بلکه منظور از قِلّهُ الکلام (کم سخن گفتن) یا به تعبیر دیگر، خاموشی، در برابر سخنان فساد انگیز یا مشکوک و بی محتوا و مانند آن است.

به همین دلیل، در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

مَنْ کَثُرَ کَلامُهُ کَثُرَ خَطَؤُهُ، وَ مَنْ کَثُر خَطَؤُهُ قَلَّ حَیاؤُهُ، وَ مَنْ قَلَّ حَیاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ ماتَ قَلْبُهُ، وَ مَنْ ماتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النّارَ؛ کسی که سخن بسیار بگوید خطا و لغزش او فراوان می شود؛ و کسی که خطا و لغزشش فراوان گردد، حیاء او کم می شود؛ و کسی که حیائش کم شود، پرهیزگاری اش کم می شود؛ و کسی که ورعش کم شود، قلبش می میرد؛ و کسی که قلبش بمیرد، داخل آتش دوزخ می شود!» «۱»

همین مضمون با تعبیر فشرده تری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است «۲».

در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «الْکَلامُ کَالدَّواءِ قَلیلُهُ یَنْفَعُ وَ کَثِیرُهُ قاتِلٌ؛ سخن مانند دارو است، اندکش مفید و کثیرش قاتل است!» «۳»

۳- حفظ زبان

(نخست اندیشه کردن سپس گفتار)

اگر انسان پیش از آن که شروع به سخن گفتن کند در محتوا و انگیزه و نتیجه سخنان خود کمی بیندیشد، بسیاری از لغزشهای زبان و گناهان، از او دور می شود. آری! بی مطالعه سخن گفتن است که انسان را در انواع گناهان که از این عضو مخصوص سرچشمه می گیرد، غوطه ور می سازد!

---

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۴۹.

(۲). محجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۶.

(۳). غرر الحکم، شماره ۲۱۸۲.

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «انَّ

لِسانَ الْمُؤْمِنِ وَراءَ قَلْبِهِ، فَاذا ارادَ انْ يَتَكَلَّمَ بِشَىءٍ تَدَبَّرَهُ بِقَلْبِهِ، ثُمَّ امْضاهُ بِلسانِهِ، وَانَّ لِسانَ الْمُنافِقِ امامَ قَلْبِهِ، فَاذا هَمَّ بِشَىءٍ امْضاهُ بِلِسانِهِ وَ لَمْ يَتَدَبَّرْهُ بِقَلْبِهِ؛ زبان انسان با ایمان در پشت قلب او قرار دارد، هنگامی که اراده سخن گفتن کند، نخست در آن می اندیشد، سپس با زبانش آن را امضا می کند؛ ولی زبان منافق در جلو قلب اوست، هنگامی که تصمیم به گفتن چیزی بگیرد نحست آن را با زبانش امضا می کند و در آن نمی اندیشد!» «۱»

همین مضمون با کمی تفاوت در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه در کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است.

و در تعبیر دیگری از امام حسن عسکری علیه السلام چنین می خوانیم: قَلْبُ الْاحْمَقِ فی فَمِهِ وَ فَمُ الْحَكِيمِ فی قَلْبِهِ؛ قلب نادان در دهان اوست، و دهان دانا در دل او!» «۲»

بدیهی است مراد از قلب در این جا همان عقل و فکر است، و بودن زبان در جلو قلب، یا در عقب آن، کنایه از تفکّر و اندیشه درباره محتوای سخن یا عدم آن است.

راستی چه می شد اگر همیشه ما پیش از آن که سخن را آغاز کنیم فکر خود را به کار می گرفتیم و درباره انگیزه ها و نتیجه ها و محتوای سخنان خود می اندیشیدیم که آیا این سخن بیهوده است یا زیانبار یا هتک حرمت مؤمن یا حمایت از ظالم و مانند آن، یا این که سخنی است برای خدا، و در طریق امر به معروف و نهی از منکر و حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم، و مورد رضای حق و سبب خوشنودی بندگان خدا!

این سخن را با حدیثی از امیر مؤمنان علی

علیه السلام که جامع همه مباحث بالا است و بر دل انسان نور و صفا می پاشد پایان می دهیم، فرمود: «انْ احْبَبْتَ سَلامَهَ نَفْسِکَ وَسَتْرَ مَعایِبِکَ فَاقْلِلْ کَلامَکَ وَاکْثِرْ صَمْتَکَ، یَتَوَفَّرْ فِکْرُکَ و یَسْتَنِرْ قَلْبُکَ؛ اگر دوست داری از سلامت نفس برخوردار شوی و عیوب و کاستیهایت پوشیده بماند، کمتر سخن بگوی و بیشتر خاموش باش تا فکرت قوی، و قلبت نورانی گردد!» «۳»

این بود خلاصه نقش زبان در تهذیب نفس و پاکی اخلاق و اصول کلّی مربوط به

---

(۱). المحجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۵.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۷۴.

(۳). تصنیف غرر الحکم، صفحه ۲۱۶، شماره ۴۲۵۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۲

حفظ زبان؛ البتّه، درباره جزئیات هر یک از انحرافات و گناهان زبان مانند غیبت و تهمت و دروغ و سخن چینی و نشر اکاذیب و اشاعه فحشاء و غیر آن بحثهای مشروحی داریم که به خواست خدا در جلد دوم این کتاب که پس از پایان بحثهای کلّی درباره اصول اخلاقی وارد آن می شویم، خواهد آمد.

خودشناسی و خداشناسی

اشاره

یکی دیگر از گامهای نخستین در راه اصلاح نفس و تهذیب اخلاق و پرورش ملکات والای انسانی، خود شناسی است.

چگونه ممکن است انسان به کمال نفسانی برسد و عیوب خود را اصلاح کند و رذائل اخلاقی را از خود دور سازد در حالی که خویشتن را آن گونه که هست نشناخته باشد!

آیا بیمار تا از بیماری خود آگاه نگردد به سراغ طبیب می رود؟

آیا کسی که راه خود را در سفر گم کرده، تا از گمراهی خویش با خبر نشود به جستجوی دلیل راه بر می خیزد؟

آیا انسان تا از وجود دشمن در اطراف خانه اش

با خبر نشود، اسباب دفاع را آماده می سازد؟

به یقین پاسخ تمام این سؤالها منفی است، همین گونه آن کس که خود را نشناسد و از کاستیها و عیوب خویش با خبر نشود، به دنبال اصلاح خویش و بهره گیری از طبیبان مسیحا نفس روحانی، نخواهد رفت.

با این اشاره به اصل مطلب باز می گردیم، و رابطه خودشناسی و تهذیب نفس و همچنین رابطه خداشناسی و تهذیب نفس را مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- رابطه خود شناسی و تهذیب نفس

چگونه خودشناسی سبب تهذیب نفوس می شود؟ دلیل آن روشن است زیرا:

اوّلًا: انسان از طریق خود شناسی به کرامت نفس و عظمت این خلقت بزرگ الهی و

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۳

اهمّیّت روح آدمی که پرتوی از انوار الهی و نفحه ای از نفحات ربّانی است پی می برد؛ آری! درک می کند که این گوهر گرانبها را نباید به ثمن و بهای ناچیز فروخت و به آسانی از دست داد!

تنها کسانی خود را آلوده رذائل اخلاق می کنند و گوهر پاک روح انسانی را به فساد و نابودی می کشانند که از عظمت آن بی خبرند.

ثانیاً: انسان با شناخت خویشتن به خطرات هوای نفس و انگیزه های شهوت و تضادّ آنها با سعادت او پی می برد، و برای مقابله با آنها آماده می شود.

بدیهی است کسی که خود را نشناسد از وجود این انگیزه ها بی خبر می ماند و شبیه کسی است که گرداگرد او را دشمن گرفته، امّا او از وجود آنان غافل و بی خبر است؛ طبیعی است که چنین کسی خود را آماده مقابله با دشمن نمی کند و سرانجام ضربات سنگینی از سوی دشمن دریافت می دارد.

ثالثاً: انسان با شناخت نفس خویش به استعدادهای گوناگونی که برای پیشرفت و

ترقی از سوی خداوند در وجود او نهفته شده است پی می برد و تشویق می شود که برای پرورش این استعدادها بکوشد، و آنها را شکوفا سازد؛ گنجهای درون جان خویش را استخراج کند و گوهر خود را هویدا سازد.

کسی که عارف به نفس خویش نیست به انسانی می ماند که در جای جای خانه او گنجهای پر قیمتی نهفته شده ولی او از آنها آگاهی ندارد، ممکن است از گرسنگی و تنگدستی در آن بمیرد، در حالی که در زیر پای او گنجهایی است که هزاران نفر را سیر می کند.

رابعاً: هر یک از مفاسد اخلاقی ریشه هایی در درون جان انسان دارد، با خود شناسی، آن ریشه ها شناخته می شود، و درمان این دردهای جانکاه را آسان می سازد، و به این ترتیب راه وصول به تهذیب را در برابر انسان هموار می کند.

خامساً: از همه مهمتر این که خودشناسی بهترین راه برای خدا شناسی است، و چنان که خواهد آمد، خداشناسی و آگاهی از صفات جلال و جمال حق، قوی ترین عامل برای پرورش ملکات اخلاقی و کمالات انسانی و نجات از پستی و حضیض رذائل و

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۴

رسیدن به اوج قلّه فضائل است.

و اگر به مطالب گذشته این جمله را بیفزاییم که رذائل اخلاقی زندگی انسانی را به تباهی می کشد و جامعه بشری را در بحرانهای سخت گرفتار می سازد، و شهد زندگی را در کام انسانها مبدّل به شرنگ می کند، به اهمّیّت خود شناسی و خودآگاهی برای زندگی انسانها بیشتر پی خواهیم برد.

در کتاب «اعجاز روانکاوی» نوشته «کارْل مِنِیْنگِر» چنین آمده است: «خود آگاهی عبارت از این است که هم از قوای مثبت و مهر

انگیز نهاد خود آگاهی داشته باشیم و هم از نیروهای منفی که موجب نابودی ما می گردد و ما را به خاک سیاه می افکند؛ ندیده گرفتن قوای منفی یا خودداری از اشاره به وجود آنها در خودمان یا دیگران، پایه های زندگی را متزلزل می کند.» «۱»

در کتاب «انسان موجود ناشناخته» جمله ای آمده است که شاهد خوبی برای بحث ما است؛ می گوید: «بدبختانه در تمدّن صنعتی شناخت انسان مورد توجّه قرار نگرفته است، و برنامه زندگی بر وفق ساختمان طبیعی و فطری پایه گذاری نشده است؛ لذا با همه درخشندگی موجب رستگاری نشده است؛ پیشرفت علم به دنبال هیچ طرحی صورت نگرفت و (تقریباً) اتّفاقی بود ... اگر «گالیله» و «نیوتن» و «لاووازیه»، نیروی فکری خود را صرف مطالعه روی جسم و روان آدمی کرده بودند، شاید نمای دنیای، امروز فرقهای زیادی با آنچه امروز است می داشت.» «۲»

و به خاطر این امور است که خداوند یکی از مجازاتهای هوسبازان متمرّد را خود فراموشی قرار داده و به مسلمانان هشدار می دهد که: «وَ لا تَكُونُوا كَالَّذينَ نَسُوا اللَّهَ فَانْساهُمْ انْفُسَهُمْ اولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ؛ همچون کسانی که خدا را فراموش کردند و خداوند به سبب آن، آنها را به خود فراموشی گرفتار ساخت، نباشید! و آنها فاسقان (حقیقی) و گنهکارانند.» «۳»

جمله:

---

(۱). اعجاز روانکاوی، صفحه ۶.

(۲). انسان موجود ناشناخته، صفحه ۲۲.

(۳). سوره حشر، آیه ۱۹.

۲- خود شناسی در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نقل شده اثرات بسیار پر ارزشی برای خودشناسی آمده است، که ما را از هرگونه توضیح بی نیاز می سازد؛ از ۱- در حدیثی

از امیر مؤمنـان علی علیه السـلام می خوانیم: «نـالَ الْفَوْزَ الْاکْبَرِ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَهِ النَّفْسِ؛ کسـی که خود را بشـناسد، به سـعادت و رستگاری بزرگ نایل شده است!» «۱»

۲- و در نقطه مقابـل آن چنین می فرمایـد: «مَنْ لَمْ یَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعُـِدَ عَنْ سَبیـلِ النَّجاهِ وَخَبِطَ فِی الضَّلالِ وَ الْجَهالاتِ؛ کسـی که خود را نشناسد، از طریق نجات دور می شود و در گمراهی و جهل گرفتار می آید!» «۲»

۳- در تعبیر دیگری از همـان امـام همام آمـده است: «الْعارِفُ مَنْ عَرِفَ نَفْسَهُ فَاعْتَقَها وَ نَزَّهَها عَنْ کُلِّ ما یُبَعِّدُها؛ عارف حقیقی کسـی است که خود را بشـناسد، و (از قید و بند اسارت) آزاد سازد، و آن را از هر چیز که او را از سعادت دور می سازد پاک و پاکیزه کند!» «۳»

از این تعبیر بخوبی اسـتفاده می شود که معرفت نفس (خودشناسـی) سـبب آزادی از قیـد و بنـد اسارتهـا و پاکسـازی از رذائل اخلاقی است.

۴- باز حدیث دیگری از همان پیشوای بزرگ علیه السـلام می خوانیم: «اکْثَرُ النَّاسِ مَعْرِفَهً لِنَفْسِهِ اخْوَفُهُمْ لِرَبِّهِ؛ کسی که بیش از همه خود را بشناسد، بیش از همه، خوف پروردگار خواهد داشت!» «۴»

از این حـدیث نیز رابطه نزدیکی میـان احسـاس مسؤولیّت و خوف پروردگـار که سرچشـمه تهـذیب نفس است با خودشناسـی استفاده می شود.

۵- در حـدیث دیگری از همـان حضـرت آمـده اسـت: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جاهَـِدَها؛ وَ مَنْ جَهِـلَ نَفْسَهُ اهْمَلَهـا؛ کسـی که خـود را بشناسد، به جهاد با نفس بر می خیزد و کسی که خود را

---

(۱). غرر الحکم، حدیث ۹۹۶۵.

(۲). غرر الحکم، حدیث ۹۰۳۴.

(۳). غرر الحکم، طبق المیزان، جلد ۶، صفحه ۱۷۳.

(۴). غرر الحکم، حدیث ۳۱۲۶.

نشناسد آن را رها می سازد!» «۱»

مطابق این حدیث پایه اصلی جهاد با نفس که طبق صریح روایات جهاد اکبر نامیده شده، خود شناسی است.

۶- در نهـج البلاـغه در کلمـات قصـار، از همان بزرگوار آمـده است: «مَنْ کَرُمَتْ عَلَیْهِ نَفْسُهُ هانَتْ عَلَیْهِ شَـهَواتُهُ؛ کسـی که (در سایه خود شناسـی) برای خود، کرامت و شخصیّت قائل است، شـهواتش در نظرش خوار و بی مقـدار خواهـد بود (و به آسانی تسلیم هوی و هوس نمی شود)!» «۲»

۷- همان گونه که خودشناسـی پایه مهمّ تهـذیب نفس و تکامل در جنبه های اخلاقی و مسائل دیگر است، جاهل بودن به قدر خویش، سـبب بیگانگی از همه چیز و دوری از خـدا می گردد؛ لذا در حدیث دیگری از امام دهم، امام هادی علیه السـلام می خوانیم: «مَنْ هانَتْ عَلَیْهِ نَفْسُهُ فَلا تَأْمَن شَرَّهُ؛ کسی که نزد خود قدر و قیمتی ندارد، از شرّ او ایمن نباش!» «۳»

از مضـمون آنچه در این بحث آمـد، به روشـنی می توان اسـتفاده کرد، که یکی از پـایه هـای اصـلی پرورش فضائل اخلاقی و تکامل معنوی، خودشناسی و معرفه النّفس است، و تا انسان این مرحله دشوار و این گردنه صعب العبور را پشت سر نگذارد، به هیـچ یـک از مقامـات معنوی نایل نخواهـد شـد؛ به همین دلیل، علمای بزرگ اخلاق تأکیـد و اصـرار زیادی بر این دارنـد که رهروان این راه باید به خود شناسی پردازند، و از این امر حیاتی غافل نشوند.

۳- خود شناسی وسیله خداشناسی است

۳- خود شناسی وسیله خداشناسی است

قرآن مجیـد بـا صـراحت می گویـد: «مـا آیـات آفـاقی و انفسـی (عجائب آفرینش خداونـد در جهان بزرگ و در درون وجود انسان) را به آنها نشان می دهیم تا آشکار گردد که

او حـــــق اســـــت.» (سَـــــنُريهِمْ آياتِنـــــا فِی الْآفـــاقِ وَ فی انْفُسِــــهِمْ حَـــتّی یَتَـــبَیَّنَ لَهُـــمْ انَّهُ الْحَـــقُّ) «۴»

---

(۱). تفسیر المیزان (طبق نقل میزان الحکمه، جلد ۳، مادّه معرفت، صفحه ۱۸۸۱.)

(۲). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۰۹.

(۳). تحف العقول، کلمات قصار امام هادی علیه السلام.

(۴). سوره فصّلت، آیه ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۷

در جای دیگر می فرماید: در درون وجود شما آیات خداست، آیا نمی بینید؟

(وَ فی انْفُسِکُمْ افَلا تُبْصِرُونَ) «۱» بعضی از محقّقان از آیه مربوط به عالم ذر نیز همین استفاده را کرده اند که «معرفه النّفس» پایه «معرفه اللّه» است، آنجا که می فرماید: «وَ اذْ اخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَتَهُمْ وَ اشْهَدَهُمْ عَلی انْفُسِهِمْ الَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی شَهِدْنا؛ به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریّه آنان را برگرفت و آشکار ساخت و آنها را گواه بر خویشتن نمود (و اسرار وجودشان را به آنها نشان داد و فرمود) آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها همگی گفتند: آری گواهی می دهیم!» «۲»

در تفسیر المیزان می خوانیم: «انسان هر قدر متکبّر باشد، و فراهم بودن اسباب زندگی او را به غرور وا دارد، نمی تواند این حقیقت را انکار کند که مالک وجود خویش نیست، و استقلالی در تدبیر خویشتن ندارد، چه این که اگر مالک خویشتن بود، خود را از مرگ و سایر آلام و مصائب زندگی باز می داشت، و اگر مستقل به تدبیر خویش بود، هرگز نیاز به خضوع در مقابل عالم اسباب نداشت ... بنابراین، نیاز ذاتی انسان به پروردگار و مالک مدبّر، جزء حقیقت وجود اوست، و فقر و نیاز بر پیشانی جانش

نوشته شده، این حقیقتی است که هر کس از کمترین شعور انسانی برخوردار باشد به آن اعتراف می کند، و تفاوتی میان عالم و جاهل و صغیر و کبیر، در این مسأله نیست!

«بنابراین، انسان در هر مرحله ای از انسانیّت باشد، به روشنی می بیند که مالک و مدبّر و پروردگاری دارد، چگونه نبیند در حالی که نیاز ذاتی خود را به روشنی می بیند.

«لذا بعضی گفته اند که آیه اشاره به حقیقتی می کند که انسان در زندگی دنیا آن را در می یابد که در همه چیز از شؤون حیات خود، نیازمند است- نیازمند به بیرون وجود خود- پس معنی آیه شریفه این است که ما انسانها را به نیاز و احتیاجشان آگاه ساختیم و آنها به ربوبیّت ما اعتراف کردند.» «۳»

به این ترتیب ثابت می شود که شناخت حقیقت نفس انسان با صفات و ویژگیهایش،

---

(۱). سوره ذاریات، آیه ۲۱.

(۲). سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

(۳). تفسیر المیزان جلد ۸، صفحه ۳۰۷. ذیل آیه مورد بحث (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۸

سبب معرفه اللّه و شناخت خداست.

حدیث معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ؛ هرکس خود را بشناسد پروردگارش را خواهد شناخت.» نیز ناظر به همین است.

این حدیث گاهی به صورت بالا، و گاه به صورت مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ، گاه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و گاه از امیر مؤمنان علی علیه السلام و گاه از صحف ادریس، نقل شده است.

در بحار الانوار از کتاب ادریس پیامبر علیه السلام در صحیفه چهارم که صحیفه معرفت است چنین نقل شده: «مَنْ عَرَفَ الْخَلْقَ عَرَفَ الْخالِقَ، و مَنَ عَرَفَ الرِّزْقَ عَرَفَ الرازِقَ، وَ

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ؛ کسی که مخلوق را بشناسد خالق را می شناسد، و کسی که رزق را بشناسد رازق را می شناسد، و کسی که خود را بشناسد پروردگارش را می شناسد.» «۱»

به هر حال مضمون این حدیث در چند جای از بحار الانوار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا سایر معصومین علیهم السلام یا ادریس پیامبر علیه السلام نقل شده است و همچنین از امام علیّ بن ابی طالب علیه السلام در غرر الحکم. «۲»

علّامه طباطبایی در تفسیر المیزان بعد از ذکر این حدیث شریف می فرماید: «شیعه و سنّی این حدیث را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و این یک حدیث مشهور است. «۳»

***

۴- تفسیرهای هفتگانه برای حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ

برای این حدیث شریف، تفسیرهای گوناگونی گفته شده یا می توان گفت، از جمله:

۱- این حدیث در حقیقت اشاره به «برهان نظم» است، یعنی هرکس شگفتیهای ساختمان روح و جسم خود را بداند و به اسرار و نظامات پیچیده و حیرت انگیز این اعجوبه خلقت پی برد، راهی به خدا به روی او گشوده می شود؛ زیرا این نظم عجیب و

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحه ۴۵۶- در جلد ۵۸ بحار، صفحه ۹۹، و جلد ۶۶، صفحه ۲۹۳، این حدیث به عنوان کلام معصوم علیه السلام و در جلد ۲، صفحه ۳۲ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.

(۲). غرر الحکم، حدیث ۷۹۴۶.

(۳). تفسیر المیزان، جلد ۶، صفحه ۱۶۹ (بحث روانی ذیل آیه ۱۰۵، سوره مائده).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۹

آفرینش شگفت انگیز نمی تواند از غیر مبدأ عالِم و قادری، سرچشمه گرفته باشد.

بنابراین، شناختن خویشتن سبب معرفه

اللّه است.

۲- ممکن است این حدیث اشاره به «برهان وجوب و امکان» باشد، چرا که اگر انسان دقّت در وجود خویش کند می بیند وجودی است از هر نظر وابسته و غیر مستقل، علم و قدرت و توانایی و هوشیاری و سلامت و بالاخره تمام هستی او با شاخ و برگهایش، وجودی است غیر مستقل و نیازمند که بدون اتّکا به یک وجود مستقل و بی نیاز، یک لحظه امکان ادامه بقاءِ او نیست. او به اصطلاح شبیه به معانی حرفیّه است که در ضمن جمله به کار می روند، و در واقع بدون وابستگی معانی اسمیّه، مفهوم و معنی خود را بکلّی از دست می دهند؛ (مثلًا، هنگامی که گفته می شود: «من از خانه به سوی مسجد رفتم» واژه «از» و «تا» بدون تکیه بر «خانه» و «مسجد»، هیچ مفهومی ندارد. بنابراین، معانی اسمیّه است که به معانی حرفیّه مفهوم می بخشد.) و به این ترتیب هر کس خود را با این ویژگی بشناسد خدای خود را خواهد شناخت، چرا که وجود وابسته بدون وجود مستقل غیر ممکن است.

۳- حدیث می تواند اشاره به «برهان علّت و معلول» باشد؛ برای این که انسان هرگاه در وجود خویش کمی دقّت کند می فهمد که روح و جسم او معلول علّت دیگری است که او را در آن زمان و مکان خاص به وجود آورده، هنگامی که به سراغ علّت وجود خویش (فی المثل پدر و مادر) می رود باز آنها را معلول علّت دیگری می بیند، و هنگامی که سلسله این علّت و معلول را پی گیری می کند، به اینجا می رسد که آنها نمی توانند تا بی نهایت پیش بروند چرا که تسلسل لازم می آید و

بطلان تسلسل بر همه دانشمندان مسلّم است. «۱»

بنابراین، باید این سلسله به جایی ختم شود که علّت نخستین و به تعبیر دیگر علّه العلل و واجب الوجود است، هستی اش از درون ذاتش می جوشد و در هستی خود محتاج دیگری نیست. هنگامی که انسان خودش را با این وصف بشناسد به خدای خویش پی می برد.

---

(۱). راجع به تسلسل، برای توضیح بیشتر به کتاب پیام قرآن جلد دوم، صفحه ۶ مراجعه کنید.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۰

۴- این حدیث می تواند اشاره به «برهان فطرت» باشد، یعنی هرگاه انسان به زوایای قلب خود و اعماق روح خود پی ببرد، نور الهی و توحید که در درون فطرت اوست، بر او آشکار می شود، و از «معرفه النّفس» به «معرفه اللّه» می رسد، بی آن که نیازی به دلیل و استدلال داشته باشد.

۵- این حدیث می تواند ناظر به «مسأله صفات خدا» باشد، به این معنی که هرکس خویشتن را با صفات ویژه ممکنات و مخلوقات که در اوست بشناسد، به صفات پروردگار پی خواهد برد؛ از محدودیّت خویش پی به نامحدود بودن حق تعالی می برد؛ چرا که اگر او هم محدود باشد مخلوق است! و از فنای خویش پی به بقای او می برد، چه اگر او هم فانی می شد مخلوق بود نه خالق، و همچنین از نیاز خویش پی به بی نیازی او، و از ضعف خویش پی به قدرت او می برد. این همان است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در نخستین خطبه به آن اشاره کرده، می فرماید: وَ کَمالُ الْاخْلاصِ لَهُ نَفْیُ الصِّفاتِ عَنْهُ لِشَهادَهِ کُلِّ صِفَهٍ انَّها غَیْرُ الْمَوصُوفِ وَ شَهادَهِ کُلِّ مَوْصُوفٍ انَّهُ غَیْرُ الصِّفَهِ؛ نهایت ایمان

خالصانه به خداوند آن است که وی را از صفات ممکنات پیراسته بدانند، چرا که هر صفتی (از صفات مخلوقات) گواهی می دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می دهد غیر از صفت است.» «۱»

۶- مرحوم علّامه مجلسی تفسیر دیگری از بعضی از علما درباره این حدیث نقل می کند و حاصل آن این است که:

«روح انسان یک موجود لطیف لاهوتی است در صفت ناسوتی (یعنی از جهان ماوراء طبیعت است که با صفات عالم طبیعت ظاهر گشته) و از ده طریق دلالت بر یگانگی و ربوبیّت خداوند می کند:

۱- از آنجا که روح مدبّر بدن است می دانیم که جهان هستی مدبّری دارد!

۲- از آنجا که یگانه است دلالت بر یگانگی خالق دارد!

۳- از آنجا که قدرت بر حرکت دادن تن دارد دلیل بر قدرت خداست!

---

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۱

۴- از آنجا که از بدن آگاه است دلیل بر آگاهی خداوند است!

۵- از آنجا که سلطه بر اعضاء دارد دلیل بر سلطه او بر مخلوقات است!

۶- از آنجا که قبل از بدن بوده و بعد از آن نیز خواهد بود دلیل بر ازلیّت و ابدیّت خداست!

۷- از آنجا که انسان از حقیقت نفس آگاه نیست دلیل بر این است که احاطه به کُنه ذات خدا امکان ندارد!

۸- از آنجا که انسان محلّی برای روح در بدن نمی شناسد دلیل بر این است که خدا محلّی ندارد!

۹- از آنجا که روح را نمی توان لمس کرد دلیل بر این است که خداوند لمس کردنی نیست!

۱۰- و از آنجا که روح و نفس آدمی دیده نمی شود دلیل بر این است که

خالق روح قابل رؤيت نيست!» «۱»

۷- تفسير ديگرى كه براى اين حديث به نظر مى رسد اين كه جمله «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» از قبيل تعليق به محال است، يعنى همان گونه كه انسان نمى تواند نفس و روح خود را بشناسد خدا را نيز نمى تواند حقيقتاً بشناسد.

ولى تفسير اخير بعيد به نظر مى رسد و تفسيرهاى قبل مناسبتر است و هيچ مانعى ندارد كه تمام تفسيرهاى بالاّ در مفهوم اين حديث شريف و پر محتوا جمع باشد.

آرى! هركس خود را بشناسد خدا را خواهد شناخت، و خود شناسى راهى است به خدا شناسى و به يقين خداشناسى، مهمترين وسيله تهذيب اخلاق و پاكسازى روح و دل از آلودگيهاى اخلاقى است چرا كه ذات پاكش منبع تمام كمالات و فضائل است و از اينجا روشن مى شود كه يكى از مهمترين گامهاى سير و سلوك و تهذيب نفوس خود شناسى است، ولى خودشناسى موانع زيادى دارد كه در بحث آينده به آن اشاره خواهد شد.

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۵۸، صفحه ۹۹ و ۱۰۰

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۲

۵- موانع خودشناسى

نخستين گام براى درمان بيماريهاى جسمى شناخت بيماريهاست؛ به همين دليل، امروز كه از طريق آزمايشهاى مختلف مى توان به وجود بيماريهاى گوناگون و كمّ و كيف آنها آگاه شد راه درمان آسانتر است، با پرتونگارى و عكس بردارى از شكستگى استخوانها، طبيب جرّاح قدرت مى يابد كه دقيقاً به سراغ محل آسيب ديده برود و به درمان آن بپردازد؛ و با تجزيه دقيق خون و ترشّحات بدن از وجود هرگونه عامل بيمارى آگاه مى شود.

در بيماريهاى روحى و آلودگيهاى اخلاقى نيز مطلب دقيقاً همين گونه است.

تا به كمك طبيبان

مسیحا دم اخلاق و راهنماییهای سودمند رهروان این راه، ریشه های رذائل اخلاقی را در خود نشناسیم چگونه می توان بر درمان آن دست یافت!

ولی بسیاری از مردم را می بینیم که علائم بیماریهای جسمانی خطرناک را نادیده می گیرند چرا که حبّ ذات به آنها اجازه نمی دهد به بیماری مهمّی در خود اعتراف کنند؛ این گریز از واقعیّت غالباً بسیار گران تمام می شود و انسان زمانی مجبور به اعتراف می شود که گاه کار از کار گذشته و کار درمان مشکل یا غیر ممکن شده است!

در بیماریهای اخلاقی نیز مطلب همین گونه است؛ غالباً خود خواهی و حبّ ذات مانع از شناخت صفات رذیله و پذیرفتن عیوب اخلاقی خویش و اعتراف به آن است. بسیار دیده شده که گروهی از مردم در برابر صفات نکوهیده خود در مقام توجیه برمی آیند و خود را فارغ و پیراسته از عیوب و نقائص معرّفی می کنند و با این توجیهات نادرست راه درک واقعیّتها را بر خود می بندند.

خود شناسی و اعتراف به عیوب خویش شجاعت و شهامت و عزم راسخ و اراده آهنین لازم دارد، وگرنه انسان سعی خواهد کرد بر عیوب خویش سرپوش نهد و اگر عیبی از پرده برون افتاد با تردستی آن را برای همه حتّی خودش توجیه نماید!

آری! گاه آشنایی با عیوب خویش وحشتناک است و بسیاری از مردم حاضر نیستند تن به این وحشت بدهند؛ همان گونه که حاضر نیستند به بیماری وحشتناک جسمی خود

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۳

اعتراف کنند ولی این گریز از واقعیّت بسیار گران تمام می شود و انسان باید بهای سنگینی را در برابر آن بپردازد!

به هر حال، مانع اصلی خود شناسی حجاب

و پرده حبّ ذات و خود خواهی و خود برتر بینی است، و تـا این پرده هـا کنـار نرود خودشناسـی ممکن نیست؛ و تا انسان خود شناسی نکند و به نقاط ضعف خویش آگاه نگردد، راه تهذیب اخلاق به روی او بسته خواهد بود.

هشدارهایی که در این زمینه از سوی پیشوایان بزرگ اسلام داده شده گواه زنده این مدّعاست.

در خبری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اذا ارادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَیْراً فَقَّهَهُ فِی الدِّینِ وَ زَهَّدَهُ فِی الدُّنیا وَ بَصَّرَهُ عُیُوبَهُ؛ هنگـامی که خـدا اراده نیکی دربـاره بنـده ای کنـد او را در امور دین آگـاه و در امور دنیا زاهـد و نسـبت به عیوبش آگاه می سازد!» «۱»

حضـرت علی علیه السـلام در گفتـار کوتـاه و پر معنی دیگری می فرمایـد: «جَهْلُ الْمَرْءِ بِعُیُوبِهِ مِنْ اکْبَرِ ذُنُوبِهِ؛ ناآگـاهی انسـان نسبت به عیوبش از بزرگترین گناهان اوست.» «۲»

اکنون این سؤال پیش می آید که چگونه انسان می تواند حجاب خود خواهی را بدَرَد و به عیوب خویش آشنا شود؟

مرحوم فیض کاشانی در این زمینه بحث مفید و راهگشایی دارد؛ می گوید، برای پی بردن به عیوب خویش چهار راه است:

نخست این که: به سـراغ اسـتادی برود که آگـاه از عیوب نفس است و بر خفایـا و آفـات اخلاقی آگاهی دارد، او را حاکم بر نفس خویش سازد و از ارشادات او بهره گیرد، و این در زمان ما کم است!

دوم این که: دوست راستگوی آگاه با ایمانی جستجو کند و او را مراقب خویش سازد تا احوال و افعال او را مورد بررسی دقیق قرار دهد؛ هرگاه اخلاق و افعال ناپسند و عیوب پنهان و آشکاری از او ببیند به او

اطّلاع دهد، همان گونه که بعضی از بزرگان دین

---

(۱). نهج الفصاحه، صفحه ۲۶- شبیه همین معنی از امام صادق علیه السلام در اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۳۰ آمده است.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۱۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۴

می فرمودند: «رَحِمَ اللّهُ امْرَءً اهْدی الَیَّ عُیُوبی؛ خدا رحمت کند کسی که عیوب مرا به من هدیه کند.» «۱» (تعبیر به هدیه تعبیر جالبی است که دلیل بر اهمّیّت فوق العاده این مطلب است) ... ولی این گونه افراد نیز کم اند زیرا دوستان غالباً مداهنه و مجامله می کنند، و بعضی بعکس به خاطر حسد عیوب را بیش از اندازه بزرگ می سازند. به داوود طائی «۲» گفتند: چرا از مردم کناره گیری کردی و با آنها آمیزش نداری؟ گفت: من چه کنم با کسانی که گناهان مرا از من پنهان می کنند!

آری! افراد دیندار شدیداً علاقه داشتند که با استفاده از نصیحت دیگران از عیوبشان آگاه شوند؛ ولی امروز کار ما به جایی رسیده که منفورترین افراد نزد ما کسانی هستند که ما را نصیحت می کنند و از عیوبمان آگاهمان می سازند؛ نه تنها از تذکّرات آنها خوشحال نمی شویم، بلکه به مقابله با آنان بر می خیزیم و می گوییم: تو خود نیز دارای این عیوبی، و چنین و چنان کردی، کینه او را به دل می گیریم، و از نصایح او محروم می مانیم!

طریق سوم آن است که: انسان عیوبش را از زبان دشمنانش بشنود، چرا که دشمنان با دقّت تمام مراقب لغزشها و عیوب انسانند؛ به همین دلیل، گاهی انسان از دشمن کینه توزش بیش از دوست متملّق و چاپلوسش بهره می گیرد.

طریق چهارم این است که: انسان با مردم

معاشرت کند، آنچه را از صفات آنها نکوهیده می بینند در مورد خودش نیز بررسی کند که آیا او نیز دارای این صفات نکوهیده هست یا نیست؟ زیرا مؤمن آیینه و مرآت مؤمن است، و می تواند عیوب خویش را با مشاهده عیوب دیگران ببیند. به عیسی بن مریم علیه السلام گفتند چه کسی تو را ادب آموخت؟

گفت کسی مرا ادب نیاموخت ولی من جهل جاهل را دیدم و در نظر ناپسند آمد و از آن دوری نمودم. (داستان معروف لقمان را که به او گفتند ادب را از که آموختی گفت از بی

---

(۱). این حدیث در کتاب «تحف العقول» در کلمات قصار امام صادق علیه السلام به این صورت نقل شده: أَحَبُّ إِخْوانِی الَیَّ مِنْ اهْدَی الَیَّ عُیُوبی (محبوبترین برادران دینی نزد من کسی است که عیوب مرا به من هدیه کند.)

(۲). داود بن نصیر طائی را از بزرگان فقها و زهّاد و عبّاد قرن دوم هجری شمرده اند و همطراز با ابراهیم ادهم و فضیل دانسته اند؛ (لغتنامه دهخدا).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۵

ادبان تعبیر دیگری از این مطلب است.) «۱»

***

عبادت و نیایش روح را پرورش می دهد

اشاره

گام دیگر برای تهذیب اخلاق، توجّه به عبادات و نیایشهاست.

برای پی بردن به تأثیر عبادت و نیایش در تهذیب نفوس و پرورش فضائل اخلاقی، قبل از هر چیز باید با مفهوم و حقیقت عبادت آشنا شد.

گرچه بحث درباره حقیقت عبادت سخنی مبسوط و گسترده را می طلبد و بزرگان در تفسیر و اخلاق و فقه و حدیث درباره آن سخن بسیار گفته اند، امّا در یک اشاره کوتاه چنین می توان گفت: برای یافتن حقیقت عبادت باید به واژه «عبد» و مفهوم آن که ریشه

اصلی عبادت است توجّه نمود.

«عبـد» از نظر لغت به انسـانی گفته می شود که سـر تـا پا تعلّق به مولا و صاحب خود دارد؛ اراده اش تابع اراده او، و خواسـتش تابع خواست اوست؛ در برابر او خود را مالک چیزی نمی داند و در اطاعت او سستی بخود راه نمی دهد.

بنابراین، عبودیّت اظهار آخرین درجه خضوع در برابر کسـی است که همه چیز از ناحیه اوست، و بخوبی می توان نتیجه گرفت که تنها کسی می تواند «معبود» باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست!

به تعبیر دیگر، و از بُعـد دیگر- «عبودیّت» نهایت اوج تکامل روح یک انسان و قرب او به خداست، و عبودیّت تسـلیم مطلق در برابر ذات پاک اوست؛ عبادت تنها رکوع و سـجود و قیام و قعود نیست، بلکه روح عبادت تسلیم بی قید و شرط در برابر کمال مطلق و ذات بی مثالی است که از هر عیب و نقص مبرّاست.

بـدیهی است چنین عملی بهترین انگیزه توجّه به کمـال مطلق و پرهیز از هرگونه آلودگی و ناپـاکی است؛ چرا که انسـان سـعی می کند خود را به معبود خویش نزدیک و

---

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۱۱۲ تا ۱۱۴ (با تلخیص).

نزدیکتر سازد تا پرتوی از جلال و جمال او در وجودش ظاهر شود که گاه از آن تعبیر به «مظهر صفات خدا شدن» می کنند.

در حـدیثی از امام صادق علیه السـلام می خوانیم: «الْعُبُودِیَّهُ جَوْهَرَهٌ کُنْهُها الرُّبُوبِیَّهُ؛ عبودیّت گوهری است که ربوبیّت در درون آن نهفته شده است.» «۱» اشاره به این که عبد تلاش و کوشش می کند که خود را در صفات شبیه

معبود سازد و پرتوی از صفات جلال و جمال او را در خود منعکس کند، و نیز انسان در سایه عبودیّت به جای می رسد که به اذن پروردگار می تواند در جهان تکوین، تدبیر و تصرّف کند، و صاحب ولایت تکوینیّه شود، همان گونه که آهن سرد و سیاه بر اثر مجاورت با آتش، گرم و سرخ و فروزان می شود؛ این حرارت و نورانیّت از درون ذات او نیست بلکه پرتو ناچیزی از آتش به او افتاده و به این رنگ در آمده است.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و چگونگی تأثیر عبادت را در پرورش فضائل اخلاقی در آیات قرآن بررسی می کنیم.

۱- یا ایُّهَا النّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ الَّذِی خَلَقَکُمْ وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ (سوره بقره، آیه ۲۱)

۲- یا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ (سوره بقره، آیه ۱۸۳)

۳- وَ اقِمِ الصَّلوةَ انَّ الصَّلوةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ (سوره عنکبوت، آیه ۴۵)

۴- انَّ الْانْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً- اذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً- وَ اذا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً- الَّا الْمُصَلِّینَ- الَّذینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ (سوره معارج، آیات ۱۹ تا ۲۴)

۵- خُذْ مِنْ امْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها (سوره توبه، آیه ۱۰۳)

۶- الَّذینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللَّهِ الا بِذِکْرِاللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (سوره رعد، آیه ۲۸)

---

(۱). مصباح الشّریعه، صفحه ۵۳۶ (طبق نقل میزان الحکمه، واژه عبد).

۷- یا ایُّها الَّذینَ آمَنُوا اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوهِ انَّ اللَّهَ مَعَ الصّابِرینَ (سوره بقره، آیه ۱۵۳)

ترجمه:

۱- ای مردم! پروردگار خود را پرستش کنید، آن کس که شما و کسانی را که پیش

از شما بودند آفرید، تا پرهیزگار شوید.

۲- ای کسانی که ایمان آورده اید! روزه بر شما نوشته شده، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد، تا پرهیزگار شوید.

۳- ... و نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می دارد.

۴- به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است- هنگامی که بدی به او رسد بی تابی می کند- و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود (و بخل می ورزد)- مگر نمازگزاران- آنها که نماز را پیوسته به جا می آورند.

۵- از اموال آنها صدقه ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی.

۶- آنان کسانی هستند که ایمان آورده اند، و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد!

۷- ای کسانی که ایمان آورده اید! از صبر (روزه) و نماز کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است!

تفسیر و جمع بندی

در تمام آیاتی که در بالا آمده، رابطه نزدیکی میان «عبادت» و تقوا و پرهیز از گناه و پرورش فضائل اخلاقی دیده می شود و نشان می دهد کسانی که می خواهند به تهذیب نفس راه یابند باید از درِ عبودیّت و پرستش خداوند وارد شوند؛ سالکان راه خدا، و پویندگان طریق خودسازی و تقوا، باید از نیایش و عبادت یاری طلبند و ناخالصیهای وجود خود را در کوره داغ عشق به خدا بسوزانند و از بین ببرند، و مس وجود خود را با کیمیای عبادت زر کنند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۸

در همین راستا، در نخستین آیه، همه انسانها را بدون استثنا مخاطب

ساخته و راه تقوا را این گونه به آنها نشان می دهد؛ می فرماید: «ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیان شما را آفریده پرستش کنید تا پرهیز کار شوید!» (یا ایُّهَا النّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ الَّذِی خَلَقَکُمْ وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ)

تکیه بر آفرینش پیشینیان ممکن است اشاره به این باشد که اعراب جاهلی برای توجیه پرستش بتها، تکیه بر فعل پیشینیان داشتند، آیه فوق می گوید خداوند هم آفریدگار شماست و هم آفریننده پیشینیان است؛ آری! او خالق همه کس و همه چیز و مالک همه کس و همه چیز است؛ و تنها او شایسته عبادت است، نه بتها؛ اگر رو به سوی عبودیّت خالص او آرید، شکوفه های تقوا بر شاخسار جان شما آشکار می شود؛ و این آلودگیهای اخلاقی شما ناشی از عبادت خرافی شماست.

این آیه رابطه نزدیک تقوا و عبادت را بطور مطلق بیان می کند.

*** در حالی که در آیه بعد به رابطه «روزه»- که یکی از عبادات مهم است- و «تقوا» اشاره شده است؛ می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما نوشته شده- همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد- تا پرهیزگار شوید!» (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمْ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ)

هر کس به روشنی در می یابد که به هنگام روزه داشتن، نور و صفای تازه ای در دل احساس می کند، خود را به نیکیها نزدیکتر، و از زشتیها و بدیها دورتر می بیند، حتّی آمارهای مستند نشان می دهد که در ایّام ماه مبارک سطح جرائم در جامعه روزه دار، بسیار پایین می آید، تا آنجا که مأموران انتظامی به اعتراف خودشان در این ماه

به کارهای عقب مانده ماههای دیگر می پردازند!

این امور بخوبی نشان می دهد که هر قدر انسان به عبودیّت خداوند نزدیکتر شود از زشتیها دورتر خواهد شد.

*** در سومین آیه، به رابطه نزدیک «نماز» و پرهیز از گناه و فحشاء و منکر اشاره شده

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۹

است؛ در این آیه شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان یک الگو و اسوه، مخاطب به این خطاب شده است: نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می دارد (وَ اقِمِ الصَّلوةَ انَّ الصَّلوةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ)

«فحشاء و منکرات» مجموعه افعال غیر اخلاقی است، و می دانیم تمام افعال غیر اخلاقی سرچشمه ای از صفات ضدّ ارزشی در درون جان انسان دارد؛ و به تعبیر دیگر، همیشه اخلاق درونی است که در اخلاق برونی اثر می گذارد.

تأثیر نماز در باز داشتن از فحشاء و منکر نیز درست به همین دلیل است؛ زیرا نماز با افعال و اذکار بسیار پر محتوایش، انسان را در جهانی برتر و والاتر- جهان قرب به خدا- وارد می کند؛ و این نزدیکی او را از سرچشمه های اصلی فحشاء و منکر که همان هوای نفس و حبّ افراطی به دنیا است دور می سازد.

به همین دلیل، نمازگزاران واقعی کمتر گِرد گناه می گردند؛ و هر قدر نماز روح و جان و محتوای بیشتری داشته باشد، به همان نسبت انسان از منکرات و زشتیها دورتر می شود و شکوفه های فضائل و اخلاق در درون جانش آشکارتر می گردد.

*** در چهارمین آیه، بعد از اشاره به بعضی از رذائل اخلاقی مانند جزع و بی تابی به هنگام بروز مشکلات، و بخل

به هنگام دست یافتن به خیرات، تنها نمازگزاران را استثنا می کند، و می فرماید: انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است- هنگامی که بدی به او رسد بی تابی می کند- و هنگامی که خوبی به او رسد بخل می ورزد و مانع دیگران می شود- مگر نمازگزاران- آنها که نماز را بطور مرتّب به جا می آورند. (انَّ الْانْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً- اذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً- وَ اذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً- الَّا الْمُصَّلِينَ- الَّذِينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ دائِمُونَ)

این آیات به روشنی ثابت می کند که توجّه به ذات پاک پروردگار و عبادت و نیایش در پاکسازی روح و جان از رذائل اخلاقی مانند بخل و جزع و بی تایی اثر مستقیم دارد.

*** در پنجمین آیه، اشاره به تأثیر مسأله زکات در پاکسازی روح و تزکیه نفس می کند و

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۰

می دانیم زکات در اسلام یکی از عبادات مهم محسوب می شود؛ می فرماید: از اموال آنها صدقه ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی (خُذْ مِنْ امْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها)

تعبیر «تزکّیهم بها» دلیل روشنی بر این حقیقت است که تطهیر و تزکیه نفس به وسیله زکات حاصل می شود، چرا که زکات، رذائلی همچون بخل و دنیاپرستی و حرص و آز را از روح، زائل می کند، و نهال نوعدوستی و سخاوت و حمایت از مستضعفان را در سرزمین دل پرورش می دهد.

روایاتی که در ذیل این آیه نقل شده است نیز این حقیقت را روشنتر می کند:

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ما تَصَدَّقَ احَدُكُمْ بِصَدَقِهِ مِنْ طَيِّبٍ- وَ لا يَقْبَلُ اللَّهُ الَّا الطَّيِّبَ- الَّا اخَذَهَا الرَّحْمانُ

بِيَمينِهِ وَ انْ كـانَتْ تَمْرَةً فَتَربُو مِنْ كَفِّ الرَّحْمـانِ فِى الرَّحْمـانِ حَتَّى تَكَونَ اعْظَمُ مِنَ الْجَبَلِ؛ هيـچ كس از شـما صـدقه اى از مال حلال نمى پردازد- و البتّه خداوند جز حلال قبول نمى كند- مگر اين كه خداوند آن را با دست خود مى گيرد، حتّى اگر يك دانه خرما باشد، سپس در دست خدا نمو مى كند تا بزرگتر از كوه شود!» «۱»

اين حديث كه تشبيه و كنايه پرمعنايى در بردارد اهمّيّت فوق العاده اين عبادت بزرگ، و ارتباط مسـتقيم آن را با خدا و مسائل معنوى روشن مى سازد.

*** در ششـمين آيه، به يكى ديگر از عبادات مهم و معروف، يعنى ذكر خـدا اشاره شـده و از تأثير عميق آن در آرامش دلها، سخن مى گويد؛ مى فرمايد: آنان كسانى هستند كه ايمان آورده اند، و دلهايشان به ياد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشيد با ياد خدا دلها آرامش مى پذيرد! (الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ الا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)

آرامش دل هميشه توأم بـا توكّل بر خـدا، و عـدم وابسـتگى به مادّيـات و عشق به زرق و برق دنيا و آز و طمع و بخل و حسـد است. چرا كه اگر اين صـفات رذيله در دل باشـد، آرامشـى در آن نخواهـد بود. بنابراين، ياد خدا مى تواند اثر عميقى در دور ساختن

---

(۱). صحيح مسلم، جلد ۲، صفحه ۷۰۲ (طبع بيروت).

انسان از اين رذائل داشته باشد، تا شكوفه آرامش بر شاخسار دل آشكار گردد.

به تعبير ديگر، اگر يك نظر اجمالى به ريشه هاى ناآرامى روح و پريشانى خاطر و اضـطرابها و نگرانيها بينـدازيم، مى بينيم همه آنها از رذائل اخلاقى سرچشمه مى گيرد، ولى ياد

خدا آنها را می خشکاند و ناآرامی را به اطمینان و آرامش مبدّل می سازد. «۱»

*** در هفتمین و آخرین آیه، به تأثیر نماز و روزه در تقویت روح انسان اشاره کرده، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از صبر (روزه) و نماز کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است!» (یا ایُّها الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوهِ انَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرینَ)

در بعضی از روایات اسلامی صبر به روزه تفسیر شده است «۲» که یکی از مصداقهای روشن صبر است، و گر نه صبر مفهوم وسیعی دارد که هرگونه استقامت در برابر هوای نفس و وسوسه های شیطان و استقامت در طریق اطاعت پروردگار، و در برابر حوادث ناگوار و مصائب را شامل می شود.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که هرگاه کار مهمّی برای او پیش می آمد نماز می خواند، سپس آیه وَاسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوهِ را تلاوت می فرمود (کانَ علیٌّ اذا احالَهُ امْرٌ فَزِعٌ، قامَ الَی الصَّلَوهِ ثُمَّ تَلا هذِهِ الْآیَهَ وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوهِ) «۳»

اشاره به این که نماز به من نیرو می بخشد.

آری! این عبادتهای مهم فضائلی همچون توکّل و شجاعت و شهامت و صبر و استقامت را در وجود انسان زنده می کند، و از رذائل اخلاقی همچون جبن و ترس، تردید و دو دلی، و اضطراب و نگرانی در برابر حوادث مهم، و دنیا پرستی، دور می سازد؛ و به

---

(۱). برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۱۰، ذیل همین آیه مراجعه فرمایید، که تحلیل روشن و مبسوطی در این زمینه در آنجا آمده است.

(۲). مجمع البیان، جلد ۱، ذیل آیه ۴۵ سوره بقره که مشابه آیه مورد بحث

است؛ و تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۱۶۶، ذیل آیه ۱۵۳، سوره بقره- در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که در ذیل آیه «اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوهِ» فرمود: «الصَّبْرُ هُوَ الصَّوْمُ» (بحار الانوار، جلد ۹۳، صفحه ۲۹۴)

(۳). اصول کافی، طبق نقل المیزان، جلد ۱، صفحه ۱۵۴.

این ترتیب، بخش مهمّی از فضائل اخلاقی را در وجود انسان زنده می کند، همان گونه که بخش قابل توجّهی از رذائل را می میراند.

*** نتیجه:

از آنچه در بالا آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که عبادات اثر بسیار عمیقی از جهات مختلف در تهذیب اخلاق دارند؛ این تأثیر را می توان در چند جهت خلاصه کرد:

۱- توجّه به مبدأ آفرینش و حضور پروردگار در تمام زندگی انسانها سبب می شود که انسان مراقب اعمال و رفتار خویش باشد، و هوای نفس را تا آنجا که می تواند کنترل کند، چرا که عالم محضر خداست، و در محضر خداوند کریم، گناه کردن و راه خلاف پیمودن عین ناسپاسی است.

۲- توجّه به صفات جلال و جمال او که در عبادات و مخصوصاً دعاها آمده است، نیایش کننده را دعوت می کند که پرتوی از آن اوصاف کریمه را در درون روح و جان خود منعکس کند و در مسیر تکامل اخلاقی قرار گیرد.

۳- توجّه به معاد، همان دادگاه بزرگی که همه چیز در آنجا حسابرسی می شود، نیز اثر باز دارنده قوی و نیرومندی برای پاکسازی روح و جسم انسان دارد.

۴- عبادت و نیایش اگر با حضور قلب و آداب آن باشد، صفا و نورانیّت غیر قابل توصیفی می آورد که در برابر آن ظلمات اخلاق رذیله تاب مقاومت ندارد؛

به همین دلیل، انسان پس از یک عبادت آمیخته با حضور قلب، خود را به نیکیها نزدیکتر می بیند.

۵- محتوای عبادات و دعاها مملّو است از آموزشهای اخلاقی و بیان راه و رسم سیر و سلوک الی اللّه، که دقّت در آنها نیز درسهای بزرگی به انسان در این زمینه می دهد.

عاشقان خود سازی و سالکان الی اللّه از طریق عبادت می توانند به هدف والای خود برسند و بدون عبادت و نیایش و مناجات و راز و نیاز با پروردگار مخصوصاً در خلوت و بویژه در سحرگاهان راه به جایی نمی برند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۳

تأثیر عبادات در پالایش روح، در روایات اسلامی

این مسأله در روایات اسلامی بازتاب بسیار وسیع و گسترده ای دارد که به گوشه ای از آن، در ذیل اشاره می شود، و شرح تمام آن در خور کتاب مستقلّی است:

۱- در تمام روایاتی که سخن از فلسفه احکام به میان آمده، اشاره به تأثیر عبادت در تهذیب نفوس و پالایش روح و صفای دل شده است؛ از جمله، در کلمات قصار امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «فَرَضَ اللّٰهُ الْایمانَ تَطْهِیراً مِنَ الشِّرْكِ، وَالصَّلوةَ تَنْزِیهاً عَنِ الْكِبْرِ وَ الزَّكاةَ تَسْبِیباً لِلرِّزْقِ، وَ الصِّیامَ ابتِلاءً لِاخْلاصِ الْخَلْقِ؛ خداوند ایمان را برای تطهیر دل از شرک واجب فرموده، و نماز را برای پاک شدن از تکبر، و زکات را سبب روزی قرار داده، و روزه را وسیله ای برای پرورش اخلاص بندگان ...» «۱»

شبیه همین معنی با مختصر تفاوتی در خطبه معروف بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام دیده می شود آنجا که می فرماید: «فَجَعَلَ اللّٰهُ الْایمانَ تَطْهیراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ، وَ الصَّلوةَ تَنْزِیهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ، وَ الزَّكاةَ تَزْكِیَةً لِلنَّفْسِ وَ نِماءً فِی

الرِّزْقِ، وَ الصِّیامَ تَثْبِیتاً لِلْاخْلاصِ ...؛ خداوند ایمان را سبب پاکسازی شما از شرک قرار داده است و نماز را وسیله ای برای تطهیر قلوب از کبر، و زکات را موجب تزکیه نفس (از بخل و حرص و دنیا پرستی) و نموّ روزی، و روزه را عامل تثبیت خلوص نیّت.» «۲»

۲- در حدیث معروفی که درباره نماز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده، نماز را تشبیه به نهر آب زلال جاری می کند که بر در خانه انسان باشد و همه روز انسان خود را پنج بار در آن شست و شو کند؛ بدیهی است که بر اثر آن، چیزی از آلودگیها در وی باقی نمی ماند؛ این حدیث نیز دلیل روشنی بر این مدّعاست. «۳»

و به همین ترتیب، درباره هر یک از عبادات آثاری ذکر شده که شاهد گویای تأثیر عبادت در تهذیب نفوس انسانی است.

۳- در حدیث دیگری از امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام درباره

---

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله ۲۵۲.

(۲). به کتاب زندگی حضرت فاطمه زهرا (س) مراجعه شود.

(۳). محجّه البیضاء، جلد ۱، صفحه ۳۳۹ (کتاب اسرار الصلاه).

آثار عبادت بطور کلّی چنین می خوانیم: «فَانْ قالَ فَلِمَ تَعَبَّدَهُمْ؟ قِیلَ لِئَلَّا یَکُونُوا ناسِینَ لَذِکْرِهِ وَ لا تارِکِینَ لِادَبِهِ، وَ لا لاهِینَ عَنْ امْرِهِ وَ نَهْیِهِ، اذا کانَ فیهِ صَلاحُهُمْ وَ قِوامُهُمْ، فَلَوْ تُرِکُوا بغَیْرِ تَعَبُّدٍ، لَطالَ عَلَیهِمُ الامَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ؛ اگر کسی بگوید: چرا خداوند به بندگانش دستور عبادات داده (مگر نیاز به عبادت آنها دارد؟) در پاسخ گفته می شود، این به خاطر آن است که یاد خدا را به فراموشی نسپارند،

و ادب را در پیشگاه او ترک نکنند، و از امر و نهی او غافل نشوند، چرا که در آن صلاح و قوام آنها است، و اگر مردم بدون پرستش و عبادت رها شوند، مدّت زیادی بر آنها می گذرد (و از یاد خدا غافل می شوند) لذا دلهای آنها قساوت پیدا می کند.» «۱»

به این ترتیب، روشن می شود که عبادت پروردگار قلب را بیدار، و روح را هشیار می کند، و مایه یاد خداست که آن نیز خمیر مایه اصلاح درون و برون است.

۴- در حدیث دیگری از امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام می خوانیم که در ضمن بر شمردن آثار سازنده نماز می فرماید: «مَع ما فِیهَ مِنَ الْایجابِ وَ الْمُداوَمَهِ عَلی ذِکْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ لِئَلّا یَنْسی الْعَبْدُ سَیِّدَهُ وَ مُدَبِّرَهُ وَ خالِقَهُ، فَیَبْطُرَ وَ یَطْغی وَ یَکُونُ فِی ذِکْرِهِ لِرَبِّهِ وَ قِیامِهِ بَیْنَ یَدَیْهِ زاجِراً لَهُ عَنِ الْمَعاصِیَ وَ مانِعاً لَهُ عَنْ انْواعِ الْفَسادِ؛ علاوه بر این که عبادت، سبب تداوم ذکر خداوند متعال در شب و روز می شود، تا بنده مولی و مدبّر و خالقش را فراموش نکند، و نعمتهای الهی مایه مستی و غرور او نشود، و به طغیان بر نخیزد، و یاد پروردگار و قیام در برابر او، وی را از معاصی باز می دارد و مانع انواع فساد می شود.» «۲»

۵- در حدیث دیگری، از امام صادق علیه السلام در مورد آثار نماز و میزان قبولی آن چنین آمده است: «مَنْ احَبَّ انْ یَعْلَمَ انْ قُبِلَتْ صَلاتُهُ امْ لَمْ تُقْبَلْ فَلْیَنْظُرْ هَلْ مَنَعَتْ صَلاتُهُ عِنَ الفَحشْاءِ وَ الْمُنْکَرِ، فَبِقَدْرِ ما مَنَعَتْهُ قُبِلَتْ؛ هر کس می خواهد بداند آیا نماز او قبول شده

یا نه ببینـد آیا نمازش او را از زشتیها و بدیها باز داشـته است یا نه؟ به همان اندازه که او را باز داشـته نمازش قبول شده است!» «۳»

---

(۱). عیون اخبار الرّضا، مطابق نقل نور الثّقلین، جلد ۱، صفحه ۳۹، حدیث ۳۹.

(۲). وسائل الشّیعه، جلد ۳، صفحه ۴.

(۳). مجمع البیان، جلد ۸، صفحه ۲۸۵، ذیل آیه ۴۵ سوره عنکبوت.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۵

این عبارت با صـراحت و وضوح، روشن می کند که نماز صحیح و کامل رابطه مستقیم و تنگاتنگی با مسایل اخلاقی و دعوت به خوبیهـا و نهی از بـدیها دارد؛ و آنهـا که نمازشـان این اثر را نـدارد، تنهـا به جسم نماز پرداخته انـد؛ و به تعبیر، دیگر نمازی است اسقاط کننده تکلیف نه مورد قبول پروردگار.

۶- در حدیث دیگری از رسول خدا صـلی الله علیه و آله در مورد فلسفه روزه چنین می خوانیم: «انَّ الصَّوْمَ یُمیتُ مُرادَ النَّفْسِ وَ شَهْوَهَ الطَّبْعِ الحَیْوانِیِّ، وَ فیهِ صَفاءُ الْقَلْبِ وَ طَهارَهُ الجَوارِحِ، وَ عَمارَهُ الظَّاهِرِ وَ الْباطِنِ، وَ الُشّکْرُ عَلَی النِّعَمِ، وَ الْاحْسانُ الَی الْفُقَراءِ، وَ زِیادَهُ التَّضَرُّعِ وَ الْخُشُوعِ، وَ الْبُکاءِ وَ جَعْلِ الْالْتِجاءِ الَی اللَّهِ، وَ سَبَبُ انْکِسارِ الْهِمَّهِ، وَ تَخْفِیفِ الْسَّیِئاتِ، وَ تَضْعِیفِ الْحَسَناتِ، وَ فیهِ مِنَ الْفَوائِدِ ما لا یُحْصـی روزه هوای نفس و شـهوت طبیعت حیوانی را می میرانـد (و طغیان آن را فرو می نشاند)، و در آن صفای قلب و پاکی اعضاء، و آبادی بیرون و درون انسان، و شـکر بر نعمتها، و احسان به فقرا، و فزونی تضـرّع و خشوع و گریه است؛ و وسیله ای است برای التجاء به پروردگار، و سبب شکستن دلبستگیها و

کم شدن سیّئات، و فزونی حسنات است؛ و در آن فوائد بیشماری است.» «۱»

در این حدیث چهارده اثر مثبت برای روزه ذکر شده که مجموعه ای از صفات فضیلت و افعال اخلاقی است.

۷- این بحث دامنه دار را با حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم (و کسانی که مایل باشند مطالب بیشتری را در این زمینه بخوانند به «وسائل الشّیعه»، ابواب نخستین هر یک از عبادات، و همچنین به «بحار الانوار» مراجعه کنند.)، فرمود: «دَوامُ الْعِبادَهِ بُرْهانُ الظَّفَرِ بِالسَّعادَهِ؛ استمرار و پی گیری عبادت، دلیلی بر وصول به سعادت است.» «۲»

آری! آنها که می خواهند سعادتمند شوند باید به سراغ نیایش پروردگار بروند!

***

(۱). بحار الانوار، جلد ۹۳، صفحه ۲۵۴.

(۲). غرر الحکم، شماره ۵۱۴۷

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۶

نتیجه:

از روایات بالا و روایات دیگری که در این زمینه در لابه لای کتب معروف روایی وارد شده و به خاطر عدم اطاله سخن از نقل همه آنها چشم پوشیدیم، رابطه بسیار نزدیک عبادت و پاکسازی روح و صفای دل و تهذیب نفوس را روشن می سازد.

مخصوصاً هر قدر عبادت خالصتر و بی ریاتر و آمیخته با حضور قلب و آداب باشد، این تأثیر قوی تر خواهد بود.

این مسأله کاملًا محسوس است که انسان وقتی عبادتی را خالصانه و مخلصانه و با حضور قلب انجام می دهد، بعد از آن نورانیّت و صفای دیگری در قلب و جان خود احساس می کند، میل او به خوبیها بیشتر می شود و تنّفر او از بدیها افزون می گردد؛ خود را به خدا نزدیکتر می بیند و روح خضوع و تواضع و عبودیّت و تسلیم در برابر حق را در خود زنده می بیند.

این نکته قابل

توجّه است که همه عبادات یک اثر مشترک دارند و هر کدام یک تأثیر ویژه، اثر مشترک همه آنها پرورش روح خضوع و اخلاص و تسلیم در مقابل حق، و بیداری و هوشیاری و ترک غفلت است.

و اثر ویژه هر کدام متناسب آن عبادت است؛ نماز نهی از فحشاء و منکر می کند، و روزه اراده را قوی و هوای نفس را تحت کنترل نیروی عقل در می آورد؛ حج، انسان را از تمام رزق و برق های زندگی و تعلّقات حیات دور می سازد، و زکات، بخل و حرص و دنیا پرستی را کم می کند.

ذکر خدا مایه آرامش دل است؛ و هر یک از اذکار، انسان را متوجّه یکی از صفات جلال و جمال خدا می کند، و او را به هماهنگی با حق تشویق می نماید.

به این ترتیب، کسی که همه این عبادات را به جا می آورد، هم از اثرات عامّ آن بهره می گیرد و هم از تأثیرات ویژه آنها استفاده می کند؛ و می تواند فضایل اخلاقی را در پرتو آنها در وجود خود پرورش دهد؛ بنابراین، عبادت و نیایش ما در برابر پروردگار، یکی از گامهای مؤثّر خود سازی ماست، مشروط بر این که با روح و فلسفه عبادت آشنا باشیم و تنها به جسم آن قناعت نکنیم! البتّه، درباره ذکر خدا به خاطر اهمّیّت فوق العاده آن بحث

جداگانه ای خواهیم داشت.

***

یاد خدا و پرورش روح

اشاره

علمای اخلاق به پیروی از قرآن مجید و روایات اسلامی اهمّیّت فوق العاده ای برای ذکر به عنوان یکی از شاخه های مهمّ عبادت در پاکسازی روح و جان و بیداری و آگاهی و تهذیب نفس قائل هستند؛ و برای هر مرحله از مراحل

سیر و سلوک، اذکاری ذکر کرده اند؛ مثلًا، در مرحله توبه، توجّه به ذکر «یا غَفّارُ» و در مرحله محاسبه نفس «یا حَسیبُ» و در مرحله جلب رحمتهای الیه «یا رَحْمانُ) و «یا رَحْیمُ» امثال آن.

این اذکار به تناسب حالاتی است که انسان دارد و مسیرهائی که می پیماید؛ ولی به عنوان ذکر مطلق که در هر حالی خوب است، نه به عنوان قصد ورود.

آری! ذکر خدا از بزرگترین عبادات و بهترین حسنات است و در برابر تهاجم وسوسه های نفس و نفوذ شیطان به انسان مصونیّت می بخشد.

پرده های خودخواهی و غرور را که بزرگترین دشمن سعادت انسان است می درد، او را از خواب غفلت بیدار می کند و از خطراتی که سعادت وی را تهدید می کند آگاه می سازد.

ذکر خدا مانند دانه های حیاتبخش باران است که بر سرزمین روح و قلب انسان می بارد و انواع بذرهای فضیلت و تقوا را شکوفا و بارور می سازد، و هر اندازه درباره اهمّیّت این عبادت سخن گفته شود باز کم است.

با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و اهمّیّت ذکر اللَّه را در آن جستجو می کنیم:

۱- الَّذینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلوبُهُمْ بِذِکْرِاللَّهِ الا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (سوره رعد، آیه ۲۸)

۲- اقِمِ الصَّلوةَ انَّ الصَّلَوةَ تَنْهی عَنِ الْفَحشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَلَذِکْرُ اللَّهِ اکْبَرُ (سوره عنکبوت، آیه ۴۵)

۳- انَّنِی انَا اللَّهُ لا الهَ الَّا انَا فَاعْبُدْنی وَ اقِمِ الصَّلَوةَ لِذِکْرِی (سوره طه، آیه ۱۴)

۴- اذْهَبْ انْتَ وَاخُوکَ بِآیاتی وَ لا تَنِیا فی ذِکْرِی (سوره طه، آیه ۴۲)

۵- وَ مَنْ اعْرَضَ عَنْ ذِکْری فَانَّ لَهُ مَعیشَةً ضَنْکا (سوره طه، آیه ۱۲۴)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۸

۶- وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدوهِ

وَ الْعَشِیِّ یُریدُونَ وَجْهَهُ وَ لاتَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُریدُ زینَهَ الْحَیوهِ الدُّنیا وَ لا تُطِعْ مَن اغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَکانَ امْرُهُ فُرُطاً (سوره کهف، آیه ۲۸)

۷- فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّی عَنْ ذِکْرِنا وَ لَمْ یُرِدْ الّا الْحَیوهَ الدُّنیا (سوره نجم، آیه ۲۹)

۸- یا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثیراً وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَهً وَ اصیلًا- هُوَ الَّذی یُصَلّی عَلَیْکُمْ وَ مَلائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُماتِ الَی النُّورِ وَ کانَ بِالْمُؤْمِنینَ رَحیماً (سوره احزاب، آیات ۴۱ تا ۴۳)

۹- انَّما یُریدُ الشَّیْطانُ انْ یُوْقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَهَ وَ الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلوهِ (سوره مائده، آیه ۹۱)

۱۰- رِجالٌ لاتُلْهِیهِمْ تِجارَهٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ (سوره نور، آیه ۳۷)

ترجمه:

۱- (هدایت یافتگان) کسانی هستند که ایمان آورده اند و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است؛ آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد!

۲- نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می دارد و یاد خدا مهمتر است!

۳- (ای موسی!) من «اللّه» هستم، معبودی جز من نیست! مرا بپرست و نماز را برای یاد من بپا دار

۴- (اکنون) تو و برادرت با آیات من بروید و در یاد من کوتاهی نکنید!

۵- و هرکس از یاد من روی گردان شود زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت!

۶- با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند و تنها رضای او را می طلبند و هرگز به خاطر زیورهای دنیا چشمان خود را از آنها برمگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن، همانها که از

هوای نفس پیروی کردند و کارهایشان افراطی است!

۷- از کسی که از یاد ما روی می گرداند و جز زندگی مادّی دنیا را نمی طلبد اعراض کن!

۸- ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید- و صبح و شام او را تسبیح گویید!-

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۹

او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد، و فرشتگان او (نیز برای شما تقاضای رحمت می کنند)، تا شما را از ظلمات (جهل و شرک و گناه) به سوی نور (ایمان و علم تقوا) رهنمون گردد، او نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است.

۹- شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد!

۱۰- مردانی (آنها کسانی هستند) که هیچ تجارت و معامله ای آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، سخن از تأثیر یاد خدا در آرامش دلها است؛ آرامشی که می تواند انسان را از لغزشها برهاند و به فضائل اخلاقی بیاراید؛ می فرماید: آنها (هدایت یافتگان) کسانی هستند که ایمان آورده اند و دلهایشان به ذکر خدا مطمئن و آرام است.» (الَّذینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللَّهِ)

سپس همین معنی را به صورت یک قاعده کلّی بیان کرده، می افزاید: «آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد!» (الا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)

این آرامش فوق العاده به خاطر آن است که نگرانیها گاه به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در پیش دارد؛ مثلًا، از احتمال زوال نعمتها یا گرفتاری در چنگال بیماری و درماندگی و

ناتوانی و مانند آن ناشی می شود، و گاه گذشته تاریک زندگی، فکر او را به خود مشغول می دارد، و نیز دنیاپرستی و دلباختگی نسبت به دنیا، سوء ظن ها و توهّمها و ترس و وحشت از مرگ، هر یک از اینها می تواند عاملی برای نگرانی و سلب آرامش انسان شود.

بخل و حسد و حرص و طمع و مانند آنها نیز از عوامل نگرانی انسان است.

یاد خدا، همان خداوندی که جواد و کریم و رحمان و رحیم و خالق و رازق و بخشنده و بنده نواز است- خداوندی که حلّ هر مشکلی در بربر قدرتش آسان، و هر امر پیچیده ای در برابر اراده اش ساده است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۰

آری! یاد چنین پروردگار مایه آرامش دلها و سبب پرورش فضائل اخلاقی است. این نکته قابل توجّه است که نفس مطمئنّه همان نفسی است که مخاطب به خطاب «يَا ايَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعی الی رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِی فِی عِبادِی وَادْخُلِی جَنَّتِی؛ ای نفس مطمئنه! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، پس در سلک بندگانم درآی و در بهشتم وارد شو!» «۱»

*** در دومین آیه، بعد از بیان این نکته که نماز انسان را از زشتیها و منکرات باز می دارد (انَّ الصَّلَوةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ) می فرماید: «ذکر خدا از نماز هم بالاتر است!» (وَ لَذِکْرُ اللَّهِ اکْبَرُ)

آری! یاد خدا روح نماز است، و روح شریفترین بخش وجود می باشد؛ اگر نماز سبب ترک فحشاء و منکر می شود نیز به خاطر همین ذکر اللَّه است؛ زیرا یاد خدا انسان را به یاد نعتمهای

او می اندازد که تمام وجود انسان در آن غرق است، و یاد آوری این نعمتها انسان را از نافرمانی بخشنده نعمت، باز می دارد و از گناه شرمنده می کند.

از سوی دیگر، او را به یـاد روز قیـامت و دادگاه عـدل الهی می انـدازد؛ خود را در برابر دادگاه بزرگ حق می بینـد و پرونـده اعمـال خویش را در آنجـا حاضـر، و مـأموران مجـازات را آمـاده مجـازات بـدکاران، و فرشـتگان رحمت را آماده پـذیرائی از بندگان خوب خدا در بهشت برین مشاهده می کند؛ و این عامل دیگری برای ترک عصیان و ترک کارهای ضدّ اخلاق است.

بعضی از مفسّران گفته اند: جمله «وَ لَذِکْرُ اللَّهِ اکْبَرُ» اشاره به این است که ذکر خدا برترین اعمال و عبادات بندگان است.

این احتمال نیز داده شـده است که منظور از «ذکر اللّه» در اینجا یادی است که خدا از بنده اش می کند (در برابر یادی که بنده از خدا دارد.) «۲» و این یـاد خـدا او را به درجات عالیه عبودیّت و بنـدگی سوق می دهـد و از هر چیز برتر و والاتر است؛ ولی احتمال اوّل با معنی

---

(۱). سوره فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

(۲). المحجّه البیضا، جلد ۲، صفحه ۲۶۶.

آیه تناسب بیشتری دارد.

*** در سومین آیه، سـخن از نخستین وحی الهی به موسـی بن عمران است که در سرزمین طور و وادی ایمن، از کنار درختی این پیام الهی را شـنید: من خدا هسـتم! معبودی جز من نیست، مرا پرستش کن، نماز را برپا دار تا به یاد من باشی!» (انَّنِی انَا اللَّهُ لا الهَ الَّا انَا فَاعْبُدْنی وَ اقِمِ الصَّلَوهَ لِذِکْری)

در اینجا، در حقیقت، فلسفه

اصلی نماز ذکر خدا شمرده شده است، و در نخستین وحی الهی به موسی علیه السلام توجّه به ذکر اللَّه گوشزد شده و این به خاطر اهمّیّت فوق العاده ذکر است، بخصوص این که مسأله نماز و ذکر اللَّه بلافاصله بعد از بحث توحید ذکر شده است.

*** در چهارمین آیه، مخاطب موسی و برادرش هارون هستند، در آن زمان که فرمان نبوّت موسی علیه السلام صادر شده، و مأمور می شوند برای مبارزه با فرعون آماده گردند، می فرماید: تو و برادرت با آیات من (کتاب آسمانی و معجزات) به سوی فرعون بروید، و در ذکر من کوتاهی و سستی نکنید! (اذْهَبْ انْتَ وَاخُوکَ بِآیاتی وَ لا تَنِیا فی ذِکْری)

دستور به ذکر خدا آن هم بدون سستی به هنگام مبارزه با طغیانگری همچون فرعون، بسیار پرمعنی است؛ این امر نشان می دهد که ذکر خداوند تا چه اندازه در قدرت و قوّت و شجاعت و شهامت انسان اثر دارد، و به او نیرو و توان برای مبارزه می بخشد که در این هنگام به آن دستور داده شده است.

در تفسیر «فی ظِلال» می خوانیم که در توضیح این آیه می گوید: «خداوند به موسی و هارون گفت که ذکر و یاد من، وسیله کار شما، و اسلحه برنده، و تکیه گاهی است که می توانید به آن متّکی شوید!» «۱»

بعضی از مفسّران «ذکر» را در این آیه به معنی ابلاغ دعوت نبوّت و بعضی به معنی مطلق امر و فرمان، و بعضی به معنی یاد خدا گرفته اند، در حالی که هیچ منافاتی بین این

---

(۱). «فی ظلال القرآن»، جلد ۵، صفحه ۴۷۴.

امور نیست، و ممکن است

همه در مفهوم جامع آیه جمع باشد.

بـدیهی است هنگـامی که پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله به یـاد خـدا باشـد و از یـاد او نیرو و توان بگیرد، در ابلاغ رسالت و اطاعت فرمان او نیز قوی تر و کوشاتر خواهد بود.

*** در پنجمیـن آیـه، بعضـی از آثـار ترک ذکر خـدا بیـان شـده اسـت؛ می فرمایـد: «و هرکس از یـاد من روی گردان شـود، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا محشور می کنیم!» (وَ مَنْ اعْرَضَ عَنْ ذِکْری فَانَّ لَهُ مَعیشَهً ضَنْکا وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ اعْمی

عذاب دنیوی آنها، تنگی معیشت، و عذاب اخروی آنها، نابینا بودن در محشر است!

گـاه تنگی معیشت به خـاطر این است که انسـان در آمـد کمی دارد، و گاه به خاطر آن است که با داشـتن درآمـد هنگفت، به خاطر بخل و حرص و آز و طمع، صـحنه زنـدگی بر او تنگ می شود؛ مایل نیست درِ خانه اش باز باشد و دیگران از زندگانی او استفاده کنند، و حاضر نیست محرومان را در زندگی خود شریک سازد؛ و به فرموده علی علیه السلام:

«ثروتمنـدان بخیل همچون فقیران زنـدگی می کننـد و هماننـد اغنیا و ثروتمنـدان حساب پس می دهند» (یَعیْشُ فِی الدُّنْیا عَیْشَ الْفُقَراءِ وَ یُحاسَبُ فِی الْآخِرَهِ حِسابَ الْأَغْنِیاءِ) «۱» غالب ثروتمندان از خدا بی خبر حریصند و این حرص و آز همیشه آنها را در التهاب و نگرانی و ناراحتی نگه می دارد، به گونه ای که از اموال سرشار خود، بهره کافی توأم با آرامش نمی برند.

امّا چرا در قیامت نابینا محشور می شود؟ ممکن است به این دلیل باشد که حوادث آن جهان هماهنگی کاملی با حوادث این

جهان دارد؛ غافلان از ذکر خدا چشمهای خود را بر حقایق این جهان بسته، و آیات حق را که از در و دیوار این جهان نمایان است نادیده گرفته اند؛ به همین، دلیل در قیامت نابینا وارد عرصه محشر می شوند.

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۱۱۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۳

ذکر خدا چگونه است؟

در بسیاری از روایات اسلامی ذکر خدا، به معنی «حج» و در بعضی به معنی ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام تفسیر شده است؛ بدیهی است هر کدام از اینها مصداق مهمّی از مصادیق مفهوم وسیع ذکر خداست؛ حج، مجموعه ای است از یاد خدا، و ولایت امیر مؤمنان، بنده خاصّ خدا نیز انسان را به یاد خدا می اندازد.

*** ششمین آیه، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کرده و او را از پیروی کسانی که قلبشان از ذکر خدا غافل است، بر حذر می دارد، و به همراهی کسانی که صبح و شام به یاد خدا هستند، دعوت می کند؛ می فرماید: «با کسانی باش که پروردگار خود را هر صبح و شام می خوانند و تنها ذات او را می طلبند؛ هرگز چشمان خود را به خاطر زینتهای دنیا از آنها برمگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد ما غافل ساخته ایم، اطاعت مکن! همانها که پیروی از هوای نفس کردند و کارهایشان افراطی است! (وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدوهِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیْدُونَ وَجْهَهُ وَ لاتَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زینَهَ الْحَیَوهِ الدُّنیا وَ لاتُطِعْ مَنْ اغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَکانَ امْرُهُ فُرُطاً)

بدیهی است خداوند بی دلیل کسی را به مجازات غفلت از یاد حق، گرفتار نمی کند؛ این مجازات از

آنِ کسانی است که به دشمنی با حق برخاسته اند؛ و از سر لجاج و کبر و غرور، یا تعصّب کورکورانه، با حق دشمنی دارند.

بنـابراین، منظور از اغفـال قلب، مسلّط سـاختن غفلت از یاد خـدا بر آن به خاطر کیفر اعمالشان است؛ و به همین دلیل، به هیچ وجه مستلزم جبر نیست.

این گروه از غافلان، پیرو هـوای نفسند؛ و اعمالشـان آلوده به افراط و تفریط است؛ به همین دلیـل، در پایـان آیه می فرمایـد: (وَاتَّبَعَ هَواهُ وَکانَ امْرُهُ فُرُطاً)

از این آیه بخوبی می توان نتیجه گرفت که غافل شـدن از یاد خدا در اخلاق انسان اثر می گذارد، و او را به وادی هواپرستی و افراط می کشاند.

آری! روح انسان را یا «خدا» پر می کند و یا «هوی که جمع میان این دو ممکن نیست.

هوا پرستی سرچشمه غفلت از خدا و خلق خداست؛ هوا پرستی عامل بیگانگی از همه

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۴

اصول اخلاقی است؛ و سرانجام، هوا پرستی انسان را در خویشتن فرو می برد، و از همه چیز غافل می کند.

یک انسان هوا پرست جز به اشباع شهوات خویش نمی اندیشد؛ رحم و مروّت و ایثار و فداکاری برای او مفهوم ندارد.

*** در هفتمین آیه، باز روی سـخن به پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله است؛ و او را از آنها که از یاد خـدا بیگانه اند، برحذر می دارد؛ می فرمایـد: «از کسـانی کـه از یـاد مـا روی برگردانـده انـد و جز زنـدگی دنیـا را نمی خواهنـد و نمی جوینـد، روی بگردان! (فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَولّی عَنْ ذِکْرِنا وَ لَمْ یُرِدْ الَّا الْحَیَوةَ الدُّنْیا)

در تفسیر «ذکر خدا» در این آیه، بعضی گفته اند منظور قرآن است، و بعضی آن را اشاره به

دلائل عقلی و منطقی می دانند، و بعضـی اشاره به ایمان، ولی ظاهر این است که ذکر خدا مفهوم گسترده ای دارد که همه این امور، و مانند آن را شامل می شود.

بعضـی چنین پنداشـته انـد که این آیه دعوت به ترک جهاد می کند، و لذا گفته اند به وسـیله آیات جهاد، نسخ شده است، در حـالی که نسـخی در کـار نیست، بلکه منظور بی اعتنـایی و ترک همنشـینی نسـبت به غافلان از ذکر خـداست؛ و این کار هیچ گونه منافاتی با مسأله جهاد در شرایط خاصّش ندارد.

در این آیه، رابطه «دنیا پرستی» و «ترک ذکر خداونـد» بخوبی روشن است؛ و به این ترتیب آثار ذکر خدا را در پرورش فضائل اخلاقی، و آثار ترک آن را در پیدایش رذائل روشن می سازد.

*** در هشـتمین آیه، روی سـخن به تمام مؤمنان است، و همه آنان را به سوی ذکر خـدا دعوت می کند، و آن را با خروج از ظلمات و پیوستن به نور مرتبط می سازد؛ می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسـیار یاد کنید، و صـبح و شام او را تسبیح گویید!- او کسـی است که بر شما درود و رحمت می فرسـتد و فرشـتگان او (نیز برای شـما) تقاضای رحمت می کنند، تا شما را از ظلمات جهل و شرک و گناه به سوی نور (ایمان و توحید و

تقوا) رهنمون گردد؛ و او نسبت به مؤمنان مهربان است!» (یا ایُّها الَّذینَ آمَنُوا اذْکُرُوْا اللَّهَ ذِکْراً کَثیراً وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَهً وَ اصیلًا- هُوَ الَّذی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَ مَلائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُماتِ الَی النُّوْرِ وَ کانَ بِالْمُؤْمِنینَ رَحیماً)

قابل توجّه این که، بعد از امر به مؤمنان در

مورد ذکر اللّه آن هم به صورت وسیع و گسترده، و همچنین دستور به تسبیح ذات پاک او، هر صبح و شام، خبر از درود و رحمت خداوند و دعای فرشتگان می دهد، و نتیجه آن را خروج از ظلمتها به سوی روشنائی ذکر می کند؛ آیا این همان چیزی نیست که ما به دنبال آن هستیم که ذکر خدا اثر عمیقی در زدودن تاریکیهای رذائل اخلاق از درون جان انسان دارد و او را تدریجاً به فضائل اخلاقی آراسته می کند؟

در تفسیر المیزان آمده است که آیه اخیر در واقع به منزله بیان علّت دستور «ذکر کثیر» است که در آیات قبل آمده است؛ و این سخن گواه بر مطلبی است که در بالا ذکر کردیم. «۱»

در این که منظور از ذکر کثیر چیست؟ تفسیرهای مختلفی ذکر شده است:

بعضی گفته اند: منظور این است که خدا را هرگز فراموش نکند.

بعضی گفته اند: منظور ذکر اسماء و صفات حسنی است.

و بعضی طبق روایتی آن را به معنی تسبیحات اربعه را سی بار تکرار کردن، و یا تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام گفته اند.

ابن عبّاس می گوید: هر دستوری که خدا مقرّر فرموده، حدّ و حدودی دارد، و به هنگام عذر، ساقط می شود، جز ذکر خدا که نه محدود است، نه عذری برای ترک آن وجود دارد!

به هر حال، ذکر کثیر مفهوم وسیعی دارد که همه آنچه در بالا آمد در آن جمع است.

و در این که منظور از «ظلمات» و «نور»، در ذیل این آیات چیست؟ نیز تفسیرهای متعدّدی کرده اند؛ گاه به خروج از تاریکی کفر به سوی ایمان، و گاه به خروج از ظلمات جهان مادّه به نور روحانیّت و معنویّت،

و گاه به خروج از ظلمات معصیت به نور اطاعت،

---

(۱). تفسیر المیزان، جلد ۱۶، صفحه ۳۲۹ ذیل آیه مورد بحث.

تفسیر شده است.

ولی معلوم است که اینها منافاتی با هم ندارند.

اضافه بر این، خروج از ظلمات رذائل اخلاق به سوی فضائل اخلاق را نیز شامل می شود که از مهمترین آثار ذکر خداست.

*** در نهمین آیه، سخن از عواقب آلودگی به شراب و قمار به میان آمده است؛ می فرماید: «شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما عداوت ایجاد کند، و شما را از ذکر خدا و نماز باز دارد (با این همه زیان و فساد) آیا خودداری خواهید کرد!» (انَّما یُریدُ الشَّیْطانُ انْ یُوْقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلوةِ فَهَلْ انْتُمْ مُنْتَهُونَ)

در این آیه سه مفسده مهم برای شراب و قمار ذکر شده: پیدایش عداوت و دشمنی؛ و باز داشتن از ذکر خدا؛ و از نماز؛ از این تعبیر بخوبی روشن می شود که ذکر خدا همچون نماز و همانند دوستی و محبّت در میان مردم سرمایه مهمّی است که از دست دادن آن ضایعه بزرگی محسوب می شود.

اضافه بر این، می توان از لحن آیه چنین استفاده کرد که میان «ترک ذکر خدا و نماز» و «پیدایش عداوت و بغض و مفاسد اخلاقی دیگر» رابطه ای وجود دارد؛ و این همان است که ما در جستجوی آن هستیم.

*** در دهمین و آخرین آیه که بعد از آیه معروف نور (آیه ۳۵ سوره نور) آمده است، سخن از مردان بزرگی است که در بیوت رفیعی که مرکز انوار الهی است

جای دارند؛ درباره ویژگیهای آنها چنین می فرماید: «این (نور الهی) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد). خانه هایی که نام خدا در آن برده می شود و صبح و شام در آن تسبیح می گویند؛ کسانی که هیچ تجارت و معامله ای آنان را از یاد خدا، و بر پا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند» (فی بُیُوتٍ اذِنَ اللَّهُ انْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فیها بِالْغُدُوِّ وَ

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۷

الْاصالِ- رِجالٌ لاتُلْهیهِمْ تِجارَهٌ وَ لابَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ اقَامِ الصَّلوهِ وَ ایتاءِ الزَّکوهِ)

به این ترتیب، نخستین ویژگی مردانی که پاسداران نور الهی هستند این است که سرگرمیهای زندگی دنیا و امور مادّی آنها را از یاد خدا غافل نمی کند؛ آری! یاد خداست که آنها را به این افتخار بزرگ مفتخر کرده است؛ سپس به ویژگیهای دیگر آنها، مانند بر پا داشتن نماز و اداء زکات اشاره می کند.

نتیجه:

از آنچه در آیات بالاـ آمد، و آیات دیگر قرآن که از ذکر همه آنها به خاطر اختصار صرف نظر کردیم، بخوبی استفاده می شود که ذکر خدا مایه آرامش دل؛ نهی از فحشاء و منکر؛ و قدرت و قوّت در مقابل دشمن؛ ترک بخل و حرص و دنیا پرستی و رذائل دیگر اخلاقی می شود.

رهروان راه حق، سالکان الی اللّه، و تمام کسانی که به خود سازی و تهذیب نفس مشغولند، باید از این کیمیای سعادت و اکسیر خوشبختی غافل نشوند؛ و بدانند آنچه به آنها در این مسیر پر فراز و نشیب و مملوّ از خطرات و پرتگاهها،

هوشیاری و قدرت و قوّت می دهد، همان یاد خداست که به صورت مستمر در آید، و جزء برنامه حیات انسان شود.

رابطه یاد خدا با تهذیب نفوس در احادیث اسلامی

اهمّیّت ذکر اللَّه در احادیث اسلامی بیش از آن است که در این مختصر بگنجد؛ آنچه ما به دنبال آن هستیم این است که یاد خدا را به عنوان یکی از عوامل تهذیب نفس و پرورش فضائل اخلاقی، و سازندگی روح انسان، مورد بررسی قرار دهیم؛ در این زمینه نیز روایات زیادی در منابع معروف اسلامی از معصومین علیهم السلام نقل شده است، که گلچینی از آن را در ذیل ملاحظه می کنید:

۱- در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ عَمَّرَ قَلْبَهَ بِدَوامِ الذِّكْرِ حَسُنَتْ افْعالُهُ فِی السِّرِّ وَ الْجَهْرِ؛ هر کس قلب خود را با یاد پیوسته الهی آبادان کند، اعمال

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۸

او در پنهان و آشکار نیکو می شود.» «۱» این حدیث شریف با صراحت تمام این رابطه را روشن می سازد.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام می خوانیم: «مُداوَمَةُ الذِّكْرِ قُوْتُ الأَرْواحِ وَ مِفتاحُ الصَّلاحِ؛ تداوم یاد خدا غذای روح و کلید رستگاری است.» «۲»

۳- در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام آمده است: «اصْلُ صَلاحِ الْقَلْبِ اشْتِغالُهُ بِذِكْرِاللّهِ؛ ریشه اصلاح قلب (و تهذیب نفس) اشتغال به یاد خداست!» «۳»

۴- باز در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام می خوانیم: «ذِكْرُ اللَّهِ دَواءُ اعْلالِ النُّفُوْسِ؛ یاد خدا داروی بیماریهای جانها است!» «۴»

۵- و نیز از همان بزرگوار علیه السلام می خوانیم: «ذِكْرُ اللَّهِ رَأْسُ مالِ كُلِّ مُؤمِنٍ، و رِبْحُهُ السَّلامَةُ مِنَ الشَّیْطانِ؛ یاد خدا سرمایه کلّ فرد با ایمان است و سود آن

حفظ از وسوسه های شیطان (و خلق و خوهای شیطانی) است!» «۵»

۶- باز از همان امام بزرگ علیه السلام نقل شده است که فرمود: «الذِّکْرُ جَلاءُ الْبَصائِرِ وَ نُوْرُ السَّرائِرِ؛ ذکر خدا مایه روشنی چشم دل و نور درون است!» «۶»

۷- و نیز از همان پیشوای متّقیان علیه السلام می خوانیم: «مَنْ ذَکَرَ اللَّهَ سُبْحانَهُ احْیَی اللَّهُ قَلْبَهُ وَ نَوَّرَ عَقْلَهُ وَ لُبَّهُ؛ هرکس یاد خداوند سبحان کند، دلش را زنده می کند، و عقل و خرد او را نورانی می سازد!» «۷»

۸- و نیز از همان امام بزرگوار آمده است که فرمود: «اسْتَدیمُوا الذِّکْرَ فَانَّهُ یُنیرُ الْقَلْبَ، وَ هُوَ افْضَلُ الْعِبادَهِ؛ پیوسته به یاد خدا باشید که قلب را نورانی، و دل را صفا می بخشد و برترین عبادات است!» «۸»

۹- در «میزان الحکمه» از امام امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که فرمود: «اذْکُرُوا اللَّهَ

---

(۱). تصنیف درر الحکم، صفحه ۱۸۹، شماره ۳۶۵۸.

(۲). همان مدرک، شماره ۳۶۶۱.

(۳). همان مدرک، صفحه ۱۸۸، شماره ۳۶۰۸.

(۴). همان مدرک، صفحه ۱۸۸، شماره ۳۶۱۹.

(۵). همان مدرک، شماره ۳۶۲۱.

(۶). همان مدرک، صفحه ۱۸۹، حدیث ۳۶۳۱.

(۷). همان مدرک، شماره ۳۶۴۵.

(۸). همان مدرک، حدیث ۳۶۵۴.

ذِکْراً خالِصاً تَحْیُوا بِهِ افْضَلَ الحَیاهِ وَ تَسْلُکُوا بِهِ طُرُقَ النَّجاهِ؛ خدا را خالصانه یاد کنید تا برترین حیات برای شما حاصل گردد، و نیز به وسیله آن، راه نجات را بپیمایید!» «۱»

۱۰- در نهج البلاغه از همان حضرت علیه السلام نقل شده است که در وصیّت معروفش به فرزند گرامی اش امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: «اوصیکَ بِتَقْوَی اللَّهِ یا بُنَیَّ! وَ لُزُومِ امْرِهِ وَ عِمارَهِ

قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ؛ فرزندم! تو را به تقوای الهی و التزام به او امر او، و آباد ساختن قلبت با ذکر خدا، توصیه و سفارش می کنم!» «۲»

۱۱- در «غرر الحکم» از مولی الموحّدین امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده است که فرمود: «ذِکْرُ اللَّهِ مَطْرَدَةٌ لِلشَّیْطانِ؛ یاد خدا شیطان را از شما طرد می کند.»

۱۲- به عنوان حسن ختام، این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، هر چند روایات در این زمینه بیش از آن است که در این مختصر بگنجد؛ فرمود: «ذِکْرُ اللَّهِ شِفاءُ الْقُلُوبِ؛ ذکر خدا موجب شفای دلها است!» «۳»

از مجموع آنچه در احادیث دوازده گانه بالا آمد، بخوبی می توان استفاده کرد که رابطه بسیار نزدیکی میان «یاد خدا» (ذکر اللّه) و «تهذیب نفوس» است؛ قلب را نورانی می کند؛ بیماریهایی همچون کبر و غرور و غفلت و بخل و حسد را از دل دور می سازد؛ شیطان را طرد می کند؛ و دل را صیقل می دهد.

به گفته بعضی از علمای بزرگ اخلاق، دل و جان انسان جایگاهی است که هرگز نمی تواند خالی بماند؛ اگر ذکر خدا آن را پر کند، وسوسه های شیطانی از آن دور می شود، و اگر خالی از یاد خدا باشد جولانگاه لشکر شیطان و وسوسه های او خواهد شد.

از سوی دیگر، می دانیم که ذات پاک خداوند منبع کلّ کمالات است، یاد او سبب می شود، که انسان هر روز به منبع کمال مطلق نزدیک و نزدیکتر گردد، و از رذائل اخلاقی که پایه همه آنها را کاستیها و فقدان کمال تشکیل می دهد، دور می سازد.

بنابراین، راهیان این راه باید ذکر خدا را به عنوان برنده ترین سلاح،

راهوارترین مرکب، و پرفروغترین چراغ، با خود داشته باشند، تا این راه صعب العبور را بسرعت

---

(۱). میزان الحکمه، جلد ۲، چاپ جدید، صفحه ۹۶۹.

(۲). نهج البلاغه، نامه ۳۱.

(۳). کنز العمّال، حدیث ۱۷۵۱.

پشت سر بگذارند و جادّه خود را به سوی کمالات انسانی و ملکات فاضله اخلاقی، نورانی و هموار سازند.

در پایان این بحث ذکر سه نکته لازم به نظر می رسد:

۱- حقیقت ذکر چیست؟

به گفته «راغب» در «مفردات» ذکر دو معنی دارد؛ گاه به معنی حضور چیزی در ذهن (یادآوری) و گاه به معنی حفظ و نگاهداری معارف و اعتقاداتِ حق در درون جان است.

بزرگان اخلاق گفته اند: «ذکر خدا» تنها این نیست که نام خدا را بر زبان بیاوریم و مکرّر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوئیم؛ بلکه منظور آن است که با تمام قلب، متوجّه او و عظمتش باشیم، و او را همه جا حاضر و ناظر بدانیم.

بی شک چنین ذکری سرچشمه حرکت به سوی نیکیها و خوبیها است، و می تواند میان انسان و گناه و رذائل اخلاقی سدّ محکمی ایجاد کند.

به همین دلیل، در حدیثی می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: سه چیز است که این امّت طاقت آن را ندارند (و از هرکسی ساخته نیست): مواسات با برادران دینی، در مال؛ و دادن حقّ مردم؛ و ذکر خدا در هر حال؛ سپس افزود: «وَ لَیْسَ هُوَ سُبْحانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لا اِلهَ الَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ اکْبَرُ وَلکِنْ اذا وَرَدَ عَلی ما یَحْرُمُ عَلَیْهِ خافَ اللَّهَ عزَّوَجَلَّ عِنْدَهُ وَ تَتْرُکَهُ؛ ذکر تنها گفتن سُبْحانَ اللَّهِ و الْحَمْدُ لِلَّهِ

و لا الهَ الَّا اللَّهُ و اللَّهُ اکْبَرُ نیست، بلکه هنگامی که زمینه های حرام فراهم گردد، از خدا بترسد و آن را ترک گوید.» «۱»

شبیه همین معنی با مختصر تفاوتی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است. «۲»

در حدیث دیگری از حضرت علی علیه السلام می خوانیم: «الذِّکْرُ ذِکْرانِ: ذِکْرٌ عِنْدَ الْمُصیبَهِ حَسَنٌ جَمِیلٌ وَ افْضَلُ مِنْ ذلِکَ ذِکْرُ اللَّهِ عِنْدَ ماحَرَّمَ اللَّهُ عَلَیْکَ فَیَکُونَ ذالِکَ حاجِزاً؛ ذکر بر دو گونه است: یاد خدا کردن به هنگام مصیبت (و شکیبایی نمودن) زیبا و جالب است، و از آن برتر، آن است که خدا را در برابر گناهان یاد کنی، و میان تو و حرام سدّی ایجاد نماید!» «۳»

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۱۵۱، حدیث ۴.

(۲). همان مدرک، حدیث ۵ و ۶.

(۳). بحار، جلد ۷۵، صفحه ۵۵.

از آنچه در بالا آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که ذکر اللّه واقعی ذکری است که در اعماق وجود انسان اثر بگذارد، و در جهت گیریهای فکری و عملی او تأثیر کند، و روح و جان انسان را پرورش دهد و به راه خدا دعوت کند.

آن کس که ذکر خدا می گوید و راه شیطان را می پوید، در واقع ذاکر صادق و خالص نیست؛ به همین دلیل، در حدیثی از امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«مَنْ ذَکَرَاللَّهَ وَ لَمْ یَسْتَبِقْ الی لِقائِهِ فَقَدْ اسْتَهْزَءَ بِنَفْسِهِ؛ کسی که ذکرخدا بگوید و به سوی لقای او سبقت نجوید (و اعمال نیکی برای رستاخیز فراهم نسازد) خود را به سخریّه گرفته است!» «۱»

۲- مراتب ذکر

بزرگان اخلاق برای ذکر، مراتب

و مراحلی ذکر کرده اند:

نخستین مرحله: ذکر لفظی است که انسان نام خدا و اوصاف جلال و جمال او و اسماء حُسنایش را بر زبان جاری کند، بی آن که توجّهی به مفاهیم و محتوای آن داشته باشد؛ مانند بسیاری از نمازگزاران که بی توجّه به معانی نماز، الفاظی را بر زبان جاری می سازند.

درست است که این گونه ذکر، بی اثر نیست، چرا که اوّلًا مقدّمه ای است برای رسیدن به مراحل بالاتر و ثانیاً همیشه با یک مفهوم و توجّه اجمالی آمیخته است، زیرا شخص نمازگزار اجمالًا می داند رو به خدا ایستاده و برای خدا نماز می خواند، هرچند مفاهیم آن را به تفصیل نداند؛ ولی به یقین این ذکر کم ارزش است، و تأثیر چندانی در تربیت نفوس و تهذیب اخلاق ندارد.

مرحله دوم: ذکر معنوی است، و آن این است که انسان در حالی که مشغول ذکر لفظی است به معانی آن نیز توجّه کند؛ بدیهی است که توجّه به معانی و مفاهیم اذکار بویژه اگر متوجّه تفاوت این مفاهیم و خصوصیّت هر یک از آنها باشد، عمق بیشتری به ذکر می بخشد و آثار فزونتری در تربیت انسان دارد؛ و انسان با تداوم چنین ذکری آثار آن را در خود احساس می کند.

---

(۱). بحار، جلد ۷۵، صفحه ۳۵۶، حدیث ۱۱.

مرحله سوم: ذکر قلبی است، و در تفسیر آن گفته اند: ذکر قلبی آن است که توجّه به پروردگار، نخست از دل بجوشد، و سپس بر زبان جاری گردد؛ مثلًا، هنگام دقّت و مطالعه در آثار خداوند در جهان آفرینش و مشاهده نظم عجیب کائنات و ظرافت فوق العاده آنان به یاد عظمت خدا

افتـد و بگوید: «الْعَظَمَهُ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ؛ عظمت از آنِ خداوند یکتا و قاهر است!» این ذکری است که از درون دل جوشـیده و بیانگر حالتی در درون جان انسان است.

گاه انسان یک نوع حضور معنوی در جان خود مشاهـده می کنـد، و بی آن که واسطه ای در میان باشـد، به ذکر یاسُبُّوحُ و یا قُدُّوسُ و یا اذکاری همچون سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ لا الهَ الَّا انْتَ مترنّم می شود.

این اذکـار قلبیّه، تـأثیر فوق العـاده ای در تهـذیب نفس و پرورش فضایل اخلاقی دارد، و هماننـد ذکر فرشـتگان است که وقتی اعجوبه عالم آفرینش یعنی «آدم» را با علم وسیع و گسترده اش درباره اسـماء الهی مشاهده کردند، عرضه داشـتند: «سُبْحانَکَ لاعِلْمَ لَنـا الَّا مـا عَلَّمْتَنـا انَّکَ انْتَ الْعَلِیمُ الْحَکیمُ؛ بـار الهـا! منزّهی تو، چیزی جز آنچه به مـا تعلیم داده ای نمی دانیم و تو دانا و حکیمی!» «۱»

در قرآن مجیـد اشاره به مراحلی از ذکر شده است؛ آنجا که می فرماید: «وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ وَ تَبَتَّلْ الَیْهِ تَبْتیلًا؛ نام پروردگارت را ذکر کن و تنها به او دل ببند!» «۲»

و در جـای دیگر می فرمایـد: «وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خیفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ القَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصـالِ وَ لا تَکُنْ مِنَ الْغـافِلینَ؛ پروردگـارت را در دل خود از روی تضـرّع و خوف آهسـته و آرام، صـبحگاهان و شامگاهـان، یـاد کن و از غافلان مباش!» «۳»

در آیه اوّل، توجّه به ذکر لفظی عمیق شده، و سـرانجام به تبتّل و انقطاع الی اللَّه؛ یعنی، از همه بریدن و به خدا پیوسـتن، منتهی گردیده است.

در آیه دوم، توجّه به ذکر قلبی شده که آمیخته با تضرّع و خوف خدا باشد

و منتهی به ذکر خفی زبانی شود، که آهسته از درون بجوشد و بر زبان جاری گردد.

---

(۱). سوره بقره، آیه ۳۲.

(۲). سوره مزمّل، آیه ۸.

(۳). سوره اعراف، آیه ۲۰۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۳

۳- موانع ذکر

ذکر لفظی موانع مهمّی بر سر راه ندارد، چرا که هر وقت انسان بخواهد می تواند اذکار مقدّسی را مشتمل بر اسمای حسنای خداوند و صفات جمال و کمال او بر زبان جاری سازد مگر این که آن قدر غرق دنیا شود که حتّی مجال برای ذکر لفظی باقی نماند.

ولی ذکر قلبی و معنوی موانع زیادی بر سر راه دارد، که مهمترین آنها از سوی خود انسان است؛ با این که خداوند همه جا حاضر و ناظر است، و از ما به ما نزدیکتر می باشد (وَ نَحْنُ اقْرَبُ الَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ) «۱»

و قبل از هر چیز و بعد از هر چیز او می باشد، و همراه همه چیز است، و طبق حدیث مشهور علوی «ما رَأَیْتُ شَیْئاً إلّا وَرَأیْتُ اللّٰهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَمَعَهُ؛ چیزی را ندیدم مگر این که خدا را قبل از آن؛ و بعد از آن؛ و همراه آن دیدم! (قبل از آن به دلیل این که خالق آن اوست، و بعد از آن به دلیل این که همه چیز فانی می شود و او باقی است، و همراه آن به دلیل این که حافظ و نگهدار همه چیز است!)»؛ ولی با این حال، بسیار می شود که اعمال انسان و صفات شیطانی او، حجابی ضخیم در برابر چشمانش می شود به گونه ای که هرگز حضور خود را در پیشگاه خدا احساس نمی کند؛ همان گونه که در

دعای معروف امام سجّاد علیه السلام (دعای ابوحمزه ثمالی) می خوانیم:

«وَانَّکَ لاـ تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِکَ إلّا انْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعْمالُ دُونَکَ؛ تو هرگز از مخلوقات خود پنهان نیستی مگر این که اعمال آنها حجابی در برابر تو گردد!» و مهمترین این حجابها، «خودپرستی» است که انسان را از «خداپرستی» و ذکر اللّه باز می دارد.

انسان خود بین، خدا بین نمی شود، و خود خواهی و خود بینی نوعی شرک است که با حقیقت توحید و حق بینی سازگار نیست!

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «کُلُّ ما الْهی مِنْ ذِکْرِ اللّهِ فَهُوَ مِنْ إبْلیسَ؛ هر چیز انسان را از یاد خدا غافل سازد، از سوی شیطان است!» «۲»

و در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «کُلُّ ما الْهی عَنْ ذِکْرِ اللّهِ فَهُوَ مِنَ

---

(۱). سوره ق، آیه ۱۶.

(۲). میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۹۷۵، چاپ جدید، بحث ذکر.

الْمَیْسِرِ؛ هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند، نوعی قمار است!» «۱» (و می دانیم قمار در قرآن مجید در ردیف بت پرستی ذکر شده است. «۲»)

این سخن را با حدیث ناب و جالبی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم:

در تفسیر آیه شریفه «یا أیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتُلْهِکُمْ امْوالُکُمْ وَ لااوْلادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندانتان شما را از ذکر خدا غافل نسازد!» «۳» فرمود: «هُمْ عِبادٌ مِنْ امَّتی الصّالِحُونَ مِنْهُمْ، لاتُلْهیهِمْ تِجارَةٌ وَ لابَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ وَ عَنِ الصَّلوهِ المَفْرُوْضَهِ الْخَمْسِ؛ این مؤمنان، بندگان صالحی از امّت من هستند که هیچ تجارت و معامله ای، آنها

را از یاد خدا و نمازهای فریضه پنجگانه، غافل نمی کند!» «۴»

آری! آنها هر جا باشند و هرچه بگویند و هر چه بشنوند باز نظری به سوی خدا دارند.

سررشته دولت ای برادر به کف آر وین عمر گرامی به خسارت مگـذار! دائم همه جا، با همه کس، در همه کار می دار نهفته چشم دل جانب یار! ***

(۱). همان مدرک

(۲). سوره مائده، آیه ۹۰.

(۳). سوره منافقون، آیه ۹.

(۴). میزان الحکمه، ج ۲، صفحه ۹۷۵، چاپ جدید.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۵

فصل سیزدهم: اسوه ها و الگوها

اشاره

اشاره:

هرکس در زندگی خود، اسوه و پیشوایی دارد که سعی می کند خود را به او نزدیک سازد، و پرتوی از صفات او را در درون جان خود ببیند.

به تعبیر دیگر، در درون دل انسان جایی برای اسوه ها و قهرمانها است؛ و به همین دلیل، تمام ملّتهای جهان در تاریخ خود به قهرمانان واقعی، و گاه پنداری متوسّل می شوند، و بخشی از فرهنگ و تاریخ خود را بر اساس وجود آنها بنا می کنند؛ در مجالس خود از آنها سخن می گویند و آنها را می ستایند؛ و سعی می کنند خود را از نظر صفات و روحیّات به آنها نزدیک سازند.

اضافه بر این، اصل «محاکات» (همرنگ شدن با دیگران، مخصوصاً افراد پرنفوذ و با شخصیّت) یکی از اصول مسلّم روانی است. مطابق این اصل، انسان کششی در وجود خود به سوی هماهنگی و همرنگی با دیگران (مخصوصاً با قهرمانان) احساس می کند؛ و به همین علّت، به سوی اعمال و صفات آنان جذب می شود.

این جذب و انجذاب، در برابر افرادی که انسان نسبت به آنها ایمان کامل دارد، بسیار نیرومندتر و جذّاب تر است.

به همین

دلیل، ما در اسلام دو اصل به نام «تَوَلّی» و «تَبَرّی» داریم؛ یا به تعبیر دیگر:

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۶

«حُبّ فِی اللّهِ» و «بُغْض فِی اللّهِ» که هر دو در واقع اشاره به یک حقیقت است. طبق این دو اصل ما موظّفیم دوستان خدا را دوست داریم و دشمنان خدا را دشمن، و پیشوایان بزرگ دین یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام را در همه چیز اسوه و الگوی خود قرار دهیم.

این دستور بقدری مهمّ است، که در آیات قرآن به عنوان نشانه ایمان، و در روایات اسلامی به عنوان «اوْثَقُ عُرَی الْایمانِ» (محکمترین دستگیره ایمان) معرّفی شده، و تا «تولّی» و «تبرّی» نباشد، بقیّه اعمال عبادات و اطاعات، بی حاصل شمرده شده است، که مدارک آن از آیات و روایات را به خواست خدا در بحثهای آینده خواهیم دید.

این تولّی و تبرّی یا «حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه» یکی از گامهای بسیار مهم و مؤثّر در تهذیب نفس و سیر و سلوک الی اللّه است.

روی همین اصل، بسیاری از علمای اخلاق وجود استاد و مربّی را برای رهروان این راه، لازم شمرده اند، که بحث مشروح آن در آینده خواهد آمد.

با این اشاره به سراغ آیات قرآن می رویم و مسأله تولّی و تبرّی را در قرآن مجید مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- قَدْ کانَتْ لَکُمْ اسْوَةٌ حَسَنَةٌ فی ابْراهیمَ وَالَّذینَ مَعَهُ إذْ قالُوا لِقَومِهِمْ انّا بُرَآءُ مِنْکُمْ وَ مِمّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ (سوره ممتحنه، آیه ۴)

۲- لَقَدْ کانَ لَکُمْ فیهِمْ اسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُواللّهَ وَ الْیَوْمَ الآخِرَ وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَانَ اللّهَ

هُوَ الْغَنِّیُ الْحَمیدُ (سوره ممتحنه، آیه ۶)

۳- لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللَّهِ اسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثیراً (سوره احزاب، آیه ۲۱)

۴- لاتَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ یُوادُّوْنَ مَنْ حادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْکانُوا آبائَهُمْ اوْابْنائَهُمْ اوْ اخْوانَهُمْ اوْ عَشیرَتَهُمْ اولئِکَ کَتَبَ فی قُلُوبِهِمُ الْایمانَ وَ ایَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ یُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْانْهارُ خالِدینَ فیها رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوْا عَنْهُ اولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ الا انَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (سوره مجادله، آیه ۲۲)

۵- یا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ (سوره ممتحنه، آیه ۱۳)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۷

۶- وَالْمُؤمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اوْلِیاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُقیمُونَ الصَّلوهَ وَ یُؤتُونَ الزَّکاهَ وَ یُطیعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ اولئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اللَّهُ انَّ اللَّهَ عَزیزٌ حَکیمٌ (سوره توبه، آیه ۷۱)

۷- اللَّهُ وَلِیُّ الَّذینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ الَی النُّورِ وَ الَّذینَ کَفَرُوا اوْلِیائُهُمُ الطَّاغُوْتُ یُخْرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ الَی الظُّلُماتِ اولئِکَ اصْحابُ النَّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ (سوره بقره، آیه ۲۵۷)

۸- یا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوااللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقینَ (سوره توبه، آیه ۱۱۹)

ترجمه:

۱- سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند برای شما وجود داشت، در آن هنگام که به قوم (مشرک) خود گفتند ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم!

۲- (آری) برای شما در زندگی آنها اسوه حسنه (و سرمشق نیکویی) بود، برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند؛ و هر کس سر پیچی کند (به خویشتن ضرر زده است، زیرا) خداوند بی نیاز و

شایسته ستایش است.

۳- مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.

۴- هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دلهایشان نوشته، و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، و آنها را در باغهایی از بهشت وارد می کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، جاودانه در آن می مانند؛ خدا از آنها خشنود است و آنان (نیز) از خدا خشنودند، آنها «حزب اللّه» اند، بدانید «حزب الله» پیروز و رستگارند.

۵- ای کسانی که ایمان آورده اید! با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید!

۶- مردان و زنان با ایمان ولیّ (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۸

می کنند؛ نماز را بر پا می دارند؛ و زکات را می پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد؛ خداوند توانا و حکیم است!

۷- خداوند، ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از ظلمتها، به سوی نور خارج می سازد؛ (امّا) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.

۸- ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید و (همیشه) با صادقان باشید!

تفسیر و جمع بندی

از آیات سوره ممتحنه بخوبی بر می آید که بعضی از مؤمنان تازه کار و بی خبر از دستورات اسلام، با دشمنان سر و سرّی داشتند.

از شأن نزول آیات آغاز این سوره استفاده می شود که پیش از فتح مکّه فردی به نام «حاطِبِ بْنِ ابی بَلْتَعَهْ» توسط زنی به نام «ساره» نامه ای مخفیانه به اهل مکّه نوشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله قصد دارد به سوی شما بیاید و مکّه را فتح کند، آماده دفاع از خود باشید.

این در حالی بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آماده فتح مکّه می شد، و ترتیبی داده بود که این خبر به هیچ وجه منتقل به مردم مکّه نشود تا مقاومت چندانی نشود، و خونها کمتر ریخته شود.

زن آن نامه را گرفت و در لای گیسوان خود پنهان نمود و بسرعت به سوی مکّه حرکت نمود.

جبرئیل این ماجرا را به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد، و آن حضرت، علی علیه السلام را برای گرفتن نامه به تعقیب او فرستاد؛ او در آغاز منکر شد، و هنگامی که مورد تهدید قرار گرفت، نامه را بیرون آورد و خدمت حضرت علی علیه السلام داد؛ و آن حضرت نامه را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آورد.

حاطب احضار شد، و سخت مورد سرزنش قرار گرفت؛ و عذری آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله عذر او را ظاهراً پذیرفت؛ و آیات آغاز سوره ممتحنه به عنوان یک هشدار برای پیشگیری از تکرار این گونه اعمال نازل گردید؛ و یکی از اصول اساسی اسلام، یعنی مسأله اقتداء به نیکان و پاکان و اولیاء اللَّه

و قطع علاقه و پیوند با دشمنان حق و در یک جمله «حُبّ فِی اللَّهِ وَ بُغْضٌ فِی اللَّهِ» را بیان کرد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۹

در آغاز این سوره، همه مؤمنان را مخاطب ساخته می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و دشمن خود را دوست خویش قرار ندهید، شما نسبت به آنها اظهار محبّت می کنید در حالی که آنها نسبت به آنچه بر شما نازل شده است کفر می ورزند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و شما را به خاطر ایمان آوردن به پروردگارتان، از شهر و دیارتان بیرون می کنند!» (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ اوْلیاءَ تُلْقُونَ الَیْهِمْ بَالْمَوَدَّهِ وَ قَدْ کَفَرُوا بِما جائَکُمْ مِنْ الحَقِّ یُخْرِجُونَ الَّرسُولَ وَ ایَّاکُمْ انْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّکُمْ)

این نکته روشن است که اگر هنگام تضادّ «پیوندهای محبّت و دوستی» با «پیوندهای اعتقادی و ارزشی» پیوند محبّت و دوستی مقدّم شمرده شود، پایه های اعتقاد و ارزشها متزلزل می گردد و انسان تدریجاً به سوی باطل و فساد گرایش پیدا می کند؛ و نکته اساسی «حُبّ فِی اللَّهِ وَ بُغْضٌ فِی اللَّهِ» یا به تعبیر دیگر، تولّایِ اولیاء اللَّه و تبرّایِ از اعداء اللَّه نیز همین است. (دقّت کنید)

سپس در ادامه این سخن (در آیه چهارم همین سوره) مسلمانان را به پیروی از ابراهیم علیه السلام و یارانش، به عنوان یک «اسوه حسنه» و «الگوی زیبا و پر ارزش» دعوت کرده، می فرماید: «در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند اسوه خوبی برای شما وجود داشت، در آن هنگام که به قوم مشرک خود گفتند: ما از شما و آنچه غیر از

خـدا می پرستیـد بیزاریم!» (قَدْ کـانَتْ لَکَمْ اسْوَهٌ حَسَنَهٌ فی ابْراهیمَ وَالَّذِینَ مَعَهُ إذْ قالُوا لِقَومِهِمْ انَّا بُرَآؤُ مِنْکَمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ)

اسْوَه (بر وزن لقمـه) معنی مصـدری دارد؛ به معنی تأسّی نمـودن و در اصـل به معنی حـالتی است که از پیروی کردن دیگری حاصل می شود؛ به تعبیری دیگر، به معنی اقتدا کردن و پیروی نمودن است.

و ما در فارسی معمولی امروز از آن به عنوان سرمشق گرفتن تعبیر می کنیم.

بـدیهی است این امر ممکن است در کارهای خوب باشد یا کارهای بد؛ به همین دلیل، در آیه مورد بحث تعبیر به اسوه حسـنه شـده؛ یعنی، کار ابراهیم و یارانش سـرمشق خوبی برای شـما بود، چرا که آنها پیونـدهای ظاهری و مادّی را با قومشان به خاطر گسستن پیوندهای توحیدی و اعتقادی قطع کردند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۰

«راغـب» در «مفردات» معتقـد است که واژه «اسـی (بر وزن عَصـا) به معنی غم و انـدوه، نیز از همین مـادّه گرفته شـده (و این به خاطر آن است که به افراد ماتم زده و غمگین گفته می شود: «لَکَ بِفُلانٍ اسْوَهٌ؛ تو باید از فلان کس سـرمشق بگیری (که فلان مصیبت بزرگ بر او وارد شد و صبر و شکیبایی کرد!)»

ولی بعضـی از ارباب لغت ماننـد: ابْنِ فارسْ در «مقاییس»، این دو مادّه را از یکـدیگر جدا می داند (اوّلی را به اصـطلاح ناقص واوی و دومی را ناقص یایی با دو معنی متفاوت می شمرد).

به هر حال، قرآن مجید برای تشویق مسلمانان، به مسأله مهمّ «حبّ فی اللَّه و بغض فی اللَّه» ابراهیم و یارانش را سرمشق قرار می دهد، چرا که انتخاب سرمشقها و

الگوهای پاک و با ایمان و شجاع و مقاوم، تأثیر عمیقی در پاکسازی روح و فکر و اخلاق و اعمال انسان دارد.

این همـان چیزی است که علمـای اخلاق روی آن تکیه کرده و در سیر و سلوک الی اللّه انتخاب «قُدْوه» و «اسوه» را وسیله پیشرفت و تعالی می دانند.

*** در آیه دوم مورد بحث، که ادامه همـان بحث آیه بالا است، بار دیگر به برنامه ابراهیم و یارانش اشاره کرده، می فرمایـد: «برای شـما مسلمانان در برنامه زندگی آنها سرمشق نیکویی بود؛ برای آنها که امید به خدا و روز قیامت دارند، و هر کس (از تأسّی به این مردان خدا) سرپیچی کند (و طرح دوستی با دشمنان خدا بریزد به خود زیان رساننده است و خداوند نیازی به او ندارد.)، او از همگان بی نیاز و شایسته ستایش است.» (لَقَدْ كانَ لَكُمْ فيهِمْ اسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوااللّهَ وَ الْيَوْمَ الآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَانَّ اللّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَميدُ)

تفاوتی که این آیه با آیه قبل دارد در دو قسـمت است: نخست این که، در این آیه بر این موضوع تکیه می کنـد که «حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه» از آثار ایمان به خـدا و معاد است؛ و دیگر این که این مسأله چیزی نیست که خـدا به آن نیاز داشته باشد، این نیاز شماست و برای تکامل روحی و معنوی و حفظ سلامت جامعه شما می باشد.

***

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۱

چهارمین آیـه، کـه نـاظر بـه جنـگ احزاب است؛ به نکته مهمّی اشـاره می کنـد و آن این که علی رغم ضـعفها و بی تابیهـا و بدگمانیهای بعضی از تازه مسلمانان در این میدان نبرد عظیم،

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مانند کوهی استوار، مقاومت و ایستادگی کرد؛ از آرایش جنگهای صحیح و انتخاب بهترین روشهای نظامی لحظه ای غافل نمی ماند و در عین حال از راههای مختلف برای ایجاد شکاف در جبهه دشمن از پای نمی نشست؛ همراه دیگر مؤمنان کلنگ به دست گرفت و خندق کند، و برای حفظ یارانش با آنها مزاح و شوخی می کرد؛ برای دلگرم ساختن مؤمنان، آنان را به خواندن اشعار حماسی تشویق می نمود؛ آنی از یاد خدا غافل نبود، و یارانش را به آینده درخشان و فتوحات بزرگ نوید می داد.

همین امور سبب حفظ جمعیّت اندک مسلمین در برابر گروه عظیم احزاب که از نظر ظاهری کاملًا برتری داشتند، شد؛ این ایستادگی و مقاومت عجیب سرمشقی برای همه بود.

قرآن می فرماید: «رسول خدا (در میدان جنگ احزاب) اسوه نیکویی بود برای آنها که امید به خدا و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می کنند.» (لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللَّهِ اسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثیراً)

نه تنها در میدان جنگ احزاب که مصداق جهاد اصغر محسوب می شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله اسوه و الگو بود، بلکه در میدان جهاد اکبر و مبارزه با هوی و هوسهای نفسانی و تهذیب اخلاق نیز اسوه و سرمشق بسیار مهمّی بود؛ و آن کسی که بتواند گام در جای گامهای آن بزرگوار بنهد، این راه پر فراز و نشیب را با سرعت خواهد پیمود.

قابل توجّه این که در این آیه، علاوه بر مسأله ایمان به خدا و روز جزا (لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الآخِرَ)، روی یاد خدا

نیز تکیه شده است، و با ذکر جمله (وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثیراً) نشان می دهد آنها که بسیار به یاد خدا هستند، از هدایتهای چنین پیشوایی الهام می گیرند، زیرا ایمان و ذکر خدا، آنها را متوجّه مسؤولیّتهای بزرگشان می کند؛ در نتیجه به دنبال رهبر و پیشوایی می گردند، و کسی را بهتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای این کار نمی یابند.

*** در پنجمین آیه، روی نقطه مقابل این مسأله یعنی بغض فی اللَّه تکیه کرده، می فرماید:

«هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۲

دوستی کند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند؛ آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دلهایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنان را تقویت فرموده است.» (لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ یُوادُّوْنَ مَنْ حادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْکانُوا آبائَهُمْ اوْ اخْوانَهُمْ اوْ عَشیرَتَهُمْ اولئِکَ کَتَبَ فی قُلُوبِهِمْ الْایمانَ وَ ایَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ)

این آیه نشان می دهد که هنگام قرار گرفتن بر سر دو راهی «حفظ پیوندهای الهی» و «حفظ پیوندهای خویشاوندی» کدام را باید مقدّم شمرد؛ با صراحت می گوید: اگر نزدیکترین خویشاوندان از راه خدا منحرف شوند، و آلوده به کفر و فساد گردند، باید از آنها برید و به خدا و ارزشهای والای الهی انسانی پیوست.

قابل توجّه این که با دو جمله بسیار پر معنی (اولئِکَ کَتَبَ فی قُلُوبِهِمُ الْایمانَ وَ ایَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ) (آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته و با روح الهی آنان را

تقویت فرموده است.) بر این مسأله تأکید می نهد.

یعنی «حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه» از ایمان سرچشمه می گیرد، و تداوم تکامل ایمان هم از «حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه» است.

و به تعبیر دیگر، هر دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند، با این تفاوت که آغاز کار باید از ایمان به مبدأ و معاد شروع شود، و تکامل آن از «حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه» حاصل گردد.

*** در ششمین آیه، سخن از پیوند معنوی و روحانی مؤمنان با یکدیگر است؛ می فرماید:

«مردان و زنان با ایمان ولیّ (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می کنند؛ نماز را بر پا می دارند؛ و زکات را می پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد، خداوند توانا و حکیم است!» (وَالْمُؤمِنُونَ وَ المُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اوْلِیاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُقیمُونَ الصَّلوةَ وَ یُؤتُونَ الزَّکاةَ وَ یُطیعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ اولئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اللَّهُ انَّ اللَّهَ عَزیزٌ حَکیمٌ)

این پیوند معنوی و روحانی که بر اساس امر به معروف و نهی از منکر و اقامه نماز و

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۳

اداء زکات و اطاعت خدا و پیامبرش، استوار است؛ سبب می شود که آنها نه تنها در اعمال و رفتار، بلکه در خلق و خوی خویش از یکدیگر الهام بگیرند؛ و هر کدام سرمشق برای دیگری باشند؛ و اگر می خواهند همرنگ جماعت شوند، باید همرنگ این جماعت شوند، نه جماعتهای گمراه و منحرفی که باید رابطه خود را از آنها برید!

در واقع امر به معروف و نهی از منکر

که در سرلوحه برنامه های آنها- طبق آیه فوق- قرار گرفته، آنها را ملزم می دارد که مراقب اخلاق و اعمال یکدیگر باشند؛ و این خود کمک مؤثّری به تهذیب اخلاق و نفوس می کند.

*** در هفتمین آیه، تفاوت خطّ مؤمنان و کافران تبیین شده است؛ مؤمنان، به خدا وابسته اند و از صفات جمال و جلال او سرمشق می گیرند؛ و کافران به طاغوت وابسته بوده و اعمال و اخلاق آنها بازتابی از صفات طاغوت است؛ می فرماید: «خداوند، ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از ظلمتها، به سوی نور خارج می سازد؛ (امّا) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.» (اللّهُ وَلِیُّ الَّذینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ الَی النّورِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا اوْلِیائُهُمُ الطّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ الَی الظُّلُماتِ اولئِکَ اصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ)

در این آیه، خارج شدن از ظلمات به نور، به صورت نتیجه ولایت خداوند بر مؤمنان ذکر شده است، و خروج از نور به سوی ظلمتها از آثار ولایت طاغوت.

نور و ظلمت در این آیه، معنی وسیعی دارد که تمام نیکیها و بدیها، خوبیها و زشتیها و فضائل و رذائل را شامل می شود.

آری! آن کس که در سایه ولایت «اللّه» قرار گیرد، هجرتش از رذائل به فضائل و از بدیها به خوبیها آغاز می گردد؛ زیرا سرمشق او در همه جا صفات جلال و جمال خداست. او به سوی پاکی می رود، چرا که ذات مقدّس خدا از هر آلودگی و نقص، پاک و منزّه است. او به سوی رحمت و رأفت، و جود

و سخاوت پیش می رود، چرا که ذات خداوند، رحمان و رحیم، و جواد و کریم است؛ و به همین ترتیب، حرکت به سوی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۴

فضائل دیگر شروع می شود، چرا که نقطه امید و مقصد و مقصود و معبود و محبوب، اوست.

درست عکس این حرکت، یعنی از فضائل به سوی رذائل از آنِ کسانی است که طاغوت (بتهای بی شعور و بی خاصیّت و فاقد چشم و گوش و هوش، و همچنین انسانهای طغیانگر و خودکامه) را ولیّ خود قرار داده اند.

*** در هشتمین آیه، قرآن مجید همه مؤمنان را مخاطب ساخته و می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید و (همیشه) با صادقان باشید! (یا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقینَ)

در حقیقت جمله دوم در آیه شریفه (کُونُوا مَعَ الصَّادِقینَ) تکمیل جمله اوّل (اتَّقُوا اللَّهَ) است. آری! برای پیمودن راه تقوا و پرهیزکاری، و پاکی ظاهر و باطن باید همراه و همگام صادقان بود و در سایه آنها قدم برداشت.

در روایات فراوانی که از طرق شیعه و اهل سنّت در منابع معروف اسلامی آمده است، این آیه تطبیق بر علی علیه السلام یا همه اهل بیت علیهم السلام شده است.

این روایات را می توانید در «الدّر المنثور سیوطی» و «مناقب خوارزمی» و «درر السّمطین زرندی» و «شواهد التّنزیل» حاکم حَسَکانی و کتب دیگر، مطالعه کنید. «۱»

«حافظ سلیمان قندوزی» در «ینابیع المودّه»، و «علّامه حموینی» در «فرائد السّمطین»، و «شیخ ابو الحسن کازرونی» در «شرف النّبی» نیز بخشی از این احادیث را آورده اند «۲».

در یکی از این احادیث می خوانیم که بعد از نزول آیه فوق، سلمان فارسی از

پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله پرسـید: آیا این آیه عام است یا خاص؟ پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «امَّا الْمأمُورُونَ فَعامّهُ الْمؤمِنینَ، وَ امَّا الصَّادِقُونَ فَخاصَهُ اخی عَلِیٌّ وَ اوْصِیائُهُ مِنْ بَعْدِهِ الَی یَوْمِ الْقِیامَهِ؛ مأموران به این آیه، همه مؤمنانند، و امّا صادقان، خصوص برادرم علی علیه السلام و اوصیای بعد از او تا روز قیامت هستند!» «۳»

---

(۱). برای توضیح بیشتر به کتاب پیام قرآن، جلد ۹، مراجعه کنید.

(۲). برای توضیح بیشتر به کتاب پیام قرآن، جلد ۹، مراجعه کنید.

(۳). ینابیع المودّه، صفحه ۱۱۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۵

بدیهی است این همراهی و همگامی با علی علیه السـلام و اوصیای او که تا روز قیامت تداوم دارد برای تمسّک به رهبری آنها و اقتدا در عمل و اخلاق و هدایت است.

*** نتیجه:

از مجموع آنچه در آیات بالا آمد که بخشـی از آیات تولّی و تبرّی است بخوبی اسـتفاده می شود که مسأله پیوند با ذات پاک خداونـد و اولیاء اللَّه، و بریـدن از ظالمان و فاسدان و طاغوتها، و در یک کلمه «حبّ فی اللَّه و بغض فی اللَّه» از اساسـی ترین و اصولی ترین تعلیمات قرآن است، که اثر عمیقی در مسائل اخلاقی دارد.

این اصل قرآنی و اسـلامی، در تمام مسایل زندگی انسان تأثیر مستقیم دارد اعم از مسائل فردی و اجتماعی و دنیایی و آخرتی. و از جمله در مسائل اخلاقی که مورد بحث ما است، نیز اثر فوق العاده ای دارد.

مؤمنـان را می سـازد؛ آنهـا را تهـذیب می کنـد؛ و به آنها تعلیم می دهـد که در هر قـدم، نیکان و پاکان مخصوصاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و

امامان معصوم علیهم السلام را اسوه و قدوه و سرمشق خود قرار دهند؛ و این از گامهای مؤثّر برای وصول به هدف آفرینش انسان یعنی تهذیب نفس و پرورش فضائل اخلاقی است.

***

تولّی و تبرّی در روایات اسلامی

احادیث بسیار فراوانی در کتب اسلامی اعم از شیعه و اهل سنّت در زمینه حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه و تولّی و تبرّی آمده است، و به قدری دراین باره اهمّیّت داده شده که در کمتر چیزی نظیر آن دیده می شود.

بی شک این اهمّیّت به خاطر آثار مثبتی است که پیوند دوستی با اولیاء اللّه و دوستان خدا، و بیزاری از دشمنان حق، دارد؛ این آثار مثبت هم در قدرت ایمان ظاهر می شود و هم در تهذیب اخلاق، و هم در پاکی اعمال و تقوا.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۶

این احادیث نشان می دهد که باید در طریق تهذیب نفس و سیر و سلوک الی اللّه، هر کس پیشوا و مقتدایی را برگزیند.

در اینجا به بخشی از این احادیث که از کتب مختلف گلچین شده است اشاره می شود:

۱- در خطبه قاصعه تعبیر جالبی درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام دیده می شود؛ می فرماید: «وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صلی الله علیه و آله مِنْ لَدُنْ انْ کانَ فَطیماً اعْظَمَ مَلَکٍ مِنْ مَلائِکَتِهِ یَسْلُکُ بِهِ طَریقَ الْمَکارِمِ، وَ مَحاسِنَ اخْلاقِ الْعالَمِ، لَیْلَهُ وَ نَهارَهُ وَ لَقَدْ کُنْتُ اتَّبِعُهُ اتِّباعَ الْفَصیلِ اثَرَ امِّهِ یَرْفَعُ لی فی کِلِّ یَوْمٍ مِنْ اخْلاقِهِ عَلَماً وَ یَأْمُرُنی بِالْاقْتِداءِ بِهِ؛ از همان زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور

ساخت تا شب و روز او را به راههای مکارم اخلاق و صفات خوب انسانی سوق دهد؛ و من (هنگامی که به حدّ رشد رسیدم نیز) همچون سایه به دنبال آن حضرت حرکت می کردم، و او هر روز نکته تازه ای از اخلاق نیک خود را برای من آشکار می ساخت؛ و به من فرمان می داد تا به او اقتدا کنم.» «۱»

این حدیث شریف که بخشی از خطبه قاصعه را تشکیل می دهد، این حقیقت را روشن می سازد که حتّی پیغمبر گرامی اسلام در آغاز کارش مقتدا و پیشوایی داشته که بزرگترین فرشتگان الهی بوده است.

علی علیه السلام نیز پیامبر صلی الله علیه و آله را مقتدا و پیشوای خود قرار داده بود و سایه به سایه او حرکت می کرد؛ و این مقتدای بزرگوار هر روز درس تازه ای به علی علیه السلام می آموخت و چهره نوینی از اخلاق انسانی را به او نشان می داد.

آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در آغاز کارشان در برنامه سیر الی اللَّه نیاز به پیشوا و مقتدا داشته باشند، تکلیف دیگران پیداست.

۲- در روایت معروف «بُنِیَ الاسْلامُ ...» که با طرق متعدّد با تفاوت مختصری از معصومین علیهم السلام نقل شده است این موضوع بخوبی منعکس شده است؛ از جمله در حدیثی که یار وفادار امام باقر علیه السلام «زُرارَه» از آن حضرت نقل کرده، می خوانیم:

---

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

«بُنِیَ الاسْلامُ عَلی خَمْسَهِ اشْیاء، عَلَی الصَّلَوهِ وَ الزَّکاهِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّومِ وَالْوِلایَهِ، قالَ زُرارَهُ: فَقُلْتُ: وَایُّ شَیْ ءٍ مِنْ ذلِکَ افْضَلُ؟ فَقالَ: الْوِلایَهُ افْضَلُ لِأَنَّها مِفْتاحُهُنَّ وَ الْوالی هُوَ

الـدَّليلُ عَلَيْهِنَّ؛ اسـلام بر پنج پایه بنا شده: بر نماز و زكات و حجّ و روزه و ولايت (رهبرى معصومين)، زراره مى گويد: عرض كردم: كـداميك از اينها افضل است؟ فرمود: ولايت افضل است، زيرا كليد همه آنها است، و والى و رهبر الهى راهنما به سوى چهار اصل ديگر است.» «۱»

از اين تعبير بخوبى اسـتفاده مى شود كه ولايت و اقتدا به اولياء اللّه سبب احياءِ ساير برنامه هاى دينى و مسايل عبادى و فردى و اجتماعى است؛ و اين اشاره روشنى به تأثير مسأله ولايت در امر تهذيب نفوس و تحصيل مكارم اخلاق مى باشد.

۳- در حـديث ديگرى از امـام صـادق عليه السـلام مى خـوانيم: روزى پيـامبر صـلى الله عليه و آله به يـارانش فرمـود: «اىُّ عُرَى الْايمانِ اوْثَقُ؟ فَقالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ اعْلَمُ وَ قالَ بَعْضُهُمْ الصَّلوةُ، وَ قالَ بَعْضُهُمْ الزَّكاةُ، وَ قالَ بَعْضُهُمْ الصّيامُ، وَ قالَ بَعْضُهُمْ الْحَجُّ وَ الْعُمْرَةُ، وَ قـالَ بَعْضُهُمْ الْجِهادُ، فَقالَ رَسُولُ اللَّه صـلى الله عليه و آله لِكُلٍّ ما قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَيْسَ بِهِ، وَلكِنْ اوْثَقُ عُرَى الْايمانِ الْحُبُّ فِى اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِى اللَّهِ وَ تَوَلّى اوْلِياءِ اللَّهِ وَ التَبرَّى مِنْ اعْداءِ اللَّهِ؛ كداميك از دسـتگيره هاى ايمان محكمتر و مطمئن تر است؟ ياران عرض كردند خدا و رسولش آگاهتر است، و بعضـى گفتند نماز، و بعضـى گفتند زكات و بعضـى روزه، و بعضـى حج و عمره، و بعضـى جهـاد! رسـول خـدا صـلى الله عليه و آله فرمود: همه آنچه را گفتيـد داراى فضـيلت است ولى پاسـخ سؤال من نيست؛ محكمترين و مطمئن ترين دسـتگيره هاى ايمان، دوستى براى خدا و دشمنى براى خداست، و دوست داشتن اولياء اللّه و تبرّى از دشمنان خدا.»

«۲»

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نخست بـا این سؤال مهم، افکـار مخاطبـان را در این مسأله سـرنوشت ساز به جنب و جوش در آورد- و این کـاری بود که پیـامبر صـلی الله علیه و آله گـاه قبـل از القـاء مسایل مهم انجام می داد- گروهی اظهار بی اطّلاعی کردند، و گروهی با شـمردن یکی از ارکان مهمّ اسلام پاسخ گفتند؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله درعین تأکید بر اهمّیّت آن برنامه های مهمّ اسلامی، سخنان آنها را نفی کرد، سپس افزود: مطمئن ترین دستگیره ایمان، حبّ فی اللَّه و بعض فی اللَّه است!

---

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۸.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۵، حدیث ۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۸

تعبیرِ به «دسـتگیره» در اینجا گویا اشاره به این است که مردم برای وصول به مقام قرب الی اللّه، باید به وسیله ای چنگ بزنند و بالا بروند، که از همه مهمتر و مطمئن تر، دستگیره حبّ فی اللَّه و بغض فی اللَّه است.

این به خـاطر آن است که پیونـد محبّت بـا دوسـتان خـدا و اقتـدا و تأسّـِی به اولیاء عاملی است برای حرکت در تمام زمینه های اعمال خیر و صفات نیک.

بنابراین، با احیاء این اصل، اصول دیگر نیز زنده می شود؛ و با ترک این اصل، بقیّه تضعیف یا نابود می گردد.

۴- در حـدیث دیگری از امام صادق علیه السـلام می خوانیم که خطاب به یکی از یارانش به نام جابر کرد و فرمود: «اذا ارَدْتَ انْ تَعْلَمَ انَّ فیکَ خَیْراً فَانْظُرْالی قَلْبِکَ فَانْ کانَ یُحِبُّ اهْلَ طاعَهِ اللَّهِ وَ یُبْغِضُ اهْلَ مَعْصِیَتِهِ، فَفیکَ خَیْرٌ، وَ اللَّهُ یُحِبُّکَ؛ وَ انْ کانَ یُبْغِضُ اهْلَ طاعَهِ اللَّهِ وَ

يُحِبُّ اهْلَ مَعْصِيَتِهُ، فَلَيْسَ فيكَ خَيْرٌ، وَ اللَّهُ يُبْغِضُکَ وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ احَبَّ؛ هرگاه بخواهی بدانی در تو خیر و نیکی وجود دارد یا نه؟ نگاهی به قلبت کن! اگر اهل اطاعت الهی را دوست می دارد و اهل معصیت را دشمن می شمرد، تو انسان خوبی هستی، و خدا تو را دوست دارد؛ و اگر اهل اطاعت الهی را دشمن می دارد و اهل معصیتش را دوست می دارد، نیکی در تو نیست، و خدا تو را دشمن می دارد؛ و انسان با کسی است که او را دوست می دارد!» «۱»

جمله «وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ احَبَّ» اشاره لطیفی به این واقعیّت است که هر انسانی از نظر خطّ و ربط اجتماعی و خلق و خو و صفات انسانی و همچنین سرنوشت نهایی در روز رستاخیز، با کسانی خواهد بود که به آنها عشق می ورزد و پیوند محبّت دارد؛ و این نشان می دهد که مسأله «ولایت» در مباحث اخلاقی سرنوشت ساز است.

۵- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وُدُّ الْمُؤمِنِ لِلْمُؤْمِنِ فِی اللَّهِ مِنْ اعْظَمِ شُعَبِ الْایمانِ، الا وَ مَنْ احَبَّ فِی اللَّهِ وَابْغَضَ فِی اللَّهِ وَ اعْطی فِی اللَّهِ وَ مَنَعَ فِی اللَّهِ فُهُوَ مِنْ اصْفِیاءِ اللَّهِ؛ محبّت مؤمن نسبت به مؤمن به خاطر خدا از بزرگترین شاخه های ایمان است «۲»؛ آگاه باشید کسی که به خاطر خدا دوست بدارد

---

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۶.

(۲). در مصباح اللّغه آمده است که شعبه به معنی شاخه درخت است و جمع آن شعب می باشد.

و به خاطر خدا دشمن بدارد، به

خاطر خدا ببخشد و به خاطر خدا خود داری از بخشش کند، او از برگزیدگان خداست!» «۱»

۶- در حدیث دیگری از امام علیّ بن الحسین علیه السلام می خوانیم: اذا جَمَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْأَوَّلینَ وَ الْآخِرینَ قامَ مُنادٍ فَنادی یُسْمِعُ النّاسَ فَیَقُولُ: ایْنَ الْمُتَحابُّونَ فِی اللَّهِ قالَ: فَیَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النّاسِ فَیُقالُ لَهُمْ اذْهَبُوا الی الْجَنَّهِ بِغَیْرِ حِسابٍ قالَ: فَتَلَقّاهُمُ الْمَلائِکَهُ فَیَقُولُونَ الی ایْنَ؟ فَیَقُولُونَ الَی الْجَنَّهِ بِغَیْرِ حِسابٍ! قالَ فَیَقُولُونَ فَایُّ ضَرْبٍ انْتُمْ مِنَ النّاسِ؟ فَیَقُولُونَ نَحْنُ الْمتَحابُّونَ فِی اللَّهِ، قالَ فَیَقُولُونَ وَایُّ شَی ءٍ کانَتْ اعْمالُکُمْ؟ قالُوا کُنّا نُحِبّ فِی اللَّهِ وَ نُبْغِضُ فِی اللَّهِ، قالَ فَیَقُولُونَ نِعْمَ اجْرُ الْعامِلینَ!؛ هنگامی که خداوند متعال اقوام اوّلین و آخرین را (در قیامت) جمع کند، ندا دهنده ای ندا می دهد، به گونه ای که به گوش همه مردم برسد، می گوید کجا هستند آنهایی که به خاطر خدا همدیگر را دوست داشتند، فرمود در این هنگام گروهی از مردم بر می خیزند و به آنها گفته می شود، بدون حساب به سوی بهشت بروید! فرمود: در این موقع فرشتگان الهی از آنها استقبال می کنند، می گویند به کجا می روید؟ می گویند: به بهشت بدون حساب! می گویند شما از کدام گروه مردم هستید؟

می گویند ما کسانی هستیم که به خاطر خدا یکدیگر را دوست می داشتیم، می گویند، اعمال شما چه بود؟ می گویند ما به خاطر خدا گروهی را دوست می داشتیم و به خاطر خدا گروهی را دشمن می داشتیم، فرشتگان می گویند: چه خوب است پاداش عمل کنندگان!» «۲»

تعبیر «نِعْمَ اجرُ الْعامِلِینَ» نشان می دهد که محبّت با اولیاء اللَّه و دشمنی با اعداء اللَّه سرچشمه اعمال نیک و پرهیز از اعمال بد است.

۷- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم

صلی الله علیه و آله چنین آمده است: «انَّ حَولَ الْعَرْشِ مَنابِرٌ مِنْ نُورٍ عَلَیْها قومٌ لِباسُهُمْ وَ وُجُوهُهُمْ نُورٌ لَیْسُوا بِأَنْبیاءٍ یَغْبِطُهُمُ الأنْبیاءُ وَ الشُّهَداءُ قالُوا یا رَسُولَ اللَّه حَلِّ لَنا قالَ: هُمْ الْمُتَحابُّونَ فِی اللَّهِ وَ الْمُتَجالِسُونَ فِی اللَّهِ وَ الْمُتَزاوِرُونَ فِی اللَّهِ؛ در اطراف عرش الهی منبرهایی از نور است که بر آنها گروهی هستند که لباسها و صورتهایشان از نور است؛ آنها پیامبر نیستند ولی پیامبران و شهداء به حال آنها غبطه

---

(۱). بحار، جلد ۶۶، صفحه ۲۴۰، حدیث ۱۴.

(۲). همان مدرک، صفحه ۲۴۵، حدیث ۱۹- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۶.

می خورند! عرض کردند: ای رسول خدا! این مسأله را برای ما حل کن (آنها چه کسانی هستند؟) فرمود: آنها کسانی هستند که به خاطر خدا یکدیگر را دوست دارند و برای خدا با یکدیگر مجالست می کنند، و برای خدا به دیدار هم می روند!» «۱»

۸- در حدیث دیگری (یا در ادامه حدیث بالا) می خوانیم: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَو انَّ عَبْدَیْنِ تَحابَّا فِی اللَّهِ احَدُهُما بِالْمَشْرِقِ وَ الآخَرُ بِالْمَغْرِبِ لَجَمَعَ اللَّهُ بَیْنَهُما یَوْمَ القِیامَهِ وَ قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله افْضَلُ الأَعَمالِ الْحُبُّ فِی اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِی اللَّه؛ اگر دو بنده (از بندگان خدا) یکدیگر را به خاطر خدا دوست دارند، یکی در مشرق باشد و دیگری در مغرب، خداوند آن دو را در قیامت در بهشت کنار هم قرار می دهد، و فرمود: برترین اعمال حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه است.» «۲»

این حدیث نشان می دهد که محکمترین پیوند در میان انسانها، پیوندِ مکتبی است، که

سبب همگونی در اخلاق و رفتارهای انسانی می شود؛ بـدیهی است آنها که یکـدیگر را به خاطر خدا دوست دارند، صـفات و افعال خداپسندانه را در یکدیگر می بینند، و همین حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه گام مؤثّری برای تربیت نفوس آنها است.

۹- در حـدیث قدسـی می خوانیم: خداونـد به موسـی علیه السـلام فرمود: «هَـلْ عَمِلْتَ لِی عَمَلًا؟! قـالَ صَـلَّیْتُ لَکَ وَ صُـمْتُ وَ تَصَـدَّقْتُ وَ ذَکَرْتُ لَکَ، قالَ اللَّهُ تَبارَکَ وَ تَعالی وَ امَّا الصَّلوة فَلَکَ بُرهانٌ، وَ الصَّوْمُ جُنَّةٌ وَ الصَّدَقَهُ ظِلٌّ، وَ الـذِّکْرُ نُورٌ، فَایُّ عَمَلٍ عَمِلْتَ لِی؟! قالَ مُوْسـی دُلَّنِی عَلَی العَمَلِ الَّذی هُوَ لَکَ، قالَ یا مُوسـی هَلْ والَیْتَ لِی وَلِیّاً وَ هَلْ عادَیْتَ لی عَدُوّاً قَطُّ فَعَلِمَ مُوسـی انَّ افْضَـلَ الْأَعْمـالِ الْحُبُّ فِی اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِی اللَّهِ؛ آیـا هرگز عملی برای من انجـام داده ای؟ موسـی عرض کرد: آری! برای تو نمـاز خوانـده ام، روزه گرفته ام، انفـاق کرده ام و به یـاد تو بوده ام؛ فرمود: امّـا نمـاز برای تو نشـانه (ایمـان) است، و روزه سپر آتش، و انفـاق سـایه ای در محشـر، و ذکر خـدا نـور اسـت؛ کـدام عمـل را برای مـن بـه جـا آورده ای ای موسـی! عرض کرد خداوندا! خودت مرا در این مورد راهنمایی فرما! فرمود: آیا هرگز به خاطر من کسـی را دوست داشته ای، و به خاطر من کسی را دشمن داشته ای؟ (در

---

(۱). بحار، جلد ۶۶، صفحه ۳۵۲، حدیث ۳۲.

(۲). همان مدرک.

اینجـا بود که) موسـی علیه السـلام دانست برترین اعمال حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه (دوستی برای خـدا و دشـمنی برای خـدا) است.» «۱»

۱۰- این بحث را با

حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم (هر چند احادیث در این زمینه، بسیار فراوان است.) فرمود: «مَنْ احَبَّ لِلَّهِ وَ ابْغَضَ لِلَّهِ وَ اعْطی لِلَّهِ وَ مَنَعَ لِلَّهِ فَهُوَ مِمَّنْ کَمُلَ إِیمانُهُ؛ کسی که به خاطر خدا دوست بدارد و به خاطر خدا دشمن بدارد، و به خاطر خدا ببخشد، و به خاطر خدا ترک بخشش کند، او از کسانی است که ایمانش کامل شده است!» «۲»

*** از احادیث دهگانه بالا استفاده می شود که در اسلام حساب مهمّی برای حبّ فی اللَّه و بغض فی اللَّه باز شده است؛ تا آنجا که به عنوان افضل اعمال، و نشانه کمال ایمان، و برتر از نماز و روزه و حجّ و جهاد، و انفاق فی سبیل اللَّه معرّفی شده و صاحبان این صفت، پیشگامان در بهشتند، و مقاماتی دارند که انبیاء و شهداء به حال آنها غبطه می خورند.

این تعبیرات، پرده از نقش مهمّ مسأله ولایت و تولّی و تبرّی، در تمام برنامه های دینی و الهی بر می دارد؛ دلیل آن هم روشن است؛ زیرا انسان پیشوایان بزرگ را به خاطر ایمان و تقوا و فضائل اخلاقی و اعمال صالحه دیگر، دوست می دارد؛ با این حال، چگونه ممکن است به آنان تأسّی نکند، و همگام و همدل و همرنگ نشود!

این همان است که علمای اخلاق از آن به عنوان یک اصل اساسی در تهذیب نفوس یاد کرده اند؛ و پیروی و اقتدا کردن به انسان کاملی را شرط موفّقیّت در سیر و سلوک الی اللَّه می دانند.

یکی از دلایل مهمّی که قرآن مجید در هر مورد و در هر مناسبت از انبیای الهی سخن می گوید و پیغمبر اکرم

صلی الله علیه و آله و مسلمانان را دستور می دهد که به یاد آنها و تاریخ و زندگانی شان باشند، همین است که از آنان الگو بگیرند و راه موفّقیّت و نجات را در تاریخ زندگی آنها بجویند.

---

(۱). بحار، جلد ۶۶، صفحه ۲۵۲، حدیث ۳۳.

(۲). همان مدرك صفحه ۲۳۸، حدیث ۱۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۲

این نکته شایان توجّه است که انسانها معمولًا دارای روح قهرمان پروری هستند؛ یعنی، هرکس می خواهد به شخص بزرگی عشق بورزد، و او را در زندگی خود الگو قرار دهد؛ و در ابعاد مختلف زندگی به او اقتدا کند.

انتخاب چنین قهرمانی در سرنوشت انسان و شکل دادن به زندگی او تأثیر فراوانی دارد؛ و با تغییر شناخت این قهرمانها، زندگی ممکن است دگرگون شود.

بسیاری از افراد یا ملّتها که دستشان به دامان قهرمانان واقعی نرسیده، قهرمانان خیالی و افسانه ای برای خود ساخته اند، و در ادبیّات و فرهنگ خود جایگاه مهمّی برای آنها قائل شده اند.

محیط زندگی اجتماعی و تبلیغات مطلوب و نامطلوب در گزینش قهرمانها مؤثّر است.

این قهرمانها ممکن است مردان الهی، رجال سیاسی، چهره های ورزشی و یا حتّی بازیگران فیلمها بوده باشند.

هدایت این تمایل فطری بشر به سوی قهرمانان واقعی و الگوهای والای انسانی می تواند کمک مؤثّری به پرورش فضائل اخلاقی در فرد و جامعه بنماید.

مسأله ولایت اولیاء اللَّه در حقیقت در همین راستا است؛ و به همین دلیل، آیات و روایات اسلامی- چنان که دیدیم- اهمّیّت فوق العاده ای برای آن قائل شده است، و بدون آن، بقیّه برنامه ها را ناقص و حتّی در خطر می شمرد.

داستان موسی و خضر

مسأله انتخاب معلّم و استاد و دلیل راه در مسیر تربیت نفوس و

سیر و سلوک الی اللّه به حدّی اهمّیّت دارد که گاه انبیای الهی، در مقطع خاصّی نیز مأمور به این انتخاب می شدند.

داستان خضر و موسی علیه السلام در سوره کهف در قرآن مجید که داستانی بسیار پر معنی و پرمحتوا است، چهره ای از این انتخاب است.

موسی علیه السلام مأمور می شود که برای فرا گرفتن علومی- که جنبه نظری نداشت بلکه بیشتر جنبه عملی و اخلاقی داشت- نزد پیامبر و عالم بزرگ زمانش که قرآن از او به عنوان

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۳

«عَبدٌ مِنْ عِبادِنا آتَیْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً؛ بنده ای از بندگان ما که او را مشمول رحمت خود ساخته و از سوی خود علم فراوانی به او تعلیم داده بودیم.» یاد کرده است.

او بار سفر را بست و به سوی جایگاه خضر با یکی از یارانش به راه افتاد؛ حوادث اثناء راه بماند، هنگامی که به خضر رسید، پیشنهاد خود را به آن معلّم بزرگ، مطرح کرد؛ او نگاهی به موسی علیه السلام افکند و گفت: «باور نمی کنم در برابر تعلیمات من، صبر و شکیبایی داشته باشی!» ولی موسی علیه السلام قول شکیبایی داد.

سپس سه حادثه مهم یکی بعد از دیگری اتّفاق افتاد؛ نخست سوار بر کشتی شدند و «خضر» اقدام به سوراخ کردن کشتی کرد که بانگ اعتراض موسی بر خاست، و خطر غرق شدن کشتی و اهلش را به خضر گوشزد نمود؛ ولی هنگامی که خضر به او گفت: «من می دانستم تو، توان شکیبائی نداری! موسی از اعتراض خود پشیمان گشت و سکوت اختیار کرد، چرا که قرار گذاشته بود لب به اعتراض نگشاید

تا خضر خودش توضیح دهد.

چیزی نگذشت در مسیر خود به نوجوانی برخورد کردند «خضر» بی مقدّمه اقدام به قتل او کرد! منظره وحشتناک کشتن این جوانِ ظاهراً بی گناه، موسی علیه السلام را سخت از کوره به در برد، و بار دیگر تعهّد خود را فراموش کرد و زبان به اعتراض گشود، اعتراض شدیدتر و رساتر از اعتراض نخستین، که چرا انسان بی گناه و پاکی را بی آن که مرتکب قتلی شده باشد کشتی؟ به یقین این کار بسیار زشتی است!

برای دومین بار، خضر پیمان خود را با موسی علیه السلام یاد آور شد و به او گفت اگر بار سوم تکرار کنی همیشه از تو جدا خواهم شد؛ موسی فهمید که در این مورد سرّ مهمّی نهفته است و سکوت اختیار کرد تا خضر خودش بموقع توضیح دهد.

چیزی نگذشت که سومین حادثه رخ داد؛ آن دو وارد شهری شدند، مردم شهر حتّی حاضر به پذیرایی مختصر از آنان نشدند، ولی خضر علیه السلام به کنار دیواری که در حال فرو ریختن بود رسید، آستین بالا زد و از موسی نیز کمک خواست تا دیوار را مرمّت کند، و از فرو ریختن آن مانع شود؛ باز موسی علیه السلام پیمان خود را به فراموشی سپرد و به معلّم خویش اعتراض کرد که آیا این دلسوزی در برابر آن بی مهری منطقی است؟ اینجا بود که خضر

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۴

اعلام جدایی از موسی علیه السلام نمود، چرا که سه بار پیمان شکیبایی را که با خضر داشت شکسته بود؛ ولی پیش از آن که جدا شوند، اسرار کارهای سه گانه خود را برای او برشمرد

و پرده از آن برداشت.

در مورد کشتی گفت: پادشـاهی ظالم و جبّار، کشتیهای سالم را غصب می کرد و من کشتی را معیوب ساختم تا مورد توجّه او قرار نگیرد؛ زیرا کشتی تعلّق به گروهی از مستضعفان داشت و وسیله ارتزاق آنها را تشکیل می داد.

جوان مقتول فردی کافر و مرتـد و اغواگر بود و مسـتحقّ اعـدام، و بیم آن می رفت که پدر و مادرش را تحت فشار قرار دهد و از دین خدا بیرون برد.

و امّا آن دیوار متعلّق به دو نوجوان یتیم در آن شهر بود، و زیر آن گنجی متعلّق به آنها نهفته بود؛ و چون پدرشان مرد صالحی بود، خدا می خواست این گنج را برای آنها حفظ کند؛ سپس به او حالی کرد که من این کارها را خود سرانه نکردم؛ همه به فرمان پروردگار بود! «۱»

در اینجا موسی علیه السلام از خضر جدا شد، در حالی که کوله باری از علم و آگاهی و اخلاق را همراه خود می برد.

او بخوبی درسهای زیر را از مکتب آن معلّم بزرگ و مربّی اخلاق فرا گرفت:

۱- پیـدا کردن رهبری آگـاه و فرزانه، و بهره گیری از علم و اخلاـق او تـا آن حـد اهمّیّت دارد که پیـامبر اولو العزمی همچون موسی- بطور نمادین- مأمور می شود که راه دور و درازی را برای حضور در محضر او، و اقتباس از چراغ پر فروغش، بپیماید.

۲- در کارها نباید عجله کرد، چرا که بسیاری از امور، نیاز به فرصت مناسب دارد؛ گفته اند: «الْأُمُورُ مَرْهُونَهٌ بِاوْقاتِها!»

۳- حوادثی که در اطراف ما رخ می دهد ممکن است چهره ای در ظاهر و چهره ای در باطن داشته باشند؛ هرگز نباید به چهره ظاهری رویدادهای

ناخوش آیند قناعت کرد و عجولانه قضاوت نمود؛ بلکه باید ماورای چهره های ظاهری را نیز از نظر دور نداشت.

---

(۱). مضمون آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف و روایات اسلامی (با تلخیص).

۴- شکستن پیمانهای معنوی بطور مکرّر، ممکن است انسان را برای همیشه از فوائد و برکاتی محروم سازد!

۵- حمایت از مستضعفان، خیرخواهی یتیمان و مبارزه با ظالمان و کافران اغواگر، وظیفه ای است که هر بهائی را می توان در برابر آن پرداخت.

۶- انسان هر قدر عالم و آگاه باشد، نباید به علم و دانش خویش مغرور گردد و تصّور کند ماورای علوم او علوم دیگری نیست؛ چرا که این تصوّر او را از رسیدن به کمالات بیشتر باز می دارد.

۷- خداوند بزرگ در این عالم هستی، مأموران ویژه ای دارد که آنها را بی سروصدا به یاری بندگان مظلوم و با اخلاص می فرستد، تا از طرق مختلف آنان را یاری کنند، و اینها از الطاف خفیّه الهیّه است که هر انسان با ایمانی می تواند در انتظار آن باشد-

و فوائد و برکات دیگر.

این داستان خواه جنبه آموزش واقعی برای موسی علیه السلام داشته باشد و یا جنبه سرمشق برای دیگران، هر چه باشد، در مورد مطلبی که ما به دنبال آن هستیم تفاوتی نمی کند.

کوتاه سخن این که: نیاز به رهبر و دلیل راه در طریق افزایش علم و تهذیب نفوس نیازی است حتمی و غیر قابل انکار!

***

فصل چهاردهم: چهره دیگر ولایت و تأثیر آن در تهذیب نفوس!

اشاره

تأثیر گذاری اعتقاد به ولایت بر اخلاق و نفوذ آن در مسایل مربوط به تهذیب نفس، و سیر و سلوک الی اللّه، تنها از جهت اسوه بودن اولیاء اللَّه

و هدایتهای آنها از طریق گفتار و رفتار نیست؛ بلکه به عقیده جمعی از بزرگان و دانشمندان، نوعی دیگر از ولایت وجود دارد که از شاخه های ولایت تکوینی محسوب می شود، و از نفوذ معنوی مستقیم رهبران الهی، در تربیت نفوس آماده از طریق ارتباط پیوندهای روحانی خبر می دهد.

توضیح این که: پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام به منزله قلب تپنده جامعه انسانی هستند؛ هر عضوی از اعضاء این پیکر با آن قلب ارتباط بیشتری و هماهنگی افزونتری داشته باشد، بهره بیشتری می گیرد؛ یا به منزله خورشید درخشانی هستند که اگر ابرهای تیره و تار کبر و غرور و خود بینی و هوای نفس کنار برود، تابش آفتاب وجود آنان به شاخسار ارواح آدمیان، سبب رشد و نموّ آنها می گردد، و برگ و گل و میوه می آورد.

در اینجا، ولایت شکل دیگری به خود می گیرد، و از دایره تصرّفات ظاهری فراتر می رود و سخن از تأثیر مرموز و ناپیدایی به میان می آید که با آنچه تاکنون گفته ایم متفاوت است.

قرآن مجید می گوید: «یا ایُّهَا النَّبِیُّ انَّا ارْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَّذیراً وَ داعِیاً الَی اللَّهِ بِاذْنِهِ وَ سِراجاً مُنیراً؛ ای پیغمبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذار کننده، و

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۸

تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او قرار دادیم، و چراغی پرفروغ و روشنی بخش.» «۱»

این چراغ پرفروغ و خورشید تابان هم مسیر راه را روشن می سازد تا انسان راه را از چاه باز یابد، و شاهراه را از پرتگاه بشناسد و در آن سقوط نکند؛

و هم این نور الهی بطور

ناخودآگاه در وجود انسانها اثر می گذارد، و نفوس را پرورش داده و به سوی تکامل می برد.

حدیث معروف «هشام به حکم» که برای مناظره با «عمرو بن عبید» (عالم علم کلام و عقائد اهل سنّت) به بصره رفت، و او را با بیان منطقی زیبایی به اعتراف به لزوم وجود امام در هر عصر و زمان وادار نمود، گواه دیگری بر این معنی است.

او وارد مسجد بصره شد؛ صفوف مردم که اطراف عمرو بن عبید را گرفته بودند شکاف و پیش رفت و رو به سوی او کرده و گفت: من مرد غریبی هستم سؤالی دارم اجازه می فرمایی؟

عمرو گفت: آری!

هشام گفت: آیا چشم داری؟

عمرو گفت: فرزندم! این چه سؤالی است می کنی؟ و چیزی را که با چشم خود می بینی چگونه از آن پرسش می کنی؟!

هشام گفت: سؤالات من از همین قبیل است؛ اگر اجازه می دهی ادامه دهم؟

عمرو از روی غرور گفت: بپرس، هر چند سؤالی احمقانه باشد!

سپس هشام سؤال خود را تکرار کرد.

هنگامی که جواب مثبت از عمرو شنید، پرسید: با چشمت چه می کنی؟

گفت: رنگها و انسانها را می بینم.

سپس سؤال از دهان، و گوش و بینی کرد و جوابهای ساده ای از عمرو شنید!

در پایان گفت: آیا قلب (عقل) هم داری و با آن چه می کنی؟!

گفت: تمام پیامهایی را که از این جوارح و اعضای من می رسد با آن تشخیص

---

(۱). سوره احزاب، آیات ۴۵ و ۴۶.

می دهم. (و هر کدام را در جای خود به کار می گیرم.)

هشام در آخرین و مهمترین سؤال مقدّماتی خود پرسید: آیا وجود اعضاء و حواس، ما را از قلب و عقل بی نیاز نمی کند؟

گفت: نه. زیرا اعضاء

و حواس ممکن است گرفتار خطا و اشتباهی شود؛ این قلب است که آنها را از خطا باز می دارد.

اینجا بود که هشام رشته اصلی سخن را به دست گرفت و گفت: «ای ابا مروان! (ابا مروان کنیه عمرو بن عبید بود.) هنگامی که خداوند متعال اعضا و حواسّ انسان را بدون امام و رهبر و راهنمایی قرار نداده، چگونه ممکن است جهان انسانیّت را در شکّ و تردید و اختلاف بگذارد، و امامی برای این پیکر بزرگ قرار ندهد؟»

عمرو بن عبید در اینجا متوجّه نکته اصلی بحث شد و سکوت اختیار کرد، و بعد فهمید که این جوان پرسش کننده، همان هشام بن حکم معروف است، او را در کنار خود نشاند، و احترام شایانی نمود.

امام صادق علیه السلام بعد از شنیدن این ماجرا در حالی که خنده بر لب داشت به هشام فرمود:

«چه کسی این منطق را به تو یاد داده است؟»

هشام عرض کرد: بهره ای است که از مکتب شما آموخته ام.

امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند این سخنی است که در صحف ابراهیم و موسی علیه السلام آمده است.» «۱»

آری! امام به منزله قلب عالم انسانیّت است و این حدیث می تواند اشاره به ولایت و هدایتهای تشریعی او باشد یا تکوینی یا هر دو.

حدیث معروف ابو بصیر و همسایه توبه کارش گواه دیگری بر این مطلب است:

او می گوید: همسایه ای داشتم که از کارگزاران حکومت ظالم (بنی امیّه یا بنی عبّاس) بود و اموال فراوانی از این طریق فراهم ساخته و به عیش و نوش لهو و شرابخواری و دعوت گروههای فساد به این مجالس مشغول بود؛ بارها شکایت او را به

خودش کردم

---

(۱). نقل با تلخیص و اقتباس از اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۱۶۹، حدیث ۳.

ولی دست برنداشت هنگامی که زیاد اصرار کردم گفت: ای مرد! من مردی مبتلا و آلوده به گناهم و تو مرد پاکی هستی، اگر شرح حال مرا برای دوست بزرگوارت، امام صادق علیه السلام بازگویی امیدوارم که خدا مرا بدین وسیله نجات دهد.

سخن او در دل من اثر کرد؛ هنگامی که خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و حال او را باز گفتم؛ فرمود: هنگامی که به کوفه باز می گردی او به دیدار تو می آید؛ به او بگو: جعفر بن محمد برای تو پیام فرستاده و گفته است کارهای گناه آلوده ات را رها کن و من بهشت را برای تو ضامن می شوم!

ابو بصیر می گوید: هنگامی که به کوفه بازگشتم در میان کسانی که از من دیدن کردند، او بود؛ هنگامی که می خواست برخیزد، گفتم: بنشین تا منزل خلوت شود، کاری با تو دارم. هنگامی که منزل خلوت شد به او گفتم ای مرد! شرح حال تو را برای امام صادق علیه السلام گفتم، فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو اعمال زشت خود را ترک کند و من برای او ضامنِ بهشتم!

همسایه ام سخت منقلب شد و گریه کرد؛ سپس گفت: تو را به خدا جعفر بن محمد چنین سخنی را به تو گفته است؟! ابو بصیر می گوید سوگند یاد کردم که او چنین پیامی را برای تو فرستاده است!

آن مرد گفت: همین کافی است و رفت!

پس از چند روز به سراغ من فرستاد؛ دیدم پشت در خانه اش در حالی که بدنش

(تقریباً) برهنه است ایستاده و می گوید: ای ابو بصیر! چیزی در منزل من (از اموال حرام) باقی نمانده مگر این که از آن خارج شدم. (آنچه را که صاحبانش را می شناختم به آنها دادم و بقیّه را به نیازمندان بخشیدم.) و تو می بینی اکنون من در چه حالتم!

ابو بصیر می گوید من از برادران شیعه لباس (و سایر نیازمندیهای زندگی) را برای او جمع آوری کردم؛ مدّتی گذشت که باز به سراغ من فرستاد که بیمارم نزد من بیا! من مرتّب به او سر می زدم و برای درمان او می کوشیدم. (ولی درمانها سودی نبخشید) و سرانجام او در آستانه مرگ قرار گرفت.

من در کنار او نشسته بودم و او در حال رحلت از دنیا، بی هوش شد؛ هنگامی که به

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۱

هوش آمد، صدا زد ای ابو بصیر! یار بزرگوارت به عهد خود وفا کرد! این سخن را گفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود.

مدّتی بعد به زیارت خانه خدا رفتم؛ سپس برای زیارت امام صادق علیه السلام به در خانه آن حضرت آمدم و اجازه ورود خواستم؛ هنگامی که وارد شدم در حالی که یک پای من در دالان خانه و پای دیگرم در حیاط خانه بود، امام علیه السلام بدون مقدّمه از داخل اطاق صدا زد ای ابو بصیر! ما به عهدی که با دوست تو کرده بودیم وفا کردیم! (او نیز به عهد خود وفا کرد.) «۱»

درست است که ممکن است این حدیث جنبه یک توبه عادی و معمولی داشته باشد، ولی با توجّه به آلودگی فوق العاده آن مرد گنهکار و اعتراف خودش به این که بدون نظر

و عنـایت امـام قـدرت بر تصـمیم گیری و نجات از چنگال شـیطان را نـداشت، این احتمال بسـیار قوی به نظر می رسـد که این انقلاـب و دگرگونی در آن مرد آلوده ولی آماده، با تصـرّف معنوی امام صورت گرفت؛ زیرا در اعماق قلبش نقطه روشـنی از ولایت داشت و همان نقطه نورانی سبب شد که امام علیه السلام به او توجّه و در او تصرّفی کند و او نجات یابد!

نمونه دیگری از این تـأثیر معنوی و ولاـیت تکوینی در تهـذیب نفوس آمـاده همـان موردی است که مرحوم علّامه مجلسـی در «بحار الانوار» نقل می کند، می گوید:

«در آن هنگـام که موسـی بن جعفر علیه السـلام در زنـدان هارون بود؛ هارون کنیزی زیبا و صاحب جمال به خـدمتش فرسـتاد (البتّه در ظاهر برای خدمت بود و در باطن به پندار خودش فریب دادن امام علیه السـلام از طریق آن کنیز بود) هنگامی که امام متوجّه او شـد، همان جمله ای را که سـلیمان علیه السـلام در مورد هـدایای «ملکه سـبا» گفته بود بیان فرمود: «بَلْ انتُمْ بِهَدِیَّتِکُمْ تَفْرَحُونَ؛ شما هستید که بر هدایایتان خوشحال می شوید! «۲»

«سپس افزود: من نیازی به این کنیز و مانند آن ندارم.

«هـارون از این مسـأله خشـمناک شـد، فرسـتاده خود را نزد آن حضـرت فرسـتاد و گفت به او بگو مـا با میل و رضای تو، تو را حبس نکردیم؛ و با میل تو، تو را دستگیر نساختیم؛

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه ۱۴۵، حدیث ۱۹۹.

(۲). سوره نمل، آیه ۳۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۲

کنیزک را نزد او بگذار و برگرد!

«مدّتی گذشت، هارون خادمش را فرستاد تا از وضع حال

کنیز بـا خبر شود. (آیـا توانسـته است در امـام نفوذ کنـد یـا نه؟) خادم برگشت و گفت کنیز را در حال سـجده برای پروردگار دیدم! سر از سجده بر نمی داشت و پیوسته می گفت: قُدُّوسٌ سُبْحانَکَ سُبْحانَکَ!

«هـارون گفـت: به خـدا سوگنـد موسـی بن جعفر علیه السـلام او را سـحر کرده! کنیز را نزد من بیاوریـد! هنگـامی که او را نزد هارون آوردند بدنش (از خوف خدا) می لرزید و چشمش به سوی آسمان بود.

«هارون گفت: جریان تو چیست؟

«کنیز گفت: من حـال تازه ای پیـدا کرده ام؛ نزد آن حضـرت بودم و او پیوسـته شب و روز نماز می خوانـد؛ هنگامی که سـلام نماز را گفت در حالی که تسبیح و تقدیس خدا می کرد، عرض کردم مولای من! آیا حاجتی داری انجام دهم؟ فرمود: من چه حاجتی به تو دارم؟

گفتم: مرا برای انجام حوائج شما فرستاده اند!

«اشـاره به نقطه ای کرد و فرمود اینهـا چه می کننـد؟ کنیز می گویـد: من نگاه کردم، چشـمم به باغی افتاد پر از گلها که اوّل و آخر آن پیـدا نبود؛ جایگاههائی در آن دیـدم که همه با فرشـهای ابریشـمین مفروش بود؛ خادمانی بسـیار زیبا کهماننـد آنها را ندیـده بـودم آمـاده خـدمت بودنـد؛ لباسـهای بی نظیری از حریر سـبز در تـن داشـتند، و تاجهـایی از درّ و یـاقوت بر سـر، و در دسـتهایشان ظرفها و حوله هایی برای شسـتن و خشک کردن بود؛ و نیز انواع غذاها را در آنجا آماده دیدم؛ من به سجده افتادم و همچنان در سجده بودم تا این خادم مرا بلند کرد، هنگامی که سر برداشتم خود را در جای اوّل دیدم!

«هارون گفت: ای خبیثه! شاید سجده کرده ای و

به خواب رفته ای و آنچه دیدی در خواب دیدی! کنیز گفت: نه به خدا قسم ای مولای من! من قبلًا این صحنه ها را دیدم، سپس به خاطر آن سجده کردم! هارون الرّشید به خادم گفت: این زن خبیث را بگیر و نزد خود نگاه دار، تا احدی این داستان را از او نشنود!

«کنیز بلافاصله مشغول نماز شد؛ هنگامی که از او سؤال کردند چرا چنین می کنی؟

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۳

گفت: این گونه عبد صالح (موسی بن جعفر علیه السلام) را یافتم. هنگامی که توضیح بیشتری خواستند، گفت: در آن زمان که آن صحنه ها را دیدم حوریان بهشتی به من گفتند: از بنده صالح خدا دور شو تا ما وارد شویم، ما خدمتکار او هستیم نه تو!

«کنیز پیوسته در این حال بود تا از دنیا رفت.» «۱»

در این داستان به نمونه دیگری از نفوذ معنوی امام علیه السلام در کنیزی که آمادگی برای پرورش و تربیت روحی داشت برخورد می کنیم که تأثیر معنوی و هدایت روحانی پیشوای بزرگی مانند موسی بن جعفر علیه السلام را در دست پروردگان خود به روشنی بیان می کند.

*** کوتاه سخن این که، در تاریخ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام مواردی دیده می شود که افرادی با یک برخورد با آنان، بکلّی دگرگون شدند و تغییر مسیر دادند؛ تغییراتی که برحسب ظاهر و با اسباب عادی امکان پذیر نبوده است. این نشان می دهد که آن انسانهای کامل عنایتی در حقّ این اشخاص کرده و آنان را دگرگون ساخته اند؛ و ما از این تصرّف، به نوعی ولایت تکوینی تعبیر می کنیم.

بدیهی است این عنایات،

بی حساب نیست و حتماً نقطه قوّتی در شخص مورد عنایت وجود داشته که مشمول عنایت پیامبر صلی الله علیه و آله و یا امام معصوم علیه السلام واقع شده اند.

***

سخنی از علّامه شهید مطهّری

در اینجا رشته سخن را به دست علّامه شهید، مرحوم مطهّری، می سپاریم. او در کتاب «ولاءها و ولایتها» می گوید: «این دو واژه معمولًا در چهار مورد استعمال می شود: ولاءِ محبّت (عشق و علاقه به اهل بیت)، و ولاءِ امامت به معنی الگو قرار دادن امامان برای اعمال و رفتار خویش، و ولاءِ زعامت به معنی حقّ رهبری اجتماعی و سیاسی امامان، و

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۴۸، صفحه ۲۳۹- مناقب، جلد ۳، صفحه ۴۱۴ (با کمی تلخیص).

ولاء تصرّف یا ولاء معنوی که بالاترین مراحل، ولاء تصرّف است».

سپس بعد از توضیحاتی درباره معنی اوّل و دوم و سوم، به توضیح معنی چهارم می پردازد که مربوط به بحث ما است؛ می گوید: «ولایت یا تصرّف معنوی نوعی اقتدار و تسلّط فوق العاده تکوینی است؛ به این معنی که، انسان بر اثر پیمودن طریق عبودیّت و بندگی خدا، به مقام قرب معنوی الهی نائل می گردد؛ و نتیجه وصول به این مقام این است که به صورت انسان کاملی در می آید که قافله سالار معنویّات، مسلّط بر ضمائر، و شاهد بر اعمال، و حجّت زمان می شود!

«از نظر شیعه در هر زمان یک انسان کامل که نفوذ غیبی بر جهان و انسان دارد و ناظر بر ارواح و قلوب است وجود دارد که نام او حجّت خداست.

«مقصود از ولایت تصرّف یا ولایت تکوینی این نیست که بعضی از جهّال پنداشته اند که انسانی از انسانها

سمت سرپرستی و قیمومیّت نسبت به جهان پیدا کند، بطوری که او گرداننده زمین و آسمان و خالق و رازق از جانب اللّه بوده باشد!

«درست است که این اعتقاد شرک نیست و شبیه چیزی است که قرآن درباره ملائکه مُدَبِّراتِ امْراً و مُقَسِّماتِ امْراً به اذن اللّه بیان فرموده، ولی قرآن به ما می گوید: مسأله خلقت و رزق را و زنده کردن و میراندن و غیر آن، به غیر خدا نسبت ندهیم.

«بلکه منظور این است که انسان کامل به خاطر قرب به پروردگار به جائی می رسد که دارای ولایت بر تصرّف در (بعضی امور) جهان می شود.

سپس می افزاید: «در اینجا کافی است که اشاره اجمالی به این مطلب بنمائیم و پایه های این طرز فکر را با توجّه به معانی و مفاهیم قرآنی روشن سازیم تا گروهی خیال نکنند که این یک سخن قلندری است.

«شک نیست که مسأله ولایت به معنی چهارم از مسائل عرفانی است، ولی این دلیل نمی شود که چون یک مسأله عرفانی است مردود قلمداد شود.»

سپس با توضیحات فراوانی درباره قرب خداوند و آثار آن چنین نتیجه گیری می کند:

«بنابراین محال است که انسان بر اثر طاعت و بندگی و پیمودن طریق بندگی خدا به مقام فرشتگان نرسد، یا بالاتر از فرشته نرود، و یا لااقل در حدّ فرشتگان از کمالات هستی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۵

بهره مند نباشد (فرشتگانی که قدرت تدبیر و تصرّف در جهان هستی به اذن اللّه دارند.)» «۱»

از این سخن می توان چنین نتیجه گرفت که رابطه معنوی با این انسانهای کامل می تواند سبب نفوذ و تصرّف آنان در انسانها آماده گردد؛ و تدریجاً آنها را از

رذائل اخلاقی دور کرده و به فضائل و کمالات نزدیک سازد.

سوءِ استفاده ها

همیشه و در هر عصر و زمان و در میان هر قوم و ملّتی، از مفاهیم صحیح و سازنده سوء استفاده هائی شده است؛ ولی هرگز این بهره گیریهای نادرست لطمه ای به صحّت و قداست اصل مطلب نمی زند.

مسأله رهبری اخلاقی و لزوم استفاده از اساتید عمومی و خصوصی برای بهتر پیمودن راه تهذیب نفس و سیر و سلوك الی اللّٰه نیز از این قاعده کلّی مستثنا نبوده است.

گروهی از صوفیّه خود را به عنوان «مرشد»، «شیخ»، «پیر طریقت» و «قطب» عنوان کرده و افراد را به پیروی بی قید و شرط از خود دعوت می کنند، و تا آنجا پیش رفته اند که گفته اند اگر از پیر طریقت کارهایی که بر خلاف شرع ببینی زنهار، که خرده نگیری، چرا که با روح تسلیم در برابر او مخالفت دارد!

«غزّالی» که تمایل او به صوفیّه از کلماتش در فصول مختلف کتاب «احیاء العلوم» نمایان است، و فرق صوفیّه او را از بزرگان خویش می شمارند، در فصل ۵۱ از جلد پنجم احیاء العلوم، در باب پنجم، چنین می گوید:

«ادب مریدان، در برابر شیوخ خود در نزد صوفیّه از مهمترین آداب است؛ مرید در برابر شیخ باید مسلوب الاختیار! باشد و در جان و مال خویش جز به فرمان او تصرّف نکند .... بهترین ادب مرید در برابر شیخ، سکوت و خمود و جمود است؛ تا این که شیخ خودش آنچه را از کردار و رفتار صلاح می داند به او پیشنهاد کند ... هرگاه کار خلافی از شیخ ببینند و مطلب بر او مشکل شود، به یاد داستان موسی و خضر بیفتد

که خضر اعمالی

---

(۱). کتاب ولاءها و ولایتها، صفحه ۵۶ به بعد.

انجام داد که موسی آنها را مُنکَر می شمرد ولی هنگامی که خضر سرّ آن را فاش کرد، موسی از انکارش بازگشت؛ بنابراین، شیخ هر کاری انجام دهد، عذری به زبان علم و حکمت دارد!» «۱»

شیخ عطّار در شرح حال یوسف ابن حسین رازی می نویسد: هنگامی که ذی النّون مصری (مرشد او) به او دستور داد که از مصر خارج شده و به شهر خود بازگردد، یوسف دستوری از او خواست؛ ذی النّون گفت: هر چه خوانده ای فراموش کن! و هر چه نوشته ای بشوی تا حجاب برخیزد!

از ابو سعید نقل شده که (به مریدان) می گفت: رَأْسُ هذَا الْأَمْرِ کَبْسُ الْمَحابِرِ وَ خَرْقُ الدَّفاتِرِ وَ نِسْیانُ الْعِلْمِ؛ اساس این کار (تصوّف) جمع کردن دوات و مرکّب و پاره کردن دفترها (و کتابها) و فراموش نمودن علم است!» «۲»

در حالات «ابو سعید کندی» آمده است که در خانقاهی منزل داشت و در جمع دراویش به سر می برد و گاهی در پنهانی به حوزه درس وارد می شد؛ روزی در خانقاه دواتش از جیبش بیرون افتد و رازش کشف شد (و معلوم شد دنبال تحصیل علم است.)؛ یکی از صوفیان به او گفت: عورت خویش را پنهان دار! «۳»

بی شک جوّی که بر آن خانقاه حاکم بود نتیجه تعلیمات مرشد و راهنمایِ آن جمع است.

این در حالی است که در حدیث معروف و مشهوری که در اسلام آمده است می خوانیم که امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «وُزِّنَ مِدادُ الْعُلَماءِ بِدِماءِ الشُّهَداءِ

فَيُرَجَّحُ مِدادُ الْعُلَماءِ عَلى دِماءِ الشُّهَداءِ؛ روز قیامت مُركّبهای (نوك قلمهای) علما و دانشمندان با خونهای شهیدان در ترازوی سنجنش اعمال مقایسه می شود و مركّبهای دانشمندان بر خونهای شهیدان برتری می گیرد!» «۴»

ببین تفاوت راه از کجاست تا به کجا!

---

(۱). احیاء العلوم، جلد ۵، صلفحه ۱۹۸ تا ۲۱۰ (با تلخیص).

(۲). اسرار التّوحید، صفحه ۳۲- ۳۳، چاپ تهران.

(۳). نقد العلم و العلماء، صفحه ۳۱۷.

(۴). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۶، حدیث ۳۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۷

برای این که روشن شود هنگامی که کار به دست نااهل بیفتد چگونه از یک مسأله منطقی و شرعی با ایجاد تحریفها و دگرگونیها سوءِ استفاده می شود، کافی است که به سخنی که «کیوان قزوینی» (ملقّب به «منصور علی شاه» که خود از اقطاب صوفیّه بود) در حدود اختیار قطب، آورده است، توجّه کنید!

او می گوید: حدود ادّعای قطب ده مادّه است:

۱- من دارای همان باطن ولایت هستم که خاتم الانبیاء داشت! ... جز این که او مؤسّس بود و من مروّج و مدیر و نگهبانم!

۲- من می توانم عدّه ای را تکمیل کنم به گونه ای که روح قبائح را در تن آنها بمیرانم یا از تن آنها بیرون کرده به تن دیگران (کفّار) بیندازم!

۳- من از قیود طبع و نفس آزادم!

۴- همه عبادات و معاملات مریدان باید به اجازه من باشد!

۵- هر نامی را که به مریدان تلقین کنم و اجازه دهم به دل یا به زبان بگویند، آن اسم خدا می شود و بقیّه از درجه اعتبار ساقط است!

۶- معارف دینی و عقائد قلبی اگر با امضاءِ من باشد مطابق واقع است، و الّا عین خطا است!

۷- من «مُفْتَرِضُ

الطَّاعَهِ وَ لازِمُ الْخِدْمَهِ وَ لازِمُ الْحِفُظْ» هستم!

۸- من در عقائد خود آزادم!

۹- من همیشه حاضر و ناظرِ احوال قلبیِ مریدم!

۱۰- من تقسیم کننده بهشت و دوزخم! «۱»

این سخنان که به هذیان شبیه تر است تا به بحث منطقی، گرچه شاید مورد قبول همه صوفیان نباشد ولی همین اندازه که می بینیم کسی که خود را قطب می دانسته به خود اجازه می دهد چنین ترهاتی بگوید و چنان اختیاراتی برای اقطاب قائل شود که حتّی پیامبران بزرگ الهی مدّعی آن نبودند؛ کافی است که بدانیم سوء استفاده کردن از مسأله نیاز به معلّم

---

(۱). استوار نامه، صفحات ۹۵ تا ۱۰۶ (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۸

و مربّی در امر سیر و سلوک و تهذیب اخلاق ممکن است چه عواقب شومی به بار آورد.

این ادّعاها که قسمتی از آن مخصوص انبیاء است و قسمتی از آن را هیچ پیامبر و امامی هم ادّعا نکرده، هرکس مختصر آگاهی نسبت به مسائل مذهبی داشته باشد متوجّه عمق خطر فاجعه می کند.

اگر کتابهای اهل تصوّف را مانند: «تذکره الاولیاء شیخ عطّار» و «تاریخ تصوّف» و «نفحات الانس» و بعضی از بحثهای احیاء العلوم را به دقّت بررسی کنیم به ادّعاهائی در مورد اقطاب برخورد می کنیم که راستی وحشتناک است؛ و همین امور است که محقّقان علم کلام و فقهای شیعه را وا داشته است که در مقابل این گروه موضع گیری های سختی داشته باشند؛ همان موضع گیری هایی که گاه برای افراد ناآگاه ناراحت کننده است، ولی آگاهان می دانند که اگر جلو این ادّعاها رها شود، کاری بر سر اصول و فروع اسلام و اخلاق می آورند که چیزی از آن باقی نمی ماند!

***

در اینجا به پایان بحث درباره کلّیّات مسائل اخلاقی در سایه آیات قرآن مجید می رسیم؛ بحثهایی که اساس و پایه های اصلی در علم اخلاق و تهذیب نفس را تشکیل می دهد و در پرتو آن راههای روشنی به سوی بحثهای آینده که از تک تک فضائل و رذائل اخلاقی سخن می گوید، گشوده می شود.

بارالها!

رسیدن به اوج فضائل اخلاقی و راه یافتن بر بساط قرب ذات پاک تو، جز به یاری تو ممکن نیست؛ ما را در این راه یاری فرما! و به مقام قرب عباد صالحین خود برسان! و صاحب نفس مطمئنّه ای بگردان که شایستگی خطاب «فَادْخُلی فی عِبادی وَ ادْخُلی جَنَّتی» را پیدا کنیم!

خداوندا!

دام شیطان بسیار سخت و سهمگین است، و هوای نفس دشمن خطرناکی است؛

رذائل اخلاقی همچون خارهای جانگداز مغیلان روح ما را آزار می دهد، تنها عنایات خاصّ تو است که می تواند ما را از چنگال آن دام و آن هوی و هوسها و آن خارهای جانگداز رهایی بخشد.

پروردگارا!

در پایان این سخن، خود را به تو می سپاریم و دعای معروف و بسیار پر محتوای پیامبر گرامی ات را زمزمه می کنیم و می گوییم: «اللَّهُمَّ لاتَکِلْنی الی نَفْسی طَرْفَهَ عَیْنٍ ابَداً» «۱» پایان جلد اوّل اخلاق در قرآن ۲۴/ ۳/ ۱۳۷۶ برابر با هشتم صفر ۱۴۱۸

---

(۱). بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۲۰۴.

هرگونه اظهار نظر در مورد این کتاب را به آدرس ناشر

ارسال فرمائید. متشکّریم

هرگونه اظهار نظر در مورد این کتاب را به آدرس ناشر ارسال فرمائید. متشکّریم

هرگونه اظهار نظر در

مورد این کتاب را به آدرس ناشر

ارسال فرمائید. متشکّریم

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ
آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟
سوره زمر/ ۹

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲.ارتباط با مراکز هم سو
۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹